



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

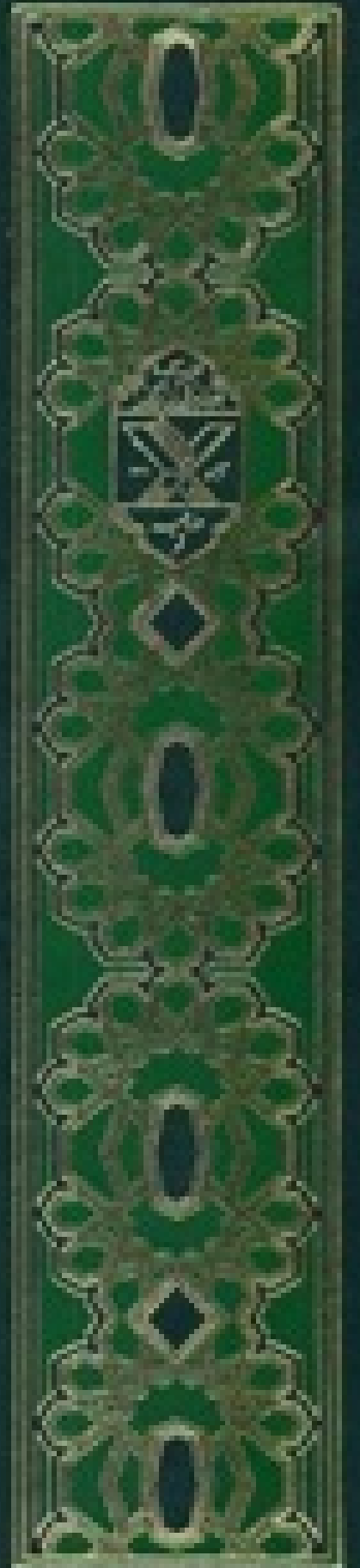
www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

پیام قرآن
دو جلد دوم

اخلاق در قرآن

جلد دوم
فروع مسائل اخلاقی

آیة الله العظمیٰ مکارم شیرازی
بہار کا ترجمہ اور تفسیر، دہلی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق در قرآن

نویسنده:

آیت الله ناصر مکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	اخلاق در قرآن جلد ۳
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	جاه طلبی
۱۴	اشاره
۱۶	ترجمه:
۱۸	تفسیر و جمع بندی
۱۸	جاه طلبان منافور!
۲۸	حبّ جاه در روایات اسلامی
۳۱	ریاست حق و باطل
۳۲	نشانه های جاه طلبی
۳۴	اسباب و انگیزه های حبّ جاه
۳۶	طرق درمان جاه طلبی:
۴۱	بهبانہ جویی و لجاجت
۴۱	اشاره:
۴۳	ترجمه:
۴۵	تفسیر و جمع بندی
۶۰	لجاجت و بهبانہ جویی در روایات اسلامی
۶۴	انگیزه ها و پیامدهای بهبانہ جویی و لجاجت
۶۷	تفاوت استقامت و لجاجت!
۶۷	راه درمان لجاجت
۶۹	کفران نعمت و سپاسگزاری
۶۹	اشاره
۷۰	ترجمه:

۷۲	تفسیر و جمع بندی
۸۴	کفران نعمت در روایات اسلامی
۸۴	اشاره
۸۶	۱- معنی کفران نعمت
۸۸	۲- پیامدهای کفران
۹۰	اسباب و انگیزه های ناسپاسی و راه درمان آن
۹۵	شکر راه وصول به نعمت های پروردگار
۹۹	فلسفه شکرگزاری
۱۰۱	شکرگزاری در منابع حدیث
۱۰۴	شکرگزاری در سیره پیشوایان
۱۰۶	چگونه باید شکر کرد؟
۱۱۰	انگیزه های شکرگزاری
۱۱۲	شکر خالق و شکر مخلوق
۱۱۷	غیبت، تنابز بالألقاب و حفظ الغیب
۱۱۷	اشاره
۱۱۹	ترجمه:
۱۱۹	تفسیر و جمع بندی
۱۲۶	غیبت در روایات اسلامی
۱۲۶	اشاره
۱۳۱	۱- تعریف غیبت
۱۳۱	اشاره
۱۳۵	اقسام غیبت
۱۳۶	انگیزه های غیبت
۱۳۷	پیامدهای زیانبار غیبت
۱۴۲	درمان غیبت
۱۴۲	اشاره

- ۱- استماع غیبت: ۱۴۶
- ۲- غیبت حق الناس یا حق اللّٰه؟ ۱۴۸
- مستثنیات غیبت ۱۵۲
- حکم متجاهر به فسق ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- ۱- مشمول دایره غیبت ۱۵۸
- ۲- غیبت عمومی و خصوصی ۱۶۰
- ۳- دفاع در برابر غیبت ۱۶۱
- ۴- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟ ۱۶۴
- حسن خلق و کج خلقی ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- اشاره ۱۶۴
- ترجمه ۱۶۶
- تفسیر و جمع بندی ۱۶۶
- «تُصَغَّرُ» ۱۷۱
- «صَغَرُ» ۱۷۱
- اهمیت حسن خلق در احادیث اسلامی ۱۷۶
- اشاره ۱۷۶
- ۱- تعریف حسن خلق ۱۷۹
- ۲- آثار و پیامدهای حسن خلق ۱۸۱
- سرچشمه های حسن خلق ۱۸۳
- توارث ۱۸۵
- سیره پیشوایان ۱۸۶
- سوء خلق و آثار آن ۲۰۲
- درمان سوء خلق ۲۰۵
- مزاح و شوخی ۲۰۶

۲۱۲	امانت و خیانت
۲۱۲	اشاره
۲۱۴	ترجمه:
۲۱۴	تفسیر و جمع بندی
۲۲۳	امانت و خیانت در روایات اسلامی
۲۲۷	شاخه های امانت
۲۲۹	آثار و پیامدهای امانت و خیانت
۲۳۵	انگیزه های امانت و خیانت
۲۳۸	راه پیش گیری و درمان
۲۴۰	امانت و خیانت در بیت المال
۲۴۵	صدق و راستی
۲۴۵	اشاره
۲۴۷	ترجمه
۲۴۸	تفسیر و جمع بندی
۲۵۶	صدق و راستی در روایات اسلامی
۲۶۱	۱- تأثیر راست گویی در زندگی انسان ها
۲۶۶	انگیزه های صدق
۲۶۶	مفهوم صدق
۲۶۸	دروغ و آثار و عواقب آن
۲۶۸	اشاره
۲۶۹	ترجمه
۲۶۹	تفسیر و جمع بندی
۲۷۸	دروغ گویی در روایات اسلامی
۲۷۸	اشاره
۲۸۲	۱- آثار زیان بار دروغ
۲۸۸	انگیزه های دروغ

۲۹۰	طرق درمان دروغ
۲۹۲	استثنائات دروغ
۲۹۵	راه فرار از دروغ (توریه)
۲۹۹	وفای به عهد و پیمان شکنی
۲۹۹	اشاره
۳۰۱	ترجمه
۳۰۱	تفسیر و جمع بندی
۳۱۱	وفای به عهد در روایات اسلامی
۳۱۱	اشاره
۳۱۶	۱- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد
۳۱۸	۲- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی
۳۲۰	طرق درمان پیمان شکنی
۳۲۱	اقسام عهد و پیمان
۳۲۴	پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها
۳۲۷	بحث منطقی و جدال و مرء
۳۲۷	اشاره
۳۲۹	ترجمه
۳۳۰	تفسیر و جمع بندی
۳۴۰	تعریف جدال و مرء
۳۴۰	فرق میان جدال و مرء و مخاصمه
۳۴۱	جدال و مرء در روایات اسلامی
۳۴۸	آثار و پیامدهای جدال و مرء
۳۵۱	انگیزه های جدال و مرء
۳۵۴	اقسام مرء و جدال
۳۵۸	طرق درمان این رذیله اخلاقی
۳۶۰	انصاف در سخن

۳۶۱	سخن چینی و اصلاح ذات البین
۳۶۱	اشاره
۳۶۳	ترجمه
۳۶۴	تفسیر و جمع بندی
۳۷۲	سخن چینی (نمیمه) در روایات اسلامی
۳۷۵	پیامدها و آثار سوء سخن چینی
۳۷۸	انگیزه های سخن چینی
۳۸۰	طرق درمان
۳۸۳	موارد استثناء
۳۸۴	اصلاح ذات البین
۳۸۸	طرق اصلاح ذات البین
۳۹۱	سوء ظن و حسن ظن
۳۹۱	اشاره
۳۹۲	ترجمه
۳۹۳	تفسیر و جمع بندی
۴۰۲	سوءظن در روایات اسلامی
۴۰۵	حسن ظن در روایات اسلامی
۴۰۸	تعریف سوءظن و حسن ظن
۴۰۸	اشاره
۴۰۹	۱- پیامدها و آثار شوم سوءظن
۴۱۲	پیامدهای سوءظن به خدا
۴۱۳	عوامل و انگیزه های سوءظن
۴۱۵	مراتب سوءظن
۴۱۸	طرق درمان بدگمانی
۴۱۹	موارد استثناء
۴۲۲	تجسس یا جستجوگری در کارهای خصوصی مردم

۴۲۲ اشاره
۴۲۵ تجسس در روایات اسلامی
۴۲۷ پیامدهای سوء تجسس
۴۲۹ استثنائات
۴۲۹ اشاره
۴۳۰ ۱- سازمان های اطلاعاتی
۴۳۴ ۲- سازمان های بازرسی
۴۳۵ طرق درمان
۴۳۶ رازداری و افشاء سز
۴۴۱ رازداری در روایات اسلامی
۴۵۱ پیامدهای رازداری و افشای اسرار
۴۵۵ ضرورت ها
۴۵۵ انگیزه های افشای سز و راه درمان آن
۴۵۸ و اما راه درمان
۴۵۹ حلم و غضب
۴۵۹ اشاره
۴۶۰ ترجمه
۴۶۱ تفسیر و جمع بندی
۴۶۹ خشم و غضب در روایات اسلامی
۴۷۱ اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن
۴۷۵ اسباب و انگیزه های غضب
۴۷۸ درمان غضب
۴۸۲ اقسام غضب
۴۹۱ حلم و بردباری
۴۹۸ عفو و انتقام
۴۹۸ اشاره

۵۰۲	ترجمه:
۵۰۳	تفسیر و جمع بندی
۵۱۶	عفو و انتقام در روایات اسلامی
۵۱۹	اقسام عفو
۵۲۲	۳- آثار عفو و ثمرات و انگیزه های آن
۵۲۴	طرق درمان انتقام جویی و کسب فضیلت عفو
۵۲۴	غیرت و بی غیرتی
۵۲۴	اشاره
۵۲۵	ترجمه
۵۲۶	تفسیر و جمع بندی
۵۳۰	غیرت در روایات اسلامی
۵۳۲	تعریف اقسام غیرت
۵۳۴	آثار غیرت در زندگی انسان ها
۵۳۶	اجتماع گرایی و انزواطلبی
۵۳۶	اشاره
۵۳۸	ترجمه:
۵۳۹	تفسیر و جمع بندی
۵۴۷	اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی
۵۵۴	احادیث مخالف و معارض!
۵۵۷	طریق جمع بین آیات و روایات
۵۵۹	انگیزه ها و پیامدهای اجتماع گرایی و انزواطلبی
۵۶۴	درباره مرکز

اخلاق در قرآن جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق در قرآن / ناصر مکارم شیرازی ؛ لمساعدته مجموعه من الفضلاء ؛ تعریب الموسسه الاسلامیه للترجمه.

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق. = ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳ ج.

فروست : نفحات القرآن؛ دوره الثانیه.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: دوره: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۷-X؛ ج. ۱: ۹۶۴-۸۱۳۹-۰۵-۹؛ ج. ۲: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۶-۱؛ ج. ۳: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۵-۳؛ ۳؛ ۸۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ دوم)

یادداشت : عنوان اصلی: پیام قرآن دوره دوم: اخلاق در قرآن. عربی.

یادداشت : ج. ۳ (چاپ سوم: ۱۴۲۸ق = ۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳ (چاپ دوم: ۱۴۲۶ق. = ۱۳۸۵).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. اصول المسائل الاخلاقيه. - ج. ۲-۳. فروع المسائل الاخلاقيه.

موضوع : قرآن -- اخلاق

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : موسسه اسلامی ترجمه

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

رده بندی کنگره : BP۱۰۳/۳/م/پ۷۰۴۳ ۱۳۸۳

جاه طلبی

اشاره

هر کس به چیزی علاقه مند است، بعضی به مال عشق می ورزند، بعضی دیگر به جمال، گروهی خواهان کمالند، ولی جمعی طالب مقامند و این گروه اخیر را جاه طلب می نامند، دوست دارند مردم همه به آنها احترام بگذارند، و به خانه آنها رفت و آمد داشته باشند، و به اصطلاح از دیگران یک سر و گردن برتر باشند، آخرین سخن، سخن آنها باشد و کسی روی حرف آنها حرف نزند، هر چند عقل و کفایت و درایت لازم برای این امور را نداشته باشند. این گونه افراد را جاه طلب و طالب اسم و آوازه و مقام می نامند.

این صفت غالباً در افراد بزرگسال پیدا می شود، و در جوان و نوجوان کمتر است، و گاه تا آخر عمر از انسان جدا نمی شود، تمام نیروهای او تحلیل می رود؛ ولی جاه طلبی همچنان در اعماق

قلبش به قوت خود باقی است، بلکه با افزایش سن قوی تر و گسترده تر می شود.

این صفت رذیله سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است، انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و او را برای وصول به مقصدش به دنبال گناهان خطرناکی می فرستد، و از همه بدتر این که در بسیاری از اوقات با صفات نیک مانند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴

احساس مسئولیت و تصمیم بر انجام وظیفه اجتماعی و لزوم مدیریت صالح در جامعه و امثال این ها اشتباه می شود. در حدیث آمده است: «آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ حُبُّ الْجَاهِ؛ آخرین چیزی که از محبت دنیا از قلب مؤمنان راستین خارج می شود، جاه طلبی است».

این حدیث به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این رذیله اخلاقی خطرناک است.

لازم به یادآوری است که این صفت، پیوند نزدیکی با ریاکاری و تکبر و عُجب و خودپسندی دارد که گاه به همین جهت اشتباه می شود، با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم، و چهره هایی از جاه طلبی و عواقب آن را در قرآن مجید، مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- در ماجرای سامری که در سوره طه از آیه ۸۵ تا ۹۸ آمده است استفاده می شود که مسأله جاه طلبی او سبب گمراهی خودش و گمراهی گروه کثیری از بنی اسرائیل، و بر باد رفتن جمع عظیمی از آنها شد. «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اضَلَّاهُمُ السَّامِرِيُّ ... فَاخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسِدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَاللَّهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ... قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ - قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي»

۲- وَ اذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخْذُتْكُمْ الصّٰعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ. (بقره- ۵۵)

وَ قَالَ الَّذِيْنَ لَا يَرْجُوْنَ لِقاِنَا لَوْلَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْ نَرٰ رَبَّنَا لَقَدْ اسْتَكْبَرُوْا فِىْ اَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيْرًا. (فرقان- ۲۱)

(۱). طه، آیات ۸۵ و ۸۸ و ۹۵ و ۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵

۳- وَ نَادٰى فِرْعَوْنُ فِىْ قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ اَلَيْسَ لِيْ مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِيْ اَفَلَا تُبْصِرُوْنَ- اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِيْ هُوَ مَهِيْنٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِيْنُ (زخرف- ۵۱ و ۵۲)

۴- قَالَ اِنَّمَا اُوْتِيْتُهُ عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِيْ ... فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ فِىْ زِيْنَتِهِ- قَالَ الَّذِيْنَ يُرِيْدُوْنَ الْحَيٰةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اُوْتِيَ قَارُوْنَ اِنَّهُمْ لَدُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ. (قصص- ۷۸ و ۷۹)

۵- قَالَ لَيْنِ اتَّخَذْتَ الْهٰٓءَا غَيْرِيْ لاجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُوْنِيْنَ. (شعرا- ۲۹)

۶- اَوْ يَكُوْنُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ اَوْ تَرْقٰى فِى السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرَبِّيْكَ حَتّٰى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتٰبًا نَقْرُؤُهُ. (اسراء- ۹۳)

تِلْكَ الدّٰرُ الْاٰخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ عُلُوًّا فِى الْاَرْضِ وَ لَافْسَادًا وَ الْعٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ. (قصص- ۸۳)

ترجمه:

۱- فرمود: (ای موسی!) ما قوم تو را بعد از تو آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت! ... و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدایی همچون صدای گوساله داشت پدید آورد و (به یکدیگر) گفتند (این خدای شما و خدای موسی است!) و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود!) ... (موسی رو به سامری کرد و) گفت: تو چرا این کار را کردی ای سامری؟! گفت:

من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را

گرفتم پس آن را افکندم و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!

۲- (به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) بینیم!» پس صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید! ... و کسانی که امیدی به دیدار ما ندارند (و رستخیز را انکار می کنند) گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نشده اند و یا پروردگاران را با چشم خود نمی بینیم؟!» آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند!

۳- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶

نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارند؟ آیا نمی بینید؟! - مگر نه این است که من از این مرد (موسی) که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم؟!

۴- (قارون) گفت: «این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام! ...- (و یک روز قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!» (اما هنگامی که قارون و گنجهایش در زمین فرو رفت از گفته خود پشیمان شدند).

۵- (فرعون) خشمگین شد و (به موسی) گفت: اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد!

۶- (مشرکان گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا) خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته

باشی، یا به آسمان بالا روی حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آن را بخوانیم! ... (آری)، این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است.

تفسیر و جمع بندی

جاه طلبان منفور!

همان گونه که در بالا اشاره شد جاه طلبی یعنی علاقه افراطی به جاه و مقام و تلاش و کوشش برای رسیدن به آن به هر قیمت و به هر صورت، از رذایل خطرناکی است که نه تنها به پیشرفت انسان در جنبه های معنوی لطمه وارد می کند، از نظر ظاهری و اجتماعی نیز او را منفور و منزوی می سازد.

در طول تاریخ انبیاء و اقوام پیشین و دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قسمتهائی دیده می شود که همه حاکی از گستردگی دامنه نکبت بار این رذیله اخلاقی است که بخشی از آن در آیات بالا منعکس شد.

در ضمن باید توجه داشت که بسیاری از رذایل اخلاقی، مفاهیمی نزدیک به هم

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷

دارد و به اصطلاح دیوار به دیوار همنند، و ممکن است یک حرکت زشت فردی و اجتماعی از چندین صفت توأم با یکدیگر ناشی شود، و در آیات قرآن نیز گاه بازتاب های چند صفت همراه با هم منعکس می شود؛ تکبر، غرور، خودخواهی و خودپسندی، و ریاکاری همچنین جاه طلبی از این قبیل است.

به هر حال در نخستین آیات به ماجرای «سامری» برخورد می کنیم که داستانش را همه کم و بیش شنیده اند، او در تاریخ بنی اسرائیل چهره بسیار زشت و منفور و منفی از خود به یادگار گذارده است. او که

مردی بسیار جاه طلب بود از رفتن موسی علیه السلام به کوه طور با گروهی از سران بنی اسرائیل برای شنیدن پاسخ به تقاضای مشاهده پروردگار استفاده کرد، و از زینت آلاتی که از فرعونیان به دست بنی اسرائیل افتاده بود، بهره گرفت و گوساله ای طلایی ساخت که وقتی آن را در مسیر باد قرار می داد صدای مخصوصی از آن بر می خاست و یا این که قسمتی از خاک زیر پای جبرئیل یا مرکبش را که در ماجرای غرق فرعونیان ظاهر شده بود بر گرفته بود و درون گوساله طلایی ریخت، و این سر و صدا از برکت آن بود. سپس مردم را به پرستش آن دعوت کرد و چیزی نگذشت که گروه زیادی در برابر آن گوساله به سجده افتادند، و آن را نیایش کردند.

قرآن در آیات بالا به این معنی اشاره کرده می گوید: «خدا به موسی علیه السلام گفت: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم و سامری آنها را گمراه کرد» (قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ اضَلَّاهُمُ السَّامِرِيَّ).

موسی علیه السلام سخت عصبانی شد و با شتاب به سوی قوم خود باز گشت و بر آنها فریاد زد و برادرش هارون را مورد باز خواست قرار داد، قوم موسی علیه السلام اظهار بی تقصیری کردند، و عامل اصلی این انحراف و بت پرستی را سامری معرفی نمودند که «برای آنها مجسمه ای از گوساله که صدایی همچون صدای گوساله داشت تهیه کرده بود و (به یکدیگر) و گفتند: این خدای شما و خدای موسی علیه السلام است و (پیمانی را که با خدا بسته بودند) فراموش کردند» (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا

جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا الْهُكَمُ وَاللَّهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ).

در اینجا موسی علیه السلام روی سخن را به سامری به عنوان عامل اصلی این فساد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸

بزرگ نموده و گفت: «چرا این کار را کردی ای سامری! گفت: من چیزی دیدم که آنها ندیدند، قسمتی از آثار رسول (جبرئیل) را گرفتم سپس آن را (درون گوساله) افکندم و این چنین نفس (جاه طلب) من این کار را در نظر جلوه داد.» (قالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ - قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَهُ مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي).

ولی علی رغم این موضوع که سامری می خواست که از این طریق به جاه و مقامی برسد، خداوند چنان مجازاتی در این جهان برای او قرار داد که او را کاملاً منزوی و از جامعه مطرود کرد و آن گونه که قرآن می گوید موسی به او گفت: «برو (و از میان مردم دور شو و با کسی تماس نگیر) و بهره تو در مدت حیاتت این است که هر کس به تو نزدیک شود، خواهی گفت: با من تماس نگیر.» (قالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ).

آیا این یکی از قوانین جزائی شریعت موسی علیه السلام بود که اگر کسی گناه سنگینی مرتکب می شد، به منزله موجودی پلید و نجس و ناپاک بود، که نه کسی با او تماس می گرفت، و نه او حق داشت با کسی تماس بگیرد، و یا این که به کیفر عملش خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که هیچ کس با او تماس نمی گرفت چرا که اگر تماس می گرفت گرفتار

بیماری می شد، و یا این که سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از انسانها شد، به طوری که اگر کسی به او نزدیک می شد فریاد می زد لَامِسَّاسَ (با من تماس نگیر).

آری این است کیفر اعمال جاه طلبانی که حتی دین و آیین حق را ملعبه جاه طلبی خود می کنند.

در دومین بخش از آیات قرآن، به چهره دیگری از جاه طلبی بنی اسرائیل برخورد می کنیم، آنها در یک تقاضای عجیب از موسی علیه السلام درخواست کردند که: باید خدا را با چشم خود آشکارا ببینند و گرنه ایمان نخواهند آورد، سرانجام گرفتار صاعقه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹

وحشتناکی شدند که اگر لطف خداوند دست آنها را نمی گرفت، برای همیشه نابود شده بودند، در این آیات قرآن مجید چنین می گوید: « (به خاطر بیاورید) هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که خدا را (با چشم خود) آشکارا ببینیم، سرانجام صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید (اما توان تماشای برق صاعقه و صدای مهیب آن را نداشتید و مانند برگ خزان به روی زمین افتادید) سپس ما شما را بعد از مرگتان حیات بخشیدیم تا شکر نعمت او را بجا آورید: (وَ اذْقَلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَاخَذْتُكُمُ الصَّاعِقَةُ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

صاعقه چیست؟ جرّقه و برقی است که از میان یک قطعه ابر که دارای بار الکتریسیته مثبت است به هنگام نزدیک شدن به زمین که دارای الکتریسیته منفی است جستن می کند حرارت آن در حدود پانزده هزار درجه سانتیگراد،

و صدای آن بسیار عظیم، و به هر جا اصابت کند آن را نابود می سازد.

در داستان بنی اسرائیل هنگامی که صاعقه به بالای کوه خورد، آن را از هم متلاشی کرد و لرزه عجیبی به کوه افتاد و همه آن گروه هفتاد نفری که با موسی علیه السلام برای شنیدن پاسخ دیدار پروردگار به کوه آمده بودند سخت به لرزه در آمدند و جان باختند، تنها موسی علیه السلام بود که بیهوش افتاد، و هنگامی که به هوش آمدند، از خدا برای آنها تقاضای عفو و تقاضای حیات کرد و خداوند دعوتش را اجابت نمود و این متعصیان لجوج و جاه طلبان خودخواه که از دیدن یک جرقه آسمانی، همه چیز را از دست دادند، خود را در برابر عظمت پروردگار بسیار حقیر و کوچک یافتند و به روشنی فهمیدند که اینجا، جای جاه طلبی نیست و انسان جاه طلب در برابر قدرت خدا، خودش را رسوا می کند.

قرآن مجید در جای دیگر به همین داستان اشاره کرده و می گوید: «اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان بر آنها نازل کنی» (يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِّلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ).

ممکن است انگیزه این تقاضا بهانه جویی یا جاه طلبی و یا هر دو باشد، قرآن

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰

مجید می گوید: «اینها از موسی علیه السلام چیزهایی بزرگتر و عجیب تر از این، خواستند و گفتند: «خدا را آشکارا به ما نشان ده،» سپس صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم، آنها را فرو گرفت». «۱» (فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا ارِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ).

این تعبيرات نشان می دهد که روح

جاه طلبی و کبر و غرور و تعصب و لجاجت بر آنها حکم فرما بود؛ به همین دلیل پیوسته بهانه جویی می کردند، و این صفات رذیله، همان است که اکنون نیز در گروه کثیری از آنان می یابیم، خود را نژادی برتر و انسانهای ویژه می دانند و در فکر این هستند که با نداشتن کفایت و لیاقت، اقتصاد و سیاست جهان را در قبضه خود بگیرند.

جاه طلبی، مخصوص بنی اسرائیل و سامری نبود، فرعونها و نمرودها نیز از مصادیق بارز آن بودند همان گونه که در سومین بخش از آیات می خوانیم: «فرعون در میان قوم خود ندا داد: ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست، و این نهرها تحت فرمان من جریان دارد؟ آیا نمی بینید؟!»

- به یقین من از این مرد که از طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم!

- اگر او راست می گوید چرا دست بندهای طلا به او داده نشده؟ یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟! (تا سخنش را تأیید کنند)» (وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ - اَمْ اَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ فَلَوْلَا الْقِيَّ عَلَيْهِ اسْوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ اَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ).

فرعون در این گفتار خود در واقع میان چند صفت رذیله جمع نمود، غرور،

(۱). نساء، آیه ۱۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱

خودبزرگ بینی، جاه طلبی، و عوام فریبی، و عجب اینکه او معجزات عظیم موسی علیه السلام را که با چشم خود دیده بود و اطرافیانش نیز شاهد و ناظر آن بودند رها کرد و به مسأله دست بند

طلا و طبقه اجتماعی و لکت زبان چسبید (در حالی که لکت زبان موسی علیه السلام مربوط به گذشته بود و بعد از مبعوث شدن طبق تقاضائی که از خداوند کرد و خداوند خواسته او را اجابت فرمود لکتش برطرف گردید).

ولی به هر حال همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است فرعون با این سخنان قوم خود را تحمیق و خام کرد تا از وی اطاعت کنند.

در بخش چهارم از این آیات به داستان «قارون» برخورد می کنیم که او هم یکی از نمونه های بارز جاه طلبی بنی اسرائیل بود، همان صفت زشتی که سرانجام او را بدبخت و بیچاره نمود و به قعر زمین فرستاد!

عجب اینکه غرور و جاه طلبی چنان حجاب ضخیمی بر دیده و درک انسان می افکند که بدیهی ترین مسائل را به فراموشی می سپارد.

هنگامی که آگاهان بنی اسرائیل او را اندرز دادند که خدا این همه نعمت به تو داده است، چه بهتر که با این نعمتهای خدا داد، سرای آخرت را برای خود آباد سازی و بهره ات را از دنیا فراموش نکنی که عمر انسان کوتاه است و ثروتها در مسیر زوال، مبادا این ثروت عظیم را دست مایه فساد در زمین قرار دهی و به مبارزه با پیامبر خدا برخیزی!.

آن مرد مغرور خیره سر، در پاسخ گفت: «این ثروت عظیم را با علم و دانش خودم (و لیاقت و کفایت و تدبیرم) به دست آورده ام (شما حق ندارید در این باره برای من تعیین تکلیف کنید) (قَالَ اَوْتَيْتُهُ عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِي ...).

این سخن را گفت و به سرکشی خود افزود و برای اینکه حس جاه طلبی خود را ارضاء کند «با تمام زینت خود

(با اسبهای گران قیمت و کنیزان و غلامان بسیار که بر زینهای طلایی سوار، و در انواع زینت آلات طلا غرق بودند) در میان قوم موسی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲

ظاهر شدند» (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ).

منظره چنان زیبا و فریبنده بود که دل و دین و دنیا را از دل بنی اسرائیل ربود به گونه ای که گفتند: «ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است داشتیم، به راستی که او بهره عظیمی دارد (و زندگی پر از لذت)» (قَالَ الَّذِينَ يَرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

ولی همان گونه که در ذیل این آیات آمده است خداوند قارون و قصرها و اموالش را در زمین فرو برد، زلزله ای ظاهر شد، زمین شکاف برداشت و همه اینها در کام زمین فرو رفت، آن چنان که گویی نه قارونی بود و نه آن تشکیلات پر زرق و برق خیره کننده!

در این هنگام آرزوکنندگان جایگاه قارون، تکان سختی خوردند، از خواب غفلت بیدار شدند و از گفته خود پشیمان گشتند و به خدا پناه بردند، آری جاه طلبی و غرور و غفلت چنان غافل کننده است که انسان را از بدیهی ترین مسائل حیات غافل می کند تا آنجا که انسان ضعیف و ناتوان که دائماً در معرض حوادث گوناگون است و از نسیمی دفتر حیات زندگیش بر هم می خورد و همه چیز او دستخوش فنا می گردد، دعوی قدرت و استقلال و حتی دعوی الوهیت می کند.

در پنجمین بخش از آیات، سخن از فرعون است که با بلند پروازی جنون آمیز و جاه طلبی، دیوانه وار خطاب به موسی کرده گفت: «اگر معبودی غیر از من

برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد!» (لَيْسَ اتَّخَذَتِ الْهَاءُ غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ).

بی شک، فرعون که بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد این قدر ساده لوح نبود که خود را خالق آسمان و زمین بیندارد و دعوت موسی را که با معرفی ربّ العالمین شروع شد و در آیات قبل از این آیه با منطقی بسیار روشن دنبال شده است، درک نکند.

به یقین خودخواهی، برتری جویی، جاه طلبی به او اجازه نمی داد که حق را پذیرا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳

شود و در برابر منطق پیامبر خدا موسی علیه السلام سر تعظیم فرود آورد.

آری راه و رسم طغیان گران جاه طلب همیشه این بوده که در برابر حق تکیه بر زور کنند و پاسخ برهان را با زندان بدهند!

ممکن است تصور شود که مجازات زندان در برابر قیام موسی بن عمران که ارکان حکومت فرعون را به لرزه در آورده بود چیز کمی بود ولی به گفته بعضی از مفسّران زندان فرعون زندانی نبود که کسی از آن جان به سلامت بیرون ببرد، تنها در زندان می ماندند تا با رنج و شکنجه جان بدهند.

در ششمین بخش از این آیات، سخن از مشرکان عرب است که به جای طلب دلیل و برهان و معجزه زنده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به انواع بهانه جویوها دست می زدند؛ گاه از او چشمه های جاری در سرزمین خشک و سوزان حجاز می خواستند و گاه باغی پر از خرما و انگور که نهرها در میان آن جاری باشد و گاه فرود سنگهای آسمانی بر آنان و گاه حضور خداوند و فرشتگان نزد آنان و گاه خانه ای از طلا و

سرانجام گفتند: «ما به تو ایمان نمی آوریم مگر این که به آسمان بالا روی حتی به آن هم ایمان نمی آوریم مگر اینکه نامه ای (از خدا بر ما نازل کنی)؛» (أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيِّنَةٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَءُهُ).

آنها در این تعبیرات، نهایت خود بزرگ بینی و جاه طلبی خود را نشان دادند و ثابت کردند انسان تحت تأثیر این صفات پلید تا چه حد از منطق و عقل دور شده اند.

در اینکه مراد از «بَيِّنَةٌ مِنْ زُخْرُفٍ» چیست؟ مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه: منظور خانه ای است پر از طلا یا اشیائی که از طلا ساخته شده باشد، یا منظور خانه ای است که پر از نقش و نگار (نقش و نگارهای طلایی) باشد و تفسیر اول با توجه به تعبیر «مِنْ زُخْرُفٍ» صحیح تر به نظر می رسد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴

در هفتمین و آخرین بخش از این آیات که در ذیل آیات مربوط به قارون آمده است، به عنوان یک دستور کلی می فرماید: «آن سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که قصد برتری جویی در زمین و فساد را ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است؛ (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ).

آری عاقبت جاه طلبان مستکبر همان عاقبت قارون است که همه چیز خود را بر سر جاه طلبی و استکبار گذاشت و خشم خدا او را گرفت و به زندگی ننگینش پایان داد و برای همیشه مورد لعن و نفرین واقع گشت.

ممکن است از عطف کردن فساد به علو فی الارض چنین استفاده شود که افراد برتری جو

و جاه طلب سرانجام دست به فساد در ارض می زند و برای سیراب کردن عطش خود از هیچ جنایتی فرو گذار نمی کنند.

جالب اینکه در حدیثی از علی علیه السلام می خوانیم که به هنگام خلافت ظاهری شخصاً در بازارها قدم می زد، افراد گمشده را راهنمایی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها تلاوت می نمود «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا؛ سپس به تفسیر آن می پرداخت به گونه ای که نه تنها شامل زمامداران می شد، بلکه همه صاحبان قدرت را (بهر شکل و هر صورت) شامل می شد».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: هنگامی که این آیه را تلاوت نمود گریه کرد و فرمود: «ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ؛ با وجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است». (۱)

شاید منظور امام علیه السلام این است: با توجه به اینکه خداوند سرای آخرت را تنها از آن کسانی می داند که حتی اراده برتری جویی در دل ندارند و بذر جاه طلبی در سر نمی پروراند کار بسیار مشکل است.

(۱). تفسیر علی بن ابراهیم، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵

از مجموع آیاتی که در بالا ذکر شد و بعضی دیگر آیات مشابه به خوبی استفاده می شود که جاه طلبی مخصوصاً اگر با صفات زشت دیگر همچون کبر و غرور و تعصب و لجاجت توأم شود آثار مرگبار در زندگی انسانها دارد و می تواند نه تنها یک فرد بلکه جامعه ای را به سقوط بکشاند.

حَبَّ جَاهٍ فِي رِوَايَاتِ اسْلَامِي

در روایات اسلامی از این صفت رذیله نکوهش شدید شده گاه تحت عنوان «حَبَّ جَاهٍ»، گاه

تحت عنوان «حُبّ ریاست» و گاه تحت عنوان «شرف» که به عنوان نمونه، روایات ذیل از میان انبوه روایات گلچین شده است:

۱- تأثیر مخرب این رذیله اخلاقی در دین انسان به قدری شدید است که در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَا ذُتْبَانِ ضَارِيَانِ اِزْ سَلَا فِي زَرِيَّتِهِ غَنَمٌ اَكْثَرُ فَسَادًا فِيهَا مِنْ حُبِّ الْمَالِ وَ الْجَاهِ فِي دِينِ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ؛ دو گرگ درنده که در آغل گوسفندان رها شوند فساد و خرابی آنها بیشتر از حُبّ مال و مقام در دین انسان مسلمان نیست.» (۱)

مطابق این بیان، جاه طلبی و مقام پرستی، دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، آن گونه که گرگ گرسنه گوسفندان را.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «حُبُّ الْجَاهِ وَ الْمَالِ يُنْبِتَانِ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبُقْلَ؛ علاقه شدید به مقام و مال، نفاق را در قلب انسان می رویانند همان گونه که آب سبزه را می رویاند.» (۲)

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ هَلَكَ؛ کسی که طالب مقام باشد (و دلباخته آن گردد) هلاک می شود.» (۳)

۴- این مسأله به قدری اهمیت دارد که در روایات اسلامی نسبت به ظهور کمترین نشانه های آن هشدار داده شده است از جمله در حدیثی از همان امام

(۱). میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۴۹۲ (حدیث ۳۰۳۴).

(۲). المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱۲.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۷، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶

بزرگوار می خوانیم که فرمود: «أَيَّاكُمْ وَ هَوْلَاءِ الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ يَتَرَأْسُونَ فَوَاللَّهِ مَا خَفَفَتِ النَّعَالُ خَلْفَ رَجُلٍ إِلَّا هَلَكَ وَ أَهْلَكَ؛ از این گروه ریاست طلب بپرهیزید، به خدا

سوگند صدای کفشها پشت سر کسی بلند نمی شود مگر اینکه هم خودش هلاک می شود و هم دیگران را هلاک می کند».

«۱»

توجه به این نکته لازم است که محرومان در آن زمان غالباً پابرهنه ها بودند و کفشهای صدادار مربوط به دنیاپرستان و ثروتمندان بود، بدیهی است که این گونه افراد برای خدا و معنویت دنبال کسی نمی روند.

۵- در حدیث دیگری از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره ریشه های اصلی گناهان چنین آمده است: «أَوَّلُ مَا عَصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بِسِتِّ خِصَالٍ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّيَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ الرَّاحَةِ؛ نخستین گناهانی که در جهان در برابر فرمان پروردگار انجام گرفت به سبب شش چیز بود: دنیا پرستی، عشق به مقام، علاقه شدید به غذاهای رنگین، علاقه شدید به زنان و علاقه به خواب و راحتی» «۲».

۶- از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الدُّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ؛ علاقه به مقام و اسم و آوازه در قلب کسی که خوف خدا دارد و از او ترسان است نخواهد بود» «۳».

۷- از همان امام معصوم می خوانیم که فرمود: «مَنْ طَلَبَ الرِّئَاسَةَ بِغَيْرِ حَقِّ حُرْمِ الطَّاعَةِ لَهُ بِحَقِّ؛ کسی که ریاست را به ناحق طلب کند از اطاعت خداوند به حق محروم خواهد شد» «۴».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که جاه طلبی و حب مقام با حق پرستی در تضاد است.

از این حدیث این نکته نیز استفاده می شود که ریاست طلبی بر دو گونه است.

(۱). همان مدرک، حدیث ۳.

(۲). خصال، جلد ۱، صفحه ۳۳۰.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۹، حدیث ۷.

(۴). تحف العقول، صفحه ۲۳۷.

ریاست حق و باطل

در بعضی از آیات قرآن می خوانیم که یکی از خواسته های بندگان خاص خدا (عِبَادُ الرَّحْمَانِ) این است که می گویند: «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا؛ خداوندا! ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» (۱).

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ریاست طلبی همیشه مذموم نیست، بلکه به گفته «علّامه مجلسی» (رضوان الله تعالی علیه) در «بحار الانوار»، ریاست بر دو گونه تقسیم می شود، حق و باطل، سپس برای ریاست حق مثال به متصدی شدن مقام فتوا و تدریس و وعظ می زند و می گوید: کسی که اهلیت این کار را دارد و عالم به متون کتاب و سنت است و هدفش هدایت خلق و تعلیم مسائل دین باشد این از نوع ریاست حق است که گاه وجوب عینی یا کفائی دارد، ولی کسی که آگاهی از این امور ندارد یا آگاهی دارد ولی هدفش تنها شهرت طلبی و جلب قلوب و تحصیل مال و مقام است این از نوع ریاست باطل است و این کار کسانی است که به صفت رذیله جاه طلبی گرفتارند.

سپس از بعضی از محققان نقل می کند که معنی «جاه» همان تملک دلها و نفوذ در آنهاست. و حکم آن حکم تملک اموال است، اینها همه از اموری است که جزء اهداف زندگی دنیا می باشد و با مرگ پایان می یابد و دنیا مزرعه آخرت است؛ پس کسی که از این امور زاد و توشه ای برای آخرت برگیرد سعادت مند و خوشبخت است و کسی که آن را وسیله هوسرانی قرار دهد بدبخت و بیچاره است (۲).

در واقع کسانی که مقام را برای رسیدن به اهداف مقدس اجتماعی و انسانی و به تعبیر دیگر برای اهداف

الهی می طلبند نه جاه طلبند و نه مقام پرست؛ آنها در خط امیر مؤمنان علی علیه السلام حرکت می کنند که می فرماید: «أَمَّا
وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ الْأَيْقَارُ وَ عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٌ
وَ لَا سَعْبٌ مَظْلُومٌ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِهَا؛ آگاه

(۱). فرقان، آیه ۷۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۴۷ به بعد (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸

باشید! به خدا سوگند، خدائی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگردم را گرفته و به یاریم قیام کرده اند و از این جهت، حجت تمام شده است، اگر نبود عهد و مسئولیتی که خداوند از علماء و دانشمندان (هر جامعه) گرفته که در برابر شکمخواری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار شتر خلافت را رها می ساختم و از آن صرف نظر می نمودم و آخر آن را با جام آغازش سیراب می کردم» (۱).

نشانه های جاه طلبی

افراد جاه طلب را غالباً می توان از حرکات و کلمات و رفتارشان شناخت؛ آنها تمایل دارند تمام کارهای نیکی را که انجام می دهند تابلو کنند و همه از آن آگاه شوند تا در نزد مردم مقام و منزلتی پیدا کنند.

به همین دلیل جاه طلبان غالباً به ریاکاری نیز کشیده می شوند چرا که بدون ریاکاری حس جاه طلبی آنها اشباع نمی شود لذا بعضی از بزرگان اخلاق جاه طلبی و ریاکاری را همراه یکدیگر در کتابهای خود عنوان کرده اند (۲).

بسیاری از جاه طلبان حتی علاقه دارند کارهایی را هم که انجام نداده اند به حساب آنها بگذارند و به مضموت آیه

شریفه: «و يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا؛ دوست دارند نسبت به کار نیکی که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند!» (۳)

هدف آنها کسب و جاهت عمومی و اسم و آوازه است از هر طریقی که باشد نه برای اینکه و جاهت عمومی را مقدمه ای برای انجام اصلاحات اجتماعی و کارهای خیر قرار دهند، بلکه به این منظور که مردم آنها را بستایند و در برابر آنها خضوع کنند، و به مدح ستایش آنها پردازند.

جاه طلبان سعی می کنند به سراغ کارهایی بروند که اسم و آوازه و شهرتی در آن

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

(۲). به محجبه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۰۶ به بعد مراجعه شود که در حدود صد صفحه درباره این دو بحث نموده است.

(۳). آل عمران، آیه ۱۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹

است، هر چند بازده ضعیف داشته باشد و هرگز به کارهایی که سروصدا و آوازه ای ندارد تمایل نشان نمی دهند هر چند فایده آن برای جامعه فوق العاده زیاد باشد.

جاه طلبان توقع و انتظار دارند دائماً مدح آنها شود، کمترین نقد و نکوهش از آنها به عمل نیاید، انتظار دارند در مجالس همه آنها را احترام کنند و کسی بالاتر از آنها ننشیند، در اثناء سخنان آنها سخن نگوید و به اصطلاح سخن آخر، سخن آنها باشد.

افرادی که آنها را تکریم و تعظیم می کنند در نظر آنها افراد با معرفتی هستند و افرادی که نسبت به آنها اعتنائی ندارند، افرادی بی معرفت و نمک نشناسند؛ به همین دلیل این افراد غالباً مورد تنفرند و اگر نیازمندی به آنها مراجعه کنند از روی اجبار و ناچاری است.

این افراد بسیار زود شناخته می شوند حتی در روایتی از امام صادق

علیه السلام آمده است: «أَنَّ شَرَّ رَأْسِكُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوَطَّأَ عَقِبَهُ؛ كَسَانِي كِه دُوسْت دَارِنْد مَرْدَم پِشْت سِر آنهآ بِيْفْتِنْد بَدْتَرِين شِمَا هِسْتِنْد». (۱)

در حدیث دیگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُمَثَّلَ لَهُ الرَّجَالُ فَلْيَتَّبِعْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ؛ كَسِي كِه دُوسْت دَارْد مَرْدَم دِسْت بِه سِينِه دَر مَقَابِل او بَايِسْتِنْد خُود رَا مِهِيَاي آتِش دُوزخ كِنْد!». (۲)

دیگر از نشانه های آنها این است که آنها در دنیائی از وهم و خیال به سر می برند و آنچه را در واقعیت عینی از مقام و منزلت به دست نمی آورند، در عالم اوهام و خیالات برای خود فراهم می سازند.

اسباب و انگیزه های حبّ جاه

مرحوم «فیض کاشانی» در بحث «حبّ جاه» سخن جالبی دارد، می گوید: «تعلّق خاطر مردم به جاه و مقام، و یا به تعبیر دیگر مالکیت قلوب و دلها بیش از تعلّق

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۹۹، حدیث ۸.

(۲). مکارم اخلاق، جلد ۱، صفحه ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰

خاطر آنها به مال و ثروت است؛ زیرا رسیدن به مال از طریق جاه آسان تر است از رسیدن به جاه از طریق مال، چه اینکه بسیاری از کسانی که اموال زیادی دارند ولی بر قلوب مردم حاکم نیستند، اما کسانی که بتوانند در دلهای مردم نفوذ کنند به دست آوردن مال و ثروت برای آنان آسان است.

ثانیاً اموال در معرض تلف قرار دارد و نگهداری آن آسان نیست ولی اگر کسی بتواند مالکیت قلوب را برای خود فراهم سازد حفظ آن آسانتر است (هر چند در این راه آسان است).

ثالثاً معمولاً مالکیت دلها روز به روز گسترده تر می شود بی آنکه نیاز به زحمت فراوانی داشته باشد

و همان ثناخوانی مردم برای گسترش آن کافی است در حالی که برای افزایش مال معمولاً زحمت فراوانی لازم است». (۱)

گرچه مرحوم «فیض» مطالب بالا را برای بیان محبوبیت «جاه و مقام» ذکر کرده ولی از یک نظر می توان آنها را انگیزه های «حُبّ جاه» شمرد چرا که وقتی جاه و مقام سبب افزایش مال و رسیدن به آرزوها و هوا گردد و اضافه بر آن سبب خضوع و تواضع مردم شود، طبیعی است که نظرها به سوی آن جلب می شود به طوری که می توان گفت کمتر کسی است که از حبّ جاه هر چند به صورت ضعیف و کمرنگ خالی باشد و در عبارت معروفی در السنه بزرگان آمده است: «آخِرُ مَا يَخْرُجُ مِنْ قُلُوبِ الصّٰدِقِيْنَ حُبُّ الْجَاهِ؛ آخرین چیزی که از دل‌های انسانهای راستین خارج می شود، جاه طلبی است». (۲)

دیگر از اسباب «جاه طلبی» «حُبّ ذات» افراطی است که انسان برای اشباع آن به هر کاری دست می زند و سعی می کند با دست و پا کردن مقامات بالاتری در اجتماع، خود را راضی کند.

عقده حقارت و خودکم بینی نیز، عکس‌العملهای متفاوتی می تواند داشته باشد

(۱). محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۱۱۵-۱۱۶ با تلخیص.

(۲). این عبارت را به عنوان روایت در کتب روائی مانند بحار، وسائل و مستدرک الوسائل با بررسی کامل نیافتیم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱

از جمله «جاه طلبی» است؛ افرادی که به هر دلیل تحقیر شده اند و حقارت آنها را رنج می دهد سعی می کنند از طریق جاه طلبی و بلند پروازی این شکست درونی خود را جبران نمایند. حسادت نسبت به دیگران و همچنین کینه توزی و انتقام جوئی نیز می تواند از اسباب این صفت رذیله باشد تا

از این طریق دیگران را در موضع پست تر قرار دهد و حسادت خود را عملی کند یا از افراد مورد نظر انتقام بگیرد.

کوتاه سخن این که جاه طلبی از صفات رذیله پیچیده ای است که ریشه در بسیاری از رذیله های دیگر دارد.

طرق درمان جاه طلبی:

با توجه به بحثهایی که در گذشته برای پیشگیری یا درمان رذائل اخلاقی داشته ایم یک اصل کلی برای ما روشن شده است که اگر گرفتاران در چنگال رذایل اخلاقی به پیامدهای سوء این صفات بیندیشند غالباً به فکر درمان و ترک آن خواهند افتاد.

این اصل در مورد جاه طلبی نیز صادق است، اگر جاه طلبان بدانند این صفت رذیله نه تنها آنها را از خدا دور می سازد، بلکه در نظر خلق خدا نیز منفور می شوند، مردم از آنها می گریزند و دوستان خود را به آسانی از دست می دهند، این صفت، آنها را به ریاکاری که از خطرناکترین گناهان است می کشاند، و حتی گاه همچون «سامری و قارون» به کفر و مقابله با پیامبران الهی سوق می دهد، آنها اگر بدانند که جاه طلبی همچون گرگی که در میان گله گوسفندان بی دفاع، وارد شود دین و ایمان انسان را بر باد می دهد، و نفاق را در دل می رویاند همان گونه که آب، گیاهان را در زمین می رویاند، به یقین در کار خود تجدید نظر خواهند کرد.

آنها اگر به ناپایداری دنیا و کوتاه بودن عمر و عاریتی بودن نعمتها بیندیشند، و به گفته بعضی از بزرگان اخلاق، بدانند که اگر تمام کسانی که در شرق و غرب جهان هستند سالها برای انسان سجده کنند چیزی نمی گذرد که نه سجده کننده باقی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲

می ماند و نه

مسجود؛ مسلماً بیدار می شوند.

مطالعه حالات فرعونها، نمرودها، قارونها، سامریها، و پایان اسف انگیز زندگی آنها نیز درس دیگری برای بیداری و هوشیاری جاه طلبان است اینها از یکسو، و از سوی دیگر جاه طلبی از ضعف ایمان مخصوصاً اعتقاد به توحید افعالی سرچشمه می گیرد و با تقویت پایه های ایمان برطرف می شود، کسی که آگاه از عظمت خدا باشد می داند که تمام عالم آفرینش در برابر ذات پاک او ذره ناچیزی است، به علاوه می داند عزت و ذلت، عظمت و حقارت در دست او است و از همه مهمتر دلهای بندگان در کف با کفایت او می باشد از همه اینها گذشته اقبال مردم که افراد جاه طلب به آن دل بسته اند و ادبار آنها که از آن بیم و هراس دارند به قدری ناپایدار است که برای آن حسابی نیست و به گفته بعضی، ادبار و اقبال دلها همچون دیگی که در حال جوشیدن است دائماً در حال تغییر است و کسی که بر اساس آن برنامه ریزی کند مانند کسی است که بخواهد روی امواج دریا بنائی بسازد و سرمایه گذاری در این راه قطع نظر از زیانهای آخرت در دنیا نیز عاقلانه نیست.

اینها همه طرق درمان از جنبه های علمی بود، اما در جنبه های عملی راه درمان این است که خود را در شرایطی قرار دهد که «حب جاه» را بشکند، مثلاً در مجالس در جایی بنشیند که افراد عادی و نه شخصیت ها می نشینند، لباس خود را لباسی انتخاب کند که افراد متوسط یا نیازمند آن را می پوشند، و همچنین در مرکب و خانه و تغذیه و مانند آن.

بعضی از بزرگان علم اخلاق معتقدند بهترین راه برای قطع حب

جاه، دوری گزیدن از مردم و روی آوردن به گمنامی است مشروط بر این که انتخاب این روش ها نیز ناخودآگاه وسیله ای برای کسب جاه در نظر مردم نباشد.

بسیاری از متصوّفه و مدّعیان عرفان برای شکستن حبّ جاه به کارهایی روی آورده و می آورند که هرگز با موازین شرع سازگار نیست و عجب این که گاه نام این گناهان بین را «گناهان صوری» می گذارند که قابل اغماض و جبران است! مرحوم «فیض کاشانی» نقل می کند یکی از شاهان قدیم قصد کرد به حضور یکی از زهاد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳

زمان برسد، آن زاهد هنگامی که احساس کرد او دارد نزدیک می شود سفارش کرد نان و سبزی برای او حاضر کنند و با ولع و حرص به خوردن نان و سبزی پرداخت، در حالی که لقمه های بزرگ بر می داشت هنگامی که شاه این منظره را دید زاهد از چشم او افتاد و بدون گفتگو بازگشت، زاهد گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَيَّرَكَ عَنِّي؛ شکر خدایی را که تو را از من منصرف ساخت».

از بعضی دیگر نقل می کنند که گاه مشروبات غیر الکلی را در ظرفی که رنگ شراب به آن می داد می نوشید تا مردم گمان کنند شراب خوار است و از چشم آنها بیفتد!

و از دیگری نقل می کنند که در منطقه ای به زهد معروف شده بود و مردم به او اقبال کردند، او وارد حمام شد و عمداً لباس شخص دیگری را مخفیانه پوشید و بیرون آمد و سر راه ایستاد، تا مردم او را شناختند و گرفتند و زدند و لباس را از او باز پس گرفتند، و گفتند: این مردی است کلاه بردار و از او دوری

می کردند!!

بی شک این گونه کارها در بعضی از موارد حرام مسلم و مواردی مکروه است و هرگز شرع اسلام اجازه نمی دهد که انسان خود را با ارتکاب این اعمال زشت بد نام کند و از چشم مردم بیندازد، همان گونه که سوء ظن به خلق خدا از نظر اسلام ممنوع است، ایجاد عوامل سوء ظن نیز مجاز نیست.

بنابراین برای درهم شکستن حبّ جاه باید راه هایی را برگزید که با موازین شرع و معیار عقل سازگار است و با وجود طرق مشروع، معنی ندارد که انسان با این بهانه ها به سراغ اموری برود که نامطلوب و یا نامشروع است.

و عجب این که مرحوم «فیض کاشانی» بعد از ذکر نمونه هایی از آن چه در بالا آمد (خوردن مشروب حلال در ظرفی که آن را به صورت مشروبات الکلی نشان می دهد) می افزاید از نظر فقهی مجاز بودن ارتکاب چنین عملی محل تأمل است ولی اهل حال گاهی خود را به اموری درمان می کردند که فقیه هرگز به آن فتوا نمی دهد و این را راه برای اصلاح قلب می شمردند، و سپس این گونه گناهان صوری

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴

را به اعمال نیک جبران می نمودند، سپس داستان دزد حمام را ذکر می کند. «۱»

اگر این سخن را بعضی از متصوّفه می گفتند چندان جای تعجب نبود؛ اما از فقیه معتبری همچون فیض کاشانی، این سخن بعید است، تصرّف در اموال دیگران و لباس دیگری در حمام، مخصوصاً برای ایجاد سوء ظن و بدبینی، گناه مسلمی است نه گناه صوری و ارتکاب گناه نه مناسب اهل حال است نه مایه اصلاح قلب، اضافه بر این، با وجود طرق مشروع و مباح چه

دلیلی دارد که انسان به سوی این کارهای زشت و غیر منطقی کشیده شود. به نظر می رسد که این عالم بزرگوار در این بخش از کلمات تحت تأثیر سخنان «غزالی» در «احیاء العلوم» واقع شده و غزالی از این گونه سخنان بسیار دارد، و شاید هم نظر مرحوم «فیض» فقط نقل قول بوده نه تأیید.

فرقه «ملاطیه» «۲» که یکی از فرق معروف صوفیه است در انتخاب این روش برای گمنامی و بدنامی، افراط می کردند، و به همین دلیل به عنوان «ملاطیه» معروف شدند؛ ولی اسلام هرگز با این کارهای غیر عاقلانه و دور از منطق عقل و شرع موافقت نمی کند و برای رسیدن به اهداف مطلوب اسباب مشروع را توصیه می کند.

البته باید توجه داشت که مرحوم فیض در دیگر از سخنانش اعمال و روشهای ملاطیه را که سعی داشتند با ارتکاب گناهان کبیره خود را از چشم مردم بیندازند نفی می کند، و آن را مجاز نمی شمرد.

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۶، صفحه ۱۳۰.

(۲). ملاطیه طایفه ای بودند از صوفیه که در قرن سوم هجری و بعد از آن در خراسان شهرت یافتند، آنها بدگمانی در حق نفس را نخستین قدم حسن ظن به حق که اصل معرفت است می دانستند از این رو بر خلاف صوفیان پشمینه پوش عصر خویش، سعی داشتند از حیث لباس و رفتار و احوال ظاهری با سایر مردم تفاوت نداشته باشند مخصوصاً سعی داشتند که هرگز در اظهار خیر و اخفاء شر نکوشند و برای این کار به پندار خود گرفتار ریا و جاه طلبی نشوند، از اظهار قبائح و معایب نفس در نزد توده مردم ابا نداشتند، و خویشان را عمداً در معرض

ملامت خلق قرار می دادند تا مغرور نشوند (و مرتکب اعمالی می شدند که انسان از آن وحشت می کند).

شرح بیشتر در این زمینه را در کتاب جلوه حق، صفحه ۶۳ و ۶۴ مطالعه فرمائید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵

۲

بهانه جویی و لجاجت

اشاره:

بهانه جویی و لجاجت را می توان از مهمترین موانع درک حقیقت دانست زیرا این امر سبب می شود که انسان به حق نرسد بلکه در باطل راسخ تر گردد!

منظور از بهانه جویی و لجاجت این نیست که انسان برای کشف حقیقت پافشاری کند و پی در پی سؤال مطرح نماید، زیرا سؤال کلید اصلی کشف حقایق است، بلکه منظور این است، بعد از آشکار شدن حق باز هم بر سخن باطل یا عمل نادرست خود پای بفشارد، و یا تشبث به بهانه ها و عذرهای واهی و سخنان دور از منطق از پذیرش حق سر باز زند.

این صفت رذیله ممکن است به صورت خصوصی در فرد یا افرادی ظاهر شود، یا به صورت عام مبدل به خلق و خوی یک ملت گردد.

تاریخ نشان می دهد که در میان اقوام پیشین، بنی اسرائیل بیش از همه لجوج و بهانه جو بودند، و به همین دلیل آیات بسیاری از قرآن از لجاجت آنها سخن می گوید که در تفسیر آیات به خواست خدا به آن خواهیم پرداخت.

می توان گفت در میان تمام اقوام نادان و خودخواه و خودپرست که حاضر نیستند به آسانی اعمال و رفتار خود را از دست دهند این رذیله اخلاقی وجود دارد.

به هر حال این خوی زشت از زیانبارترین خوهای شیطانی است، و شاید نخستین کسی که درس لجاجت را به لجاجان آموخت، شیطان بود. و به قدری آثار

اخلاق در قرآن، ج ۳،

مرگبار آن زیاد است که گاه سرچشمه جنگهای خونین می گردد و نفوس و اموال را بر باد می دهد و شهرهای آباد را ویران می سازد.

با این اشاره به قرآن مجید و روایات اسلامی باز می گردیم و سپس از تحلیل های مختلف در مورد عوامل این خوی زشت و آثار زیانبار آن و طرق درمان آن سخن خواهیم گفت.

۱- وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوعِ فِي طُعْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. (مؤمنون- ۷۵)

۲- اَمَنْ هَذَا الَّذِي يَزُوقُكُمْ اَنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ. (ملک- ۲۱)

۳- قَالَ انظُرْنِي اِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ- قَالَ اَنْتَ مِنَ الْمُنظَرِينَ قَالَ فَبِمَا اَعُوَيْتَنِي لَا قُعْدَنَ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. (اعراف- ۱۴ تا ۱۶)

۴- قَالَ رَبِّ اِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَ نَهَارًا- فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَارًا- وَاِنِّي كَلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لَتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ اسْتَعْسَفُوا ثِيَابَهُمْ وَ اصْرَبُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا. (نوح- ۵ تا ۷)

۵- فَرَجِعُوا اِلَى اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اَنْتُمْ الظَّالِمُونَ- ثُمَّ نَكِسُوا عَلٰى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ- قَالَ افْتَعِبِدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَ لَا يَضُرُّكُمْ ... قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ. (انبیاء- ۶۴ تا ۶۸)

۶- وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَامُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً، قَالَ اتَّخَذْنَا هٰذِهِمْ اَعُوذًا بِاللّٰهِ اِنْ اَكُونُ مِنَ الْجَاهِلِينَ ... فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ. (بقره- ۶۷ تا ۷۱)

۷- وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسٰى لَنْ نُّؤْمِنَ لَكَ حَتّٰى نَرٰى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاخْرَجْنَاكَ مِنَ الصّٰعِقَةِ وَ اَنْتُمْ تَنْظُرُونَ- ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. (بقره- ۵۵ و ۵۶)

۸- قَالُوا يَا مُوسٰى اَنَا لَنْ نَدْخُلَهَا اَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ اَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا

أَنَا هَهُنَا قَاعِدُونَ. (مائده- ۲۴)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷

۹- وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ أَنَّا لَمُهْتَدُونَ- فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ. (زخرف- ۴۹ و ۵۰)

۱۰- أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفَيْكَ حَتَّى تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا. (اسراء- ۹۳)

ترجمه:

۱- و اگر به آنان رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند بلکه) در طغیانشان لجاجت می ورزند و (در این وادی) سرگردان می ماند!

۲- آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را باز دارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تأمین کند؟! ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند!

۳- گفت: «مرا تا روزی که (مردم) برانگیخته می شوند مهلت ده» (و زنده بگذار) فرمود:

«تو از مهلت داده شدگانی»- گفت: «اکنون که مرا گمراه ساختی، من بر سر راه مستقیم تو، در برابر آنها کمین می کنم!»

۴- (نوح) گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (بسوی تو) دعوت کردم- اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنان نیفزود! و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشه‌هایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!

۵- آنها به وجدان خویش باز گشتند، و (به خود) گفتند: «حقاً که شما ستمگرید»- سپس بر سرهایشان واژگونه شدند (و حکم وجدان رابه کلی فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند!-

(ابراهیم) گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد و نه زیانی به شما می رساند؟» (نه امیدی به سودشان دارید، و نه ترسی از زیانشان؟) ... گفتند: «او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از شما ساخته است!».

۶- و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما دستور می دهد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸

ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد)» گفتند: «آیا ما را مسخره می کنی؟!» (موسی) گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم!» ... سپس (چنان گاوی را پیدا کردند) و آن را سر بریدند ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند.

۷- و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه ای شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید- سپس شما را پس از مرگتان، حیات بخشیدیم، شاید شکر (نعمت او را) بجا آورید.

۸- (بنی اسرائیل) گفتند: «ای موسی! تا آنها در آنجا هستند، ما هرگز وارد نخواهیم شد! تو و پروردگارت بروید و (با آنان) بجنگید، ما همین جا نشسته ایم!»

۹- (وقتی گرفتار بلا- می شدند) می گفتند: «ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این بلا برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت (و ایمان می آوریم!)».

۱۰- یا برای تو خانه ای پرنقش و نگار از

طلا- باشد یا به آسمان بالا- روی حتی اگر به آسمان روی، ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما فرود آوری که آن را بخوانیم!»- بگو: «منزه است پروردگارم (از این سخنان بی معنی!) مگر من جز انسانی فرستاده خدا هستم؟!».

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه سخن از کافران لجوج است که وقتی مشمول نعمتهای خداوند می شوند و امواج بلاها را از آنها برطرف می کند، شاید از طریق محبت و رأفت بیدار شوند بر غرورشان افزوده می شود، و به طغیانشان ادامه می دهند، می فرماید: «اگر به آنها رحم کنیم و ناراحتی آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند، بلکه) در طغیانشان اصرار می ورزند و سرگردان می شوند (وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُوفِ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ).

آری این گروه لجوج به گواهی آیات قبل از این آیه گاه پیغمبر را دیوانه می خواندند، و گاه انتظار داشتند پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم سخنان آنها باشد، و هر معجزه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹

روشن و آیه بینه را می دیدند باز بر انکار اصرار می ورزیدند، و خداوند برای بیدار کردن آنها گاه آنها را در فشار بلاها قرار می داد و گاه نعمت فراوان به آنان ارزانی می داشت، نه آن بلا- و عذاب، و نه این نعمت و رحمت، هیچ یک در آنها اثر نداشت چون لجوج و متعصب و نادان بودند.

به گفته بعضی از مفسران، طغیان اشکال مختلفی دارد، طغیان علم، همان تفاخر، و طغیان مال، بخل و طغیان عبادت، ریا و طغیان نفس، پیروی از شهوات «۱» و انسان بر اثر لجاجت گرفتار همه این طغیانها می شود.

*** در دومین آیه باز سخن از مشرکان لجوج

است که به هیچ قیمت حاضر نبودند تسلیم منطق گویا و روشن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شوند، و خدایان ساختگی خود را رها سازند.

قرآن مجید در این آیه می گوید: «آیا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را قطع کند و از شما باز دارد (آیا بتها می توانند به شما روزی دهند؟) ولی آنها در سرکشی و فرار از حق لجاجت می ورزیدند» (اَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَاكُمْ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ).

قرآن مجید مکرر این سخن را در برابر بت پرستان تکرار می کند که از بتهای شما هیچ کاری ساخته نیست، نه از شما در برابر دشمن دفاع می کنند و نه به شما روزی می دهند، نه با شما سخن می گویند، نه زبانی دارند و نه نفعی و نه عقل و نه شعوری، با این حال دلیل پرستش آنها چیست؟ ولی با این که آنها هیچ پاسخی برای این سخن نداشتند باز هم لجوجانه به پرستش بتها ادامه می دادند.

در سومین بخش از این آیات به نخستین لجوج و متعصب یعنی شیطان اشاره می کند، هنگامی که بر اثر تکبر، مطرود در گاه خداوند شد و مقام منیعی را که در

(۱). روح البیان، جلد ۶، صفحه ۹۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰

میان فرشتگان داشت به کلی از دست داد، و بر اثر خودبزرگی بینی، بی نهایت حقیر و ناچیز گشت، قاعدتاً می بایست متوجه اشتباه بزرگ خود شود، و به سوی خدا باز گردد، و این آلودگی را با آب توبه بشوید و آتشی را که بر دامنش نشسته با اشک شرمساری خاموش کند، ولی این کار را نکرد، بلکه تلاش کرد که

در لجن زار عصیان باز هم فروتر رود و این دلیلی جز تکبر و حسادت و لجاج نداشت، تصمیم گرفت از آدم و فرزندان او انتقام بگیرد و آنها را با وسوسه های خود گمراه کند، نه تنها یک روز و دو روز، و یک ماه و یک سال، بلکه تا پایان دنیا به این کار زشت و نفرت انگیز ادامه دهد، همه جا بزم گناه را گرم کند و در هر اجتماعی لجن پراکنی نماید و تا آنجا که می تواند زن و مرد و کوچک و بزرگ را به فساد و بدبختی بکشاند.

اینجا بود که عرض کرد: «خداوندا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده و زنده بگذار- فرمود: درخواست تو را پذیرفتم، تو از مهلت داده شدگان هستی (اکنون با این عمر طولانی عجیب چه کاری می خواهی انجام دهی) عرض کرد: حال که مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و برای آنها کمین می کنم (و از هر سو به گمراه ساختن آنها می پردازم) (قَالَ اِنظُرْنِي اِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ- قَالَ اِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ- قَالَ فَبِمَا اَغْوَيْتَنِي لاقُودَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ).

بی شک عمر طولانی سرمایه بزرگی برای هر کس می تواند باشد که در آن بر حسنات خود بیفزاید، اشتباهات خود را اصلاح کند، و اگر گذشته تاریکی داشته است آن را مبدل به آینده ای نورانی کند، ولی این عمر طولانی برای طاغیان و یاغیان و لجوجان نتیجه معکوس داشت.

اجابت دعای او در زمینه این عمر طولانی یک رحمت الهی بود و شاید پاداشی بود برای عبادت چندین هزار سال او در دنیا، شاید بیدار شود و باز گردد، ولی این نعمت هنگامی که به

دست افراد لجوج، طاغی و یاغی بیفتند تبدیل به نعمت می شود.

*** چهارمین آیه سخن از لجاجت قوم نوح علیه السلام است که در برابر پیامبر بسیار مهربان

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱

و دلسوز که شب و روز برای هدایت آن ها تلاش و کوشش می کرد و در خلوت و جلوت برای نجات آنها می کوشید و چه سرسختی عجیبی نشان داد.

نوح علیه السلام از آنها به درگاه خدا شکایت برد، و گفت: «پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم اما دعوت من جز فرار از (حق) بر آنها نیفزود، و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آنها را بیمارزی، آنها انگشتان خویش را در گوشها قرار داده، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار و لجاجت ورزیدند، و شدیداً استکبار کردند». (قالَ رَبِّ اِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهَارًا فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَائِیَ اِلَّا فِرَارًا وَ اِنِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِی اِذَانِهِمْ وَ اسْتَعْصَمُوا وَ ثَابَهُمْ وَ اصْرَبُوا وَ اسْتَكْبَرُوا اسْتِکْبَارًا).

این چه تعصب و لجاجتی است که انسان برای آن که حرف حق را نشنود، انگشت در گوش خود بگذارد و برای این که چهره حق طلبان را نبیند لباسش را بر خود پیچد، و همچون کبک سر به زیر برف کند، و از حق بگریزد.

حق گریزی و حق ستیزی نیز حسابی دارد و آنها بی حساب در این راه می دویدند و عاملی جز لجاجت و تعصب و استبداد نداشتند.

چگونه انسان بیمار ممکن است از طیب خود بگریزد و گرفتار در ظلمات، پشت به چراغ کند، و غریق در گرداب، دست نجات

دهنده خود را عقب بزند، این چیزی است که راستی حیرت هر کس را بر می انگیزد ولی لجاج و عناد و استکبار، از این چهره ها بسیار دارد.

در میان پیامبران الهی هیچ کس به اندازه نوح علیه السلام قوم خود را دعوت نکرد، نهصد و پنجاه سال گفت و گفت و اصرار و تأکید کرد، و لیل و نهار که ممکن است اشاره به حضور در جلسات خصوصی آن ها در شبها و در جلسات عمومی آن ها در روزها باشد، دعوت روشنگرانه خود را ادامه داد، ولی جز گروه اندکی ایمان نیاوردند و به گفته بعضی به طور متوسط هر دوازده سال تنها یک نفر ایمان آورد.

تعبیر به «وَجَعَلُوا اَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ؛ انگشت هایشان را در گوششان گذاشتند» با این که انسان نوک انگشت را برای نشنیدن در گوش می گذارد شاید اشاره به شدت

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲

حق گریزی آنها است، گویی می خواستند تمام انگشت را در گوش کنند تا سخن حق را نشنوند.

تعبیر به «فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي اِلَّا فِرَارًا؛ دعوت من جز فرار بر آنها نیفزود» نشان می دهد که دعوت نوح علیه السلام در آنها نتیجه معکوس داشت، آری افراد لجوج و عنود و مستکبر هنگامی که صدای حق طلبان را می شنوند، بر لجاجت خود می افزایند، همچون مزبله ای که آب باران در آن فرو ریزد که عفونت آن گسترده تر می شود.

*** در پنجمین آیه اشاره به لجاجت قوم ابراهیم علیه السلام و بت پرستان بابل است هنگامی که ابراهیم علیه السلام با دلیلی دندان شکن بی اعتباری خدایان ساختگی و موهوم آنها را ثابت کرد و بعد از شکستن همه بتها- بجز بت بزرگ- از آنها- خواست که

از بت بزرگ بپرسند چه کسی این بلا را بر سر سایر بتها آورده، آنها یک لحظه بیدار شدند و خود را در درون جان ملامت و سرزنش کردند، همان بیداری که اگر ادامه می یافت، آنها را از خط شرک به توحید می کشانید ولی ناگهان تعصب و لجاجت آنها گل کرد، و آن گونه که قرآن می گوید: «سپس بر سرهانشان واژگونه شدند (اشاره به این که حکم وجدان را فراموش کردند و گفتند) تو می دانی که اینها سخن نمی گویند» (ثُمَّ نَكِسُوا عَلَى رُؤُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ).

ابراهیم علیه السلام گفت: «آیا جز خدا چیزی را می پرستید که نه سودی برای شما دارد و نه زیانی؟ اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش می کنید، آیا عقل ندارید؟» (قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ).

اگر انسان، لجوج و متعصب نباشد هنگامی که با چشم خود می بیند آنچه را پناهگاه مشکلات خود می شمرد، و در حوادث سخت و روزهای گرفتاری و طوفانی به آن پناه می برد، اکنون چنان ذلیل و درمانده شده که حتی شکننده خود را نمی تواند معرفی کند تا عابدان به یاری معبود برخیزند، و بندگان به یاری خدایان،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳

نباید برای همیشه از خواب غفلت بیدار شود، و این افکار خرافی و اعتقادات سخیف را از مغز خود بیرون بریزد.

آری لجاجت و تعصب، حجاب سخت و سنگینی است تا آنجا که انسان را از واضح ترین مسایل بی خبر می کند.

جالب این که در آیه نخست می گوید: «فَرَجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ؛ آنها باز گشت به عقل و وجدان خود

کردند». تعبیری که حکایت از بیداری و هوشیاری می‌کند، ولی در آیه بعد می‌گوید: «ثُمَّ نَكْسُوا عَلَي رُؤُوسِهِمْ؛ آنها بر سرهاشان واژگون شدند». تعبیری که حاکی از عقب‌گردی جاهلانه و غیر منطقی و خالی از فکر و اندیشه است.

*** در ششمین آیه سخن از لجاجت بنی اسرائیل است، لجاجتی بی‌نظیر و کم‌سابقه یا بی‌سابقه، در این آیه و آیات قبل از آن، اشاره به داستان قتل مشکوکی که در بنی اسرائیل رخ داد می‌کند، قتلی که نزدیک بود طوایف بنی اسرائیل را به جان هم بیندازد، و سبب جدال و خونریزی عظیمی شود.

موسی علیه السلام فرمود: من به فرمان خدا قاتل را به شما معرفی می‌کنم، گاوی را ذبح کنید و بخشی از بدن آن را به پیکر مقتول بزنید خودش قاتل را معرفی می‌کند.

این پیشنهاد عجیب مایه حیرت همه بنی اسرائیل شد و در عین حال مایه امیدواری، جای این داشت که هر چه زودتر بروند و دستور موسی علیه السلام را اجرا کنند و به غائله پایان دهند، ولی با نهایت شگفتی شروع به اشکال‌تراشی و لجاجت کردند، گاهی گفتند سنّ این گاو چقدر باید باشد؟ و گاهی پرسیدند رنگ آن چه باشد؟ گاه از نوع آن پرسیدند و گاه از کار آن؛ و به خاطر این سؤالات بیجا شانس پیدایش گاو مورد نظر را لحظه به لحظه کمتر ساختند، و سرانجام با زحمت زیاد و جستجوی بسیار گاوی را با آن اوصاف یافتند و به قیمت بسیار گزافی خریدند، در حالی که اگر همان اول هر گاوی به دستشان می‌افتاد ذبح می‌کردند، مشکل حل بود، چرا که اگر

«مأمورٌ به» قید و شرطی داشت می بایست در مقام حاجت بیان شود، همان گونه که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴

اصولیون گفته اند: «تأخیر بیان از وقت حاجت قبیح است». در واقع این سؤالات و موشکافی های پی در پی، نشان می دهد که آنها به حکمت پروردگار ایمان نداشتند، زیرا خداوند حکیم آنچه از شرایط لازم باشد خودش بیان می کند، نیاز به سؤال ندارد، شاید بنی اسرائیل می خواستند با این بهانه جویی ها و لجاجت ها، موسی علیه السلام شرایطی را پیشنهاد کند که اصلاً چنین گاوی پیدا نشود تا به ماجراجویی خود ادامه دهند، قرآن در آیه فوق می فرماید: « (به خاطر بیاورید) هنگامی را که موسی علیه السلام به قوم خود گفت خداوند به شما دستور می دهد، ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید تا زنده شود، و قاتل خویش را معرفی کند و غوغا خاموش گردد) گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ (موسی گفت) به خدا پناه می برم از این که از جاهلان باشم». (وَ اذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تَذْبَحُوا بَقْرَةً قَالُوا اَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ اَعُوذُ بِاللّٰهِ اِنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ).

با این که آیات این سوره به خوبی نشان می دهد که اختلاف و نزاع در میان بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتل بسیار بالا گرفته بود، و روی این حساب می بایست هر چه زودتر دستور موسی علیه السلام که از سوی خداوند به آنها ابلاغ شد برای پیدا کردن قاتل اجرا شود، ولی با این حال لجاجت و خیره سری و بهانه جویی بنی اسرائیل اجازه نمی داد موضوع خاتمه یابد و آن قدر

سؤال کردند و خداوند هم بر آنها سخت گرفت که عملاً پیدا کردن چنان گاوی به صورت مسأله پیچیده و بغرنجی در آمد، گاوی که ماده باشد، زرد یکدست و کاملاً خوشرنگ، نه پیر از کار افتاده، نه زیاد جوان، گاوی که نه شخم زده باشد و نه برای زراعت با آن آب کشی کرده باشند، و هیچ گونه عیب و نقص و رنگ دیگری نیز نداشته باشد. بدیهی است پیدا کردن چنین گاوی امر ساده ای نبود، ولی یک جمعیت لجوج و بهانه گیر باید کفاره لجاجت و بهانه جویی خود را بدهد، ناچار برای پیدا کردن چنین گاوی به همه جا سر زدند و هنگامی که آن را پیدا کردند مجبور شدند به قیمت بسیار گزافی خریداری کنند، سپس آن را ذبح نموده بخشی از بدن گاو مذبوح را بر بدن مقتول زدند و او به اعجاز الهی زنده شد و قاتل خود را معرفی کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵

هفتمین بخش از آیات نیز درباره لجاجت عجیب بنی اسرائیل است آنجا که اطراف موسی علیه السلام را گرفتند و به اصطلاح معروف دو پای خود را در یک کفش کردند و گفتند: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر این که ترتیبی دهی که خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم» (وَ اِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً).

ظاهراً آنها می دانستند خدا جسم نیست و مکان و جهت ندارد، ولی این سخن را از سر لجاجت و طغیان و سرکشی و استکبار به موسی علیه السلام گفتند، خداوند نیز برای این که عدم امکان رؤیت خدا را

آشکارتر و ظاهرتر سازد، و نیز این لجوجان را گوشمالی دهد، به آنها دستور داد هفتاد نفر از بزرگان قوم خود را برگزینند که همراه موسی علیه السلام به کوه طور روند و پاسخ این درخواست عجیب خود را در آنجا بشنوند و برای بقیه بازگو کنند. هنگامی که به کوه طور آمدند، موسی علیه السلام از طرف آن ها تقاضای مشاهده کرد و عرضه داشت پروردگارا خودت را به من نشان ده تا با چشم تو را بینم، خطاب آمد که هرگز مرا نخواهی دید ولی نگاهی به کوه کن، ما جلوه ای از جلوات ذات خود را (به صورت صاعقه ای) بر کوه می فرستیم اگر کوه در مقابل این جرّقه کوچک تاب مقاومت را نداشت، فکر رؤیت خدا را از مغز خود بیرون کنی.

صاعقه عظیمی در گرفت، صدای مهیب آن فضا را پر کرد، زلزله عجیبی در کوه افتاد، صخره های بزرگ متلاشی شدند و بنی اسرائیل از وحشت قالب تهی کردند و جان باختند، تنها موسی علیه السلام زنده ماند و او هم بیهوش شد همان گونه که قرآن در ذیل آیه بالا در یک اشاره کوتاه می فرماید: «صاعقه شما را فرا گرفت در حالی که نگاه می کردید» (و به دنبال آن همگی از وحشت جان باختید) (فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ).

هنگامی که موسی علیه السلام به هوش آمد، برای این که مشکلی پیش نیاید از خداوند تقاضای بازگشت آنها را به دنیا کرد، و عرضه داشت خداوندا ما را به کارهای این سفیهان بنی اسرائیل مجازات مکن.

دعای موسی علیه السلام اجابت شد و همگی به حیات و زندگی مجدد باز گشتند،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶

همان

گونه که قرآن در آیه بعد می فرماید: «شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم شاید شکر نعمت او را بجای آورید» (ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ).

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن شد که هرگز حضرت موسی علیه السلام این تقاضا را از سر میل و خواسته خود نکرد، بلکه مأمور بود تقاضای بنی اسرائیل را در پیشگاه خدا تکرار کند، تا هم یک درس علمی به آنها داده شود و بفهمند جایی که تاب مشاهده صاعقه یعنی یک جرقه کوچک در معیار آفرینش را ندارند چگونه تقاضای مشاهده پروردگار را دارند؟ و هم مجازات و گوشمالی باشد برای این سرکشان لجوج که بیهوده در برابر یک امر محال اصرار و پافشاری نکنند.

در هشتمین بخش از آیات، باز سخن از لجاجت بنی اسرائیل است هنگامی که خداوند آنان را بر دشمنانشان پیروز کرد، و شرّ فرعون و فرعونیان قطع شد به سوی سرزمین مقدّس یعنی بیت المقدس که آرزوی آنها وصول به آن بود حرکت کردند هنگامی که به نزدیک بیت المقدس رسیدند از سوی خداوند به آنها فرمان داده شد وارد این سرزمین شوید و از مشکلات آن نترسید، ولی آنها به موسی علیه السلام گفتند: در این سرزمین جمعیتی زورمند (به نام عمالقه) زندگی می کنند و تا آنها از آنجا خارج نشوند ما وارد آن نخواهیم شد. بعضی از مؤمنان راستین به آنها توصیه کردند شما از عمالقه نترسید، وارد دروازه شهر شوید، همین که وارد شوید، به فرمان و عنایات الهی پیروز خواهید شد.

ولی بنی اسرائیل همچنان به لجاجت خود ادامه دادند، و همان گونه که در آیه

مورد بحث می خوانیم گفتند: «ای موسی (این فکر را از مغز خود بیرون کن) ما هرگز وارد شهر نخواهیم شد، تو خودت و پروردگارت (که وعده پیروزی داده است) بروید (با عمالقه) بجنگید (هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید) ما در اینجا نشسته ایم» (قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها فاذهب انت و ربک فقاتلا انا هینا قاعدون).

اخلاق در قرآن ج ۳ ۸۳

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۷

در اینجا نیز بنی اسرائیل ثمره تلخ و شوم لجاجت خود را چشیدند و خداوند پیروزی بر دشمن و ورود در بیت المقدس را چهل سال به تأخیر انداخت و در این چهل سال در بیابان های نزدیک بیت المقدس سرگردان شدند که به خاطر سرگردانی آنها آن سرزمین «تیه» نامیده شد (تیه به معنی سرگردانی است) و این بیابان بخشی از صحرای «سیناء» بود.

نکته قابل توجه این که لجاجت و سرسختی آنها سبب شد که حتی به ساحت قدس پروردگار اهانت کنند؛ جمله «فاذهب انت و ربک فقاتلا انا هینا قاعدون» در واقع نوعی استهزاء و اهانت آشکار است، ولی افراد نادان و خودخواه و لجوج از این گفته ها بسیار دارند.

در واقع سرگردانی چهل ساله در بیابان، یک حکمت و لطف الهی بود که نسل زبون و ذلیلی - که در مصر پرورش یافته بود و کار مستمر فکری و فرهنگی موسی علیه السلام نتوانست به کلی آنها را دگرگون سازد- از صحنه اجتماع بیرون روند و نسل دیگری که در دل بیابان و در میان انبوه مشکلات و در فضایی باز متولد شده بودند پرورش یابند و بدین گونه تصفیه درونی در این

قوم صورت گرفت و مردانی که بتوانند سرزمین مقدس را از چنگال دشمنان آزاد و حکومت الهی را در آن برقرار سازند پرورش یابند و در واقع این مجازات نیز نوعی لطف و مرحمت بود و بسیاری از مجازاتهای الهی چنین است.

*** در نهمین بخش از آیات سخن از قوم فرعون است که خداوند آیات و نشانه‌ها و معجزات بزرگی برای هدایت آنها فرستاد که در قرآن عدد این معجزات بزرگ به عنوان «تسع آیات» «۱» (نه معجزه مهم) آمده است، ولی آنها که در لجاجت دست کمی از بنی اسرائیل نداشتند، مرتب بهانه‌جویی می‌کردند، سرانجام چنین گفتند: «ای

(۱). اسراء، آیه ۱۰۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۸

مرد ساحر! پروردگارت را به خاطر عهدی که با تو کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج‌هایی که به آن گرفتار شده ایم برهاند) در این صورت ما هدایت خواهیم شد (و به تو ایمان می‌آوریم) - اما هنگامی که عذاب را از آنها برطرف ساختیم آنها پیمان شکنی کردند، و هرگز ایمان نیاوردند» (وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ أَنَّا لَمُهْتَدُونَ - فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ).

تعبیرات آیه کاملاً نشان می‌دهد که همه این سخنان از سر لجاجت بود؛ از یک سو موسی علیه السلام را ساحر می‌خواندند و در عین حال دست به دامن او برای رهایی از بلا می‌زنند، تعبیر رَبِّكَ (پروردگار تو و نه پروردگار ما) نشانه دیگری از این لجاجت است. قول مؤکد در مورد ایمان به موسی علیه السلام که در جمله «اننا لمهتدون» کاملاً آشکار است، و تعبیر «ینکثون» که به صورت فعل مضارع

آمده و نشان می دهد بارها پیمان بستند و شکستند همه بیانگر لجاجت قوم فرعون است.

و سرانجام آنها نیز به جریمه لجاجت خود گرفتار شدند، و خداوند همه سران و نفرات کارآمد آنها را در میان امواج دریا غرق کرد، و این است نتیجه لجاجت «۱».

*** دهمین و آخرین بخش از این آیات ناظر به لجاجت مشرکان عرب است، آنها اصرار داشتند که با انواع بهانه جویی ها از قبول دعوت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله که آمیخته با انواع معجزات بود سرباز زنند، با این که اگر روح حق طلبی بر آنها حاکم بود یکی از این معجزات بزرگ و از جمله خود قرآن مجید که معجزه جاویدان خاتم انبیاء است برای آنها کافی بود ولی آنها پیوسته پیشنهاد تازه ای می کردند و معجزه جدیدی می خواستند ولی باز هم ایمان نمی آوردند.

این آیات نشان می دهد که آنها لجاجت را به آخرین حد رسانده بودند.

می فرماید: «آنها گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه ای از این سرزمین

(۱). نظیر همین تعبیرات بلکه با شرح بیشتر در سوره اعراف، آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵ آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۹

(خشک و سوزان) برای ما خارج سازی- یا باغی از نخل و انگور در اختیار داشته باشی، و نهرها در لابلای آن جاری کنی- یا قطعات سنگهای آسمانی را- آن چنان که می پنداری- بر سر ما فرود آوری یا خدا و فرشتگان را در برابر ما حاضر سازی یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی یا به آسمان بالا روی حتی به آسمان رفتنت نیز ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی

که آن را بخوانیم» (وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجَرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يُبْعَثُ... أَوْ تَزُقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّى تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرَهُ...).

این سخنان که نشانه های بهانه جویی و لجاجت در آن کاملاً نمایان است حاکی از یک نکته انحرافی دیگری نیز بود، و آن این که نشان می داد آنها چنین تصوّر می کردند که پیامبر علیه السلام می گوید: من فَعَال ما یشاء هستم و بر تمام جهان هستی حاکمیت دارم، در حالی که معجزات همیشه به فرمان خدا است و آن گونه که خدا بخواهد نازل می شود، و لذا در پایان این آیات چنین می خوانیم: «ای پیغمبر بگو! منزّه است پروردگارم (از این گفتگوهای شما) مگر من جز بشری هستم که فرستاده خدا می باشم» (قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا).

شأن نزول آیات نشان می دهد که گروهی از مشرکان مکه و در رأس آنها «ولید بن مغیره و ابوجهل» در کنار خانه کعبه اجتماع کردند، و پیرامون کار پیامبر صلی الله علیه و آله سخن می گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی به سراغ محمد صلی الله علیه و آله برود، و به او پیشنهاد کند که با او در این جنگ بیاید و با ما سخن بگوید، پیامبر صلی الله علیه و آله به امید آن که شاید آماده پذیرش حق شده اند فوراً به سراغ آنها شتافت ولی با سخنان بالا روبرو شد، به اضافه مطالب بی اساس و اهانت آمیز دیگر.

به یقین اگر آنها به دنبال حق و در جستجوی حقیقت بودند پیامبر صلی الله علیه و آله موظف بود به خواسته آنها عمل کند و حد اقل یکی

از این معجزات را به آنها ارائه دهد ولی آنان بارها معجزاتی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دیده بودند و نپذیرفته بودند و تازه در همین تقاضا نیز خودشان اعتراف می کنند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان معجزه در پیش چشم آنها به آسمان برود باز ایمان نخواهند آورد مگر این که نامه ای از سوی خدا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۰

برای آنها بیاورد، تازه اگر چنین کاری را پیامبر صلی الله علیه و آله می کرد نیز به احتمال قوی ایمان نمی آوردند، چرا که سابقه آنها بهترین گواه لجاجت و بهانه جویی است؛ سوابق آنها نشان می دهد وقتی که در برابر قوی ترین معجزات قرار می گرفتند فوراً می گفتند:

این کار سحر است و این مرد ساحر، و با این اتهام واهی به سادگی از کنار معجزات می گذشتند.

*** از مجموع آیات بالا- می توان به خوبی این نکته را دریافت که مسأله لجاجت و بهانه جویی در تمام طول تاریخ بشر از آغاز خلقت تا کنون همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده است و یکی از مشکلات بزرگ انبیاء را وجود این صفت رذیله در عمق جان اقوام پیشین تشکیل می داده است و اگر انسان بخواهد به حق برسد قبل از هر کار باید این خوی زشت و رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازد.

لجاجت و بهانه جویی در روایات اسلامی

در فصل نهم این کتاب به بحث های مربوط به تعصب و لجاجت پرداختیم و آیات و روایات و بحث های مربوط به لجاجت را که ناشی از تعصب های جاهلانه و تقلیدهای کورکورانه می شود روشن ساختیم، در بحث کنونی سخن از بهانه جویی و لجاجت است

و به تعبیر دیگر پافشاری کردن روی یک مسأله غلط، نه به خاطر تعصب های قومی و تقلید کورکورانه، بلکه به خاطر خوی بهانه جویی کودکانه ای که در بعضی از افراد دیده می شود که بدون هیچ دلیل منطقی در برابر حق تسلیم نمی شوند و برای فرار از حق دنبال بهانه ای می گردند.

همان گونه که در آیات گذشته دیدیم این رذیله اخلاقی در بسیاری از اقوام بوده و به خاطر همان از سعادت محروم گشتند و در گرداب بدبختی افتادند، در احادیث اسلامی نیز بحث گسترده ای در این زمینه دیده می شود.

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخَيْرُ عَادَةٌ وَالشَّرُّ لَجَاجَةٌ؛ کارهای

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۱

نیک تدریجاً به صورت عادت در می آید، ولی کارهای شرّ و بد ناشی از لجاجت است». «۱»

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «أَيَّاكَ وَ مَذْمُومَ اللَّجَاجِ فَأَنَّهُ يُشِيرُ الْحُرُوبَ؛ از لجاجت مذموم و نکوهیده بپرهیز که مایه بروز جنگها است». «۲»

تعبیر به لجاجت مذموم اشاره به این است که گاهی انسان در کارهای خیر اصرار می ورزد و به صورت منطقی پافشاری می کند، بی شک این اصرار و پافشاری کار بسیار خوبی است و سرچشمه پیروزی و موفقیت.

ولی اصرار و پافشاری لجوجانه و بهانه جویانه که از آن تعبیر به «مذموم اللجاج» در حدیث فوق شده است، سبب تحریک همین حس در دیگران می گردد و ادامه آن به جنگ و خونریزی می کشد.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرَةُ الْمُمَارَاهِ؛ کانون شرّ و فساد همان لجاجت و بحث و جدال تعصب آمیز است». «۳»

در واقع بسیاری از مشکلات و

مصائب اجتماعی، سرچشمه ای جز همین امور ندارد، از یک سو گروهی به بحث و جدل و لجاجت بر می خیزند، و از سوی دیگری، گروهی دیگر نیز بر اثر جهل و نادانی و خودخواهی همین راه را ادامه می دهند، ناگهان آتش نزاع شعله ور می شود، و هر دو گروه بی آنکه هدفی را دنبال کنند به جان هم می افتند، در حالی که اگر یک طرف بر سر عقل بیاید و کمی خویشتن داری به خرج دهد جلو مفسد عظیمی گرفته می شود.

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم که در مذمت این خوی زشت فرمود: «خَيْرُ الْأَخْلَاقِ ابْتِعَادُهَا عَنِ اللَّجَاجِ بِهَتْرَيْنِ اخْلَاقٍ، اخْلَاقِي اسْتِ كِهْ اَزْ لَجَاجَتِ دَوْرْتَرِ بَاشَد.» (۴)

از این تعبیر استفاده می شود که روح لجاجت و بهانه جویی با تمام صفات رذیله پیوند دارد، یا در آنها مؤثر است و یا از آنها متأثر می باشد.

(۱). سنن ابن ماجه، حدیث ۲۲۱، میزان الحکمه، حدیث ۱۸۱۱۴.

(۲). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۲۹۸.

(۳). همان مدرک، جلد ۳، صفحه ۳۷۶.

(۴). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۴۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۲

۵- و نیز از آن حضرت نقل شده است که در همین رابطه فرمود: «لَا مَرْكَبَ اجْمِيعُ مِنَ اللَّجَاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست.» (۱)

این تعبیر نشان می دهد که لجاجت انسان را به وادیهایی می کشاند که صاحب آن نیز در انتظارش نیست، گاه او را به دروغ، گاهی به تکبر، گاهی به خدعه و نیرنگ و گاه به جنگ و جدال، که در روایات سابق به آن اشاره شد.

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم هنگامی که موسی بن عمران علیه

السلام می خواست از استاد و معلمش خضر علیه السلام جدا شود از او تقاضای پند و اندرز کرد، از جمله توصیه های خضر علیه السلام این بود: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ أَوْ تَمْشِي فِي غَيْرِ حَاجَةٍ أَوْ أَنْ تَضْحَكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ وَأَذْكَرَ خَطِيئَتِكَ وَ إِيَّاكَ وَ خَطَايَا النَّاسِ؛ از لجاجت پرهیز و همچنین از گام برداشتن در طریقی که نیاز تو در آن نیست (دخالت در اموری که با تو ارتباط ندارد) و همچنین از خنده های بی معنی، و همواره به یاد گناهان خویش باش و از بررسی گناهان مردم پرهیز». (۲)

در این حدیث لجاجت همردیف گام های بی هدف و دخالت در اموری که ارتباطی به انسان ندارد قرار داده شده و این نشان می دهد لجوج هرگز تابع منطق نیست.

۷- این بحث را با حدیث پر معنای دیگری از علی علیه السلام پایان می دهیم آنجا که فرمود: «مَنْ لَمَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ رَاكِسٌ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ؛ کسی که لجاجت کند و این راه را همچنان ادامه دهد، او کسی است که فکرش وارونه می شود و خداوند زنگار بر قلبش می نهد و بدیها و بدبختی ها بر گرد وجود او دور می زند». (۳)

به هر حال احادیث در نکوهش این رذیله اخلاقی بسیار است و آنچه در بالا آمد نمونه بارزی از آن احادیث است که نشان می دهد این خوی زشت از آن رذایلی است که صاحبش را بدبخت و بیچاره می کند، از حق دور می سازد، به باطل نزدیک می کند و به سرنوشت دردناکی که در انتظارش نیست گرفتار می سازد.

(۱). همان، جلد ۶، صفحه ۳۹۵.

(۲). سفینه البحار، ماده لَجَّ.

(۳). نهج البلاغه،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۳

انگیزه ها و پیامدهای بهانه جویی و لجاجت

از آنجا که این خلق و خو در زمره اخلاق کودکان است سرچشمه آن قبل از هر چیز، جهل و نادانی و کوتاه فکری است، افراد عاقل و فهمیده که دارای فکری عمیق هستند همیشه تابع منطق و استدلالند، هرگاه کسی با برهان منطقی برای آنها ثابت کند، کاری را که سالیان دراز انجام می دهند اشتباه است همان ساعت از آن باز می گردند، ولی افراد کوتاه فکر و جاهل و نادان به آسانی از راه و روشی که به آن عادت کرده اند باز نمی گردند، و تمام استدلالات منطقی در برابر آنها بی رنگ و بی اثر است.

یکی دیگر از علل و انگیزه های آن سرزنش های بی موردی است که از خارج بر کسی تحمیل می شود، هرگاه کسی را نسبت به کار خلافی که انجام داده است ملامت کنند و در راه ملامت، طریق افراط را نپویند و ملامت آمیخته با لطف و محبت باشد، غالباً سبب بیداری و بازگشت به طریق حق می شود، ولی اگر ملامت و سرزنش از حد بگذرد، و توأم با خشونت و یا در انظار عموم باشد غالباً افراد خطاکار را بر سر لج می آورد، و آنها برای این که اثبات کنند کار خلافی را انجام نداده اند و ملامت ها بی مورد است بر سر حرف خود و ادامه راه خویش پافشاری می کنند و تدریجاً کار به جایی می رسد که باور می کنند کار خوبی انجام می دهند، و باید آن را ادامه داد، از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم «الْأَفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشْبُ نِيرَانَ اللَّجَاجَةِ؛ زیاده روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را شعله ور

سؤمین عامل پیدایش این صفت، احساس حقارت است، عقده حقارت سبب می شود که افراد زیر بار دیگران نروند و برای اثبات شخصیت خویش گوش به حرف هیچ کس ندهند، سخنان منطقی را نپذیرند و بر پندار و رفتار و گفتار باطل خویش اصرار و پافشاری کنند در حالی که افراد با شخصیت خود را بی نیاز از این کارهای خلاف می بینند به راحتی در برابر منطق و برهان تسلیم می شوند، و هرگز بر خطاهای خود اصرار نمی ورزند.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۴

ضعف اراده و عدم شخصیت در انتخاب و تصمیم گیری را می توان عامل چهارمی برای لجاجت و بهانه جویی دانست، بدیهی است جدا شدن از برنامه های اشتباه آلود که انسان مدتها به آن خو گرفته، و همچنین اعتراف به خطا و اشتباه کار ساده ای نیست، و نیاز به قوت اراده و شجاعت دارد؛ آنها که از این فضیلت انسانی محرومند، رو به لجاجت و بهانه جویی می آورند.

راحت طلبی را می توان عامل پنجم شمرد، چرا که ترک مسیری که انسان مدتها داشته است همیشه آسان نیست، غالباً مشکلاتی دارد، که با روحیه افراد راحت طلب و عافیت خواه به یقین سازگار نیست.

اینها عواملی بود که می توان برای خوی زشت بهانه جویی و لجاجت ذکر کرد.

آثار منفی این خوی زشت نیز بر کسی پوشیده نیست زیرا از یک سو انسان را گرفتار مشکلات ناخواسته ای می کند، همان گونه که در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که آنها با لجاجت و بهانه جویی تکلیف خودشان را ساعت به ساعت سخت تر کردند، تا آنجا که پیدا کردن گاوی به آن صفات که بعد از اصرار و

لجاجت تعیین شده بود، هزینه بسیار سنگینی داشت، در حدیثی آمده است که آنها اموال خود را روی یکدیگر گذاردند تا توانایی بر خریدن آن گاو پیدا کردند سپس نزد موسی علیه السلام آمدند و ناله و فریاد سردادند و گفتند ای موسی! قبیله ما فقیر شده و به گدایی افتاده است و به خاطر لجاجت، ما دستمان از کم و بیش کوتاه شد و در اینجا موسی علیه السلام به آنها محبت کرد و دعایی به آنان آموخت تا در سایه آن مشکلاتشان حل شود «۱».

محروم شدن از درک واقعیت ها که زمینه ساز تکامل انسان است یکی دیگر از آثار منفی این خوی زشت است چرا که لجاجت و بهانه جویی به انسان اجازه نمی دهد خطاهای خویش را اصلاح کند و در برابر واقعیت ها و حقایق، سر تعظیم فرود آورد و به همین دلیل از پیشرفت، ترقی و تکامل باز می ایستد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۵

انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از گرد انسان سؤمین پیامد سوء این خوی زشت است، زیرا عموم مردم از افراد لجوج و بهانه جو متنفر و بیزارند و حاضر به همکاری با آنها نیستند، اصولاً همکاری اجتماعی نیاز به انعطاف و تذکر پذیری دارد، کاری که از لجوج ساخته نیست.

اضافه بر این، این گونه اشخاص به سبک مغزی و نادانی در جامعه مشهور می شوند، و همین سوء سمعه، آنها را به عقب می راند و منزوی تر می کند، همان گونه که در حدیث معروف دعائم کفر، از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَمَنْ نَازَعَ فِي الرَّأْيِ وَخَاصَمَ، شَهَرَ بِالْمَثَلِ (بِالْفَسْلِ)

مِنْ طُولِ اللَّجَاجِ؛ کسی که به دفاع شدید و لجوجانه از اعتقاد خود برخیزد و با مخالفان مخاصمه کند، به خاطر لجاجتش مشهور به نادانی می شود». (۱)

کوتاه سخن این که خوی زشت لجاجت و بهانه جویی انسان را از خدا و خلق و حتی از خویشان دور می سازد، و جز با ترک این خوی زشت، انسان نمی تواند از موقعیت و مکانت شایسته ای برخوردار شود.

تفاوت استقامت و لجاجت!

هرگاه انسان در طریق خیر و مسیر حق ایستادگی کند، یکی از شایسته ترین کارها را انجام داده است، و این همان فضیلت صبر و استقامت است که پیش از این درباره آن بسیار سخن گفته ایم، ولی اگر در طریق باطل و مسیر نادرست بایستد و هیچ گونه انعطافی از خود نشان ندهد، همه مخالفان را در اشتباه بداند، و خود را حق مطلق بپندارد، و هرگز حاضر به اصطلاح خطاهای خویش نباشد آن را لجاجت می نامند که از زشت ترین خویهای زشت است.

راه درمان لجاجت

چنانکه می دانیم درمان بیماریهای اخلاقی و روانی به طور کلی از دو طریق است،

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۶

نخست از طریق علمی و بررسی پیامدهای سوء آن رذیله اخلاقی، و به این طریق کسی که آثار منفی بهانه جوئی و لجاجت را با تحلیل عمیق دریابد و بداند این صفت رذیله انسان را از خدا و خلق خدا دور می کند و راه تکامل را به روی او می بندد و در اجتماع منزوی می سازد و از درک حقایق محروم می نماید و در واقع حجاب ضخیمی است که به روی عقل انسان می افتد به یقین این آمادگی در او پیدا می شود که از این خوی زشت فاصله بگیرد و ریشه های گندیده آن را از سرزمین روح خود برکند.

و نیز بداند که لجاجت و بهانه جوئی با ایمان سازگار نیست همان گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «سَيِّئَةٌ لَا تَكُونُ فِي الْمُؤْمِنِ قَيْلٌ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ الْعُسْرُ وَ النَّكْدُ وَ اللَّجَاجَةُ وَ الْكِذْبُ وَ الْحَسَدُ وَ الْبَغْيُ؛ شس چیز است که در افراد با ایمان وجود ندارد

پرسیدند آن شش چیز کدام است؟ فرمود: سخت گیری و بخل و لجاجت و دروغ و حسد و ظلم.» (۱)

طریق دیگر مبارزه راهکارهای عملی است، یعنی هنگامی که مقدمات ابراز این صفت در او پیدا می شود سعی کند فوراً از در تسلیم درآید و حق را پذیرا شود و از گوینده تشکر کند و اگر در ابتدا از خود سرسختی نشان داده عذرخواهی نماید، هرگز یک سخن را از سر لجاجت تکرار نکند و اگر یک بار بر زبان او جاری شد بلافاصله سکوت کند و خود را از وسوسه شیطان به خدا بسپارد هنگامی که چند بار این برنامه را عملی کند تدریجاً از شدت لجاجت او کاسته می شود و با ادامه این راه ریشه کن خواهد شد.

با افراد لجوج نشست و برخاست نکند و به جدال و مرء نشیند و به بحث و مجادله نپردازد، حالات بزرگان پیشین را مطالعه کند که چگونه حرف حق را حتی از یک کودک یا غلام و برده می پذیرفتند و اگر شاگردان آنها ایرادی می گرفتند و ایراد را درست می دیدند با عنایت و احترام پذیرا می شدند و از آنجا که یکی از آثار یا یکی از

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۰۱، حدیث ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۷

انگیزه های آن ریاکاری و جهل و نادانی است هر قدر در اصلاح خویش از این دو صفت رذیله بکاهد از لجاجت او کاسته خواهد شد و نیز حالات اقوام پیشین را که بر اثر لجاجت در برابر انبیا برخاستند و کفر را بر ایمان ترجیح دادند و سرانجام گرفتار عذاب های الهی شدند از نظر بگذرانند و بدانند پوئیدن راه لجاج سرانجامش

همان است که دامنگیر آن اقوام کافر لجوج شد و اگر گرفتار عذاب الهی نشود در زندگی دنیا سخت به رنج و تعب می افتد در داستان گاو بنی اسرائیل آمده است که لجاجت در برابر دستور موسی علیه السلام سبب شد بنی اسرائیل هر چه داشتند به عنوان بهای آن گاو با ویژگی های خاصش پردازند تا آنجا که گروهی از آنها به گدائی افتادند و نزد موسی علیه السلام رفتند و اعتراف کردند که بخاطر لجاجت هرچه داشتیم از دست دادیم برای ما دعا کن تا خداوند روزی ما را وسیع کند! (۱)

(۱). بحار الأنوار، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۵۹

کفران نعمت و سپاسگزاری

اشاره

«شکر نعمت» همان «قدر دانی از نعمت» است خواه به زبان باشد یا در عمل، بنابراین «کفران و ناسپاسی» بی اعتنائی به نعمتها و یا تحقیر و تضييع آنها است، و این یکی از رذائل مهم اخلاقی است خواه در زندگی فردی باشد یا در زندگی اجتماعی و در واقع شکرگزاری سبب پیوند دلها و استحکام رشته های محبت در جامعه انسانی، در حالی که ناسپاسی پیوندها را قطع می کند و جامعه انسانی را به جهنم سوزانی از کینه و عداوت و بدبینی مبدل می کند!

در مسیر تکامل روح انسانی و سیر الی الله و تهذیب نفوس نیز کفران و ناسپاسی مانع بزرگی است، روح را آلوده و وجدان را ضعیف و نورانیت باطن را از بین می برد.

موضوع «شکر منعم» که در فطرت انسانها به ودیعت نهاده شده، راه گشای راه توحید و خداشناسی است که بسیاری از علمای عقائد در نخستین بحثهای عقیدتی یعنی «ضرورت شناخت بخشنده نعمتها» بر آن تکیه کرده اند که

شرح آن در بحثهای آینده به خواست خدا خواهد آمد.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات قرآنی را که از کفران نعمت نکوهش و از شکر نعمت ستایش می کند مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- وَ اذْتَاذَن رَّبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَازِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ. (ابراهیم- ۷)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۰

۲- وَ مَنْ شَكَرَ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ رَبِّي عَنِّي كَرِيمٌ. (نمل - ۴۰)

۳- وَ مَنْ يَشْكُرْ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللَّهَ عَنِّي حَمِيدٌ. (لقمان - ۱۲)

۴- وَ لَئِن اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِمَّا رَحِمَهُ ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ اِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُورٌ- وَ لَئِن اَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعِيدٍ ضَرَّاءَ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. (هود- ۹ و ۱۰)

۵- وَ اِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلَّا اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ اِلَى الْبَرِّ اَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ كَفُورًا. (اسراء- ۶۷)

۶- اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ اَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَنْسُ الْقَرَارُ. (ابراهیم- ۲۸ و ۲۹)

۷- وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ اٰمَنَةً مُّطْمَئِنِّئَةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِاَنْعَمِ اللَّهِ فَاذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ. (نحل- ۱۱۲)

۸- لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْئَلَتِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَ رَبُّ غَفُورٌ- فَاَعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرَمِ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي اَكْلِ خَمَطٍ وَ اِثْلِ وَ شَى ءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ- ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي اِلَّا الْكٰفِرِ. (سبأ- ۱۵ و ۱۷)

ترجمه:

۱- (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکرگزاری کنید

(نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است.

۲- ... هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است و هر کس کفران کند پرودگار من غنی و کریم است.

۳- هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده است، و آن کس که کفران کند (زیانی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۱

به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است.

۴- و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود- و اگر نعمتهایی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من بر طرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود.

۵- و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید و انسان کفران کننده است.

۶- آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دار البوار (نیستی و نابودی) کشاندند- (دار البوار همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است.

۷- خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسید اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

۸- برای قوم «سبأ» در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده)

از راست و چپ (با میوه های فراوان، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان) - اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پربرکت) شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم! - و این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟!

تفسیر و جمع بندی

نخستین آیه گفتاری است از حضرت موسی علیه السلام به بنی اسرائیل که یکی از پیامهای مهم الهی را به آنها یادآور می شود و می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد اگر شکرگزاری کنید نعمت خود را بر شما خواهم افزود و

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۲

اگر ناسپاسی کنید مجازاتم شدید (و دردناک) است» (وَ اِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) این سخن را موسی علیه السلام هنگامی به بنی اسرائیل می گوید که از چنگال فرعون و فرعونیان رهائی یافته و استقلال و عظمت و آزادی و نعمت را دریافته اند و گروه کثیری از آنها بنای ناسپاسی را گزارده اند!

جمله «لَأَزِيدَنَّكُمْ» که با انواع تاکیدات همراه است یک وعده قطعی الهی در برابر سپاس گزاران است که نعمت آنها را افزون می کند و جالب اینکه درباره کفران کنندگان نمی فرماید شما را عذاب می کنم بلکه می فرماید: «عذاب من شدید است» این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است و در عین حال هشدار شدیدی است به افرادی که در برابر

نعمت، ناسپاسی می کنند همان گونه که بنی اسرائیل بر اثر ناسپاسی در برابر نعمت هائی که در بالا اشاره شد، چهل سال در بیابان «تیه» سرگردان شدند.

*** در دومین آیه سخن از حضرت سلیمان است که وقتی به یاران و اطرافیان خود پیشنهاد کرد تخت ملکه «سبا» را از شام به یمن بیاورند و یکی از نزدیکان او که از علم کتاب آگاهی داشت گفت: من آن را در یک چشم بر هم زدن نزد تو می آورم و این کار را انجام داد، سلیمان بسیار شادمان شد که در میان یارانش این گونه شخصیت‌هایی با چنین قدرت روحانی و معنوی که می تواند چنین تصرفات شگرفی را در محیط خود بنماید پیدا می شوند، در مقام شکرگزاری برآمد و سپس گفت: هر کس در برابر نعمتهای الهی شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و هر کس کفران کند (به زیان خود کرده) چرا که پروردگار من بی نیاز و کریم است» (وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ).

قابل توجه این که جزای شکرگزاران به روشنی ذکر شده ولی در مورد کیفر ناسپاسها به صورت غیر مستقیم بیان گردیده است می گوید: «کسی که کفران کند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۳

پروردگار من بی نیاز و کریم است»، این تعبیر مخصوصاً با تکیه بر کریم بودن خداوند نهایت لطف و کرم او رانشان می دهد. در ضمن این نکته نیز از جمله بالا استفاده می شود که اگر خداوند، بندگان را از ناسپاسی بر حذر می دارد و به سپاس‌گزاری دعوت می نماید بخاطر این نیست که برای او تفاوتی می کند، حتی در فرض ناسپاسی نیز در بسیاری از اوقات به

لطف و کرم خویش ادامه می دهد شاید بیدار شوند و خود را از نعمت و انعام پروردگار، بر اثر ناسپاسی محروم نکنند.

اصولاً تمام تکالیف الهی نتیجه اش به بندگان باز می گردد و کلاسهای تربیت آنها است و گرنه خدائی که غنی بالذات است و کمترین نیاز به ذات پاکش راه ندارد نه از طاعات بندگان سودی می برد و نه از عصیان و ناسپاسی آنها بر دامن کبریائیش گردی می نشیند!

*** در سومین آیه نیز مضمون همان آیه قبل در داستان «لقمان حکیم» آمده است می فرماید: «ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را به جا آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکرگزاری کرده و آن کس که کفر ورزد (و زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است». (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ إِنْ اَشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ).

حکمتی را که خداوند به لقمان آموخت شامل شناخت اسرار جهان هستی و آگاهی از طرق هدایت و بهترین روش زندگی فردی و اجتماعی بود که گوشه ای از آن در همان سوره لقمان در لابلاهای اندرزه‌های لقمان به فرزندش آمده است و این یک موهبت و نعمت معنوی است که خداوند با اهمیت زیاد از آن یاد فرموده همان گونه که در آیه قبل نیز بر یک نعمت معنوی تکیه شده بود تا مردم در مواهب مادی غرق نشوند و نعمت را منحصر در نعمت مادی ندانند.

در اینجا دو نکته شایان توجه است: نخست این که شکرگزاری به صورت فعل

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۴

مضارع ذکر شده و کفران و

ناسپاسی به صورت فعل ماضی اشاره به اینکه در مسیر تکامل و پیشرفت روحانی و قرب الی الله تداوم شکر لازم است در حالی که یک لحظه و یک بار ناسپاسی، عواقب سوء و دردناکی به دنبال دارد. دیگر این که در ذیل این آیه روی دو صفت «غنی و حمید» (بی نیاز و ستوده) تکیه شده در حالی که در آیه مربوط به سلیمان روی دو صفت «غنی و کریم» تکیه شده بود و این تفاوت شاید اشاره به آن است که خداوند در هر حال غنی و بی نیاز از شکر بندگان است و فرشتگانش پیوسته او را حمد و ثنا می گویند هر چند به حمد و ثنای او نیاز ندارد، این بندگانند که از طریق شکرگزاری راهی به کرم فزونتر او پیدا می کنند.

*** در چهارمین آیه سخن از انسانهای کم ظرفیت و فاقد ایمان و تقوا به میان آمده که ناسپاسی جزء خمیره وجود آنها شده است، می فرماید: «اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار مأیوس و ناسپاس خواهد بود- و اگر نعمتهائی بعد از شدت و ناراحتی به او برسانیم (از روی غرور) می گوید: مشکلات از من برطرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود،» (وَ لَئِنْ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ مِنْا رَحْمَةٍ تُمَّا نَزَعْنَاهُ مِنْهُ اِنَّهُ لَيُؤْسُ كَفُوْرًا- وَ لَئِنْ اَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعِيْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُوْلُنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي اِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُوْرًا).

همان گونه که می دانیم اوصاف نکوهیده ای که برای انسان بطور مطلق در قرآن مجید آمده است اشاره به انسانهای تربیت نیافته و بی ایمان و یا ضعیف الایمان است به همین دلیل در

آیه ای که بعد از آیات مورد بحث آمده می خوانیم: «الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَرِيمٌ؛ مگر کسانی که (در سایه ایمان قوی) صبر و استقامت به خرج دادند و عمل صالح بجا آوردند که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است».

این استثناء به خوبی نشان می دهد که انسانهای ناامید و ناسپاس و غافل و مغرور کسانی هستند که به مرحله بالای ایمان و صبر و عمل صالح راه نیافته اند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۵

و در مجموع از این چند آیه می توان نتیجه گرفت که کفران نعمتها و ناسپاسی در برابر مشکلات انسان را به صفات سوء دیگری می کشاند و از مغفرت و اجر کبیر محروم می سازد.

تعبیر به «لئن اذقنا» (اگر بچشانیم) در هر دو مورد تعبیر لطیفی است که می گوید:

انسانهای بی ایمان یا ضعیف الایمان چنان هستند که اگر مختصر نعمتی از نعم الهی از آنها سلب شود زبان آنها به ناشکری و اظهار یأس و ناامیدی گشوده می شود و اگر مختصر نعمتی به آنها برسد مغرور می شوند و در غفلت فرو می روند و طغیان می کنند این در حالی است که تمام دنیا چیز کوچکی و آنچه به یک انسان می رسد بخش کوچکتري است و اگر آن بخش فی حد ذاته کوچک و ناچیز باشد بی اندازه کم ارزش خواهد بود ولی با این حال، افراد بی ایمان را تکان می دهد و این به خاطر کمبود ظرفیت آنها است در حالی که ایمان و آشنائی با ذات پاک خدا که بی نهایت قدرت، علم و توانائی دارد چنان ظرفیتی به انسان می بخشد که حوادث بزرگ اعم از نیک و بد او را دگرگون

نمی سازد.

*** در پنجمین آیه اشاره به حال کسانی می کند که به هنگام روی آوردن مصیبتها دست به دامن لطف پروردگار می زنند و با تمام وجود خویش خدا را می خوانند اما همین که طوفان بلا فرو نشست همه چیز را فراموش کرده و به ناسپاسی روی می آورند می فرماید: «هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد (و گرفتار طوفان و گرداب و امواج خطرناک شوید) همه کس را جز خدا فراموش می کنید اما هنگامی که شما را به خشکی می رساند و نجات می دهد روی برمی گردانید و انسان (بی ایمان) کفران کننده است». (وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَلَمَّا نَجَّكُمُ إِلَى الْبَرِّ اعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كُفُورًا).

بارها در زندگی خود نیز شبیه این موضوع را دیده ایم که افراد ضعیف الایمان هنگامی که گرفتار امواج بلا می شوند و طوفان، بیماری، فقر، گرفتاری و مصائب دیگر

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۶

به آنها می رسد با نهایت اخلاص رو به درگاه خدا می آورند، اما همین که امواج فرو نشست، اوضاع آرام شد به کلی تغییر چهره داده و راه ناسپاسی را پیش می گیرند در حالی که در چنین شرایطی باید توجه بیشتری به درگاه بخشنده این نعمتها و بر حلال مشکلات داشته باشد.

در ادامه این آیه قرآن مجید تعبیر بسیار جالبی دارد می فرماید: «آیا خداوند نمی تواند در خشکی شما را گرفتار مصائب بزرگی سازد (و با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو برد یا طوفانی از سنگ ریزه بر سر شما فرو ریزد (و در میان آن مدفون کند) بگونه ای که هیچ یار و یآوری برای نجات خود نداشته باشید، یا اینکه بار دیگر

شما را (به حکم الزامهای زندگی) به دریا باز گرداند و طوفان کوبنده ای بر شما بفرستد و شما را به خاطر کفرتان غرق کند بگونه ای که کسی پیدا نشود که مطالبه خون شما کند» (أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا - أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا).

اشاره به اینکه چگونه شما ناسپاسی می کنید و مغرور می شوید با اینکه هر جا باشید در چنگال قدرت پروردگارید، طوفانی که در دریا به فرمان او امواج را می انگیزد، در صحرا و خشکی توده های ریگ را از جا بلند می کند و در نقطه دیگر فرو می ریزد و آن کس که می تواند شما را در دریا غرق کند، در خشکی نیز می تواند در اعماق زمین فرو برد (توجه داشته باشید که «خسف» و «غرق» که در آیات فوق آمده مفهومی شبیه هم دارد؛ یکی فرو رفتن در زمین و دیگری فرو رفتن در امواج آب است).

*** در ششمین بخش از آیات، روی سخن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و نتیجه کفران نعمتهای الهی را برای آن حضرت شرح می دهد می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمتهای خدا را تبدیل به کفران کردند و قوم خود را به دار البوار (سرزمین هلاکت) فرستادند»

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۷

(الْمَ تَرَى إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ).

سپس می افزاید «دار البوار همان جهنم است که در شعله های سوزانش فرو می روند و بدترین قرارگاهها است» (جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارِ).

تعبیرات این آیه نشان می دهد که

کفران نعمت های الهی ممکن است قوم و ملتی را به جهنم بفرستد و در بدترین جایگاه، جای دهد و حتی ممکن است دنیا را نیز برای آنها مبدل به جهنم سوزان کند.

در اینکه منظور از نعمت خدا در این آیه چیست؟ بعضی آن را به وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تفسیر کرده اند که مشرکان عرب آن را کفران کردند و به دار البوار سقوط کردند، و بعضی به ائمه اهل بیت که گروهی از جمله بنی امیه آن را کفران نمودند، ولی ظاهراً آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه نعمتهای الهی را شامل می شود و آنچه در بالا آمد از مصادیق روشن آن است هر چند آیه ای که بعد از این دو آیه آمده نشان می دهد که آیه ناظر به کسانی است که در راه اسلام و توحید را رها ساخته و به شرک و بت پرستی روی آوردند ولی آنهم می تواند ناظر به یکی از مصادیق بارز آن باشد.

بعضی از مفسران مانند فخر رازی و مرحوم طبرسی در مجمع البیان شأن نزولی برای آیات فوق ذکر کرده و آن را ناظر به اهل مکه دانسته اند که خداوند انواع نعمتها را به آنها داد که مهم تر از همه بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان بود، اما آنها قدر نعمت را ندانسته راه کفران را پیش گرفتند و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند و در واقع کفران آنها نسبت به نعمت بعثت پیامبر همان کفر آنها بود!

ولی می دانیم شأن نزولها مفهوم آیات را تخصیص به مورد خاص نمی زند.

*** در هفتمین آیه باز سخن از گروهی است که مشمول انواع

نعمت های الهی شده بودند؛ نعمت امنیت و آرامش و روزی فراوان و نعمت های معنوی که بوسیله پیامبرشان به آنها رسیده بود ولی آنها کفران نعمت کردند و همه آن نعمت ها از آنها

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۸

گرفته شد و به مجازات الهی گرفتار گشتند، می فرماید: «خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی که امن و آرام بوده و همواره روزیش بطور فراوان از هر مکانی برایش فرا می رسیده اما آنها نعمت خدا را کفران کردند و خداوند به سبب اعمالشان لباس گرسنگی و ترس و ناامنی را بر اندامشان پوشانید- پیامبری از خود آنها برای هدایت آنها آمد اما او را تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند».

(وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ- وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ).

در این که آیا این آیه اشاره به سرزمین خاصی است یا بیان یک مثال کلی می باشد در میان مفسران گفتگو است. جمعی معتقدند که آیه ناظر به سرزمین مکه است و تعبیر «يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ» روزی آنها بطور فراوان از هر مکان فرا می رسد» این احتمال را تقویت می کند چرا که کاملاً منطبق بر شرایط مکه است زیرا سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علفی است که به برکت خانه خدا همیشه انواع نعمت ها از همه جای دنیا به سوی آن سرازیر است.

تعبیر به «كَانَتْ آمِنَهُمْ مُطْمَئِنَّةٌ» آن محل امن و امان و مطمئن بود»

نیز قرینه دیگری بر این تفسیر است چرا که محیط حجاز غالباً در آتش ناامنی می سوخت ولی شهر مکه به برکت خانه خدا امن و امان بود.

هنگامی این نعمتهای مادی به اوج خود رسید که نعمت معنوی بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن افزوده شد ولی مکیان این نعمتهای مادی و معنوی را کفران کردند و به قحطی و خشک سالی و ناامنی گرفتار شدند و این گونه است سرانجام کسانی که در برابر نعمتهای الهی ناسپاسی کنند!

ولی با این همه می تواند آیه مفهوم جامع و گسترده ای داشته باشد که تمام گروههای کفران کننده نعمت های مادی و معنوی را شامل شود هر چند اهل مکه یکی از مصادیق بارز آن بودند که طبق بعضی از روایات به خشک سالی گرفتار شده تا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۶۹

آنجا که برای سدّ جوع از مردار استفاده کردند و در غزوات اسلامی شدیدترین ضربات بر آنها وارد شد.

*** در هشتمین بخش از آیات، سخن از یکی از ناسپاس ترین اقوام، یعنی «قوم سبا» است که مشمول بزرگترین عنایات الهی و برترین نعمت های او شدند ولی بر اثر غرور و غفلت و هوس بازی، راه کفران پیش گرفتند، و خدا آن همه نعمت را از آن ناسپاسان گرفت و آنها را بر خاک سیاه نشانید، می فرماید: «برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت و نعمت الهی) بود، دو باغ عظیم گسترده از راست و چپ (با میوه ها و محصولات فراوان، به آنها دادیم، و گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید (چرا که) شهری است پاک و پاکیزه، و پروردگاری است آمرزنده (و

مهربان)» (لَقَدْ كَانَ لِسِيا فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبُّ غَفُورٌ).

مفسران نوشته اند با این که خاک یمن گسترده و حاصل خیز بود ولی علی رغم این آمادگی چون رودخانه مهمی نداشت از آن خاک بهره برداری نمی شد مردم این سرزمین به این فکر افتادند که باران های سیلابی کوهستان ها را مهار کنند، سدهای زیادی در نقاط مختلف ساختند که از همه مهمتر «سد مأرب» (بر وزن مغرب) بود، که سیلهای عظیم دو کوه «بلق» را مهار کرد، و در پشت این سدّ خاکی آب عظیمی ذخیره شد که با استفاده از آن توانستند دو رشته باغ عظیم و طولانی در دو طرف مسیر آب به وجود آورند، تدریجاً قریه های آباد در پرتو این کشاورزی عظیم مرکز تجمع مردم شد، قریه هایی که به هم متصل بود، و سایه درختان آن به یکدیگر پیوسته، و فور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای یک زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی که برای اطاعت پروردگار و تکامل در جنبه های معنوی بسیار مناسب بود.

قرآن در ادامه آیه فوق می گوید: آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۰

فراموشی سپردند و به کفران نعمت پرداختند، به یکدیگر تفاخر می کردند و به اختلاف طبقاتی دامن می زدند و سرانجام به نتیجه شوم اعمال خود رسیدند، و به تعبیر قرآن «آنها (از خدا) روی گردان شدند و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت) آنها را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ و درختان شوره گز و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم - این

را به خاطر کفرانشان به آنها جزا دادیم و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم؟» (فَاعْرَضُوا فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جُنَّتَيْنِ ذَوَاتِنِ اَكْلِ خَمَطٍ وَاِثْلٍ وَشَيْءٍ مِّنْ سِدرٍ قَلِيلٍ - ذَلِكُمْ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ نُجَازِي الْاَلَا الْكُفُورَ).

از شگفتی های این داستان این است که در بعضی از تواریخ آمده: تعدادی از موش های صحرائی دور از چشم مردم مغرور و مست که به عیش و نوش و کفران مشغول بودند، به دیواره این سدّ خاکی حمله حمله ور شدند و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیوارهای سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست و سیلاب عظیمی به راه افتاد، و تمام آبادی ها، باغ ها، کشتزارها، چارپایان، قصرها و خانه های مجلل را ویران کرد، و آن سرزمین آباد به صحرائی خشک و بی آب و علف با کمی گیاهان بیابانی مبدل شد، مرغان غزل خوان از آنجا کوچ کردند و جای خود را به زاغ ها و بوم ها سپردند، و جمعیت آن آبادی های عظیم در اطراف پراکنده شد. جمعیتی فقیر و دربدر که دائماً بر گذشته خود تأسف می خوردند، تأسفی بیهوده و بی اثر و به گفته شاعر:

ای روزگار عافیت، شکر ت نگفتم لاجرم دستی که در آغوش بود، اکنون به دندان می گزم

آری چنین بود نتیجه ناسپاسی این قوم غافل و بی خبر.

جالب این که: ثروتمندان قوم سبا از این شکایت داشتند که چرا آبادی های ما این چنین به یکدیگر متصل شده و رفت و آمد در میان آنها برای همه آسان است، در گذشته سفر کردن از آن ما

بود که امکانات فراوان داشتیم ولی هم اکنون فقرا نیز

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۱

با ما همسفر می شوند، چرا که سفر در سایه درختان پرمیوه و در طول آبادی های متصل به یکدیگر برای کسی مشکلی ندارد، به همین دلیل از خدا تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها دوری بیفکند تا بینوایان نتوانند دوش به دوش آنها سفر کنند، آری آنها کفران نعمت خدا را به حدّ اعلی رساندند، و مجازاتشان نیز در حدّ اعلا بود.

و چنان سرزمین و جمعیت آنها متلاشی شد که سرگذشت آنها به عنوان یک ضرب المثل در پراکندگی در میان مردم باقی ماند (تَفَرَّقُوا اِیَادِی سَبَا).

*** از مجموع آیات فوق که هم سخن از کفران نعمت به طور مطلق می گوید، و هم سرگذشت ناسپاسان پیشین را به عالی ترین وجه شرح می دهد، به خوبی استفاده می شود که ناسپاسی و کفران نعمت تا چه اندازه زشت، و آثار آن تا چه حد شوم و خطرناک است.

کفران نعمت در روایات اسلامی

اشاره

در روایات اسلامی به طور وسیع و گسترده از کفران نعمت و زشتی و آثار شوم آن و از زیبایی شکر و برکات جالب آن بحث شده است، از جمله:

۱- در حدیثی از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «السَّيْرُ الدُّنُوبِ عُقُوبَةٌ كُفْرَانِ النُّعْمَةِ؛ گناهی که زودتر از همه گناهان عقوبتش دامان انسان را می گیرد کفران نعمت است». (۱)

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «سَبَبُ زَوَالِ النِّعَمِ الْكُفْرَانُ آنچه باعث زوال نعمت ها می شود کفران است». (۲)

۳- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «كُفْرُ النُّعْمَةِ مُزِيلُهَا وَ شُكْرُهَا مُسْتَدِيمُهَا؛ ناسپاسی نعمت آن را از بین می برد،

و شکر نعمت سبب دوام آن است». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «كُفْرَانُ النَّعْمِ يُزِيلُ الْقَدَمَ وَ يَسْلُبُ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۷۰.

(۲). غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۲۱.

(۳). همان، صفحه ۶۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۲

النَّعْمِ؛ کفران نعمت سبب لغزش قدم ها (و به زمین خوردن در زندگی) و موجب سلب نعمت ها می گردد». (۱)

۵- باز از همان بزرگوار می خوانیم: «آفَةُ النَّعْمِ الْكُفْرَانُ؛ آفت نعمت ها، ناسپاسی است». (۲)

۶- و نیز از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «كَافِرُ النَّعْمَةِ كَافِرٌ فَضَّلَ اللَّهُ؛ کفران کننده نعمت، منکر فضل الهی است». (۳)

۷- یکی از مجازات های الهی مجازات استدراج است، و مفهوم آن این است که خداوند بعضی از افراد طغیانگر و ظالم را که می خواهد مجازات کند مشمول نعمت های خود قرار می دهد هنگامی که نعمت بر او فوق العاده زیاد شد، ناگهان نعمت را سلب می کند تا شدیداً احساس درد و عذاب کند.

به همین جهت در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم: «الْأَسْرِدْرَاجُ مِنَ اللَّهِ سَبْحَانَهُ لِعَبْدِهِ أَنْ يُسْبِغَ عَلَيْهِ النَّعْمَ وَ يَسْلُبَهُ الشُّكْرَ؛ استدراج در نعمت و غافلگیر کردن خداوندی این است که به بنده اش نعمت فراوان می دهد و توفیق شکرگزاری را او سلب می کند (ناگهان به زمین می خورد و همه چیز را از دست می دهد)». (۴)

۸- امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: «الدُّنُوبُ الَّتِي تُعَيِّرُ النَّعْمَ الْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَالزَّوَالُ عَنِ الْعَادَةِ فِي الْخَيْرِ وَاضْطِنَاعُ الْمَعْرُوفِ، وَكُفْرَانُ النَّعْمِ وَ تَرْكُ الشُّكْرِ؛ گناهانی که نعمت های الهی را تغییر می دهد، ظلم بر مردم، و تغییر دادن عادت در امور خیر و کفران نعمت و ترک شکر است».

۹- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «كُفِرَ النَّعْمَةَ لَوْمٌ وَ صُحِبَهُ الْاِحْمَقُ شَوْمٌ؛ ناسپاسی نعمت نشانه پستی است، و دوستی با احمق سبب سرفکندگی است.» «۶»

۱۰- این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام در بیان جنود عقل و جهل (لشکر عقل و نادانی) پایان می دهیم، در آنجا می خوانیم که امام علیه السلام به یارانش دستور

(۱). همان، صفحه ۶۳۰.

(۲). همان، جلد ۳، صفحه ۹۸.

(۳). همان، جلد ۴، صفحه ۶۳۴.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۷.

(۵). همان، جلد ۷۰، صفحه ۳۷۵.

(۶). غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۶۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۳

می دهد، عقل و لشکریانش را بشناسند، و از جهل و لشکریانش نیز باخبر باشند، و هنگامی که بعضی از یاران توضیحات بیشتری می خواهند امام علیه السلام می فرماید:

«خداوند برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داده که ضد آنها جنود جهل است، و در ضمن این هفتاد و پنج لشکر که در صدر کلام امام علیه السلام واقع شده می فرماید: «وَالشُّكْرُ وَ ضِدُّهُ الْكُفْرَانُ؛ یکی از لشکریان عقل شکر است و ضد آن کفران است.» «۱»

*** تعییراتی که در روایات دهگانه بالا آمده به خوبی نشان می دهد که تا چه اندازه این رذیله اخلاقی خطرناک است و تا چه حد آثار سوء آن در زندگی فردی و اجتماعی نمایان است، و چگونه انسان را از اوج نعمت بر خاک مزلت می کشاند، توفیقات را سلب می کند و مایه دوری از خدا و نزدیکی به شیطان است.

در اینجا چند نکته شایان ذکر است:

کفر در اصل به معنی پوشانیدن چیزی است، و از آنجا که شخص ناسپاس در واقع

سعی در پوشانیدن ارزش نعمت می کند به عمل او کفران می گویند.

بدیهی است کفران نعمت، گاه در قلب است و گاه با زبان، و گاه در عمل.

در قلب خود نعمت را بی مقدار یا کم اهمیت می شمرد، و با زبان نیز سخن می گوید که نشانه بی اعتنائی نسبت به نعمت و بی ارزش بودن آن است، و در عمل به آن اهمیت نمی دهد، و به جای حسن استفاده از آن سوء استفاده می کند، به همین دلیل بزرگان علم اخلاق فرموده اند: «الشُّكْرُ صَيْرُفُ الْعَبْدِ جَمِيعٌ مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي مَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ؛ شکر نعمت آن است که بندگان خدا، نعمت هایی را که به آنها بخشیده است، در همان راهی مصرف کنند که برای آن آفریده شده» و بنابراین کفران و ناسپاسی آن است

(۱). بحار الانوار، جلد اول، صفحه ۱۱۰ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۴

که نعمت ها را نابجا مصرف کنند، چشمی را که خدا برای دیدن آثار عظمت او در عالم هستی و تشخیص راه از چاه و مشاهده آیات الهی آفریده در طریق حرام به کار گیرد، و همچنین گوش و زبان و دست و پا یا مال و ثروت را.

گویی این سخن بر گرفته از حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «شُكْرُ النِّعْمَةِ اجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ؛ شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود». «۱»

و به این ترتیب معنی سپاس و ناسپاسی هر دو روشن می شود.

۲- پیامدهای کفران

ناسپاسی نعمت آثار سوء گسترده ای از نظر معنوی و مادی در زندگی انسان ها دارد، از یک سو سبب زوال نعمت ها می شود، زیرا می دانیم خداوند حکیم است، نه بی حساب و کتاب چیزی به کسی می بخشد

و نه بی جهت چیزی را از کسی می گیرد، آنها که ناسپاسی می کنند با زبان حال می گویند ما لایق این نعمت نیستیم و حکمت خداوند ایجاب می کند که این نعمت را از آنها بگیرد و آنها که شکر نعمت را بجا می آورند در واقع می گویند ما لایق و شایسته ایم، نعمت را بر ما افزون کن، فی المثل اگر باغبان مشاهده کند که در بخشی از باغ درختان به سرعت رشد و نمو می کنند و برگ و برمی آورند، به یقین از آنها پذیرایی بیشتر می کنند، و اگر ببیند در بخش دیگر هر قدر هم از آنها پذیرایی می کند نه تراوتی دارند و نه برگی، نه میوه ای، نه گلی و نه سایه ای، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، چرا که گفته اند:

بسوزند چوب درختان بی برسزا خود همین است مر بی بری را

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین آمده است: «مَنْ شَكَرَ النِّعَمَ بَجَنَانِهِ اشْتَحَقَّ الْمَزِيدَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ عَلَى لِسَانِهِ؛ کسی که قلباً شکر نعمت کند پیش از آن که به زبان شکر گوید، لیاقت خود را برای افزون شدن نعمت ثابت کرده است.» (۲)

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵، حدیث ۱۰؛ نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۵۲۹.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۲، صفحه ۳۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۵

حتی از بعضی از روایات که از امام صادق علیه السلام نقل شده استفاده می شود، به مجرد این که انسان نعمتی را بشناسد و حمد خدا را بگوید بلافاصله فرمان افزایش از سوی خداوند درباره او صادر می شود. می فرماید «ما أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ مِنْ نِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا

بِقَلْبِهِ وَحَمْدَ اللَّهِ ظَاهِرًا بِلِسَانِهِ فَتَمَّ كَلَامُهُ حَتَّى يُؤْمَرَ لَهُ بِالْمَزِيدِ». (۱)

به یقین تأثیر ناسپاسی در سلب نعمت‌ها نیز چنین است. ممکن است لطف خدا ایجاب کند که مجازات سلب نعمت تأخیر بیفتد، ولی به هر حال اگر انسان بیدار نشود و جبران نکند این مجازات حتمی است، چرا که لازمه حکمت خداوندی است.

از سوی دیگر ناسپاسی سبب می‌شود که انسان از معرفه‌الله دور بماند و این بزرگترین خسران و زیان است، بزرگان علم کلام در نخستین بحث در مورد انگیزه معرفه‌الله به سراغ این مسأله رفته‌اند که شکر نعمت نخستین انگیزه شناخت پروردگار است زیرا تشکر و سپاسگزاری از بخشنده نعمت یک امر وجدانی است، انسان هنگامی که خود را غرق نعمت می‌بیند و می‌داند این همه نعمت در درون و برون وجود او است، از خود او نیست به فکر تشکر از بخشنده نعمت می‌شود، و همین امر راه خداشناسی را برای او هموار می‌سازد، ولی ناسپاسان نه اعتنائی به نعمت دارند و نه بخشنده نعمت، و لذا از معرفه‌الله نیز محروم می‌شوند. از سوی دیگر ناسپاسی در برابر نعمت‌های خالق سبب می‌شود که انسان در برابر مخلوق نیز ناسپاس می‌شود، نه تنها ارزشی برای محبت‌ها و خدمات بی‌شائبه دیگران قائل نشود، بلکه خود را طلبکار آنان بداند، و این صفت سبب تنفر و بیزاری مردم از چنین افراد می‌شود، و به این ترتیب ناسپاسان گرفتار انزوای اجتماعی و نداشتن یار و یاور، در برابر مشکلات زندگی خواهند شد.

اسباب و انگیزه‌های ناسپاسی و راه درمان آن

تقصیر در شکر‌گزاری و گرایش به ناسپاسی گاه از اینجا سرچشمه می‌گیرد که

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه

انسان معرفت کامل نسبت به نعمت‌ها ندارد، و اصولاً به نعمت‌های الهی نمی‌اندیشد، اگر ما کمی در آفرینش بدن خویش و دستگاہ عجیب و بسیار دقیقی که خداوند در آن آفریده بیندیشیم به اهمیت نعمتهای او در این بخش از وجودمان آگاه می‌شویم، و حس شکرگزاری که جزء وجود انسان است، تحریک می‌شود.

دستگاہ‌هایی در وجود انسان است (مانند قلب و کبد و کلیه‌ها و شش‌ها) که اگر بشر بتواند معادل مصنوعی آنها را بسازد که قطعاً کارایی بسیار پایینی خواهد داشت گاه دهها میلیون یا صدها میلیون هزینه دارد و به این ترتیب اگر بخواهیم قیمتی بر یک یک اعضاء خود بگذاریم خواهیم دید صاحب سرمایه بسیار عظیمی هستیم.

در نعمت‌های بیرونی گاه یک جرعه آب به اندازه یک دنیا ارزش دارد، چنان که از بعضی از علماء نقل کرده اند که روزی بر یکی از شاهان وارد شد در حالی که ظرف آبی در دست او بود و می‌خواست بنوشد، شاه به آن عالم بزرگ گفت: مرا پندی ده، آن مرد عالم گفت اگر فوق العاده تشنه باشی و این آب را از تو باز گیرند، مگر این که تمام ملک و حکومت خود را بدهی چه خواهی کرد؟ گفت چاره‌ای ندارم، تمام ملک خود را می‌دهم، مرد عالم گفت: چگونه دل بستگی به حکومتی داری که بهای آن جرعه آبی بیش نیست.

گاه انسان بیمارانی را می‌بیند که از شدت درد و رنج به خود می‌پیچند و مرگ را یک عطیه آسمانی برای خود می‌شمردند، در آن حال انسان فکر می‌کند اگر تمام عالم را به او بدهند همراه با

این بیماری ارزشی ندارد و اگر همه جهان را از او بگیرند و عافیت و تندرستی به او بدهند ارزش دارد.

نعمت های به ظاهر کوچک و بسیار کم اهمیت در وجود انسان است که وقتی سلب شود، حیات انسان به خطر می افتد، چشمه های آبی در دهان انسان به طور دائم کار می کند که غده های بزاق نام دارد و دائماً زبان و دهان و لب ها و گلو را نرم نگه می دارد، و به هنگام خوردن غذا جوشش فوق العاده می کند، و غذا را نرم و آماده برای فرو بردن می نماید، و در عین حال به هضم آن نیز کمک می کند.

اگر روزی این چشمه ها به کلی بخشکد، لب ها و زبان و گلوی انسان مثل چوب

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۷

می شود، حالت خفگی به او دست می دهد، و قدرت بر سخن گفتن ندارد، و یک لقمه طعام ممکن است گلوگیر شود و به حیات او خاتمه دهد، به یقین همین چشمه های کوچک ناپیدا و به ظاهر بی اهمیت برای انسان از تمام ثروت های جهان برتر و بالاتر است.

بگذریم از نعمت آفتاب عالمتاب، و هوای روح پرور و انواع مواهب زمین و گیاهان و مرکب ها و مواهب عظیم دیگر که به تعبیر قرآن «وَأَنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا؛ اگر نعمت های خدا را شمارش کنید هرگز به شمارش آن قادر نمی یابید.» (۱)

قابل توجه این که بسیاری از نعمت های الهی است که چون هرگز از آدمی سلب نمی شود، هیچگاه شناخته نخواهد شد، نعمت هایی بود که در گذشته برای انسان دائمی بود، با گذشت زمان انسان سلب شدن آن را در بعضی از موارد دیده و به عظمت آن نعمت پی برده در حالی

که ممکن است نعمت های بی شمار دیگری باشد که هنوز مکتوم است.

تا مسأله سفرهای فضایی و تأثیر حالت بی وزنی بر محیط زندگی پیش نیامده بود انسان نمی دانست نیروی جاذبه چه نعمت بزرگی است و امروز می فهمیم که اگر جاذبه نبود خانه ها و کاخ ها و زراعت ها و درخت ها همه با اندک چیزی به هوا پرتاب می شد و انسان با اندک حرکتی به سقف و دیوار می خورد، سفره غذا با مختصر حرکتی به اطراف پراکنده می شد و حتی فرو بردن لقمه غذا و جرعه آب برای انسان مشکل بود، اگر همین یک نعمت را روزی خداوند از انسان بگیرد حرکت دورانی زمین سبب می شود که آب دریاها در فضا پخش شود و زمین به بیابانی خشک و سوزان تبدیل گردد، فکر کنید اگر تمام عمر را به شکر همین نعمت پردازیم قادر خواهیم بود؟

و اگر نعمت های معنوی یعنی هدایت انبیاء و رهنمودهای معصومین علیهم السلام و نزول کتب آسمانی را که از نعمت های مادی بسیار برتر است بر آن بیفزاییم آنگاه خواهیم

(۱). نحل، آیه ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۸

دانست که تا چه حد مواهب الهی بر ما عظیم است و توان ما بر شکر و سپاس او ناچیز.

توجه به این امور ریشه های ناسپاسی را می سوزاند، و روح شکرگزاری را در انسان زنده می کند.

و از اینجا می توانیم راه درمان ناسپاسی را به خوبی پیدا کنیم. و از این رو گفته اند: نخستین راه تحصیل شکرگزاری معرفت و تفکر در صنایع الهیه و انواع نعمت های ظاهری و باطنی او است. «۱»

راه دیگر نگاه کردن به افرادی است که زندگی پست تری از انسان دارند. هر قدر در زندگی آنها دقیق تر

شود، روح شکرگزاری در او زنده تر می گردد، در حالی که اگر به بالا دست خود بنگرد و سوسه های شیطانی ناسپاسی در او آشکار می شود.

از سوی سوم به این مسأله بیندیشید که هر مصیبت و بلایی از بلاهای دنیا بر او فرود آید بدتر از آن هم تصوّر می شود، شکر کند که گرفتار بدتر از آن نشود.

نقل شده است کسی به یکی از بزرگان شکایت برد و گفت: دزد به خانه من آمده و همه چیز را با خود برده است، به او گفت: برو شکر خدا کن که اگر به جای آن دزد شیطان به خانه تو می آمد و ایمان تو را می برد چه می کردی؟ «۲»

امام صادق علیه السلام در کتاب توحید معروف مفضل که از حقایق توحید، عبارات گویا و دلایل روشن و تحلیل های شگفت انگیز، سخنان فراوانی بیان فرموده گاه به ذکر نعمت های بزرگ الهی می پردازد، تا از این طریق انسان ها را به شناخت منعم حقیقی آشنا سازد.

از جمله در بخشی از سخنان خود به نعمت سخن گفتن و نوشتن که دو پایه اصلی تمدن انسانی است اشاره می فرماید و بعد از بیان مشروحی می فرماید: اگر خداوند ابزار این دو کار را در اختیار او نگذاشته بود، نه توان بر سخن گفتن داشت نه نوشتن، آری خداوند زبان و ذهنی در اختیار بشر گذارده که به کمک آن دو

(۱). معراج السعاده، صفحه ۸۱۰.

(۲). المحجّه البيضاء، جلد ۷، صفحه ۲۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۷۹

می تواند سخن بگوید، و دست و انگشتانی به او بخشیده که قلم به دست بگیرد و امور مختلف را بنویسد، اگر این دو نبود انسان همچون چهار پایان بود که نه سخن

می گویند و نه چیزی می نویسند (نه علم و دانشی دارند و نه تمدن درخشانی) هر کس شکر این نعمت را بجا آورد، پاداش الهی در انتظار او است، و هر کس کفران کند (به خدا زیان نمی رساند بلکه به خودش زیان می رساند) زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است. «۱»

شکر راه وصول به نعمت های پروردگار

نقطه مقابل کفران و ناسپاسی، شکر پروردگار است، و مفهوم آن قدردانی از نعمت ها با قلب و زبان و عمل است. اما با قلب همان معرفت پروردگار و تسلیم در برابر او و رضا و خشنودی به عطایای او است، و با زبان، گفتن جمله هایی است که بیانگر قدردانی و سپاس انسان در برابر خالق نعمت ها است، و امّا با عمل به این طریق است که هر نعمت و موهبتی را در جایی صرف کند که خداوند دستور داده و برای آن آفریده است.

راغب در مفردات می گوید: شکر به معنی تصوّر نعمت و اظهار و ابراز آن است، بعضی گفته اند در اصل «کشر» (بر وزن کشف) بوده که به معنی ابراز و اظهار است، و «دائّه شکور» به حیوانی می گویند که هرگاه مراقبت کافی از آب و علف او کنند، روز به روز چاق تر می شود، و «عین شکراء»، به معنی چشمه پر آب است، بنابراین شکر به معنی پر شدن وجود انسان از یاد بخشنده نعمت ها است.

شکر در واقع بر دو گونه است: شکر تکوینی و شکر تشریحی، شکر تکوینی آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیارش قرار دارد و برای نمو شکر استفاده کند مانند درخت و گل و میوه ای که با مراقبت باغبان، گل و میوه های با ارزش به بار آورد،

و ناسپاسی آن است که اثری از مراقبت و پذیرایی باغبان در آن ظاهر نشود.

(۱). بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۸۲ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۰

بنابراین، کسی که نعمت های الهی را در طریق عصیان صرف می کند، به طور تکوینی ناسپاسی می کند.

شکر تشریحی آن است که انسان در مقام شکرگزاری برآید و با قلب و زبان از پروردگار خود سپاسگزاری نماید.

همان گونه که در سابق نیز اشاره شد هیچ کس توان شکر نعمت های خدا را ندارد، چرا که همین توفیق شکرگزاری و فکر و عقل و زبان و دست و پایی که انسان به وسیله آن شکر قلبی و لسانی و عملی را انجام می دهد همه از نعمت های خدا است و این توفیق و ابراز هنگامی که در مسیر شکرگزاری به کار گرفته می شود نعمت دیگری است که خود نیازمند شکر دیگری است. به همین دلیل همان گونه که در روایات اسلامی اشاره شده برترین شکر آدمی اظهار عجز و ناتوانی از شکر خدا در برابر نعمت های او است و عذر تقصیر به پیشگاه حق بردن، ورنه سزاوار خداوندی خدا را کسی نمی تواند بجای آورد.

بسیاری از مطالب مربوط به شکر را که نقطه مقابل کفران و ناسپاسی است در بحث های گذشته آوردیم، و برای تکمیل این بحث به ذکر بعضی از آیات قرآنی و روایات معصومین علیهم السلام بسنده می کنیم.

قرآن مجید صبر و شکرگزاری را قرین هم قرار داده و آن را وسیله شکوفایی علم و ایمان در کانون قلب انسان شمرده است می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ إِنَّ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّكُلِّ

صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ از نشانه های خدا، کشتی هایی است که همچون کوه در دریاها (به نیروی باد) حرکت می کند اگر بخواهد باد را آرام می سازد تا کشتی ها بر پشت دریا متوقف شوند، به یقین در این امر نشانه هایی (از عظمت خدا است) برای هر صبر کننده شکر گزار» (۱).

شبه همین تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است.

گاه به نعمت چشم و گوش و عقل که مهم ترین ابزار شناخت و معرفت انسانی

(۱). شوری، آیه ۳۲ و ۳۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۱

است اشاره کرده و می فرماید: «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ خداوند برای شما گوش و چشم و عقل قرار داد شاید (او را بشناسید و) شکر نعمت او را بجا آورید». (۱)

قرآن مجید در موارد زیادی اشاره به وجود این فضیلت (شکرگزاری در انبیاء بزرگ) کرده، یا به آنها دستور شکرگزاری داده است (۲).

و گاه می فرماید: شکر گزاران واقعی در میان انسان ها کم هستند. خطاب به آل داود می فرماید: «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ ای آل داود! (در برابر آن همه نعمت های عظیم و حکومت گسترده و علم و دانش و قدرتی که در اختیار شما گذاردیم)، شکر نعمت های خدا را به جای آورید هر چند کمی از بندگان من شکر گزارند». (۳)

در جای دیگر می فرماید شرط خشنودی خداوند از شما شکرگزاری است می فرماید: «ان تَكْفُرُوا فَانَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَ لَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ ان تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ؛ اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است، و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد و اگر شکر او را بجا آورید، آن را برای شما می پسندد و

آیات مربوط به شکر در قرآن مجید بسیار است، و شاید بالغ بر هفتاد آیه شود، و جالب این که صفت شکرگزاری به عنوان یکی از اوصاف پروردگار در این آیات آمده است. در سوره نساء، آیه ۱۴۷ می خوانیم: «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ آمَنْتُمْ وَ كَانِ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا؛ خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمت هایش را به جا مصرف نمایید)، و ایمان بیاورید خدا شکرگزار و آگاه است (و از اعمال و نیات شما باخبر است)».

قابل توجه این که مفهوم آیه این است: اگر شکرگزاری به معنی واقعی انجام شود سرچشمه مجازات ها و عذاب الهی به کلی برچیده می شود. به علاوه صفت شکرگزاری در اینجا به عنوان یکی از اوصاف الهی مطرح شده است و نشان می دهد

(۱). نحل، آیه ۷۸.

(۲). به آیات ۱۲۱ نحل، ۳ اسراء، ۱۲ لقمان و ۱۳ سبأ مراجعه فرمایید.

(۳). سبأ، آیه ۱۳.

(۴). زمر، آیه ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۲

شکرگزاری از صفاتی است که خداوند در آن با بندگان مشترک است، منتها شکرگزاری بندگان در برابر خداوند به معنی صرف نعمت های او در موارد رضای او است، و شکرگزاری خداوند به معنی قدردانی از بندگان شکرگزار از طریق پاداش های شایسته است.

از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که توجه به نعمت های الهی که سبب می شود که انسان در صدد شکرگزاری برآید عامل بازدارنده ای در برابر گناهان است، در آیه ۷۴ سوره اعراف خطاب به گروهی از اقوام پیشین می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید، و در زمین فساد نکنید».

در آیه ۶۹

همین سوره می فرماید: «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ؛ نعمت های خدا را به یاد آورید شاید رستگار شوید».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که یادآوری نعمت های خداوند و سپاس او سبب رستگاری است.

کوتاه سخن این که ریشه تمام سعادت ها و سرچشمه عظیم برکات الهی همان شکرگزاری است که روز به روز انسان را به خدا نزدیکتر و پیوند عشق و محبت بندگان را با خدا محکم تر می سازد که عاملی برای تقوا و پرهیزگاری و طریقی به سوی رستگاری است.

فلسفه شکرگزاری

ممکن است انسان ها در برابر نعمت هایی که به دیگری می بخشند انتظار شکرگزاری داشته باشند، و یا حتی در بعضی از شرایط به آن نیازمند باشند، خواه نیاز روحی باشد، و یا نیاز به خاطر موقعیت های اجتماعی.

ولی بی شک خداوندی که از همگان بی نیاز است و اگر تمام جهانیان کفران کنند، یا کافر شوند گردی بر دامان کبریائیش نمی نشیند، نیازی به شکرگزاری بندگان ندارد، بنابراین این همه تأکید در مسأله شکرگزاری کرده است - همانند سایر

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۳

عبادات - نتیجه اش به خود انسان ها بازگشت می کند، و اگر کمی دقت کنیم فلسفه آن روشن می شود.

کسی که از نعمت های پروردگار قدردانی می کند، خواه در دل باشد یا با زبان یا عمل، نشان می دهد که لایق نعمت است، خداوند حکیم نیز کارش همه جا از روی حکمت است، نه بدون دلیل نعمتی را از کسی می گیرد نه بی دلیل نعمتی را به کسی می بخشد، بنابراین هنگامی که انسان در برابر نعمت های او شکرگزاری می کند به زبان حال می گوید من لایق شکر بیشترم و حکمت پروردگار ایجاب می کند نه تنها آن نعمت را بر او پایدار کند بلکه افزون نماید.

ولی فرد ناسپاس با زبان

حال بی لیاقتی خود را عرضه می دارد و حکمت پروردگار ایجاب می کند که نعمت را از او بگیرد و اگر انسان روزی در صف شاکران بود، و روز دیگر به صف کفران کنندگان پیوست خداوند مطابق این تغییر روش با او رفتار می کند. «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)؛ و این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و دانا است».

و اگر در آیات و روایات اسلامی شکر سبب دوام نعمت یا افزایش آن شمرده شده دلیلش همین است. در حدیثی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «بِالشُّكْرِ تَدْوُمُ النِّعَمِ؛ شکر سبب دوام نعمت است». (۲) و در حدیث دیگر می فرماید: «ثَمَرَةُ الشُّكْرِ زِيَادَةُ النِّعَمِ؛ ثمره شکر فزونی نعمت است». (۳)

اضافه بر این هنگامی که روح شکرگزاری در انسان پرورش یابد، از شکر خالق به شکر مخلوق می رسد، و تشکر و سپاسگزاری در برابر خدمات و زحمات مخلوق انگیزه مؤثری می شود برای حرکت بیشتر در جامعه انسانی و شکوفا شدن استعدادهای خلاق و ظرفیت های وجودی اشخاص، و در نتیجه جامعه به پیش حرکت می کند.

(۱). انفال، آیه ۵۳.

(۲). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۱۹۸.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۴

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۰۴

شکرگزاری از خالق راهی به سوی معرفت او می گشاید و پیوند انسان را با آفریدگار محکم تر می کند، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد در نخستین بحث علم کلام که مسأله وجوب معرفه الله

مطرح می شود، مهمترین دلیل همان مسأله شکر منعم است که از مسایل وجدانی است و به اصطلاح «قیاساتها معها؛ دلیلش با خود آن است».

شکرگزاری علاوه بر این که معرفت بخشنده نعمت ها را به دنبال دارد، معرفت نعمت را نیز همراه خواهد داشت، چرا که هر قدر نعمت از نظر کیفیت و کمیت بالاتر و بیشتر باشد، شکری افزونتر می طلبد، و برای ادای حق شکر منعم، معرفت نعمت ضروری است، و همین معرفت نعمت روز به روز پیوند بندگان را با خدا محکم تر می سازد و آتش عشقش را در دل ها شعله ورتر می کند، و ای بسا این مواهب مادی آن چنان مواهب معنوی به دنبال داشته باشد که از آن به مراتب برتر و والاتر باشد.

جهان در چشم هشیاران عالم بود آینه حسن رخ یار

به هشیاری نگر در نرگس مست که گردد مست او هم چشم هشیار

به عالم جز رخ زیبای دلبر نمی بینم به چشم دل پدیدار

شکرگزاری در منابع حدیث

روایات در این زمینه فوق حد احصاء است که گلچینی از آن را از نظر خواننده عزیز می گذرانیم که همان نمونه خروار است:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الصَّيَّامِ الْمُحْتَسِبِ وَالْمُعَافَى الشَّاكِرَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمُبْتَلَى الصَّابِرِ وَالْمُعْطَى الشَّاكِرَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَأَجْرِ الْمَحْرُومِ الْقَانِعِ؛ کسی که غذا بخورد و شکر نعمت خدا را بجا آورد، پاداش روزه داری را دارد که برای خدا روزه گرفته است و شخص تندرستی که شکر خدا را بجا می آورد اجر بیماری را دارد که در برابر بیماری صبر و شکیبایی دارد، و دارنده ای که شکر نعمت را بجا

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۴، حدیث ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۵

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین آمده است: «مَكْتُوبٌ فِي التُّورَاتِ، الشُّكْرُ مِنَ النِّعَمِ عَلَيْكَ وَ انْعِمُ عَلَي مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنِّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ، وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ؛ در تورات نوشته شده است از کسی که نعمتی به تو می بخشد تشکر کن، و بر کسی که از تو تشکر می کند نعمت ببخش، زیرا اگر در برابر نعمت ها شکر گزاری شود، زوال نخواهد داشت، و اگر کفران شود بقا نخواهد داشت». (۱)

این حدیث نشان می دهد که نه تنها خداوند در برابر شکر، نعمت ها را افزایش می دهد، بندگان خدا نیز در برابر تشکرها باید افزایش نعمت دهند.

۳- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «ثَلَاثٌ لَا يَضُرُّ مَعَهُنَّ شَيْءٌ، الدُّعَاءُ عِنْدَ الْكُرْبِ، وَ الْأَسْتِغْفَارُ عِنْدَ الذَّنْبِ، وَ الشُّكْرُ عِنْدَ النُّعْمَةِ؛ سه چیز است که با وجود آن چیزی زیان نخواهد رسانید، دعا به هنگام حوادث سخت، و استغفار به هنگام گناه، و شکر به هنگام نعمت». (۲)

با توجه به اهمیت فوق العاده ای که دعا و استغفار در آیات و روایات و فرهنگ اسلامی دارد، قرار گرفتن شکر در ردیف آنها اهمیتش ظاهر می شود.

انسان از سه حالت خارج نیست یا گرفتار مصیبتی می شود، یا نعمتی به او می رسد که از نگهداری آن بیم دارد، و یا لغزش و گناهی از او سر می زند، داروی هر یک از آنها در این روایت پر معنی آمده است، مشکلات به وسیله دعا از بین می رود، و آثار گناه به وسیله استغفار، و

تثبیت نعمت‌ها به وسیله شکرگزاری. و در همین زمینه از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آمده است: «نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسِبَتْهَا لَا تُغْفَرُ؛ نعمتی که در برابر آن شکرگزاری نشود، همانند گناهی است که در برابر آن استغفار نشود». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می‌خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سفری بر شتر خود سوار بود، ناگهان پیاده شد و پنج سجده شکر بجا آورد، هنگامی که برخاست و سوار بر مرکب شد، عرض کردند ای رسول خدا! کاری از شما دیدیم که

(۱). همان، حدیث ۳.

(۲). همان، حدیث ۷.

(۳). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۱۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۶

تاکنون ندیدیم، فرمود: «نِعْمٌ اسِي تَقْبَلَنِي جِبْرَائِيلُ فَبَشَّرَنِي بِبَشَارَاتٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَسَيَجِدْتُ لِلَّهِ شُكْرًا لِكُلِّ بُشْرَى سَيَجِدُهُ؛ آری جبرئیل به استقبال من آمد و بشارت‌هایی از سوی خداوند متعال به من داد، من برای هر بشارتی سجده شکر در پیشگاه خدا بجا آوردم». (۱)

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که پیشوایان بزرگ تا آنجا که در توان داشتند برای هر نعمتی شکری جداگانه بجا می‌آوردند.

۵- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام دستوری برای شکر جامع و کامل آمده است، (هر چند شکر جامع و کامل به معنی واقعی کلمه از انسان ساخته نیست)، فرمود: «إِذَا أَصْبَحْتَ وَامْسَيْتَ فَقُلْ عَشْرَ مَرَّاتٍ اللَّهُمَّ مَا أَصْبَحْتَ بِي مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ عَافِيَةٍ مِنْ دِينٍ أَوْ دُنْيَا فَمِنْكَ وَحَدِّكَ لَا شَرِيكَ لَكَ، لَكَ الْحَمْدُ وَ لَكَ الشُّكْرُ بِهَا عَلَيَّ يَا رَبِّ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا؛ هنگامی که صبح و شام می‌کنی،

ده بار این دعا را بخوان، خداوندا! آنچه از نعمت ها، صبحگاهان بر من ارزانی شده، سلامت دین یا دنیا همه از تو است، یگانه ای، همتایی نداری، پیوسته حمد و شکر مخصوص تو است، به خاطر آنچه به من دادی، تا از من راضی شوی، و حتی بعد از رضا، تو را حمد و سپاس می گویم».

بعد امام علیه السلام فرمود: «هرگاه این کار را انجام دهی شکر نعمت هایی را که در آن روز و شب به تو می رسد ادا کرده ای». (۲)

۶- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث کوتاه و پرمعنایی چنین می فرماید: «شُكْرُ النُّعْمَةِ اِمَانٌ مِنْ تَحْلِيلِهَا وَ كَفِيلٌ بِتَأْيِيدِهَا؛ شکر نعمت مانع زوال نعمت می شود، و سبب تأیید آن می گردد». (۳)

۷- و در حدیث دیگر می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَشْكُرُ النُّعْمَةَ وَلَا يَزْعِي الْحُرْمَةَ؛ بدترین مردم کسی است که در برابر نعمت شکرگزاری نمی کند و رعایت احترام نمی کند».

(احترام خالق و خلق). (۴)

در زمینه اهمیت شکر و تأثیر آن در دوام نعمت ها و فرونی آن، آن قدر احادیث وارد شده است که ذکر همه آنها در این مختصر نمی گنجد و آنچه در بالا آمد گوشه ای از آن است.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۸، حدیث ۲۴.

(۲). همان، حدیث ۲۸.

(۳). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۹.

(۴). همان، صفحه ۱۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۷

شکرگزاری در سیره پیشوایان

می دانیم یکی از اشکال حدیث، فعل و تقریر معصوم است، یعنی همان گونه که قول و گفتار آن ها معارف دینی را برای ما روشن می سازد، عمل و همچنین سکوت آنها در موارد مختلف آموزنده و همچون دریای بی کران از معارف و احکام و اخلاق است. مخصوصاً در زمینه شکرگزاری

نمونه های زیادی وجود دارد از جمله:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی نزد عایشه بود (و پیوسته مشغول عبادت بود) عایشه گفت: چرا این قدر خود را به زحمت می افکنی در حالی که خداوند گذشته و آینده تو را بخشوده است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای عایشه! «أَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؛ آیا من بنده شکرگزار خدا نباشم». «۱»

از این تعبیر معلوم می شود که انگیزه عبادت اولیاء الله شکر نعمت های او بود.

این تعبیر در احادیث اسلامی کراراً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که در برابر سؤال افراد مختلفی این جمله را تکرار فرمود: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا».

۲- در حدیثی از هشام بن احمر که از یاران امام موسی بن جعفر علیه السلام بود می خوانیم که می گوید: من با آن حضرت در بعضی از اطراف مدینه بودم، ناگهان دیدم امام از مرکب پیاده شده و به سجده افتاد و مدت طولانی سجده را ادامه داد، سپس سر از سجده برداشت و سوار بر مرکب شد، عرض کردم فدایت شوم سجده را طولانی فرمودی؟ فرمود: «أَنِّي ذَكَرْتُ نِعْمَةَ اللَّهِ بِهَا عَلَيَّ فَاحْبَبْتُ أَنْ أَشْكُرَ رَبِّي مِنْ بِيَدِ نِعْمَتِي افْتَادِمُ كَمَا خَدَّوْنَدُ بِمِنْ أَرْزَانِي فَرَمُودُ، دُوسْت دَاشْتَمُ شُكْرُ پَرُورِدْ گَارَمُ رَا بَجَا آوَرَمُ». «۲»

از این روایت استفاده می شود که پیشوایان بزرگ، مقید بودند در برابر هر نعمتی شکر جفاگانه بجا آورند. بلکه به یاران خود نیز همین معنی را دستور می دادند، از این رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: هرگاه یکی از شما به یاد یکی

از نعمت های خدا بیفتند، صورت بر خاک بگذارد و شکر خدا بجا آورد، و اگر سواره است

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۵.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۸، حدیث ۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۸

پیاده شود و صورت بر خاک نهد، و اگر از ترس انگشت نما شدن نتواند پیاده شود صورت بر قریوس زین بگذارد. (قریوس قسمت برآمدگی جلو زین است) و اگر آن را هم نتواند انجام دهد صورت بر کف دست بگذارد و شکر خدا را بجا آورد. «۱»

۳- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یارانش به نام ابو بصیر فرمود: گاه می شود که یکی از شما ظرفی از آب می نوشد، و خداوند به خاطر آن او را اهل بهشت می کند، سپس در شرح این کلام فرمود: نخست ظرف آب را می گیرد، و هنگامی که می خواهد بر لب بگذارد بِسْمِ اللّٰهِ می گوید کمی می نوشد و هنوز سیراب نشده آن را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید، بار دوم می نوشد، سپس ظرف را از لب بر می دارد و شکر خدا می گوید و برای سومین بار نیز همین کار را تکرار می کند «فَيُوجِبُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِهَا الْجَنَّةَ؛ خداوند به برکت آن او را اهل بهشت می کند.» «۲»

چگونه باید شکر کرد؟

در تعریف شکر گفتیم که شکرگزاری همان قدردانی از نعمت است، خواه در عمل باشد یا به وسیله زبان و یا به قلب، و کفران و ناسپاسی نعمت، بی اعتنائی به نعمت ها، تحقیر و تزییع آنها است و عدم توجه به صاحب نعمت.

و مهمترین بخش شکرگزاری همان شکر عملی است، چه بسیارند کسانی که با زبان شکر

خدا می گویند، ولی در عمل کفران می کنند.

کسانی که اسراف و تبذیر می کنند، و یا بخیل هستند، یا نعمت های الهی را وسیله فخر فروشی بر دیگران قرار می دهند، یا بر اثر نعمت مست می شوند و طغیان می کنند، همه آنها ناسپاسند، و در طریق کفران نعمت گام بر می دارند، به عکس آنها که نعمت های الهی را کتمان نمی کنند، و آشکار و پنهان انفاق می نمایند و با گسترش نعمت، تواضع آنها در مقابل خالق و خلق بیشتر می شود و سعی دارند نعمت ها همه در جای خود مصرف شود، و چیزی از آن ضایع نگردد، آنها بندگان شکرگزار هستند و شایسته فزونی نعمت.

(۱). همان، حدیث ۲۵.

(۲). همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۸۹

در روایات اسلامی به هر سه مرحله شکر اشارات لطیفی شده است.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ أُنْعِمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِنِعْمَةٍ فَعَرَفَهَا بِقَلْبِهِ فَقَدْ آدَى شُكْرَهَا؛ کسی که خداوند نعمتی به او بدهد و آن را در درون دل بشناسد، شکر آن را بجا آورده است.» (۱)

بدیهی است شناخت نعمت و ارزش و اهمیت آن، هم سبب شناسایی منعم و هم انگیزه ای برای شکر عملی و زبانی خواهد بود.

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که به یکی از یارانش فرمود: «ما أُنْعِمَ اللَّهُ عَلَى عَبْدٍ بِنِعْمَةٍ صَعُرَتْ أَوْ كَبُرَتْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا آدَى شُكْرَهَا؛ هر نعمتی خداوند اعم از کوچک و بزرگ به کسی بدهد و او بگوید الحمد لله، شکر آن نعمت را بجا آورده است.» (۲)

به یقین منظور از گفتن الحمد لله تنها لَقَلَّهَ زبان نیست، منظور حمدی است که از عمق جان و درون دل

برخیزد.

در حدیث سوّمی از همان امام بزرگوار می خوانیم که یکی از دوستانش از او پرسید آیا شکر حدّ معینی دارد که انسان وقتی آن را انجام دهد از شاکران محسوب شود، فرمود: آری، آن مرد سؤال کرد چیست؟ فرمود: «يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى كُلِّ نِعْمَةٍ عَلَيْهِ فِي اهْلٍ وَمَالٍ وَانْ كَانَ فِي مَا اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي مَالِهِ حَقَّ اِذَاهُ؛ خدا را در برابر هر نعمتی که به او در خانواده یا اموالش بخشیده سپاس می گوید و اگر در آنچه خدا به او داده است حقّی (برای نیازمندان یا مصارف دیگر) بوده باشد، آن را ادا می کند.»^(۳)

و نیز در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «شُكْرُ الْعَالَمِ عَلَى عِلْمِهِ، عَمَلُهُ بِهِ وَ بَدْلُهُ لِمُسْتَحَقِّهِ؛ سپاسگزاری عالم در برابر علمی که دارد این است که به آن عمل کند و به نیازمندان بذل نماید.»^(۴)

این ها اشاره به شکر عملی است که در برابر هر نعمتی باید انجام داد. به یقین

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۶، حدیث ۱۵.

(۲). همان، حدیث ۱۴.

(۳). همان، صفحه ۹۶، حدیث ۱۲.

(۴). شرح غرر الحکم فارسی، جلد ۴، صفحه ۱۶۰، حدیث ۵۶۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۰

عالمی که به علمش عمل نمی کند، و یا از دیگران دریغ می دارد، بنده ناسپاسی است و با زبان حال می گوید: من لایق این نعمت بزرگ نیستم.

قابل توجه این که شکر عملی در برابر افراد متفاوت است و در هر جا به شکلی خواهد بود، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث کوتاه و پر معنی به چهار نمونه آن اشاره نموده است، می فرماید: «شُكْرُ الْهَيْكِ بِطَوْلِ الثَّنَاءِ، شُكْرُ مَنْ

قَوْكَ بِصِدْقِ الْوَلَاءِ، شُكْرُ نَظِيرِكَ بِحُسْنِ الْأَخَاءِ، شُكْرُ مَنْ دُونَكَ بِسَيِّبِ الْعَطَاءِ؛ شکر پروردگارت این است که دائماً ثنایش گویی، شکر کسی که بالای دست تو است به این است که در پیروی از او صادق باشی، شکر همدردیفت آن است که مراتب اخوت را به خوبی انجام دهی و شکر کسانی که زیر دست تو هستند به این است که از بخشش به آنها مضایقه نکنی. «۱»

یکی از شاخه های شکر عملی این است که انسان اگر بر دشمنش پیروز شود تا آنجا که ممکن است و مشکلی ایجاد نمی کند، عفو و گذشت را شکرانه پیروزی خود قرار دهد همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث معروفش می فرماید: «إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ هُنَّكَامِي كَمَا بَرَّ دُشْمَانَتِ پیروز شدی، عفو را شکرانه این پیروزی قرار بده». «۲»

این نکته نیز شایان ذکر است که یکی از بهترین طرق شکر در برابر نعمت ها انفاق کردن بخشی از آن در راه خدا است، همان گونه که علی علیه السلام می فرماید: «أَحْسِنُ شُكْرَ النِّعَمِ الْأَنْعَامِ بِهَا؛ بِهْتَرِينَ شُكْرَ نِعْمَتِهَا بِخَشِيدِنِ مِنْهَا». «۳»

عبادت و نیایش در برابر پروردگار نیز طریقه دیگری برای شکرگزاری عملی است، بلکه مطابق احادیث اسلامی بهترین انگیزه عبادت مسأله شکرگزاری ذکر شده، در حالی که انگیزه نعمت های بهشت برای عبادت به عنوان عبادت تاجران، و انگیزه ترس از دوزخ به عنوان ترس از بندگان ذکر شده، ولی انگیزه شکر به عنوان عبادت آزادگان تعبیر شده است، در کلمات علی علیه السلام آمده است: «أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوهُ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ». «۴»

(۱). همان، صفحه ۱۵۸، حدیث

(۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۱.

(۳). شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۰۷.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۶۹، حدیث ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۱

انگیزه های شکرگزاری

با این که روح شکرگزاری در انسان تقویت شود، از طرق گوناگونی می توان استفاده کرد، نخست معرفت نعمت ها است، می دانیم نعمت های خداوند سر تا پای وجود انسان را در بر می گیرد، نعمت های مادی و معنوی، نعمت های ظاهری و باطنی و نعمت های فردی و اجتماعی. خوشبختانه پیشرفت علوم و دانش های بشری کمک بسیار مؤثری به شناخت نعمت ها کرده است و در پرتو آنها بسیاری از شگفتی های وجود انسان و موجودات جهان کشف شده که هر کدام نعمت بزرگی محسوب می شود، امروز ما به خوبی می دانیم که جسم یک انسان از میلیاردها واحد کوچک زنده به نام یاخته تشکیل شده که هر کدام از آنها ساختمان بسیار پیچیده و حیرت انگیزی دارد، و هر کدام نعمتی از نعمت های خدا است، امروز است که ما می دانیم در درون خون ما میلیون ها موجود زنده به نام گلبول سفید وجود دارد که هر کدام به صورت سرباز مدافعی از سلامت انسان در برابر هجوم انبوه میکرب های بیماری زا که از زمین و هوا و آب و غذا وارد بدن انسان می شوند دفاع می کنند، اگر یک روز گفته می شد در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب، امروز ما به خوبی می دانیم که در هر نفس هزاران بلکه میلیون ها نعمت وجود دارد و بر هر نعمتی شکری واجب است. اگر پیشینیان با آگاهی از علوم زمان خود می گفتند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو

نانی به کف آری و به غفلت نخوری

امروز در پرتو پیشرفت علوم ما می دانیم تنها این چهار موجود نیستند که به ما کمک می کنند، بلکه هزاران عامل دست به دست هم می دهد تا گندمی از زمین بروید و خوراک انسانی شود.

بنابراین انگیزه شکر که از طریق معرفت نعمت حاصل می شود، در عصر و زمان ما ابعاد گسترده تری پیدا کرده است.

بنابراین، دوام سپاسگزاری از دوام مطالعه بررسی نعمت ها حاصل می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۲

انگیزه دیگر برای شکرگزاری این است که انسان همیشه به زیردستان خود نگاه کند و ببیند خداوند چقدر بر او منت نهاده و چه امکاناتی در اختیار او قرار داده که به دلایل مختلفی به دیگران نداده است، در حدیثی می خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای که به یکی از اصحاب معروفش حارث همدانی نوشت فرمود:

«وَإِكْتِرَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فَضَّلْتَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ؛ به افراد پایین تر از خود زیاد نگاه کن، که این خود از ابواب شکر است.» (۱)

این در حالی است که اگر انسان به افراد بالاتر از خود بنگرد به یقین روح ناسپاسی همراه و سوسه های شیطانی در او زنده می شود.

مطالعه برکات و آثار سپاسگزاری که فزونی نعمت و دوام و بقاء آن است، و در بحث های گذشته به طور گسترده ذکر شد نیز از انگیزه های مهم محسوب می شود.

برای ایجاد انگیزه های شکر در توده مردم نسبت به یکدیگر نیز بهترین راه آن است که افراد قدردان و شکر گزار و کسانی که از خدمات و عطایا و کمک ها خوب استفاده می کنند مورد تشویق قرار گیرند، تشویق های گفتاری، و تشویق های رفتاری. حضرت علی علیه

السلام در عهدنامه معروف مالک اشتر خطاب به مالک می فرماید:

«وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلِهِ سِوَاءَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَرْهِيْدًا لِأَهْلِ الْأَحْسَانِ فِي الْأَحْسَانِ وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْأَسَاءَةِ عَلَى الْأَسَاءَةِ؛ هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می شود که نیکوکاران در نیکی هایشان بی رغبت شوند، و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند.» (۲)

شکر خالق و شکر مخلوق

بی شک شکرگزاری و سپاس، نه تنها در برابر خالق که در برابر مخلوق نیز مطلوب است. کسی که به دیگری خدمت می کند و نعمتی در اختیار او می گذارد و از مواهب خویش به او می بخشد هر چند انتظار قدردانی و تشکر نداشته باشد، وظیفه انسانی

(۱). نهج البلاغه، نامه ۶۹.

(۲). همان، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۳

که مشمول نعمت او شده است این است که در مقام شکرگزاری و سپاس برآید، و با قلب و زبان و عمل از وی قدردانی کند، در روایت معروفی از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام می خوانیم: «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ؛ کسی که بخشنده نعمت را از میان مخلوقین شکرگزاری نکند، شکر خداوند متعال را بجا نیاورده است.» (۱)

جمله «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق» هر چند به این عبارت در متون روایات معصومین علیه السلام وارد نشده ولی محتوا و مضمون آن در روایت بالا- و دیگر روایات دیده می شود، و تاب دو تفسیر دارد، نخست این که ترک شکرگزاری مخلوق، یا ناسپاسی در برابر بخشندهگان نعمت، دلیل بر روح ناسپاسی در وجود شخص است که به خاطر آن، ارزشی برای نعمت های مردم قایل نیست، بلکه گاه خود را طلبکار هم

می‌داند، چنین کسی به یقین در برابر خالق متعال نیز شکرگزاری نخواهد کرد، به خصوص این که نعمت‌هایی که مردم به یکدیگر می‌دهند چون محدود است و گهگاه واقع می‌شود، به چشم می‌آید، برخلاف نعمت‌های الهی که تمام وجود ما را در تمام عمر احاطه کرده و به همین دلیل گاه از شدت ظهور مخفی و پنهان می‌شود.

دیگر این که تشکر از مخلوق در واقع تشکر از خدا است، چرا که مخلوق واسطه‌ای برای انتقال نعمت خدا به بندگان بیش نیست، بنابراین کسی که شکر مخلوق را بجا نیاورد در واقع شکر خدا را بجا نیاورده است.

به هر حال در روایات اسلامی بر این معنی تأکید شده که هم در برابر نعمتی که کسی به شما می‌بخشد سپاس گزار باشید و هم به کسی که سپاس‌گزاری می‌کند نعمت بیشتری بدهید. چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که: در تورات این جمله نوشته شده: «اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ عَلَيْكَ وَانْعَمْ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ؛ از کسی که به تو نعمتی می‌بخشد تشکر کن و به کسی که از تو تشکر می‌کند، نعمت بیشتری ببخش.» (۲)

خداوند در قرآن مجید نیز صریحاً دستور شکرگزاری نسبت به بندگان را صادر

(۱). عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۲۴.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۴

کرده و آن را در کنار شکرگزاری از خودش قرار داده است، می‌فرماید: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِالْإِتْقَانِ بِالْإِيمَانِ حَمَلْتُهُ أُمَّهُ وَهَنَّا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ إِنَّ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ؛ ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم، مادرش هر روز با زحمتی روی زحمت حمل کرد (و دوران

بارداری را با رنج های فراوان پشت سر گذاشت) و دوران شیر خواری او در دو سال (با زحمت فراوان) صورت می گیرد، به انسان گفتیم که برای من و برای پدر و مادرت شکرگزاری کن که بازگشت همه شما به سوی من است». «۱»

به یقین پدر و مادر تنها کسانی نیستند که بر گردن انسان حق دارند (هر چند حق آنها بسیار بزرگ است) هر کس حقی معنوی یا مادی داشته باشد باید در برابر او تشکر کرد.

در حالات پیشوایان بزرگ اسلام نیز دیده شده است که گاه کمترین خدمت را با بزرگترین نعمت پاسخ می گفتند، «داستان هدیه کردن یکی از کنیزان امام حسین علیه السلام شاخه گلی به آن حضرت و در برابر، آزاد ساختن او به وسیله امام علیه السلام معروف است، و هنگامی که از حضرتش توضیح خواستند که این خدمت بزرگ چگونه در مقابل آن کار کوچک قرار می گیرد فرمود: «كَذَا اَدَّبَنَا اللّٰهُ؛ این گونه خداوند ما را ادب کرده است». «۲»

و نیز در داستان معروف دیگری می خوانیم که در یکی از سفرها امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر از قافله عقب ماندند و در بیابان تشنه شدند، از دور خیمه چادر نشینی جلب توجه آنها را نمود، به سراغ آن آمدند، پیر زن تک و تنهایی در آن دیدند که آنها را سیراب کرد، و گوسفندی را که داشت برای تغذیه آنها آماده ساخت و آنها به پیرزن فرمودند اگر به مدینه آمدی به سراغ ما بیا شاید بتوانیم این همه محبت را تا اندازه ای جبران کنیم، سپس خشکسالی شدیدی در بیابان های اطراف

مدینه شد به گونه ای که چادر نشینان به شهرها هجوم آوردند و از مردم درخواست کمک می کردند، روزی چشم امام حسن علیه السلام به همان پیرزن افتاد که

(۱). لقمان، آیه ۱۴.

(۲). بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۵. مانند این جریان در مورد امام حسن علیه السلام نیز نقل شده است. بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۵

در کوچه های مدینه تقاضای کمک می کند. حضرت او را صدا زد و از او پرسید به خاطر داری که من و برادر و پسر عمویم در بیابان نزد تو آمدیم و تو بهترین کمک را به ما کردی، پیرزن نیکوکار چیزی به خاطر نداشت، ولی امام فرمود: اگر تو به خاطر نداری، من به خاطر دارم. سپس پول زیاد و گوسفندان فراوانی به او بخشید و او را نزد برادرش امام حسین علیه السلام فرستاد، آن حضرت نیز عطایای بیشتری به پیرزن دادند و سپس او را به سراغ عبد الله بن جعفر فرستادند، او نیز نعمت زیادی به آن پیرزن بخشید و در پایان حدیث آمده است: «صَارَتْ مِنْ أَعْنَى النَّاسِ؛ او یکی از ثروتمندترین مردم شد.» (۱)

داستان «شیماء» دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی پیامبر صلی الله علیه و آله و محبت و خدمتی که آن حضرت به خاطر خدمات مادرش در دوران شیر دادن او به شیماء کرد نیز در بسیاری از تواریخ آمده و خلاصه اش این است که بعد از جنگ «حنین» گروه زیادی از طائفه بنی سعد و قبیله «حلیمه سعدیه» به اسارت در آمدند، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله شیماء را در میان اسیران دید به یاد

محبت های او و مادرش در دوران شیرخوارگی خود افتاد برخواست و عبای خود را بر زمین گستراند و شیماء را روی آن نشانند و با مهربانی از او احوال پرسسی کرد و فرمود: تو همان هستی که در روزگار شیرخوارگی به من محبت کردی (مادرت نیز محبت کرد) این در حالی بود که حدود شصت سال از آن تاریخ می گذشت، شیما از پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد اسیران طایفه اش را آزاد سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من سهم خودم را می بخشم، هنگامی که مسلمانان از این ماجرا آگاه شدند، آنها نیز به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله سهم خود را بخشیدند و در نتیجه همه اسیران آن طایفه آزاد شدند (و به این ترتیب به خاطر خدمت دوران شیرخوارگی، گروه زیادی آزادی خود را باز یافتند. «۲»)

و نظر این شکرگزاری و قدردانی عملی در حالات پیشوایان معصوم علیه السلام فراوان است.

(۱). نور الابصار محمد شبلنجی مصری (با اقتباس و تلخیص)؛ بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۸.

(۲). اعلام الوری، صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷، سفیه البحار، ماده «حلم».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۶

نمونه دیگر از این گونه شکر و سپاسگزاری در برابر خدمات بندگان خدا چیزی است که در تاریخ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است و آن این که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنی بود به نام «ثویبه» که پیش از آن که «حلیمه سعدیه» افتخار دایه بودن نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پیدا کند چند روزی از شیر فرزندش به نام مسروح، پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله را شیر داد. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هجرت فرمود و اموالی در اختیار آن حضرت قرار گرفت، هیچ گاه ثویبه را فراموش نمی کرد، و همواره تا پایان زندگی آن زن، لباس هدایایی برای او می فرستاد. آن زن بعد از جنگ «خیبر» چشم از جهان پوشید.

شگفت آور این که در بعضی از تواریخ آمده است که «ثویبه» کنیز «ابو لهب» بود و هنگامی که به ابو لهب بشارت تولد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داد او را آزاد کرد (پیدا است ابو لهب در آن زمان به خاطر خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحال شد که از برادرش عبد الله فرزندی به وجود آمد).

هنگامی که ابو لهب بعد از آن همه دشمنی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، برادرش عباس او را در خواب دید سؤال کرد: حالت چگونه است؟ گفت: در آتشم، ولی شبهای دوشنبه مجازات من تخفیف می یابد و از میان انگشتانم آب می نوشم، و این به خاطر آن است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوشنبه متولد شد، و من هنگامی که بشارت تولد او را از ثویبه کنیز خودم شنیدم، و آگاه شدم که چند روزی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را شیر داد او را آزاد کردم. «۱»

(۱). سفینه البحار، جلد ۱، ص ۵۲۲ (واژه ثویبه).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۷

۴

غیبت، تنابز بالألقاب و حفظ الغیب

اشاره

در جلد اول از این کتاب که بحث پیرامون اصول کلی مباحث اخلاقی بود، بحثی پیرامون مبارزه با

آفات اللسان (آفت های زبان) به عنوان یکی از نخستین گامهای اصلاح اخلاق و تهذیب نفس و سیر و سلوک الی الله مطرح شد، وعده دادیم جزئیات آن در بحث های آینده عنوان خواهد شد. یکی از آنها مسأله غیبت است که از شایع ترین و زشت ترین و خطرناک ترین مفاسد اخلاقی است. و سبب هتک حیثیت افراد، کشف اسرار، اشاعه فحشاء، و جسور ساختن گنهکاران در گناهانشان و سرانجام موجب تزلزل پایه های اعتماد در زندگی اجتماعی است.

بی شک بسیاری از مردم نقطه ضعف هایی دارند که غالباً پرده بر آن افتاده اگر این عیوب و نقطه ضعف ها آشکار گردد، اعتماد عمومی سلب می شود، و مفاسد متعددی که در بالا اشاره شد سطح جامعه را فرا خواهد گرفت، به همین دلیل اسلام از آن شدیداً نهی کرده و در کتب علمای اخلاق غیبت به عنوان یکی از بدترین آفات زبان ذکر شده است (هر چند غیبت منحصر به زبان نیست از طریق قلم یا اشارات دست و چشم و ابرو نیز انجام می شود).

و از آنجا که بدون پرهیز از این رذیله اخلاقی هرگز انسان در مسیر قرب الی الله به جایی نمی رسد و جامعه انسانی روح صلاح و سعادت را نمی بیند باید، برای آن اهمیت فوق العاده قائل شد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۸

گذاشتن لقب های زشت بر یکدیگر که غالباً در غیاب اشخاص از آن استفاده می شود نیز شاخه ای از شاخه های غیبت است، هر چند گاهی تحت عنوان مستقلاً از آن یاد شده است، از همین رو ما این دو بحث را همراه یکدیگر عنوان کردیم.

نقطه مقابل غیبت حفظ الغیب است، که انسان در پشت سر اشخاص از آنها به نیکی

یاد کند، و اگر کسی از آنها غیبت کند به دفاع از حیثیت آنها برخیزد و با تعبیرات مختلفی که بعداً به آنها اشاره خواهد شد آبروی او را حفظ کند، و این یکی از فضایل مهم اخلاقی است. که برکات زیادی را برای فرد و جامعه همراه دارد.

به هر حال با توجه به اهمیت موضوع، قرآن مجید در آیات متعددی به سراغ این موضوع رفته و دستورهای مؤکدی صادر نموده است:

۱- ... وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ. (حجرات- ۱۲)

۲- وَيَلْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ. (همزه- ۱)

۳- إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. (نور- ۱۹)

۴- لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا. (نساء- ۱۴۸)

ترجمه:

۱- «... و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید».

۲- وای بر هر غیب جوی مسخره کننده.

۳- «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۹۹

۴- خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها (ی دیگران) را اظهار کند، مگر آن کس که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه، قرآن با صراحت از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند. نخست از گمان بد، و بعد از تجسس، و سرانجام از غیبت. روشن است گمان بد انسان را وادار به تجسس در احوال دیگران، و کشف اسرار آنها می کند و از آنجا که هر انسانی ممکن است عیب و نقصی داشته باشد که با تجسس کشف شود، اطلاع بر آن عیب پنهانی سبب غیبت می گردد.

ولی قرآن مجید در این آیه برای غیبت اهمیتی بیش از مسأله گمان بد و تجسس قائل شده چرا که آن را مدلل به دلیلی گویا و رسایی ساخته می فرماید:

«کسی از شما دیگری را غیبت نکند آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید» (وَ لَا يَغْتَبُ بَعْضُكُمُ بَعْضًا اِيْحَبُّ اِحْدُكُمْ اَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ اَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ).

این تشبیه که در واقع یک دلیل منطقی را تشکیل می دهد تمام ابعاد مسأله غیبت را بیان کرده، شخص

غائب را به مرده تشبیه می کند، و رابطه دینی او را به عنوان برادری و اخوت و آبروی او را به پاره تن او و غیبت را به منزله خوردن گوشت او، کاری که هر وجدانی، هر قدر ضعیف باشد، از آن ابا و وحشت دارد، و حتی در سخت ترین حالات حاضر نیست چنین کند.

این تشبیه می تواند اشاره به نکته های فراوان دیگری نیز باشد:

فرد غائب همچون مرده است که قدرت بر دفاع از خویش ندارد، و هجوم بردن بر کسی که قادر بر دفاع از خویش نیست، بدترین نوع ناجوان مردی است.

بی شک خوردن گوشت مرده سبب سلامت جسم و جان نمی شود، بلکه سرچشمه انواع بیماری ها است، بنابراین غیبت کننده اگر آتش کینه و حسد خود را با غیبت موقتاً فرو نشاند به یقین چیزی نمی گذرد که همان بذره های نهفته مفسد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۰

اخلاقی در درون جان او سر می کشد و همچون خارهای مگیلان او را آزار می دهد.

غیبت کننده انسان ضعیف و ناتوانی است که شهادت رویا رویی با مسایل را ندارد و به همین دلیل به مرده برادر خویش هجوم می برد.

همان گونه که یک حیوان یا انسان مردار خوار، سبب انتشار انواع میکرب های بیماری می گردد، شخص غیبت کننده نیز با ذکر گناهان و عیوب پنهانی برادران مسلمان عوامل اشاعه فحشاء را فراهم می سازد.

قرآن مجید با ذکر این مثال و ریزه کاری هایی که در آن نهفته شده به تحریک وجدان و فطرت انسان ها در برابر این گناه بزرگ می پردازد، و شاید به همین دلیل جمله را با سؤال شروع می کند، تا پاسخ آن از درون انسان ها برخیزد و تأثیر آن قوی تر شود، می فرماید:

«آیا هیچ یک از شما دوست دارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟»

در ضمن آیه می تواند اشاره ای به این نکته نیز باشد، که موارد جواز غیبت (مانند تظلم و رفع ستم و مشورت و اصلاح ذات البین در واقع مانند موارد اضطرار به اکل میته است که انسان باید به حد اقل قناعت کند).

ولی این سؤال مطرح است که ما در تمام دنیا به ندرت در طول یک سال به موردی برخورد می کنیم که کسی گوشت مرده انسانی را - چه رسد به برادر خویش - خورده باشد، زشتی این امر به اندازه ای است که همه از آن پرهیز می کنند، در حالی که غیبت امر رایجی است که در همه جوامع دیده می شود، بلکه یکی از وسایل تفریح و سرگرمی در جلسات است، راستی این تفاوت از کجا سرچشمه می گیرد؟

این موضوع ظاهراً دلیلی جز این ندارد که رواج غیبت، قبح و زشتی آن را متأسفانه در نظرها کم کرده است.

در دومین آیه با تهدید کوبنده ای به سراغ عیب جویان و غیبت کنندگان می رود، می فرماید «وای به هر عیب جوی غیبت کننده ای که مردم با ایمان را به سخریه می گیرند، و با نیش زبان و حرکات دست و چشم و ابرو، در پشت سر و پیش رو، مؤمنان را هدف تیرهای طعن و تهمت قرار می دهند» (وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۱

در این که واژه «لُمَزَه» (از ماده لمز (بر وزن رمز) و «هُمَزَه» از ماده همز (بر همین وزن) که هر دو صیغه مبالغه است، به یک معنی است، و اشاره به غیبت کنندگان و عیب جویان می کند یا در میان آنها تفاوتی است، در میان

مفسران گفتگوی بسیار است. بعضی هر دو را به یک معنی می‌دانند بعضی به دو معنی، آنها که معتقدند دو معنی دارد بعضی همزه را به معنی غیبت کننده، و لَمْزَه را به معنی عیبجو تفسیر کرده‌اند و بعضی عکس آن را گفته‌اند، و بعضی می‌گویند همزه به کسی گفته می‌شود که با اشارات عیب‌جویی می‌کند، و لَمْزَه به معنی کسی است که با زبان، این عمل زشت را انجام می‌دهد.

بعضی اولی را به معنی عیب‌جویی آشکار، و دومی را به معنی عیب‌جویی پنهان و یا اشاره دانسته‌اند، و بعضی عقیده دارند همزه کسی است که در حضور، عیب‌جویی می‌کند، و لَمْزَه کسی است که در پشت سر، این کار را انجام می‌دهد.

بعضی از مفسران گفته‌اند همز و لمز، دو صفت رذیله است که از جهل و غضب و تکبر ترکیب شده است زیرا هم سبب اذیت و آزار دیگران است و هم نوعی برتری طلبی در آن نهفته است، و از آنجا که در خود فضیلتی نمی‌بیند سعی می‌کند به دیگران عیب بگذارد تا خودش را برتر نشان دهد. «۱»

در همان تفسیر این دو صفت را از اوصاف منافقان - طبق حدیثی - بیان می‌کند. «۲» تعبیر به «ویل» که در آغاز این آیه آمده است، در ۲۷ مورد از قرآن مجید دیده می‌شود، که در مقام نفرین و به معنی هلاکت و یا به معنی انواع عذاب است، و این که گفته‌اند اشاره به چاه یا وادی پر عذابی در جهنم است در واقع از قبیل تفسیر کلی به مصداق است.

این واژه و واژه «وِیس» و «وِیح» همه حالت تأسف انسان را بیان می‌کند منتها

ویل در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می شود، و ویس در مقابل تحقیر، و ویح در مقام ترحم. (۳)

(۱). روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۸.

(۲). همان مدرک.

(۳). تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۲

با توجه به موارد استعمال ویل در قرآن، به خوبی روشن می شود که این واژه در مواردی به کار می رود که کارهای بسیار زشتی انجام گرفته است، و از اینجا روشن می شود که غیبت و عیب جویی از دیدگاه قرآن مجید از زشت ترین کارها است.

در سؤمین آیه مستقیماً سخن از نکوهش اشاعه فحشاء و تهدید شدید مرتکب شوندگان به میان آمد و به طور ضمنی، مذمت از غیبت می کند، زیرا اشاعه فحشاء غالباً از طریق غیبت یا تهمت است. می فرماید: «کسانی که دوست دارند زشتی ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند، و خداوند می داند و شما نمی دانید» (انَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ).

البته شأن نزول آیه در مورد تهمتی است که از سوی منافقان به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده شده بود، ولی مسأله اشاعه فحشاء (شیوع دادن زشتیها در میان مردم) مفهوم عامی دارد که مخصوصاً غیبت را در بسیاری از موارد شامل می شود.

در واقع نخستین آیه از آیات بالا اشاره به بُعد حَقِّ النَّاسِ فَرْدِي غیبت داشت و این آیه اشاره به آثار ویران گر جمعی آن است، زیرا هرگاه کارهای خلافی را که مردم در پنهانی انجام داده اند و کسی از آن آگاه

نیست بر ملا شود، بسیاری از افراد ضعیف الایمان تشویق به این گونه کارها می شود.

«فاحشه» از ماده فحش در اصل به معنی هر کاری است که از حد اعتدال خارج شود و صورت فاحش به خود بگیرد، بنابراین شامل تمام منکرات و کارهای بسیار زشت و قبیح می شود، هر چند در بسیاری از موارد در قرآن مجید یا در کلمات روزمره در خصوص انحرافات جنسی و آلودگی های ناموسی به کار می رود، ولی این مانع از عمومیت فاحشه و فحشاء نیست، و در واقع از قبیل استعمال در یک مصداق بارز است، بنابراین اشاعه فحشاء که در آیه آمده، و در بسیاری از موارد از طریق غیبت انجام می شود، منحصر به آلودگی های جنسی نیست.

در آیه ۴۵ عنکبوت درباره نماز می خوانیم: «أَنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ؛ نماز انسان را از زشتی ها و منکرات باز می دارد» و به یقین مفهوم آن عام است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۳

به همین دلیل در ذیل این آیه حدیثی وارد شده که می فرماید: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَارَأَتْهُ عَيْنَاهُ وَ سَجَعَتْهُ أُذُنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ کسی که درباره مؤمن آنچه را می بیند (از عیوب پنهانی) و آنچه را می شنود (که مردم درباره او می گویند) او از کسانی است که خداوند متعال درباره آنها گفته کسانی که دوست دارند اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود عذاب درناکی دارند».

این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن در آیه بالا مجازات این گونه اشخاص را عذاب دنیا و آخرت ذکر کرده، و این نشان می دهد غیبت

و اشاعه فحشاء پی آمده‌های سویی در زندگی انسان‌ها نیز دارد.

آخرین سخن درباره تفسیر آیه فوق این که قرآن مجید برای این که تأکید بر این مسأله مهم بگذارد نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء کنند، گرفتار عذاب الیم دنیا و آخرت می شوند، بلکه می گوید کسانی که دوست دارند، اشاعه فحشاء در میان مؤمنان شود چنین سرنوشتی دارند.

*** در چهارمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از جواز غیبت در مورد ظالمان برای مظلومانی که به دادخواهی برمی خیزند آمده است که از آن به خوبی روشن می شود غیبت بدون مجوز جایز نیست، می فرماید: «خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی‌ها را اظهار کند مگر آن کس که مورد ستم واقع شد (و می خواهد از این طریق تظلم کند و رفع ظلم نماید) (لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ).

منظور از جهل من القول، هر گونه ابراز و اظهار لفظی است خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت، یا غیبت، یا نفرین و مذمت. بنابراین مظلومانی که مورد ستم ظالمان قرار گرفته اند برای دفاع از خویشان می توانند کارهای ظالمان را برشمرند.

و برای این که افرادی از این استثناء سوء استفاده نکنند، و به بهانه این که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۴

مظلوم واقع شده اند، هر جا بنشینند و به غیبت این و آن پردازند، در پایان آیه می فرماید: خداوند سخنان را می شنود و از نیات آگاه است. (وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا).

*** از آنچه در آیات فوق آمد زشتی فوق العاده غیبت و عواقب دردناک آن در دنیا و آخرت به خوبی روشن می شود.

غیبت در روایات اسلامی

اشاره

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۳۱

در منابع حدیث و کتب اخلاق

روایات زیادی در نکوهش غیبت وارد شده؛ مضمون این روایات به قدری شدید و تکان دهنده است که درباره کمتر گناهی می توان این گونه تعییرات را یافت که از میان آنها ده روایت زیر برگزیده شده است.

در حدیثی می خوانیم که روزی پیغمبر با صدای بسیار بلند خطبه خواند به گونه ای که به گوش زنانی که در خانه هایی که نزدیک بودند رسید فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَعْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَ لَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَتَ أَخِيهِ يَتَّبِعِ اللَّهُ عَوْرَتَهُ فَإِنَّهُ يُفْضِلْهُ فِي حِرْوفِ بَيْتِهِ؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و در قلبتان ایمان نیست، غیبت مسلمان نکنید، و در صدد کشف عیوب آن ها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند در صدد کشف عیوب او خواهد بود تا آنجا که در درون خانه اش رسوایش می کند.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که روزی خطبه خواند و درباره اهمیت گناه ربا سخنانی فرمود تا آنجا که گناه یک درهم از ربا را بدتر از سی و شش زنا شمرد، سپس فرمود: «أَنَّ اِرْبَا الرَّبَا عَرَضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ؛ بدترین ربا بردن آبروی مسلمان (از طریق غیبت و مانند آن) است.» (۲)

این تعبیر (اهمیت گناه غیبت نسبت به زنا) در روایات متعددی آمده و در بعضی

(۱). جامع السادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

(۲). جامع السادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۵

از روایات آمده است علت آن این است که زناکار پس از توبه حقیقی بخشوده خواهد شد، ولی غیبت کننده چون حق الناس را ضایع کرده مشمول رحمت الهی نخواهد شد،

تا صاحب غیبت را راضی کند. «۱»

۳- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْغَيْبَةُ حَرَامٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ أَنَّهَا لَتَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت بر هر مسلمانی حرام است و حسنات را از میان می برد، همان گونه آتش هیزم را می سوزاند و نابود می کند.» «۲»

این ویژگی همان گونه که در بحثهای آینده خواهد آمد نیز به خاطر آن است که غیبت جنبه حقّ الناس دارد، و حسنات غیبت کننده را به نامه اعمال غیبت شونده منتقل می کنند تا جبران تضييع آبروی او شود.

۴- در يك حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی علیه السلام خطاب کرد و فرمود «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا، فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که توبه از غیبت کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و اصرار بر آن ورزد و توبه نکند، اولین کسی است که وارد دوزخ می شود.» «۳»

۵- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم تعبیر تکان دهنده دیگری دیده می شود، فرمود: «مَنْ مَشَى فِي غَيْبِهِ أَخِيهِ وَ كَشَفَ عَوْرَتِهِ كَانَ أَوَّلَ خُطْوِهِ خَطَاها وَ ضَمَعَهَا فِي جَهَنَّمَ؛ کسی که در طریق غیبت برادر مسلمانش و کشف عیوب پنهانی او گام بردارد، اولین گامی را که برمی دارد در جهنم می گذارد.» «۴»

۶- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم «مَا عَمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبَةِ إِلَّا خُرِبَ بِالذِّينِ فَتَزَهُوْا سَمَاعَكُمْ مِنْ اسْتِمَاعِ الْغَيْبَةِ فَإِنَّ الْقَائِلَ وَ الْمُسْتَمَعَ لَهَا شَرِيكَانِ فِي الْأَثْمِ؛ هیچ مجلسی با غیبت آباد نمی شود مگر اینکه از نظر دین ویران

می گردد، حال که چنین است گو خود را از شنیدن غیبت پاک دارید چرا که گوینده و شنونده هر دو در گناه شریکند» (۵)

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۰۱، حدیث ۱۸.

(۲). جامع السادات، جلد ۳، صفحه ۳۰۵.

(۳). همان، صفحه ۳۰۲.

(۴). همان، صفحه ۳۰۳.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۵۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۶

۷- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد زیانهای فوق العاده معنوی غیبت چنین می خوانیم «مَنْ اغْتَابَ مُسْلِمًا أَوْ مُسْلِمَةً لَنْ يَقْبَلَ اللَّهُ صِيْلَاتَهُ وَلَا صِيَامَهُ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً إِلَّا أَنْ يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ كَسَى كَغَيْبِتِ مُرْدٍ مُسْلِمَانِي يَأْزَنُ مُسْلِمَانِي بِكَفَدِ خَدَاوَنَدِ نَمَازِ وَ رُوزِهِ اَوِ رَا چهل شبانه روز قبول نمی کند مگر این که صاحب غیبت از او راضی گردد». (۱)

۸- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ رَوَى عَلَيَّ مُؤْمِنٍ رَوَاهُ بِهَا شَيْئُهُ وَ هَدَمَ مُرْوَتَهُ لَيْسَقُطُ مِنْ اَعْيُنِ النَّاسِ، وَ اَخْرَجَهُ اللَّهُ مِنْ وِلَايَتِهِ الی وِلَايَةِ الشَّيْطَانِ فَلَا يَقْبَلُهُ الشَّيْطَانُ؛ کسی که سخنی درباره فرد با ایمانی نقل کند و هدفش این باشد که عیبی بر او نهد، و شخصیتش را در هم بشکند تا از چشم مردم بیفتد، خداوند او را از تحت سرپرستی خودش به تحت سرپرستی شیطان می فرستد، و شیطان او را نمی پذیرد». (۲)

روشن است که مصداق واضح روایت بالا- شخص غیبت کننده است که هدفش از غیبت عیب نهادن بر مؤمنین، و در هم شکستن شخصیت اجتماعی آن ها است و چنین افرادی به قدری گناهانشان عظیم است که حتی شیطان از پذیرفتن ولایت آنها وحشت دارد».

۹- در حدیث مناهی رسول

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمَدَةٌ «نَهَى عَنِ الْغَيْبَةِ وَقَالَ مَنْ اغْتَابَ امْرَأً مُسْلِمًا بَطَلَ صَوْمُهُ وَنَقَضَ وَضُوئُهُ، وَجَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْسُوهُ مِنْ فِيهِ رَائِحَةٌ أَنْتُمْ مِنَ الْجِيفَةِ يَتَأَذَّى بِهَا أَهْلُ الْمُؤَقَّفِ؛ پیامبر صلی الله علیه و آله از غیبت نهی کرد و فرمود: کسی که مسلمانی را غیبت کند، روزه اش باطل می شود، و وضویش می شکند، و روز قیامت از دهان او بویی خارج می شود که متعفن تر از بوی مردار است، به گونه ای که اهل محشر از آن ناراحت می شوند.» (۳)

۱۰- این بحث را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم، هر چند روایاتی که در این زمینه باقی مانده بسیار بیش از آن است که در بالا- آوردیم، اما آنچه در بالا- آمد برای درک اهمیت گناه غیبت کافی است فرمود: «إِيَّاكَ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّهَا تُمَقِّتُكَ إِلَى اللَّهِ وَالنَّاسِ، وَتَحْبِطُ أَجْرَكَ؛ از غیبت بپرهیز که تو را در پیشگاه خدا و مردم مبعوض می کند، و اجر و پاداش تو را (در برابر اعمال صالحه) بر باد می دهد.» (۴)

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۸، حدیث ۵۳.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۸، حدیث ۱.

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۵۹۹، حدیث ۱۳.

(۴). شرح غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۸۷، حدیث ۲۶۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۷

به یقین حتی یکی از این احادیث به تنهایی برای پی بردن به اهمیت گناه غیبت از دیدگاه پیشوایان اسلام کافی است تا چه رسد به این که همه آنها را در کنار هم بچینیم و یکی در نظر بگیریم.

شک نیست که علاوه بر شهادت قرآن مجید و روایات

متواتره اسلامی و اجماع مسلمین بر حرمت غیبت، عقل نیز آن را زشت و قبیح و در خور سرزنش و مجازات می شمرد، چرا که یکی از مصادیق بارز ظلم و ستم است که قبح و زشتی آن از مستقلات عقلیه می باشد، بنابراین دلیل حرمت غیبت، تمام ادله اربعه فقهی می باشد.

در اینجا مسایل مهمی باقی مانده است که باید مورد بحث و بررسی قرار گیرد:

۱- تعریف غیبت

اشاره

در تعریف غیبت، ارباب لغت و فقها و علمای اخلاق، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند که در واقع همه آنها به یک معنی باز می گردد، هر چند از نظر تعمیم و تخصیص در میان آنها تفاوت هایی است.

صحاح اللغه می گوید: «غیبت آن است که انسان پشت سر کسی که عیب و عملش پوشیده است سخنی بگوید که اگر به گوش او برسد ناراحت شود».

مصباح المنیر می گوید: «غیبت آن است که عیوب پنهانی کسی را که از فاش شدن آن ناراحت می شود (پشت سر او) باز گویی کنی».

مرحومه شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اجماع و اخبار معصومین علیهم السلام دلالت دارد بر این که حقیقت غیبت آن است که از دیگری (در پشت سرش) چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود. «۱»

این مضمون در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که غیبت آن است که درباره برادر

(۱). مکاسب محرّمه شیخ انصاری، صفحه ۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۸

مسلمانان چیزی بگویی که خداوند آن را بر او مستور داشته است. «۱»

از آنچه در بالا آمد استفاده می شود که غیبت ارکانی دارد، نخست این که سخنی

را پشت سر کسی بگویید، و اگر در حضورش گفته شود، عنوان دیگری به خود می‌گیرد (عنوان ایذاء، یا هتک و مانند آن) دیگر این که باید از قبیل ذکر عیوب باشد، و آن هم عیب مستور و پنهان که اگر آشکار باشد غیبت نیست، هر چند ممکن است به عناوین دیگری حرام باشد، و دیگر این که هنگامی که غیبت شونده آن را بشنود غمگین و ناراحت شود، ولی به نظر می‌رسد این یک قید توضیحی است برای این که آشکار کردن عیب پنهانی آن هم پشت سر اشخاص برای هر انسانی غم‌انگیز است. ممکن است افراد بی‌بند و باری پیدا شوند که هر چه درباره آن‌ها گفته شود، پروا نداشته باشند، ولی این گونه افراد بسیار کمند.

از آنچه در بالا آمد این نکته نیز روشن می‌شود این که بعضی از عوام هنگامی که به آنها گفته می‌شود چرا پشت سر فلان کس غیبت کردی؟ می‌گویند این سخنان را پیش روی آنها هم می‌گوییم، از قبیل عذر بدتر از گناه است چرا که پیش روی آنها گفتن هرگز مجوز غیبت نیست، و آن هم گناه بزرگی است چرا که هم آزار مؤمن است و هم هتک احترام او.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که نام شخصی را نزد پیامبر بردند بعضی از حاضران گفتند او آدم عاجز و بسیار ناتوانی است، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما غیبتش کردید؟ عرض کردند: ای رسول خدا، صفتش را گفتیم، فرمود: «أَنْ قُلْتُمْ مَا لَيْسَ فِيهِ فَقَدْ بُهْتُمُوهُ؛ هر گاه چیزی را می‌گفتید که در او نبود، به او تهمت

عذر دیگر عوامانه ای که بعضی از افراد نادان به آن متوسل می شوند که در برابر نهی از غیبت می گویند مگر دروغ می گوئیم فلان کس این عیب را دارد، این نیز دست کمی از عذر ناموجه بالا ندارد، چرا که اگر عیبی در کسی نباشد و بگویند تهمت است نه غیبت، غیبت آن است که عیب پنهانی ای که در او هست پشت سر او بگویند.

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، ابواب احکام العشره، صفحه ۶۰۲.

(۲). محجه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۰۹

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که از بعضی از کلمات بزرگان گاه چنین استفاده می شود که غیبت در مورد همه مؤمنان نیست، بلکه تنها در مورد کسانی است که از گناه خود پشیمانند، و یا توبه کرده اند و در سر حد عدالتند.

و اما افراد فاسق و گنهکار، غیبتشان جایز است، هر چند گناهشان پنهان باشد، و گاه به این روایت از امام صادق علیه السلام نیز استناد جسته اند که فرمود: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ كَانَ مِنْ حَرَمِ غَيْبَتِهِ وَكَمَلَتْ مُرُوتُهُ، وَظَهَرَ عِدَالَتُهُ، وَوَجِبَتْ اخْوَاتُهُ؛ کسی که در روابطش با مردم ستم نکند، و در سخنانی که می گوید به مردم دروغ نگوید و از وعده هایش تخلف نجوید، چنین کسی غیبتش حرام و شخصیتش کامل، و عدالت او ظاهر، و اخوتش واجب است». (۱)

به این ترتیب غیبت کسی را حرام می شمردند که عادل باشد و شخص فاسق را هر چند عملش مستور باشد جائز الغیبه می دانند.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۷۲ بحار الانوار در کتاب العشره نیز

در ابتدای سخن تمایلی به این سخن پیدا کرده، هر چند در ذیل کلام، از آن تقریباً عدول می کند (۲).

ولی مسلم است این عقیده سبب می شود که اکثریت مردم جایز الغیبه شوند و این بر خلاف اطلاق آیه قرآن و روایات بی شماری است که در زمینه حرمت غیبت آمده است.

اضافه بر این روایات متعددی داریم که می گوید: چند گروهند که غیبت آنها جایز است، یا غیبتی برای آنها نیست، از جمله فاسقی است که متجاهر به فسقش باشد، و از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ارْبَعَةٌ لَيْسَتْ غَيْبَتُهُمْ غَيْبَةً، الْفَاسِقُ الْمُعْلَنُ بِفِسْقِهِ...؛ چهار گروهند که غیبت آنها غیبت نیست، نخست فاسقی است که آشکارا گناه کند.» (۳)

همین مضمون در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۳۹، حدیث ۲۸.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۳۵ تا ۲۳۷.

(۳). همان، صفحه ۲۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۰

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اذا جاهرَ الفاسقُ بِفِسْقِهِ فَلَا حُرْمَةَ لَهُ عَلَى غَيْبِهِ؛ هنگامی که فاسق تظاهر به فسق کند، نه احترامی دارد و نه غیبتی.» (۱)

و در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم «مَنْ أَلْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غَيْبَةَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر بگیرد غیبت ندارد.» (۲)

و احادیث متعدد دیگری نیز تصریح به این موضوع کرده است، این احادیث به مقتضای مفهوم وصف، بلکه مفهوم شرط که در مقام احتراز و نفی غیر، بیان شده است، به خوبی نشان می دهد که اگر شخصی گناهی کند و مستور باشد، غیبت او جایز نیست. و چنان

که در بحث استثنائات غیبت خواهد آمد، غیبت شخص متظاهر به فسق نیز در خصوص آن عملی که تظاهر به آن می کند جایز است، نه نسبت به تمام اعمالش.

از این گذشته حرمت غیبت با دلیل عقل نیز ثابت است، چرا که نوعی ظلم و ستم و افشاء اسرار و ریختن آبروی مردم محسوب می شود، و بی شک فرقی میان فاسق و عادل در این زمینه نیست، مگر در مواردی که غیبت سبب نهدی از منکر، یا دفع خطر و ضرر از جامعه مسلمین گردد، و در آن هم میان فاسق و عادل تفاوتی نیست.

در بحث استثنائات غیبت، شرح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

اقسام غیبت

گاه تصور می شود که غیبت تنها با زبان است در حالی که حقیقت غیبت - آن گونه که دانستیم اظهار عیوب پنهانی که اگر صاحبش بشنود ناراحت می شود.

این کار ممکن است به وسیله زبان انجام گیرد، یا از طریق قلم، و یا حتی اشارات دست و چشم و ابرو. گاه ممکن است در لباس جدی باشد و گاه در لباس جدی و طنز، وای بسا گناهان و غیبت هایی که در لباس شوخی و طنز انجام می شود، خطرناک تر از گناهانی است که در لباس جدی است. چرا که انسان در شوخی و طنز

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۳.

(۲). همان، صفحه ۲۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۱

آزادی بیشتری احساس می کند، و مطالبی را که به صورت جدی قادر بر بیان آن نبود، در لباس شوخی و طنز بیان می کند.

اضافه بر این گاه غیبت با تعبیرات صریح (به اصطلاح دلالت مطابقی و تضمینی) انجام می گیرد، و گاه به دلالت های التزامی و تعبیرات کنایی که ابلغ من

التصريح است، مثلاً هنگامی که سخن از مؤمنی به میان می آید می گوید بگذریم، شرع مقدس دهان ما را در اینجا بسته است، و با این تعبیر نشان می دهد که او مرتکب گناهان زشتی شده است و ای بسا اگر صریحاً بیان می کرد، چیز کمی به نظر می رسید، اما چون با اشاره اجمالی بیان می کند ذهن طرف به سراغ هر گناهی می رود.

یا این که می گوید: فلان کس دارای صفات بسیار خوبی است ولی ... سپس سکوت می کند.

و گاه در مقام خیرخواهی و دلسوزی می گوید: «خداوند عاقبت فلان کس را به خیر کند». یا می گوید: من از عاقبت او سخت بیمناکم و در واقع گناه را در لباس طاعت عرضه می کند. و به گفته بعضی از بزرگان مرتکب گناه مضاعفی می شود، هم غیبت و هم ریاکاری، غیبت از این نظر که با همین گفتار سر بسته، معایب زیادی را به طرف نسبت داده است، ریاکاری از این نظر که می خواهد بگوید من اهل غیبت نیستم و مطیع فرمان پروردگارم.

انگیزه های غیبت

غیبت از گناهانی است که عوامل بی شماری دارد، که هر کدام به تنهایی می تواند سرچشمه غیبت شود، از جمله:

۱- حسد ۲- خودخواهی و خود برتری بینی ۳- غرور و نخوت ۴- انحصارطلبی ۵- کینه توزی ۶- جاه طلبی ۷- دنیا پرستی و علاقه به مال و مقام ۸- ریاکاری ۹- تزکیه نفس و اظهار پاکی و تقوا ۱۰- ایجاد سرگرمی ناسالم ۱۱- سوء ظن ۱۲- انتقام جویی ۱۳- تشفی قلب و فرونشاندن غضب ۱۴- سخریه و استهزاء و امور دیگری از این قبیل.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۲

قدر مشترک همه اینها این است که انسان سعی می کند با غیبت کردن

شخصیت طرف و موقعیت اجتماعی او را درهم بشکند و او را در نظرها خوار و بی مقدار کند، و از این طریق انتقام بگیرد یا خشم خود را فرو نشاند، یا او را از مقام و مال محروم سازد و در اختیار خود بگیرد یا اظهار زهد و قدس کند، یا حاضران را بخنداند و یا خود را برتر و بالاتر از دیگران معرفی کند.

از اینجا روشن می شود که اولاً غیبت تا چه حد گسترده است و چه عوامل زیاد و متنوعی دارد، و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «أصل الغيبة تنوع بعشره أنواع؛ شفاء غيظ و مساعده قوم و تهمه، و تصديق خبر بلا كشفه، و سوء ظن و حسد و سُخْرِيَّة و تَعَجُّب و تَبْرُّم و تَزْيِين، فأن اردت السلامه فاذكر الخالق لا المخلوق فيصير ذلك مكان الغيبة عبرة و مكان المائم ثواباً؛ سرچشمه غیبت به ده نوع تقسیم می شود، تشفی قلب (فرونشاندن آتش غضب) و همگامی با دیگران (تعصیب گروهی) و تهمت زدن، و تصدیق عجولانه خبری که صدق و کذب آن آشکار نشده، و سوء ظن و حسد و استهزاء، و اظهار تعجب و ابراز ناراحتی و خویشتن آراییی. و اگر می خواهی سالم بمانی به یاد خالق باش نه به یاد مخلوق، این سبب می شود که به جای غیبت (از عیوب دیگران) عبرت بگیری و به جای گناه پاداش برای تو حاصل شود.» (۱)

روشن است که امام علیه السلام در صدد بیان بخشی از عوامل عمده غیبت بوده است، زیرا همان گونه که گفته شد، عوامل غیبت از اینها فراوان تر است.

پیامدهای زیانبار غیبت

غیبت آثار مخرب زیادی در جامعه

انسانی دارد که اگر دست کم گرفته شود خطر آن بیشتر خواهد بود، اضافه بر این، آثار سویی از نظر روحانی و معنوی و عقوبت های الهی دارد که در روایات به آن اشاره شده است.

در مورد اول امور زیر را می توان بر شمرد:

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۳

۱- غیبت مهمترین سرمایه جامعه یعنی «سرمایه اعتماد» را از بین می برد، زیرا غالب اشخاص دارای نقاط ضعفی هستند که سعی در کتمان آن دارند اگر آنها پوشیده بمانند، اعتماد مردم نسبت به یکدیگر باقی و برقرار خواهد بود.

ولی کشف آنها بی اعتمادی عجیبی ایجاد می کند، و می دانیم اساس تعاون و همکاری اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه نسبت به یکدیگر است، و بدون آن جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که مشکلات زندگی اجتماعی را دارد، ولی منافع آن از بین خواهد رفت.

۲- غیبت سرچشمه سوء ظن نسبت به همگان است، زیرا هنگامی که عیوب مخفی جمعی از افراد از طریق غیبت آشکار گردد، انسان نسبت به همه پاکان و نیکان هم بدبین می شود، و می گوید: لا بد آنها نیز در خلوت های خود چنین کارهایی دارند که ما نمی دانیم، و «بر هر که بنگری به همین درد مبتلا است».

۳- غیبت یکی از اسباب اشاعه فحشاء است چرا که هنگامی که گناهان مخفی افراد از طریق غیبت آشکار گردد، دیگران نیز تشویق به گناه می شوند، و اصولاً ابهت گناه از بین می رود، و عذر و بهانه ای برای آلودگان می شود که اگر ما چنین می کنیم فلان کس که از ما بهتر و آگاهتر است نیز مرتکب این عمل می شود.

در حدیثی از امام صادق

علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَنْ قَالَ فِي مُؤْمِنٍ مَارَاتَهُ عَيْنَاهُ وَ سَمِعَتْهُ اذْنَاهُ فَهُوَ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: اِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ اَنْ تَشِيَعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ اٰمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ؛ کسی که درباره مؤمنی آنچه را چشمش (از بدی ها) می بیند، و گوشش می شنود و بگوید، او از کسانی است که خداوند متعال در حق آنان فرموده: کسانی که دوست دارند، کارهای زشت در میان مؤمنان شایع شود، عذاب دردناکی دارند». «۱»

۴- غیبت، گنهکاران را در گناهشان جسور می کند، زیرا مادام که پرده از اعمال انسان برداشته نشده است شرم و حیا مانع از گناهان بیشتر و علنی تر است اما هنگامی که کوس رسوایی کسی را بر سر بازار زدند از ارتکاب گناه پروایی نخواهد داشت.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۴

۵- غیبت سبب ایجاد کینه و عداوت و بغضا است، چرا که مهمترین سرمایه انسان آبرو و شخصیت اجتماعی او است، در حالی که غیبت کننده این سرمایه گران بها را از بین می برد و به همین دلیل کینه و عداوت شدیدی را در دل غیبت شونده (در صورتی که به گوش او برسد) بر می انگیزد.

۶- غیبت، غیبت کننده را از چشم مردم می اندازد، چرا که فکر می کنند، هنگامی که عیوب دیگران را نزد آنها می گوید، لا بد عیوب آنها را نزد دیگران خواهد گفت. لذا در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ نَقَلَ اِلَيْكَ نَقَلَ عَنْكَ؛ هر کس به سوی تو (عیوب مردم را) نقل کند (عیوب تو را) برای دیگران نقل خواهد کرد». «۱»

در حدیث دیگری می خوانیم: «لَا مَرْؤَةَ لِمُعْتَابٍ؛ غیبت کننده شخصیت و

۷- غیبت عذر و بهانه ای برای توجیه گناهان غیبت کننده می شود، او برای این که از حملات و اعتراضات مردم در امان بماند، به سراغ غیبت می رود.

و اما آثار سوء معنوی آن بیش از آن است که در بیان گنجد و در اینجا به قسمتی از آن که در روایات اسلامی با صراحت آمده اشاره می کنیم:

۱- در روایات گذشته خواندیم که غیبت حسنات را نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را. عالم بزرگوار شیخ بهایی در یکی از کتاب های خود غیبت را به صاعقه تشبیه می کند که حسنات را در یک چشم به هم زدن نابود می کند سپس می گوید:

کسی که غیبت مردم می کند، مانند کسی است که منجنیقی نصب کرده و با آن حسنات خود را نشانه گیری کرده و شرق و غرب آن را می کوبد (۳).

۲- غیبت دین انسان را از بین می برد همان گونه که بیماری خوره گوشت های تن را می خورد.

۳- غیبت کننده اگر بخشوده شود آخرین نفری است که وارد بهشت می شود، و اگر بخشوده نشود اولین نفری است که وارد دوزخ می گردد.

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۴۵۱.

(۲). همان، جلد ۴، صفحه ۳۴۷.

(۳). کشکول شیخ بهایی، جلد ۲، صفحه ۲۹۵ (مطابق نقل کتاب پرورش روح، صفحه ۴۲۲).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۵

۴- غیبت سبب رسوایی انسان می شود، در حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم فرمود: «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ لَا تَغْتَابُوا الْمُسْلِمِينَ وَلَا تَتَّبِعُوا عَوْرَاتِهِمْ فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَوْرَةَ أَخِيهِ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ يَفْضَحْهُ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ؛ ای گروهی که با زبان ایمان آورده اید

ولی با قلبتان ایمان نیاورده اید، غیبت مسلمانان نکنید، و در صدد کشف عیوب آنها نباشید، چرا که هر کس در صدد کشف عیوب برادر مسلمانش باشد خداوند عیوب او را کشف می کند، و هر کس خدا عیوبش را کشف کند حتی در درون خانه اش رسوا می شود.» (۱)

۵- غیبت سبب می شود که حسنات غیبت کننده به نامه اعمال غیبت شونده، و سیئات غیبت شونده به نامه اعمال غیبت کننده منتقل شود، چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «يُؤْتِي بِأَحَدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُوقَفُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَلَا يَرَى حَسَنَاتِهِ فَيَقُولُ الْهِيَ لَيْسَ هَذَا كِتَابِي فَأَنْتَى لَا أَرَى فِيهَا طَاعَتِي فَقَالَ إِنَّ رَبَّكَ لَا يَضِلُّ وَلَا يُنْسِي، ذَهَبَ عَمَلُكَ بِاِغْتِيَابِ النَّاسِ ثُمَّ يُؤْتِي بِآخَرَ وَ يُدْفَعُ إِلَيْهِ كِتَابُهُ فَيَرَى فِيهَا طَاعَاتٍ كَثِيرَةً، فَيَقُولُ الْهِيَ مَا هَذَا كِتَابِي فَأَنْتَى مَا عَمِلْتُ هَذِهِ الطَّاعَاتِ، فَيَقُولُ: إِنَّ فُلَانًا اغْتَابَكَ فَدَفَعْتُ حَسَنَاتَهُ إِلَيْكَ؛ روز قیامت کسی را در دادگاه عدل الهی حاضر می کنند، و نامه اعمالش را به دست او می دهند، نگاه می کند حسنات خود را در آن نمی بیند، عرضه می دارد خدایا این نامه عمل من نیست زیرا طاعات خود را در آن نمی بینم، خداوند به او می گوید پروردگار تو نه گمراه می شود و نه چیزی را فراموش می کند، طاعات تو به سبب غیبت مردم از بین رفت، سپس دیگری را می آورند و نامه عملش را به دستش می سپارند، در آن طاعات زیادی می بیند که انجام نداده بود عرض می کند خداوند این نامه عمل من نیست، چرا که من این طاعات را انجام نداده ام، خداوند می فرماید: فلان کس تو

را غیبت کرد، بدین سبب حسناش به تو داده شد». (۲)

از این رو از بعضی از رجال معروف پیشین نقل شده که شنید کسی درباره او غیبت می کند طبقی از رطب به رسم هدیه برای او فرستاد و پیغام داد: «شنیدم تو

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۲.

(۲). مستدرک الوسائل، جلد ۹، صفحه ۱۲۱، حدیث ۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۶

حسناش را برای من هدیه کرده ای خواستم به این وسیله جبران کنم».

و از دیگری نقل شده که می گفت من اگر بخواهم کسی را غیبت کنم مادرم را غیبت می کنم چرا که او از هر کس به حسناش من سزاوارتر است».

۶- غیبت سبب می شود که نماز و روزه انسان تا چهل روز، مقبول درگاه خداوند نشود، چنان که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: «مَنْ اَعْتَابَ مُسْلِمًا او مُسْلِمَةً لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى صَلَاتَهُ وَ لَا صِيَامَهُ اِذْ بَعِثَ يَوْمًا وَ لَيْلَهُ اِلَّا اَنْ يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ کسی که مرد یا زن مسلمانی را غیبت کند، خداوند نماز و روزه او را چهل شبانه روز قبول نخواهد کرد مگر این که غیبت شونده او را ببخشد». (۱)

درمان غیبت

اشاره

درمان این بیماری خطرناک اخلاقی از جهاتی با درمان سایر بیماری های اخلاقی مشابه، و از جهاتی متفاوت است و در مجموع، رعایت امور زیر برای پیشگیری یا درمان غیبت بسیار کارساز است:

۱- درمان اصلی هر بیماری جسمی یا روانی و اخلاقی جز با ریشه یابی عوامل آن و قطع کردن آنها امکان پذیر نیست، و از آنجا که عوامل زیادی در بروز و ظهور این صفت زشت مؤثر بود باید به سراغ آن ها رفت، حسد، کینه

توزی، انحصارطلبی، انتقام جویی، کبر و خودبرتربینی، از عوامل مهمی بود که آدمی را به سراغ غیبت می فرستاد، و تا اینها از وجود انسان ریشه کن نشود، صفت رذیله غیبت ریشه کن نخواهد شد.

هنگامی که انسان نسبت به کسی حسد نورزد، کینه توز نباشد، انتقام جویی نکند، خودبرتربین نباشد، و همچنین از رذایل دیگری که او را به سوی غیبت می فرستد پاک گردد، دلیلی ندارد که خود را آلوده غیبت کند.

۲- راه مهم دیگر برای درمان این رذیله اخلاقی، توجه به پی آمدهای سوء معنوی

(۱). همان، صفحه ۱۲۲، حدیث ۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۷

و مادی، فردی و اجتماعی آن است، هرگاه انسان به این نکته توجه کند که غیبت او را از چشم مردم می اندازد و به عنوان فردی خائن، حق شناس، ضعیف و ناتوان در جامعه معرفی می کند، و پیوند اعتماد و اطمینان را در جامعه متزلزل می سازد، حسنات او را از بین می برد، سیئات دیگران را بر دوش او می گذارد، عبادات او تا چهل روز پذیرفته نمی شود، و جزو نخستین کسانی است که قبل از همه وارد دوزخ می شوند و اگر توبه کند و توبه او پذیرفته شود، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود.

و نیز به این حقیقت توجه کند که غیبت، حق الناس است، چرا که آبروی خلق خدا را می برد، و ارزش آبروی هر کس همچون ارزش جان و مال او است. و تا صاحب حق راضی نشود، خدا او را نمی بخشد و ای بسا غیبت می کند و دست رسی برای جلب رضایت طرف پیدا نمی کند، و این بار گناه برای همیشه بر دوش او می ماند.

آری اگر غیبت کننده

در این امور دقت کند، به یقین از کار خود پشیمان و منصرف می شود، و آنها که غیبت را وسیله تفریح و سرگرمی مجالس خودشان قرار می دهند اگر در این عواقب بیندیشند قطعاً تجدید نظر خواهند کرد.

۳- غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که نیروهای انسان محدود است؛ اگر نیرویی را که صرف تضييع آبروی اشخاص و شکستن موقعیت اجتماعی آنها می کند، صرف رقابت های صحیح و سازنده نماید، ای بسا در مدت کوتاهی از رقیبان خود پیشی گیرد، و مقام والایی را که انتظار دارد، در جامعه برای خویش فراهم سازد، بی آنکه ضربه ای بر فرد یا جامعه وارد کند، و عقوبات دنیا و آخرت را متوجه خود سازد.

به تعبیر دیگر چه بهتر که انسان به جای تخریب دیگران به آبادانی خانه خویش پردازد تا در محله ای آباد و در خانه ای آبادتر زندگی کند. ولی کسی که به ویرانی خانه دیگران دل بسته است سرانجام در محله ای ویرانه و خانه ای ویرانه تر زندگی خواهد کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۸

غیبت کننده باید به این حقیقت توجه کند که غیبت کردن یکی از نشانه های بارز ضعف و ناتوانی و فقدان شخصیت و عقده خود کم بینی است، و او با غیبت کردن این صفات درونی خود را آشکار می سازد، و پیش از آن که شخصیت اجتماعی طرف را بشکند شخصیت خود را در هم می کوبد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ترک غیبت- مخصوصاً در مورد کسانی که این کار زشت به صورت یک عادت برای آن ها در آمده، قبل از هر چیز مراقبت شدید و نظارت اکید بر زبان و سخنان لازم است، و

همچنین پرهیز از دوستانی که او را به غیبت تشویق می کنند، و مجالسی که مهیا برای غیبت است و کلیه اموری که وسوسه غیبت در او ایجاد می کند ضرورت دارد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «ما عُمَرَ مَجْلِسٌ بِالْغَيْبِ إِلَّا خَرِبَ مِنَ الدِّينِ؛ مجلسی به وسیله غیبت آباد نشد مگر این که از نظر دین خراب گشت.» (۱)

نکته دیگر این که یکی از انگیزه های غیبت، تبرئه خویش است، مثلاً می گوید اگر من مرتکب گناه شدم، فلان کس که از من عالم تر و با سابقه تر است چنین عملی را انجام داده یا بدتر از این را انجام داده، در حالی که برای تبرئه خویش راه های زیادی وجود دارد که منتهی به این گناه بزرگ یعنی غیبت نمی شود، و اصولاً اعتراف به اشتباه و خطا در این گونه موارد سالم ترین و مؤثرترین عذر است، اضافه بر این یکی از اشتباهات بزرگ این است که انسان خود را با آلودگان مقایسه کند چرا با پاکان و نیکان مقایسه نکند و با آنها رقابت نداشته باشد.

گاهی نیز برای تبرئه خویش به این عذر متشبث می شوند که از وقتی که فلان گناه و انحراف را از فلان عالم دیدم عقیده من از همه چیز سلب شد و نسبت به همه چیز بی تفاوت شدم و در امر معاد متزلزل گشتم.

این گونه عذرها مصداق روشن عذر بدتر از گناه است، و عواقب بسیار خطرناکی دارد، چه بهتر که انسان اعتراف به خطای خویش کند، و تا آنجا که می تواند اعمال

(۱). روضه الواعظین، صفحه ۵۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۱۹

دیگران را حمل بر صحت کند و به فرض

که عالم یا جاهل و رئیس یا بزرگی انحرافی پیدا کرده، او را بهانه انحراف خویش قرار ندهد که این یک بهانه شیطانی است بلکه نظر به خیل عظیم پاکان و نیکان و مقربان درگاه حق بیفکند.

*** در مباحث مربوط به غیبت چند موضوع باقی مانده است که آنها نیز در خور اهمیت است:

۱- استماع غیبت:

همان گونه که غیبت کردن از گناهان بزرگ است، شرکت در مجلس غیبت و گوش دادن به سخنان غیبت کننده نیز از گناهان بزرگ محسوب می شود، چرا که تمام مفسدات غیبت مربوط به همکاری دو طرف است، غیبت کننده و مستمع غیبت، اگر کسی حاضر نشود به غیبت گوش کند، علاوه بر این که گامی در طریق نهی از منکر برداشته شده ماهیت غیبت تحقق نمی یابد، نه عیوب کسی فاش می شود نه آبروی انسانی می ریزد، نه هتک حرمت می شود، و نه مفسدات دیگر اجتماعی به بار می آید.

به همین دلیل در روایات اسلامی مستمع غیبت همکار غیبت کننده یا به تعبیر روایت یکی از دو غیبت کننده محسوب شده است. چنان که از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْمُسْتَمِعُ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ» (۱) و از علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «السَّمْعُ لِلْغَيْبِ أَحَدُ الْمُغْتَابِينَ». (۲)

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که هنگامی که مشاهده کرد کسی نزد فرزندش امام حسن علیه السلام غیبت می کند فرمود: «يَا بَنِي نَزَّهَ سَمْعَكَ عَنْ مِثْلِ هَذَا فَإِنَّهُ نَظَرَ إِلَىٰ أَحَبِّ مَا فِي وَعَائِهِ فَأَفْرَعَهُ فِي وَعَائِكَ؛ فرزندم! گوش خود را از این گونه

(۱). جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۲۹۷؛ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۲۶.

(۲).

سخنان پاک دار، چرا که او (غیبت کننده) کثیف ترین چیزی را که در ظرف خود داشت انتخاب کرد و در ظرف تو ریخت». (۱)

حتی در روایات آمده است که شنونده غیبت باید به دفاع از برادران مسلمانش برخیزد، و از طریق حمل به صحت مدافع او باشد.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ اخُوهُ الْمُسْلِمِ فَاسْتَطَاعَ نَصْرَهُ فَلَمْ يَنْصُرْهُ خَذَلَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ کسی که غیبت برادر مسلمانش نزد او شود، و توانایی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت مخدول می کند». (۲)

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اِذَا وَقَعَ فِي رَجُلٍ وَ أَنْتَ فِي مَلَأٍ فَكُنْ لِلرَّجُلِ نَاصِراً وَ لِلْقَوْمِ زَاجِراً وَ قُمْ عَنْهُمْ؛ هنگامی که عیب جوئی و غیبت کسی را در میان جمع می کنند و تو در آنجا حضور داری، او را یاری کن و حاضران را نهی از منکر، و از آن مجلس (گناه) برخیز». (۳)

و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «السَّكْتُ شَرِيكُ الْمُعْتَابِ؛ سکوت کننده شریک غیبت کننده است». (۴)

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود: «الْأَوْمَنْ تَطَوَّلَ عَلَى اخِيهِ فِي غَيْبِهِ سَمِعَهَا فِيهِ فِي مَجْلِسٍ فَرَدَّهَا عَنْهُ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ الْفَبِ مِنْ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَإِنْ هُوَ لَمْ يَرُدَّهَا وَ هُوَ قَادِرٌ عَلَى رَدِّهَا كَانَ عَلَيْهِ كَوْزُرٍ مَنْ اغْتَابَهُ سَبْعِينَ مَرَّةً؛ کسی که بر برادر مسلمانش منت بگذارد و در برابر غیبتی که از او در مجلسی شنیده

دفاع کند، خداوند هزار در از شرّ و بدی را در دنیا و آخرت از او باز می گرداند، و اگر دفاع نکند در حالی که قادر بر دفاع است هفتاد برابر گناه غیبت کننده بر او خواهد بود.» (۵)

ممکن است این روایت ناظر به مواردی باشد که شخص مستمع انسان صاحب نفوذ و با شخصیتی است در حالی که غیبت کننده چنین نیست، روشن است سکوت

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۳۳۹.

(۲). همان، صفحه ۲۳۳۹.

(۳). کنز العمال، حدیث ۸۰۲۸.

(۴). آثار الصادقین، ج ۱۶، ص ۹۸.

(۵). من لا یحضره الفقیه، جلد ۴، صفحه ۸ و ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۱

چنین شخصی آثار زیانبارش در مورد هتک حرمت آن فرد مسلمان بسیار بیشتر از کلام غیبت کننده است.

۲- غیبت حق الناس یا حق الله؟

مطابق آنچه در تعریف غیبت گفته شد کاملاً روشن است که غیبت جنبه حق الناس دارد زیرا باعث هتک حیثیت و تزییع آبروی مسلمانی می شود، و می دانیم آبروی مسلمان همچون جان و مال او است.

از تشبیهی که در آیه سوره حجرات درباره غیبت آمده و به خوردن گوشت برادر مؤمن بعد از مرگ او تشبیه شده جنبه حق الناس بودن آن روشن تر می گردد.

از احادیث فراوانی نیز این حقیقت استفاده می شود که غیبت نوعی ظلم و ستم است که باید جبران گردد از جمله:

۱- در خطبه حجه الوداع آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ دِمَائِكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ كَحُرْمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي شَهْرِكُمْ هَذَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْعَيْبَةَ كَمَا حَرَّمَ الْمَالَ وَالْدَّمَ؛ ای مردم! خون ها و اموال و آبروی شما بر یکدیگر محترم است

مانند احترام امروز و این ماه (ذی الحجّه) و این شهر (مکه) خداوند حرام کرده است غیبت را همان گونه که حرام کرده است (تعرض به) مال و خون را». (۱)

بی شک هر خون بی گناهی ریخته شود باید جبران گردد، و هر مال مشروعی از هر کس تزییع شود، باید عوض آن را پرداخت، غیبت نیز باید به هر نحوی که ممکن است جبران شود.

اصولاً قرار گرفتن آبروی مؤمن در کنار مال و خون او دلیل روشنی است بر این که تزییع آبرو جنبه حق الناس دارد.

۲- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از آن که غیبت با مقایسه با زنا، شدیدتر از آن شمرده شده می فرماید: «زانی بعد از توبه (خالصانه) مشمول عفو الهی

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۹، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۲

می شود؛ اِنَّ صَاحِبَ الْعِيبِ لَا يُعْفَرُ لَهُ حَتَّىٰ يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ اما غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند». (۱)

۳- در کتاب مجموعه ورام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ دَمُهُ وَ مَالُهُ وَ عِرْضُهُ، وَالْغَيْبَةُ تَنَاوُلُ الْعِرْضِ؛ تعرض به همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است، خون او و مال او، آبروی او، و غیبت تعرض نسبت به آبرو است». (۲)

جمله اخیر که غیبت را مصداق تعرض به آبرو ذکر می کند خواه از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله باشد خواه از کلمات راویان حدیث، در هر حال می تواند شاهد و گواهی برای مقصود ما باشد.

روایاتی که می گوید غیبت سبب نقل

حسنات از نامه اعمال غیبت کننده به غیبت شونده، و نقل سیئات از نامه اعمال غیبت شونده به غیبت کننده می شود، (و در گذشته به آن اشاره شد) دلیل روشن دیگری بر حق الناس بودن غیبت است، چرا که نقل حسنات و سیئات برای جبران آبروی ضایع شده غیبت شونده است.

حال که روشن شد غیبت حق الناس است، و حق الناس باید جبران گردد، این سؤال پیش می آید که غیبت کننده چگونه می تواند خطای خود را جبران کند.

از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر غیبت به گوش غیبت شونده رسیده است باید برود و از او حلیت بطلبد و اگر نرسیده باید برای او در پیشگاه خدا طلب آمرزش کرد (تا حق او جبران شود) این مضمون در حدیثی از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است: «فَأَنْ أَعْتَبَ فَبَلَغَ الْمُعْتَابَ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ تَسْتَحِلَّ مِنْهُ وَأَنْ لَمْ يَلُغُهُ وَ لَمْ يَلْحَقْهُ عِلْمٌ ذَلِكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ لَهُ». (۳)

این تفسیر و توضیح شاید به خاطر این است که اگر غیبت به شخص غیبت شونده نرسیده است نقل آن برای او ای بسا سبب اذیت و آزار بیشتری می شود، و مسئولیت سنگین تری به بار می آورد، به همین دلیل تنها دستور استغفار برای او داده شده است. بنابراین اگر موردی باشد که غیبت شونده ناراحت نمی شود، و جوب حلیت طلبیدن بعید نیست.

(۱). المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۵۱.

(۲). مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۲۳.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۳

و از اینجا تفسیر روایات متعددی که می گوید: «كَفَّارَةُ الْأَعْيَابِ أَنْ تَسْتَغْفِرَ لِمَنْ أَعْتَبْتَهُ؛ كفاره غیبت آن است که برای کسی که

غیبتش را کرده ای استغفار کنی». «۱» روشن می شود.

شاهد گویای دیگری بر تحلیل فوق حدیثی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«مَنْ كَانَتْ لِمَا حَيْهِ عِنْدَهُ مَظْلَمَةٌ فِي عَرَضٍ أَوْ مَالٍ فَلْيَتَحَلَّلْهَا مِنْهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمَ لَيْسَ هُنَاكَ دِينَارٌ وَلَا دِرْهَمٌ أَنْمَا يُؤْخَذُ مِنْ حَسَنَاتِهِ فَإِنْ لَمْ تُكُنْ لَهُ حَسَنَاتٌ اخِذْ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهِ فَرِيْدَتْ عَلَى سَيِّئَاتِهِ؛ هر کس نسبت به برادر مسلمان خود ستمی در مورد آبرو یا مال او کرده باشد باید از او حلیت بطلبد پیش از آن که فرا رسد روزی که در آن روز درهم و دیناری نیست بلکه از حسنات او بر می دارند (بر حسنات برادری که مال یا آبروی او تضييع شده است می نهند) و اگر حسناتی نداشته باشد از گناهان رقیقش برمی دارند و بر گناهان او می گذارند». «۲»

در دعاهای معروف ایام هفته که از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در ملحقات صحیفه سجّادیه نقل شده در دعای روز دوشنبه نیز تعبیرات روشنی در این باره دیده می شود که امام از خداوند (به عنوان سرمشق برای دیگران) چنین می خواهد: اگر مظلومی از عباد نزد من است، و من بر کسی از بندگان تو ظلم و ستمی کرده ام در عرض و آبروی، یا در مورد اموال و خانواده و فرزندانش، یا غیبتی از او کرده ام، و یا تحمیلی بر او روا داشته ام، یا تکبر و تعصب یا ریاکاری و خودنمایی در برابر او داشته ام، و اکنون دستم نمی رسد که حق او را به او باز گردانم یا حلیت بطلبم از درگاه تو می طلبم که او را به هر گونه مصلحت می دانی از من

به هر حال احتمال حق الناس بودن غیبت بسیار قوی است لذا اگر جبران کردن یا حلّیت طلبیدن مشکلی نداشته باشد، باید اقدام کرد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که یکی از طرق جبران غیبت آن است که انسان

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۳۳۹، احادیث ۱۵۵۴۳ تا ۱۵۵۴۸.

(۲). جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۳۰۶.

(۳). ملحقات صحیفه سجادیه، دعای روز دوشنبه (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۴

نزد کسانی که غیبت در حضور آنها انجام گرفته بود، و عمل برادر مؤمن خود را به گونه ای توجیه و حمل بر صحت کند، که آثار غیبت از اذهان آنها به کلی برچیده شود، و به اصطلاح آب بسته به جوی خود باز گردد.

مستثنیات غیبت

علمای اخلاق و همچنین فقها در این نکته اتفاق نظر دارند که مواردی پیش می آید که غیبت کردن در آن جایز و حتی گاهی واجب است، و این به خاطر عوارض خاصی است که بر غیبت مترتب می شود.

به تعبیر دیگر، غیبت به عنوان اولی بی شک حرام و از گناهان کبیره است و همه علمای اسلام در آن متفق القولند ولی عناوین ثانویه و عوارض حاصله ممکن است عنوان ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد، و در موارد خاصی غیبت مجاز یا واجب شود.

و این موضوع در مواردی است که پای مصلحت مهمتری در میان است، که حفظ آن مصلحت بر مفساد عظیم غیبت غلبه می کند.

از جمله مواردی که داخل در این استثناء است موارد زیر است:

۱- در مورد دادخواهی و رفع ظلم و گرفتن حق، که اگر شخص مظلوم افشاگری نکند کسی به داد او نمی رسد، و حق او پایمال می گردد. این

همان چیزی است که قرآن مجید می فرماید «لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا؛ خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدی ها را اظهار کند مگر آن کس که مظلوم واقع شده، خداوند شنوا و دانا است.» (۱)

۲- در مورد نهی از منکر، یعنی در جایی که اگر انسان افشاگری نکند فرد یا افراد گنهکار دست از کارشان نمی کشند، در اینجا مصلحت امر به معروف و نهی از منکر بر مفسده غیبت غلبه می کند، و مجاز بلکه واجب می شود.

۳- در مورد بدعت گذاران و توطئه گران و کسانی که بر ضد مصالح مسلمین نقشه

(۱). نساء، آیه ۱۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۵

می کشند، که اگر کار آنها بر ملا شود، مردم به پا می خیزند، و جلوگیری کامل یا نسبی می کنند، غیبت این گونه اشخاص نیز جایز، بلکه واجب است.

۴- در مورد مسلمانی که جان یا مال یا ناموسش از سوی دیگری در خطر قرار گرفته و او آگاه نیست، افشا کردن این خطر نیز جایز بلکه گاهی واجب است.

۵- در مورد مشورت یعنی در آنجا که کسی می خواهد مثلاً با دیگری وصلت کند یا شرکتی تشکیل دهد یا مسافرت نماید و از انسان درباره شخص مورد نظرش سؤال می کند، در اینجا نمی توان گفت: افشای عیب طرف، گناه دارد بلکه امانت در مشورت ایجاب می کند که آنچه را می داند و در مورد آن برنامه تأثیر می گذارد، افشا کند، و از این که ممکن است مصداقی از غیبت باشد ترسی به خود راه ندهد، چرا که پرده پوشی در این گونه موارد خیانت است، و خیانت در مشورت جایز نیست.

در مورد شهادت دادن در جایی که از انسان تقاضای شهادت کنند، نیز غیبت کردن جایز است، چرا که مصلحت شهادت قوی تر است. همچنین در مورد اجرای حدود الهی که اگر چند نفر ببینند (بی آن که تجسس خاصی کرده باشند) که فلان شخص مشغول شرب خمر یا زنا است، و بیایند و نزد حاکم شرع شهادت دهند، تا در مورد آنها اجرای حد شود. و یا شهودی درباره امری شهادت داده اند، ولی شهود در باطن، فاسق و گنهکارند، اما حاکم شرع در ظاهر با خبر نیست در اینجا نیز افشاگری و یا به تعبیر دیگر جرح شهود، جایز است. (البته تمام این ها در موردی است که شهود به اندازه کافی برای اثبات مطلب حضور داشته باشند).

حکم متجاهر به فسق

اشاره

معمولاً همه علمای اخلاق و فقهای بزرگوار، غیبت متجاهر به فسق یعنی کسی که آشکارا مرتکب گناه می شود را جزء مستثنیات شمرده اند، و تصریح می کنند غیبت این گونه اشخاص که پرده های حیا را دریده و آشکارا در برابر چشم مردم مرتکب معصیت می شوند، غیبت ندارند، و به روایاتی نیز در این زمینه تمسک جسته اند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۶

در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اربعه لیست غیبتهم غیبه الفاسق المعلن بفسقه..؛ چهار گروهند که غیبت آنها غیبت محسوب نمی شود، نخست فاسقی که آشکارا گناه می کند. (سپس پیشوای دروغگو و کسانی که بدگویی به مادر یکدیگر می کنند، و آنها که از جماعت مسلمین خارج شده اند را بیان فرمود)». «۱»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «ثلاثه لیس لهم حرمه صاحب هوی مبتدع و الامام الجائر و الفاسق المعلن الفسق؛ سه کس

احترام ندارند، فرد منحرف بدعت گذار است (اشاره به صاحبان مکتب های انحرافی است) و دیگر پیشوای ظالم و فاسق متجاهر به فسق است». (۲)

در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «مَنْ الْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ فَلَا غِيْبَةَ لَهُ؛ کسی که چادر حیا را از سر بیفکند غیبت ندارد». (۳)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انزَعُوْنَ عَنِ ذِكْرِ الْفَاجِرِ اِنْ تَذَكَّرُوْهُ، فَادْكُرُوْهُ يَغْرِفُهُ النَّاسُ اَيَا ملاحظه می کنید از نام بردن افراد فاسق، نام آنها را ببرید تا مردم آنها را بشناسند». (۴)

و احادیث در این زمینه فراوان است.

ولی چنین به نظر می رسد که این گونه افراد به طور کلی از موضوع غیبت خارجند نه این که از حکم آن استثنا شده باشند چرا که در غیبت دو چیز شرط بود، اول مخفی بودن عیب که این افراد ندارند، و دوم ناراحت شدن از ذکر آن، که آن نیز در آنها نیست، زیرا اگر ناراحت بودند آشکارا مرتکب کار خلاف نمی شدند. و به تعبیر علمای اصول خارج شدن این قبیل اشخاص به صورت تخصص است نه تخصیص.

در اینجا سؤالاتی پیش می آید نخست این که آیا جواز غیبت متجاوز به فسق مخصوص گناهای است که آشکارا انجام می دهند یا در همه چیز غیبت آنها جایز است؟

دیگر این که اگر کسی در محلی یا نزد جماعتی متجاهر به فسق باشد اما در محل

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۶۱.

(۲). همان، صفحه ۲۵۳.

(۳). همان، صفحه ۲۶۰.

(۴). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۵۹۵، حدیث ۸۰۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۷

دیگر و نزد جماعت دیگر کار او پوشیده و پنهان

باشد، آیا باز هم غیبت او جایز است؟ سوم این که آیا جواز غیبت متجاهر به فسق مشروط به وجود شرایط امر به معروف و نهی از منکر است یعنی غیبت چنین تأثیری را داشته باشد و گرنه جایز نیست.

با توجه به شرحی که در بالا در مورد این گونه افراد داده شد، پاسخ همه این سؤالات روشن می شود، و آن این که تنها در موردی غیبت آنها جایز است که حالت تجاهر به فسق دارند، ولی در کارهایی دیگر، و یا در محیطهای دیگر جایز نیست، چرا که ادله حرام بودن غیبت شامل غیبت آنها در این گونه موارد نمی شود و معلوم است در جایی که متجاهر هستند جستجوی شرایط امر به معروف و نهی از منکر ضرورتی ندارد چون عناصر تشکیل دهنده غیبت در آنها نیست.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از متجاهر به فسق کسی است که به کلی پرده حیا را دریده و در برابر گناهان جسور و بی باک است؛ چنین افراد نه تنها احترامی ندارند، بلکه باید به مردم معرفی شوند تا مردم از خطرات آنها در امان بمانند، تعبیر به «مَنْ الْقَى جَلْبَابَ الْحَيَاءِ؟» کسی که چادر حیا را بیفکند» و تعبیر «فَادْكُرُوهُ يَعْرفُهُ النَّاسُ؛ نام او را ببرید تا مردم او را بشناسند» ناظر به همین معنی است.

بنابراین می توان گفت: متجاهر به فسق بر دو گونه است: نخست آنها که در یک عمل تجاهر دارند که تنها در همان عمل غیبت آنها جایز است، و دیگر کسانی که پرده حیا را دریده و جسورانه دست به هر گناهی می زنند، این گونه اشخاص در هیچ چیز احترامی ندارند

و افشاگری در مورد آنها لازم و ضروری است تا افراد ناآگاه از خطرات آنها آگاه شوند.

این سخن را با ذکر دو نکته پایان می دهیم:

نخست این که می دانیم یکی از علوم معروف اسلامی علم رجال است که در آن از صدق و کذب و درستی و نادرستی راویان اخبار سخن به میان می آید، بعضی از ناآگاهان از آموختن این علم ابا داشته اند چرا که در آن غیبت افراد می شود، در حالی که پرواضح است که حفظ حریم احکام اسلام از آموختن به دروغ و مطالب

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۸

خلاف هدفی است بسیار برتر و بالاتر، و همین هدف والا است که به ما اجازه می دهد درباره سوابق راویان اخبار دقت و جستجو کنیم و نقطه های ضعف آنها را بشمریم و در کتاب های رجال ثبت کنیم تا احکام الهی دستخوش هوا و هوس های این و آن نشود.

دیگر این که در مسایل اجتماعی و سیاسی برای گزینش افراد، جهت پست های حسّاس و یا در ادامه کار اگر نقطه ضعف هایی پنهانی وجود داشته باشد که در سرنوشت جامعه مؤثر است، افشا کردن آنها گرچه در حدّ ذات مشمول عنوان غیبت است، ولی به خاطر اهمیت حفظ نظام جامعه اسلامی و کشف و خنثی کردن توطئه ها اقدام به آن نه تنها اشکالی ندارد، بلکه گاه واجب می شود و کسانی که بر این گونه عیوب سرپوش می نهند مبادا گرفتار غیبت شوند، در واقع مصالح جامعه اسلامی را فدای اشخاص می کنند. حدیثی که قبلاً از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آوردیم که ملامت می کرد و می فرمود: «از پرده پوشی بر گناه فاجران...» و دستور می داد آنها

را افشا کنند تا مردم آنان را بشناسند، ناظر به این معنی است.

ولی این بدان معنی نیست که بی جهت آبروی اشخاص را ببرند و یا از حد لازم تجاوز کنند و در حریم زندگی شخصی و خصوصی آنها وارد شوند.

از آنچه در بالا گفته شد تکلیف دستگامهای اطلاعاتی کشور اسلامی نیز روشن می شود که اگر فعالیت های آنها در جهت کشف و خنثی کردن توطئه ها و سلامت گزینش ها برای پست های حساس اجتماعی باشد و از آن فراتر نروند و تجاوز نکنند، کار آنها نه مشمول عنوان تجسس است و نه مشمول عنوان غیبت حرام بلکه ادای وظیفه و انجام واجب است.

۱- مشمول دایره غیبت

بی شک غیبت افراد مؤمن و بالغ و عاقل حرام است، و بی شک غیبت کفار حربی که برای نابودی یا ضربه زدن به اسلام و مسلمین کمر بسته اند هیچ اشکالی ندارد، چون آنها محترم نیستند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۲۹

ولی آیا غیبت سایر فرق مسلمین و اهل ذمه (غیر مسلمانانی که دارای کتاب آسمانی هستند و به صورت یک اقلیت سالم در کشورهای اسلامی زندگی می کنند و جان و مالشان محفوظ و محترم است جایز است؟

بعضی از بزرگان فقهاء مانند محقق اردبیلی و علامه سبزواری صاحب کفایه، حرمت غیبت را عام دانسته اند، و به روایاتی که عنوان «المسلم» یا «الناس» در آن به کار رفته استدلال کرده اند و گفته اند حرام بودن غیبت آنها هیچ جای تعجب نیست، چرا که مال و جان آنها محفوظ است، چرا عرض و آبروی آنها محفوظ نباشد.

ولی مرحوم صاحب جواهر رضوان الله علیه شدیداً به مخالفت برخاسته و می گوید ظاهر روایات، بعد از انضمام بعضی به بعض دیگر این است که

این مسأله مخصوص مؤمنان و موالیان اهل بیت علیهم السلام است. و حتی به سیره مستمره بین علما و عوام نیز استدلال فرموده است. «۱»

اگر منظور این فقیه بزرگوار از مخالفان ولایت (مخالفان اسلام) افراد ناصبی و معاند و دشمن مؤمنان و مسلمانان باشد بی شک نه احترامی دارند و نه غیبتی، ولی اگر سخن از فرق اسلامی که جان و مالشان محفوظ و محترم است و همچنین اهل کتاب که در ذمه مسلمین هستند بوده باشد نظرات محقق اردبیلی و سبزواری موجه تر به نظر می رسد چرا که هر جا مال و جان محفوظ باشد، عرض و آبرو نیز محفوظ است و تعرض به آن جایز نیست، و خطاب به مؤمنان در آیه ۱۲ سوره حجرات (در آیه غیبت) و یا تعبیر به مؤمن در بخشی از روایات هرگز دلیل بر عدم شمول حکم غیبت نسبت به دیگران نمی شود، و به تعبیر دیگر اثبات شیء، نفی ما عدا نمی کند.

بنابراین باید از غیبت تمام کسانی که جان و مال و عرضشان محترم است پرهیز کرد. و همه آنها مشمول حق الناس است. البته این در صورتی است که آنها متجاهر به فسق نباشند و کارهای آنها شکل توطئه و اضرار به مسلمین به خود نگیرد، بلکه

(۱). جواهر الکلام، جلد ۲۲، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۰

عیوب و گناهانی در پنهان داشته باشند که مخصوص خودشان باشد، افشای آنها و آبروریزی نسبت به آنان به یقین مجوز شرعی ندارد.

اما در مورد کودکان ممیز که از غیبت ناراحت می شوند نیز باید قبول کرد که غیبت حرام است همان گونه که مرحوم شیخ انصاری قدس سره در

مکاسب محرمه به آن اشاره کرده و می گوید: «عنوان برادر مؤمن نیز بر آنها صادق است چرا که قرآن مجید درباره ایتم می فرماید: «وَ اِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَارْحَمُوهُمْ؛ اگر با آنان همزیستی دارید آنها برادران شما هستند.» (۱)»

ولی حق این است که نباید آن را مقتید به ممیز کرد چرا که اگر کشف عیوب پنهانی کودک غیر ممیز هتک حیثیت او در آینده و یا هتک حیثیت خانواده او می شود، آن هم کار خلافی است، به همین دلیل مرحوم شهید ثانی در کتاب «کشف الریبه» فرقی میان صغیر و کبیر نگذاشته است و به تعبیر دیگر اطفال مؤمنین به حکم خود مؤمنان هستند از نظر جان و مال و عرض و آبرو.

و از اینجا حکم مجانین و دیوانگان نیز روشن می شود.

۲- غیبت عمومی و خصوصی

گاه غیبت درباره شخص خاص یا اشخاص معین است که حکم آن از بحث های گذشته در جهات مختلف تبیین شد.

ولی گاهی جنبه کلی و عمومی پیدا می کند. مثلاً می گوید اهل فلان شهر خسیس یا نادان و ساده لوحند، یا می گوید اهالی فلان آبادی دزدند، یا معتادند یا در مسائل ناموسی بی بندوبارند.

آیا تمام احکام غیبت بر این غیبت های عمومی جاری می شود؟

می توان گفت غیبت دارای چند صورت است:

(۱). بقره، آیه ۲۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۱

۱- در آنجایی که غیبت شونده، شخص یا اشخاص محدود و معدودی باشند که مخاطبین، آنها را نمی شناسند، مثل این که بگویند در فلان شهر یا فلان آبادی یک یا چند نفر را دیدند که مشغول نوشیدن شراب یا اعمال زشت دیگری بودند، بی شک احکام غیبت در اینجا جاری نیست، چرا که با این سخن مطلب پنهانی آشکار نمی شود.

۲- آن که به صورت

شبهه محصوره مطلب را بیان کند (به اصطلاح شبهه قلیل فی القلیل یا کثیر فی الکثیر باشد) مثلاً بگوید یکی از آن چهار نفر را دیدم مشغول شرب خمر بود (و نام آن چهار نفر را ببرد یا بگوید یکی از پسران زید را دیدم که فلان کار خلاف را انجام می داد، یا این که بگوید گروه کثیری از اهالی فلان آبادی یا فلان شهر مرتکب این عمل می شوند به گونه ای که انگشت اتهام به سوی همه آنها نشانه رود.

ظاهر این است که ادله غیبت چنین موردی را شامل می شود، و به فرض که نام آن را غیبت نگذاریم چون کشف سر ناقصی شده، حرام بودن آن از جهت هتک احترام مؤمن و قرار دادن او در معرض اتهام ثابت است.

۳- به تمام اهل یک شهر یا آبادی چیزی را نسبت دهد، بی شک در اینجا نیز احکام غیبت و یا لااقل هتک احترام مؤمنین جاری می شود، خواه منظورش تمام اهل شهر بدون استثناء باشد یا اکثریت آنها.

بنابراین، آنچه معمول است که اهالی بعضی از بلاد یا آبادی ها را با اوصاف زشتی یاد می کنند، از نظر اسلام جایز نیست، مگر این که قرینه باشد که منظورش افراد کمی از آنها است، و به اصطلاح شبهه قلیل فی الکثیر یا شبهه غیر محصوره شود. و یا این که وجود آن اوصاف را همه بدانند، و در عین حال قصد هتک و مذمت نیز نداشته باشد.

۳- دفاع در برابر غیبت

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۶۶

آیا در برابر غیبت کننده باید به دفاع از فرد با ایمانی که غیبت او شده است

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۲

برخاست مثلاً بگوید بشر جایز

الخطا است، هر کسی ممکن است در زندگی لغزشی پیدا کند، یا گفته شود ممکن است این کار سهواً یا از روی فراموش کاری انجام شده باشد یا نظر آن شخص فلان موضوع حلال بوده است، باید فعل برادر مسلمان را حمل بر صحت کرد. بنابراین اگر قابل توجیه باشد توجیه کند، و اگر قابل توجیه نباشد می گوید چه بهتر که به جای غیبت برای او استغفار کنیم، زیرا همه ما در معرض این گونه لغزش ها هستیم.

بعضی از بزرگان فقها معتقدند که دفاع واجب است، از جمله شیخنا الاعظم مرحوم علامه شیخ انصاری در بحث غیبت از مکاسب محرّمه است.

روایات زیادی نیز درباره لزوم ردّ غیبت از معصومین علیهم السلام نقل شده است که مرحوم صاحب کتاب وسائل الشیعه در باب ۱۵۶ از ابواب احکام العشره حج گردآوری نموده است از جمله:

در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی من اغتیب عنده اخوه المسلم فاستطاع نصره و لم ينصره خذله الله في الدنيا و الآخرة؛ کسی که نزد او غیبت برادر مسلمانش شود و توانائی بر یاری او داشته باشد و یاریش نکند خداوند او را در دنیا و آخرت مخدول می کند».

همین تعبیر یا شبیه آن در روایات متعدد دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امام صادق علیه السلام نقل شده است.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که در خطبه ای برای عموم مردم فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنْ أَخِيهِ غَيْبَةً سَمِعَهَا فِي مَجْلِسٍ رَدَّ اللَّهُ عَنْهُ الْفَ بَابٍ مِنَ الشَّرِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَإِنْ لَمْ يَرُدَّ عَنْهُ وَاعْجَبَهُ كَانَ

عَلَيْهِ كَوْزِرٍ مَنْ اَعْتَابَ؛ کسی که از برادرش غیبتی را که در مجلسی می شنود رد کند (و در برابر آن دفاع نماید) خداوند هزار در از درهای بدی را در دنیا و آخرت از او رد می کند. و اگر آن غیبت را رد نکند و از آن خوشحال شود همانند گناه غیبت کننده برای او خواهد بود». (۱)

و نیز در حدیث دیگری از همان بزرگوار نقل شده است که فرمود: «مَنْ رَدَّ عَنُّ

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۳

عَرَضِ اَخِيهِ كَانَ لَهُ حِجَابًا مِنَ النَّارِ؛ کسی که از آبروی برادرش دفاع کند حجابی از آتش دوزخ برای او خواهد بود». (۱)

ولی از مجموع این روایات و جوب دفاع استفاده نمی شود، بلکه نهایت امر، استحباب مؤکد می توان استفاده کرد، زیرا تعبیر به مخذول کردن که در چند روایت آمده بیش از این نمی رساند که خدا دست از یاری چنین کسی بر می دارد (چرا که خذلان به معنی ترک نصرت و یاری است) همچنین وعده ثواب بهشت یا نجات از دوزخ که در روایات آمده است آن هم دلیل بر وجوب نخواهد بود، ولی تعبیری که در روایت دوم آمده است که مانند گناه غیبت کننده برای او می نویسند دلیل بر وجوب دفاع است، ولی در آن حدیث این گناه در مورد کسی ذکر شده که نه فقط دفاع نمی کند بلکه از غیبت برادر مسلمانش خوشحال هم می شود.

به هر حال خواه دفاع در برابر غیبت برادر مسلمان واجب باشد و خواه مستحب مؤکد، یکی از وظایف حساس اسلامی است. و اگر جنبه نهی از منکر به خود بگیرد به یقین واجب است.

۴- غیبت مردگان چه حکمی دارد؟

گاه تصوّر می شود که مفهوم غیبت و همچنین روایاتی که درباره غیبت وارد شد ناظر به افراد زنده است و مردگان را شامل نمی شود، بنابراین غیبت کردن پشت سر مرده اشکالی ندارد، ولی این اشتباه بزرگی است زیرا طبق روایات اسلامی: «حُرْمَةُ الْمَيِّتِ كَحُرْمَتِهِ وَ هُوَ حَيٌّ احترام مرده مسلمان همچون احترام زنده او است». «۲» بلکه می توان گفت غیبت مرده از جهاتی زشت تر و ناپسندتر است، زیرا زندگان ممکن است روزی غیبت را بشنوند و به دفاع از خود برخیزند، ولی مرده هرگز قادر به دفاع از خود نیست، به علاوه شخص غیبت کننده ممکن است افراد زنده را ببیند و از آنها حلّیت بطلبد ولی در مورد مردگان این مطلب هرگز صدق نمی کند.

(۱). همان، صفحه ۶۰۷.

(۲). وسائل الشّیعه، جلد ۱۹، صفحه ۴۷، باب ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۴

اضافه بر این، دستوراتی که درباره احترام به جسد مرده مسلمان داده شده از قبیل غسل و کفن و نماز میّت و مفاهیمی که در نماز آمده است و دفن و زیارت اهل قبور و حرام بودن بی احترامی به قبر مؤمن همگی دلیل بر این است که آبروی مسلمانان بعد از مردن نیز باید حفظ شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۵

۵

حسن خلق و کج خلقی

اشاره

اشاره

حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبرو شود، و در هر جا و با هر کس با خوش روئی برخورد کند، لب هایی پر از تبسّم، و کلماتی پر از محبت و لطف داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق العاده مؤثر است.

به عکس،

کج خلقی و ترش روئی و سخنان خشن و خشک و فاقد لطف و محبت از رذایل اخلاقی که ریشه‌هایی در درون جان انسان دارد و باعث نفرت عموم و پراکندگی از دور انسان و گسستن پیوندهای اجتماعی خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی و سیره پیشوایان، مطالب فراوانی در زمینه آن فضیلت و این رذیلت دیده می‌شود که حاکی از اهمیت فوق‌العاده آن در سرنوشت فرد و جامعه است.

قسمت مهمی از موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش برد اهداف خود، و همچنین سایر معصومین علیه السلام و بزرگان علما و پیشوایان، مرهون همین فضیلت بوده است و یکی از عوامل مهم شکست بسیاری از رهبران و مدیران جامعه فاقد بودن این فضیلت است.

تاریخ انبیاء و اولیاء و معصومین علیهم السلام و به طور کلی تاریخ رهبران جهان پر است از شواهد زنده این موضوع.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۶

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و بعضی از آیات که در این زمینه وارد شده است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۱- فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران - ۱۵۹)

۲- وَ أَنْكَرَ لَعَلِّي خُلِقْتُ عَظِيمًا. (قلم - ۴)

۳- وَلَا تُصَيِّرْ عِزَّ خَدِّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ - وَأَقْصِبْ دُفِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ. (لقمان - ۱۸ و ۱۹)

۴- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ اَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ.

۵- اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ (طه- ۴۳ و ۴۴)

۶- اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ إِحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَمَا يُلَقَّاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حُظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت- ۳۴ و ۳۵)

ترجمه

۱- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آموزش بطلب، و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

۲- و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری!

۳- (پسرم!) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ که خداوند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۷

هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد- (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن..، از صدای خود بکاه! (و هرگز فریاد مزین) که زشت ترین صداها صدای خران است.

۴- ... و به مردم نیک بگوئید و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید

۵- به سوی فرعون بروید! که طغیان کرده- اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد.

۶- بدی را با نیکی دفع کن! ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی دوستی گرم و صمیمی است- اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مسأله «حسن خلق» به عنوان یکی از ویژگی های اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از عوامل پیشرفت او در جامعه اسلامی ذکر شده است، می فرماید:

«به خاطر رحمت الهی در برابر آن ها نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند (فبما رَحِمَهُ

مِنَ اللَّهِ لَئِنَّ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ. «۱»

بنابراین خلق و خوی نیکوی پیامبر صلی الله علیه و آله یک رحمت الهی درباره او و درباره تمام امت بود. و به یقین این نرمش و مهربانی و حسن و خلق در هر کس باشد مایه رحمت و برکت است.

در تعبیر فوق به نقطه مقابل آن یعنی خشونت و کج خلقی و نامهربانی نیز اشاره شده که اثر مستقیم آن، پراکندگی مردم از دور انسان است، و به تعبیر دیگر حسن خلق خمیر مایه پیوند جوامع انسانی است، و کج خلقی عامل پراکندگی و نفرت.

در این که «فَظٌّ» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و به معنی تأکید است یا دو

(۱). در این که «ما» در جمله «فبما رحمه من الله ..». مرصوله است یا استفهامیه یا نافیه یا زائده، احتمالات متعددی داده شده، ولی حق آن است که موصوله یا زائده باشد، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می گوید: که «ما» در اینجا به اتفاق مفسرین زائده است. (البته این گونه حروف زائده، تأکید را می رساند، نه این که بی معنی است.)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۸

معنی متفاوت را می رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می گوید: «بعضی گفته اند جمع بین این دو وصف با این که هر دو از نظر معنی قریب الافق هستند به خاطر این است که «فَظٌّ» معمولاً در مورد خشونت در سخن به کار می رود، و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگدلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در

سخن، و دیگری خشونت در برخورد عملی است.

در هر حال خداوند به پیامبرش نرمش و انعطاف و خوش رویی و خوش خوئی داده بود به گونه ای که در برابر افراد گنه کار، خشن و سنگدل، نرمش نشان می داد و به این وسیله خشن ترین افراد را غالباً به سوی اسلام جلب و جذب می کرد.

و به دنبال آن یک سلسله دستورات عملی می دهد که خوش رویی و خوش خوئی از صورت تظاهر بیرون آید و جنبه های عملی به خود بگیرد، می فرماید: «آنها را عفو کن و برای آنان از خدا آمرزش بطلب، و در کارها با آنها مشورت کن، و هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش!) و بر خدا توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد». (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).

و به این ترتیب جاذبه فوق العاده ای بر محور وجود پیامبر صلی الله علیه و آله پیدا شد که دورترین افراد را به سوی خود جلب کرد.

سیاق آیات نشان می دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احد است که دوست و دشمن سخت ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در بالاترین سطح خوش خوئی و محبت و مهربانی بود، و کمتر انسانی را می توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خوئی نکند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۳۹

دومین آیه نیز اشاره به حسن خلق عجیب پیامبر اسلام صلی

الله علیه و آله است که از آن به اخلاق عظیم تعبیر شده می‌فرماید: «وَأَنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

«خُلُقٌ» (بر وزن افق) مفرد است، و با خلق (بر وزن قفل) یک معنی دارد، و به طوری که از مفردات راغب استفاده می‌شود با خُلُقٌ (بر وزن حلق) ریشه مشترک دارد منتها «خُلُقٌ» به صفات ظاهری گفته می‌شود، و «خُلُقٌ» و «خُلُقٌ» به صفات درونی.

بعضی از ارباب لغت «خُلُقٌ» و «خُلُقٌ» را به معنی دین و طبیعت و سجیه تفسیر کرده اند و آن را صورت باطنی انسان می‌دانند. (۱)

در هر حال توصیف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به خلق عظیم، نشان می‌دهد که این ویژگی اخلاقی از والاترین صفات انبیاء است.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر صلی الله علیه و آله را به صبر در راه حق، وسعت بذل و بخشش، تدبیر امور، و رفق و مدارا و تحمّل سختی‌ها در راه دعوت به سوی خدا و عفو و گذشت و جهاد در راه پروردگار و ترک حرص و حسد تفسیر کرده اند (۲) و این نشان می‌دهد که خلق عظیم را منحصر به خوش خویی و نرمش و مدارا ندانسته اند بلکه آن را مجموعه‌ای از صفات والای انسانی شمرده اند، و به تعبیر دیگر تقریباً همه اخلاق حسنه را در خلق عظیم به طور جمعی دیده اند.

حدیثی که از امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل شده است نیز مؤید این معنی است می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آدَبَ نَبِيِّهِ فَمَا حَسَنَ آدَبِهِ فَلَمَّا اكْتَمَلَ لَهُ الْآدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ خداوند پیامبرش را تربیت اخلاقی کرد، هنگامی که تربیت او کامل شد به

او فرمود: اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ. (۳)

و اگر در بعضی از روایات خلق عظیم به اسلام یا آداب قرآنی تفسیر شده به خاطر آن است که اسلام و قرآن در بردارنده مجموع فضائل اخلاقی است.

این در حالی است که در بعضی از روایات «حسن خلق» به خوش رویی، نرمش و خوبی گفتار تفسیر شده، از جمله در حدیثی که در «نور الثقلین» در ذیل همین آیه

(۱). لسان العرب، ماده خلق.

(۲). مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۱، ذیل آیه فوق.

(۳). نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۸۹؛ اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۰

نقل شده می خوانیم: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: حسن خلق چیست؟ فرمود: «تَلِيْنُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَىٰ اِخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ؛ حسن خلق آن است که رفتار خود را آمیخته با نرمش، و کلام خود را پاکیزه و محبت آمیز کنی، و با چهره گشاده برادر مسلمانان را ملاقات نمایی». (۱) و این دو با هم منافاتی ندارند.

آخرین نکته ای را که در زمینه این آیه شایسته دقت می دانیم این است که بعضی از مفسران از تعبیر به «علی» در «اِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» با توجه به این که «علی» معمولاً مفهوم سلطه را در بردارد، چنین استفاده کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله سلطه کاملی بر فضائل اخلاقی داشت، آن چنان که این فضائل جزئی از وجود او را تشکیل می داد، و بدون تکلف آنها را ظاهر می ساخت. (۲)

*** در سومین آیه گفتاری از «لقمان حکیم» به فرزندش نقل شده که در آن بر چهار چیز تأکید نموده است: نخست این که می گوید «با

بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ).

سپس می‌افزاید: «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد». (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

و در سومین و چهارمین جمله می‌گوید: «در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از اوج صدای خود بکاه و فریاد زن که زشت‌ترین صداها صدای خران است» (وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ).

این دستور که غالباً در رابطه با برخورد با دیگران است بخش مهمی از حسن خلق را که آمیزه‌ای از خوش‌رویی و تواضع و نرمش در سخن و رفتار را منعکس می‌کند، و خداوند سخن این مرد حکیم را چنان با ارزش دانسته که در لابلای کلمات خود آن را بیان فرموده است.

(۱). نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۱.

(۲). به تفسیر فخر رازی و روح البیان، ذیل آیه شریفه مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۱

«تُصَعِّرُ»

از ماده

«صَعَّرَ»

(بر وزن خطر) در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند، سپس به هر گونه روی‌گردانی اطلاق شده است، این تعبیر ممکن است بیانگر این معنی باشد که بدخلقی یک نوع بیماری و شبیه کارهای حیوانی است. و جالب این که نهی از این کار تنها در مورد مؤمنان نیست بلکه در مورد همه انسانها است، می‌فرماید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» و به هر حال قرار گرفتن این صفت رذیله در کنار تکبر و افراط کاری در راه رفتن و صدا نشان می‌دهد که همه از صفات رذیله‌ای است که باعث تنفر مردم می‌شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر جمله «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» فرمود: مفهومش آن است که صورتت را از مردم بر مگردان و از کسی که با تو سخن می‌گوید به عنوان توهین و استخفاف صورت بر متاب. (۱)

*** در چهارمین آیه مورد بحث خداوند بنی اسرائیل را با عنوان اخذ یک پیمان الهی مخاطب ساخته و بعد از تأکید بر توحید خالص و احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان می‌فرماید: به مردم نیک بگویید، و نماز را بر پا

دارید و زکات را بدهید (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) قرار گرفتن جمله «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» در میان پیمان‌های مربوط به توحید و نیکوکاری و برپا داشتن نماز و دادن زکات، بیانگر اهمیت حسن برخورد، نسبت به مردم است، و به این ترتیب خوش‌خویی و برخورد خوب با توده مردم در

ردیف مهمترین و اساسی ترین دستورات اسلام قرار دارد.

در واقع چون مال انسان محدود است و نمی تواند همه دوستان و نیازمندان را با آن بی نیاز کند، دستور به بذل حسن خلق داده، همان سرمایه ای که فناپذیر است، همان گونه که در حدیث معروف از پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انکم لا تسعون الناس»

(۱). نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۲۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۲

بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَسْئَلُهُمْ مِنْكُمْ بِسَطِّ الْوَجْهِ وَحُسْنِ الْخُلُقِ؛ شما نمی توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید، ولی خوش رویی و حسن خلق از سوی شما همه را شامل می شود و خشنود می سازد. (۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام در تفسیر این آیه آمده است که فرموده: «قُولُوا لِلنَّاسِ احْسَنَ مَا تُحِبُّونَ اِنْ يُقَالَ لَكُمْ بِهِ مَرْدَمٌ بِهْتَرِينَ سَخْنَانِي بَكُوَيْدِ كِه دُوسْت دَارِيد بِه شَمَا كُفْتِه شُود». (۲)

درست است که مخاطبین این آیه بنی اسرائیل هستند، ولی هدف قرآن از ذکر آن بیان یک اصل کلی برای همه است.

*** پنجمین آیه نشان می دهد که مسأله خوش رویی و برخورد خوب با افراد حتی دشمنان را نیز شامل می شود، مخصوصاً در مقام دعوت آنها به سوی حق، از همین رو هنگامی که موسی علیه السلام مأمور شد پیام الهی را به فرعون طغیانگر که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده بود برساند، با این خطاب مخاطب شد: «تو و برادرت هارون به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی با او سخن بگویید شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد» (اذْهَبَا اِلَى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَى - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا - لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشَى).

این تعبیر نشان

می دهد که اگر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به سوی حق با نرمش و برخورد محبت آمیز همراه باشد، امید این می رود که حتی در سنگدل ترین افراد اثر بگذارد.

در این که میان «يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَىٰ» چه تفاوتی است؟ می توان گفت منظور این است که اگر شما با سخنان نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب لازم را با صراحت و قاطعیت بیان کنید احتمال این است که دلایل منطقی را پذیرا شود،

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶، حدیث ۵۱۵۸. شبیه این مضمون در منابع شیعی نیز نقل شده است.

(۲). تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۳

و از اعماق جان ایمان بیاورد. و اگر ایمان نیابد ممکن است لااقل از ترس مجازات الهی دست از مخالفت و کارشکنی در طریق ایمان دیگران بردارد.

«فخر رازی» می گوید: ما نمی دانیم چرا خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد با این که می دانست او هرگز ایمان نمی آورد. سپس می گوید: در این گونه موارد جز این که ما تسلیم در مقابل آیات قرآن باشیم و لب به اعتراض نگشاییم راه دیگری در پیش نیست. (۱)

ولی پاسخ این سؤال روشن است و نمی بایست بر شخصی مثل فخر رازی مخفی بماند، زیرا کار خداوند اتمام حجت است، یعنی حتی نسبت به کسانی که یقیناً ایمان نمی آورند اتمام حجت می کند، مبادا به هنگام مجازات لب به اعتراض بگشایند که اگر رسولان الهی به سراغ ما می آمدند به یقین ایمان می آوردیم. همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ

الرُّسُلِ؛ پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود)».

و این که می فرماید: شاید او متذکر شود، یا از خدا بترسد، به این معنی است که طبیعت تبلیغ آمیخته با نرمش و خوش خویی، رسیدن به چنین نتیجه ای است، هر چند ممکن است این طبیعت در پاره ای از افراد با موانع سختی برخورد کند، و به تعبیر دیگر، تبلیغ توأم با خوش رویی جنبه مقتضی دارد نه علت تامه.

بدیهی است مخاطبان آیه گرچه موسی و برادرش هارون است ولی مفهوم آیه شامل تمام مبلغان دین و آمران به معروف و ناهیان از منکر می شود، و آن قدر که انسان، با ادب و متانت و نرمی می تواند هدایت کند، با خشونت و درشتی نمی تواند هادی باشد، و این معنی بارها و بارها تجربه شده است.

(۱). تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲۲، صفحه ۵۹).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۴

در ششمین و آخرین آیه مورد بحث سخن از نرمش و مدارا حتی با دشمنان سر سخت است، و بیان تأثیر شگرفی که این کار دارد می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ اِحْسَنُ فَاذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عداوةٌ كَانَهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

البته دفع سیئات با حسنات، طرق و مصادیق مختلفی دارد که یکی از آنها نرمی و مدارا و خوش رویی و ادب در برابر دشمنان لجوج و سرسخت است که در بسیاری از اوقات آن ها را به کلی منقلب می کند، و دشمنان سرسخت را به دوستان مهربان

تبدیل می نماید.

جالب این که در آیه بعد از آن می فرماید: «این کار از هر کس ساخته نیست؛ تنها کسانی که دارای صبر و استقامتند توفیق چنین برخوردی را با دشمنان پیدا می کنند، و تنها کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل می شوند» (وَ مَا يُلَقَّاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

البته رسیدن به این مرحله از حسن خلق که انسان بدی ها را به نیکی پاسخ گوید کار هر کس نیست زیرا احتیاج به سلطه کامل بر نفس دارد و تنها کسانی که خودسازی کرده اند و از سعه صدر کافی برخوردارند و انتقام جویی را از وجود خود ریشه کن ساخته اند توان بر چنین کاری دارند.

از مجموع آیات بالا- به این نتیجه می رسیم که قرآن منادی حسن خلق و نرمش و محبت و ملاحظت است، و پیشوایان اسلام مخصوصاً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمونه کاملی از آن بوده است، به گونه ای که می توان یکی از معجزات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را معجزه اخلاقی او شمرد.

اهمیت حسن خلق در احادیث اسلامی

اشاره

در زمینه خوش خلقی و برخورد خوب با همه مردم، روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می شود که به حدّ تواتر می رسد، تعبیراتی که در این روایات در برابر این فضیلت اخلاقی آمده است در کمتر مورد دیگری دیده می شود، این تعبیرات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۵

بیانگر نهایت اهتمام اسلام به این مسأله مهم اخلاقی است، از میان این روایات گلچینی کرده ایم که ذیلاً از نظر می گذرد:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ اسلام همان

خوش رویی است». (۱) این تعبیر نشان می دهد که عصاره تعلیمات اسلام همان حسن خلق است.

۲- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام در یک تعبیر جامع و جالب می خوانیم «عنوان صحیفه المؤمن حسنُ خُلُقِه؛ سرلوحه نامه عمل انسان با ایمان حسن خلق او است». (۲)

می دانیم آنچه در عنوان و سرلوحه نامه اعمال قرار می گیرد، بهترین و مهمترین آنها است و به تعبیر دیگر، چیزی است که قدر جامع همه اعمال نیک است و قبل از هر چیز نظرها را به خود متوجه می سازد.

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ اُمَّتِي الْجَنَّةَ التَّقْوَى وَ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیش ترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت می شوند تقوا و حسن خلق است». (۳)

در این حدیث حسن خلق همسنگ و همپراز تقوا قرار داده شده و به عنوان یکی از دو عامل اصلی ورود در بهشت معرفی شده است.

۴- در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «اَكْمَلُكُمْ اِيْمَانًا اَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ کسی که ایمانش از همه کامل تر باشد، حسن خلقش از همه بیشتر است». (۴)

آنچه در بالا آمد بخشی از روایاتی بود که از اهمیت حسن خلق سخن می گوید و اکنون به سراغ بخش دیگری می رویم که از آثار و پی آمدهای مادی و معنوی آن بحث می کند:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ يُذِيبُ السَّيِّئَةَ؛ حسن خلق گناهان را ذوب می کند». (و آثار آن را می شوید). (۵)

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۲، حدیث ۵۹.

(۳). اصول کافی، جلد

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۷، حدیث ۳۴.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۲۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۶

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «انَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ اجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛ دارنده حسن خلق پاداشی همچون روزه دار شب زنده دار دارد». (۱)

۳- در حدیث سومی از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَيُعْطِي الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ خداوند متعال به بنده اش در برابر حسن خلق همان پاداشی می دهد که به مجاهد در راه خدا می دهد». (۲)

و به این ترتیب صاحبان حسن خلق به درجات والائی می رسند که روزه داران و شب زنده داران به عبادت، و مجاهدان راه خدا می رسند و در پرتو حسن خلق گناهان آنها شستشو می شود، این در زمینه آثار معنوی آن، و در زمینه آثار دنیوی آن نیز تعبیرات بسیار مهمی دیده می شود، از جمله:

۴- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يُثَبِّتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق محبت و دوستی را تثبیت می کند». (و دلهای پراکنده را به هم پیوند می دهد). (۳)

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ هیچ زندگی، گواراتر از زندگی آمیخته با حسن خلق نیست». (۴)

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْبُرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه ها را آباد می کند و عمرها را افزایش می دهد». (۵)

۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِرُّ الْأَرْزَاقَ وَ يُؤْنِسُ

الرِّفَاقُ؛ حسن خلق روزی ها را فراوان می کند و بر محبت دوستان می افزاید». (۶)

۸- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي سَعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَزْزَاقِ؛ در وسعت خلق، گنج های روزی ها نهفته است». (۷)

از مجموع روایات اسلامی که در بالا گلچینی از آن ارائه شد اهمیت فوق العاده

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۵.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۱.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۸، حدیث ۷۱.

(۴). غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۳۹۹.

(۵). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۸.

(۶). شرح غرر فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۳.

(۷). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳، حدیث ۸۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۷

حسن خلق در زندگی مادی و معنوی انسان ها، و تأکیدی که اسلام بر این امر دارد، به خوبی نمایان است، و در واقع همه آثار و برکات مادی و معنوی، برای آن ذکر شده است، به گونه ای که می توان حسن خلق را یکی از اساسی ترین تعلیمات اسلام شمرد.

*** در اینجا توجه به نکاتی لازم است:

۱- تعریف حسن خلق

حسن خلق شاید از اموری باشد که بی نیاز از تعریف است و همه مردم با آن آشنا هستند، ولی برای توضیح بیشتر می توان گفت: حسن خلق از مجموعه ای از صفات و برخوردها تشکیل یافته است: «نرمش و مدارا، گشاده رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری در مقابل مزاحمت های این و آن.» هنگامی که این صفات و اعمال به هم آمیخته شد، به آن حسن خلق می گویند.

در حدیث جامع و جالبی از امام صادق علیه السلام در تعریف حسن خلق چنین آمده است، یکی از یاران امام پرسید: «ما

حَيْدُ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ تعریف حسن خلق چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «تَلِينُ جَانِبَيْكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامَيْكَ وَ تَلْقَى اخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنٍ؛ با نرمش و مدارا با مردم رفتار می کنی، و سخن خویش را پاکیزه می گردانی، و برادرت را با خوش رویی ملاقات می نمایی.» (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله به بخشی از تفسیر حسن خلق اشاره شده می فرماید: «أَمَّا تَفْسِيرُ حُسْنِ الْخُلُقِ مَا أَصَابَ الدُّنْيَا يَرْضَى، وَ أَنْ لَمْ يُصِبْهُ لَمْ يَسْخَطْ؛ تفسیر حسن خلق این است که هر مقدار از دنیا به او برسد، خشنود باشد و اگر به دنیا نرسد خشمناک نشود.» (۲)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۹، حدیث ۴۲.

(۲). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۸

۲- آثار و پیامدهای حسن خلق

در روایاتی که در بالا آمد نکات مهمی درباره پیامدهای مادی و معنوی حسن خلق آمده بود، که نیاز به تحلیل دارد.

از آثار اجتماعی و دنیوی آن این که حسن خلق مایه جلب محبت است، این مسأله به تجربه تقریباً برای همه کس ثابت شده است که با حسن خلق و برخورد های محبت آمیز و مؤدبانه می توان صید دل ها کرد، نه تنها افراد عادی مجذوب اخلاق حسنه می شوند، بلکه به گفته حافظ:

به حسن خلق توان صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را

دیگر این که حسن خلق و خوش رویی شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند چرا که ویرانی آبادی ها بر اثر کشمکش ها و پر خاشگری ها است. هرگاه پر خاشگری جای خود را به خوش رویی و حسن خلق دهد، الفت و مودت و اتحاد که سرچشمه هر گونه آبادی و خیر و برکتی

است، حاصل می شود.

افزون بر این آرامش روح که یکی از آثار مستقیم برخوردهای محبت آمیز است سبب افزایش عمر می شود زیرا امروز ثابت شده عامل بسیاری از مرگ و میرها استرس ها و فشارهایی است که بر انسان وارد می شود که یکی از عوامل اصلی بیماریهای مختلف است و مسلم است که حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز، از فشارهای روحی می کاهد و بدین سبب عامل طول عمر محسوب می شود، دیگر این که حسن خلق سبب فزونی روزی ها و درآمدها است زیرا یک تاجر و کاسب و صنعتگر و طبیب هنگامی می تواند در کار خود موفق باشد که جلب اعتماد مراجعین کند، یکی از عوامل جلب اعتماد حسن خلق است بسیار می شود که افراد ترجیح دهند خرید اجناس متوسطی را از افراد خوش برخورد و خوش اخلاق بر اجناس بهتری از افراد عبوس و ترش رو و بد برخورد ترجیح دهند، به همین دلیل در مؤسسات مهم اقتصادی خصوصی دنیا سعی دارند افرادشان را برای چگونگی برخورد با مراجعین آموزش دهند و از این طریق اعتماد افراد را به آن مؤسسه تجاری یا صنعتی جلب کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۴۹

بسیار دیده ایم که در هواپیماها از سوی مهماندارها بازیچه های رایگان به تک تک کودکانی که در هواپیما سوار می شوند داده می شود، ممکن است در مجموع ارزش چندانی نداشته باشد ولی این برخورد اثر عمیقی در روح افراد می گذارد و این برخورد به طور ناخودآگاه مشتریان را جلب می کند.

البته اسلام طرفدار حسن خلق به عنوان ریاکارانه، آن گونه که در دنیای مادی امروز معمول است، نیست، ولی در عین حال حسن خلق را گنج روزی می شمرد و روی تأثیر آن

در فزونی نعمت‌ها انگشت می‌گذارد.

در جنبه‌های معنوی ثواب حسن خلق همسان ثواب مجاهد فی سبیل الله شمرده شده و دلیل آن روشن است زیرا مجاهدان برای عظمت اسلام می‌کوشند و صاحبان خلق حسن نیز سبب جلب قلوب به سوی اسلام و مسلمین می‌شوند.

و نیز در روایات اجر صاحبان حسن خلق، اجر صائم و قائم شمرده شده چرا که صائم و قائم به عبادت شبانه از این طریق خودسازی می‌کنند و کسانی که در برابر ناملائمات به خاطر خدا برخورد نیکی دارند نیز روح و جان خود را از این طریق پرورش می‌دهند.

کوتاه سخن این که آنها که دارای حسن خلقند هم در پیشگاه خدا محبوبند و هم نزد خلق خدا، هم در زندگی شخصی موفقند و هم در زندگی اجتماعی.

به یقین حسن خلق یکی از ارکان اصلی مدیریت قوی و کارساز است، و اگر دهها شرایط مدیریت در کسی جمع باشد، اما حسن خلق در او نباشد، شکست خواهد خورد در حالی که حسن خلق او می‌تواند بسیاری از ضعف‌های او را بپوشاند و یا جبران کند.

سرچشمه‌های حسن خلق

بعضی از مردم به طور طبیعی خوش اخلاق و خوش برخوردند و این یکی از مواهب الهی است که نصیب هر کس نشده است. باید خدا را با تمام وجودش شکر گوید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۰

ولی گروهی چنین نیستند، اما می‌توانند با تمرین و ممارست و به کار بستن اصول دقیقی حسن خلق را در وجود خود زنده کنند و چنان در عمق جان‌شان نفوذ کند که طبیعت ثانویه شود.

بهترین راه برای رسیدن به این کمال آن است که در آثار معنوی و مادی آن همه روزه

بیندیشند، و روایاتی که در بالا گفته شد و تحلیل هایی که در ذیل آن آمد را به خاطر بسپارند، و به هر مناسبتی آن را تکرار کنند.

از سویی دیگر باید از نظر عملی نیز به تمرین حسن خلق مشغول شوند زیرا فضائل اخلاقی مانند نیروهای جسمانی از طریق تمرین تقویت می شود همان گونه که ورزش کاران پس از مدتی تمرین، دارای اندامی نیرومند و زیبا و کارآمد می شوند، ورزش های اخلاقی نیز روح انسان را قوی و زیبا و کارآمد می کند.

بزرگان اخلاق گفته اند، اشخاص بخیل باید دندان روی جگر بگذارند و از اموال خود به این و آن ببخشند. در آغاز، این کار برای آنها بسیار مشکل است ولی روز به روز آسان تر می شود و به تدریج به جایی می رسند که اگر روزی چیزی نبخشند ناراحتند!

و نیز توصیه کرده اند افراد ترسو باید در میدان های مبارزه حضور یابند تا با گذشت زمان ترس آنها بریزد و روحیه دلیری و شجاعت در آنها زنده شود.

صاحبان اخلاق سوء نیز از همین طریق تمرین مستمر و پی گیر می توانند سرمایه عظیم حسن خلق را برای خود فراهم کنند و از برکات آن بهره بگیرند.

افزون بر این ها با توجه به این که یکی از عوامل کج خلقی تکبر و خود برتر بینی و نیز عصبانیت و غلبه خشم و ستیزه جویی بر روح انسان و گاه تنگ نظری و بخل و حسادت است اگر کسی بخواهد به تمام معنی خوش خلق باشد باید آن عوامل منفی را از خود دور کند:

در قوای غضبیه و شهویه به سرحد اعتدال برسد، دارای سعه نظر باشد، کبر و خودبینی و حسادت و بخل را

از خود دور کند تا بتواند به خلق حسن آراسته گردد و از کج خلقی نسبت به مردم در امان بماند. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص:

۱۵۱

بنابراین برای به دست آوردن این فضیلت بزرگ اخلاقی، مجموعه ای از صفات نیک را باید در وجود خود زنده کرد. چرا که بدون آنها حسن خلق آشکار نخواهد شد.

«غزالی» در اینجا تعبیر جالبی دارد و می گوید: همان گونه که صورت زیبا تنها به زیبایی چشم ها بدون زیبایی بینی و دهان و گونه ها حاصل نمی شود بلکه باید تمام اعضای صورت زیبا باشد، تا حسن ظاهر به کمال برسد. در زیبایی باطن و حسن خلق تا قوای چهار گانه آگاهی و غضب و شهوت و عدالت به حد اعتدال و کمال نرسد این زیبایی حاصل نمی شود.

بی شک عامل

توارث

نیز در اینجا مؤثر است، امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ حسن اخلاق دلیل بزرگواری ریشه های وراثت است.» (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «أَطْهَرُ النَّاسِ أَعْرَاقًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا؛ آنها که ریشه های پاک تری دارند، اخلاق بهتری دارند.» (۲)

این نکته نیز در تمام مباحث اخلاقی نیز باید مورد توجه باشد که بدون امدادهای الهی فراهم کردن فضایل اخلاقی ممکن نیست، باید دست به دامن لطف الهی زد و با تمام وجود از پیشگامش توفیق به دست آوردن این فضائل را نمود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْأَخْلَاقُ مَنَائِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدًا سَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَ إِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا سَيِّئًا؛ اخلاق، مواهب الهی است، هنگامی که بنده ای را (به خاطر نیات و اعمالش) دوست دارد، اخلاق نیک به او می بخشد،

و هنگامی که بنده ای را (به خاطر نیات و اعمالش) مبعوض دارد اخلاق سوء به او می دهد.» (۳)

سیره پیشوایان

یکی از بهترین راه ها برای کسب فضیلت حسن خلق، و ملاحظه آثار شگفت انگیز آن، بررسی حال پیشوایان بزرگ دین است:

(۱). غرر الحکم، حدیث شماره ۴۸۵۵.

(۲). همان، حدیث ۳۰۳۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۴، حدیث ۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۲

۱- در حدیثی از امام حسین علیه السلام می خوانیم که می فرماید: از پدرم علی علیه السلام، از روش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم سؤال کردم فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه چهره ای خندان داشت، بر مردم آسان می گرفت و با نرمش رفتار می کرد، خشن و سنگدل نبود و فریاد نمی کشید، هرگز به کسی ناسزا نمی گفت، عیبجویی نمی کرد، متملق و ستایش گر نبود، هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می شد، برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می زد، امیدواران را ناامید نمی کرد، سه چیز را همیشه رها می نمود، مذمت، عیبجویی و جستجو در اسرار مردم، سخن نمی گفت، مگر در جایی که امید پاداش الهی داشت و هنگامی که سخن می گفت چنان جاذبه داشت که همه اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می دوختند گویی پرنده ای بالای سر آنها نشست است. و هنگامی که ساکت می شد آنها سخن می گفتند و ابهت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که کسی جرئت نمی کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاش گری کند.» (۱)

۲- در حالات علی علیه السلام در حدیث معروفی می خوانیم که امام عازم کوفه بود، اتفاقاً یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که

بر سر دو راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می رفت و راه دیگری به سوی مقصد یهودی) مرد یهودی با کمال تعجب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد، و از طریقی که او عازم بود آمد. عرض کرد:

مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود:

می دانم. عرض کرد: اگر می دانید پس چرا آگاهانه از راه خود صرف نظر کرده با من آمدید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدائی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است:

یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شما است؟ فرمود: آری.

یهودی گفت: لا- بد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او است، من هم گواهی می دهم که آیین شما حق است (این سخن را گفت و مسلمان شد). «۲»

(۱). جلاء الافهام ابن قیم جوزی، صفحه ۹۲، مطابق نقل کتاب پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۷۹.

(۲). سفینه البحار، چاپ جدید، جلد ۲، ماده خلق، صفحه ۶۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۳

۳- در حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که زنی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر (پیر) و ضعیفی دارم، و در مسایل نمازش مشکلی برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، فاطمه علیها السلام پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ گفت، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار

کرد، و حضرت هر بار پاسخ او را گفت، سپس او از فزونی سؤال‌ها شرمند شد و عرض کرد: دیگر به شما زحمت نمی‌دهم ای دختر رسول خدا!

فاطمه علیها السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محل بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می‌کنی و من پاسخ می‌گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملو از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین باری بر من سنگین نخواهد بود. «۱»

این حوصله عجیب و آن برخورد محبت‌آمیز و آن تشبیه زیبا برای برطرف کردن شرمندگی سؤال‌کننده از کثرت سؤال، هر کدام نمونه جالبی است از خوش خلقی پیشوایان بزرگ که سزاوار است برای همه درس عبرت باشد، و در طریق ارشاد مردم از آن الهام بگیرند.

۴- در حدیث معروفی از برخورد امام حسن مجتبی علیه السلام با مردم، می‌خوانیم که روزی یک مرد شامی امام را (در کوچه‌های مدینه) دید که سوار بر مرکب است.

شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی‌گفت، هنگامی که از لعن و ناسزاها فراغت حاصل کرد، امام روبه او کرد سلام فرمود و در چهره او خندید فرمود: ای مرد محترم! گمان می‌کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می‌بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می‌دهیم، اگر راهنمایی بخواهی تو را

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۴

در اختیارت می گذاریم، اگر گرسنه ای سیرت می کنیم، و اگر برهنه ای لباس در اندامت می پوشانیم، اگر نیازمندی بی نیازت می کنیم، و اگر از جایی رانده شده ای پناهت می دهیم (خلاصه) هر حاجتی داشته باشی برآورده می کنیم. و اگر دعوت ما را بپذیری و به خانه ما بیائی و میهمان ما باشی، تا موقع حرکت از تو پذیرائی می کنیم، ما محل وسیعی داریم و امکانات فراوان و مال بسیار (پذیرائی از تو به هر مقدار، برای ما مشکلی ایجاد نمی کند).

هنگامی که آن مرد این سخن محبت آمیز را (در برابر سخنان رکیکی که گفته بود) شنید گریه کرد (و به کلی منقلب و دگرگون شد) و گفت: گواهی می دهم که تو خلیفه الله در زمین هستی، خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما ببینم تو و پدرت مبعوض ترین خلق خدا در نزد ما بودی، و اکنون محبوبترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام حسن علیه السلام آمد و تا روزی که می خواست از آنجا برود، میهمان امام بود.

و از معتقدان به محبت آنها شد. «۱»

۵- در کتاب «تحف العقول» آمده است که پیر مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از این که بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجتت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می دهم».

او در

نامه اش نوشت: «ای ابا عبد الله! فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانائی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: «پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی (از هر بی سروپایی تقاضا نکن بلکه) از یکی از سه کس تقاضا کن؛ یا فرد دین دار، یا صاحب

(۱). بحار الانوار، جلد ۴۳، صفحه ۳۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۵

شخصیت، یا بزرگ زاده ای، اما دین دار دینش سبب می شود که آبروی تو را حفظ کند، و اما انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می کند که حاجت را انجام ندهد، و اما بزرگ زاده می داند تو بی جهت از او خواهش نکرده ای، لذا آبروی تو را حفظ می کند و تقاضای تو را بی جواب نمی گذارد». (۱)

۶- در حالات امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام چنین می خوانیم:

«مردی از دشمنان کینه توز اهل بیت علیه السلام نزد حضرت آمد او را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب او چیزی نفرمود، چون آن مرد از نزد حضرت رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بیائید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می دادید، حضرت حرکت فرمود، در حالی که آیه شریفه «وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»

را می خواند.

روایت کننده این حدیث می گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوئید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شرّ و ناراحتی آماده می کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر! تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی هائی را که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمنده شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی ها سزاوارترم. «۲»

۷- در حالات امام باقر علیه السلام می خوانیم که مردی از اهل شام در مدینه منزل گزیده بود، و غالباً به مجلس آن حضرت می آمد و می گفت اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت نزد من

(۱). تحف العقول، صفحه ۱۷۸.

(۲). منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۶

مبغوض تر نیست، و می دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنان خوشم می آید لذا به مجلس تو می آیم.

امام در پاسخ او می فرمود: «لَنْ تَخْفَى عَلَيَّ اللَّهُ

خافیه؛ چیزی بر خدا پنهان نیست».

مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده و بیماریش شدید است، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مردم نزد محمد بن علی الباقر علیه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی را کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است- در حالی که امام علیه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود- امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرمازده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را که تصور می کردند مرده است صدا زد. مرد شامی گفت: «لَبَّيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ». حضرت او را نشانید و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشاند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید (همان کاری که امروز با گرمازدگان می کنند) آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی سلامتی خود را باز یافت، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می دهم که تو حجت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان کار است.

حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که

روح مراقبه کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می گفت روح او را به تنش بازگردانید چون محمد بن علی علیهما السلام از ما درخواست کرده است. «۱»

۸- در حدیث معروفی در حالات امام ششم و در مقدمه «توحید مفضل»

(۱). منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۶۳ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۷

می خوانیم: «مفضل» می گوید روزی بعد از نماز عصر در روضه پیامبر صلی الله علیه و آله (میان مقبره و منبر پیامبر اکرم) نشسته بودم و در عظمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مواهبی که خدا به او داده است اندیشه می کردم، ناگهان چشمم به «ابن ابی العوجاء» (یکی از ملحدان معروف آن زمان) افتاد، که در میان جمعی از یارانش نشسته و برای آنها سخن می گوید به طوری که من سخنانش را می شنیدم، می گفتم: صاحب این قبر به کمالات زیادی نائل شد، یکی از یارانش گفت: او مرد فیلسوفی بود که ادعای نبوت عظمی کرد، و معجزاتی برای مردم آورد، عقل ها را متحیر ساخت، هنگامی که مردم گروه گروه در دین او وارد شدند، او نام خود را در کنار نام خدا قرار داد و در شبانه روز پنج بار در اذان و اقامه نام او را همراه نام خدا می برند، «ابن ابی العوجاء» گفت: سخن درباره محمد صلی الله علیه و آله را بگذار که عقل من درباره او حیران شده، سخن از اساس آفرینش بگو که تصور من این است، جهان ابدی و ازلی است و خالق و مربی ای ندارد.

«مفضل» می گوید: خشم و غضب، تمام وجود مرا فرا گرفت، روبه او کردم و

گفتم:

ای دشمن خدا تو راه الحاد و انکار را در پیش گرفتی و خالق متعال را انکار کردی، خدائی که آثار قدرت و عظمتش در تمام وجود تو نمایان است.

«ابن ابی العوجاء» گفت: چرا این گونه سخن می گوئی اگر از علمای کلام و عقائدی استدلال کن! اگر دلیل قانع کننده ای داشتی ما می پذیریم، و اگر از دانشمندان نیستی ما را با تو سخنی نیست، و اگر از یاران جعفر بن محمد الصادق علیه السلام هستی او هرگز با ما این چنین سخن نمی گوید، او سخنانی از ما شنیده که بسیار از آنچه تو شنیده ای تندتر و شدیدتر است، ولی هرگز با درشتی با ما سخن نگفته او آدم عاقل و فهمیده و خویشتن داری است که هرگز با کسی برخورد تند نمی کند و به درشتی سخن نمی گوید، او با حوصله گوش به سخنان ما فرا می دهد، هنگامی که سخن ما به پایان رسید و پنداشتیم او را قانع کرده ایم، او با منطق قوی و دلائل پر قدرتی به ما پاسخ می گوید و راه را بر ما می بندد، اگر تو از یاران او هستی، این گونه با ما سخن بگو. «۱»

(۱). بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۵۷ و ۵۸ (با تلخیص و نقل به معنی).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۸

این حدیث نشان می دهد که امام صادق علیه السلام حتی در برابر دشمنان لجوج و نامؤدب، با نرمش سخن می گفت، و آنها را شیفته حسن خلق خود می نمود.

۹- در حالات موسی بن جعفر علیهما السلام می خوانیم، که مردی از دودمان خلیفه دوم، در مدینه بود که امام را بسیار اذیت و آزار می کرد، و به امیر مؤمنان علی

علیه السلام ناسزا می گفت، بعضی از یاران امام عرض کردند اجازه بده او را به قتل برسانیم (و شرّ او را دفع کنیم).

امام علیه السلام با شدت از این کار منع کرد و پرسید جایگاه این دشمن ما کجا است؟

عرض کردند در یکی از نواحی اطراف مدینه زراعت می کند، امام سوار بر مرکب شد و به سوی مزرعه او آمد و مشاهده کرد، او در مزرعه است امام با مرکب خود وارد مزرعه شد، آن مرد فریاد کشید چه کار می کنی؟ زراعت ما را پایمال نکن. امام اعتنا نکرد و نزد او آمد و با خوش رویی و خنده فرمود چقدر خرج این مزرعه کرده ای؟

عرض کرد: صد دینار، فرمود: چقدر امید داری از آن بهره برداری کنی؟ عرض کرد:

علم غیب ندارم، فرمود: من می گویم چقدر امید داری عائد تو شود، عرض کرد:

دویست دینار، امام فرمود: این سیصد دینار را بگیر و زراعت تو مال خودت آن مرد (شدیداً تحت تأثیر این حسن خلق و کرامت نفس و محبت امام واقع شد و) برخاست و سر حضرت را بوسید، امام بازگشت و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، ناگهان آن مرد را در مسجد یافت که در گوشه ای نشسته، هنگامی که چشمش به امام افتاد گفت: «اللَّهُ اعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا آگاه تر است که نبوت (و امامت) را در کجا قرار دهد».

یارانش به او گفتند داستانت چیست؟ تو قبلاً حرف هایی بر خلاف این می زدی، او با یارانش به تندی سخن گفت و آنها را نهی کرد و پیوسته به امام دعا می کرد، امام به اصحاب خود که قبلاً اراده کشتن او را

داشتند فرمود: «کدامیک از این دو بهتر بود، کاری را که شما قصد داشتید، یا کاری که من قصد داشتم.» (۱)

(۱). اعیان الشیعه، جلد ۲، صفحه ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۵۹

۱۰- در حالات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و برخورد محبت آمیز او با مردم چنین آمده است: یکی از یاران او می گوید: من در خدمتش در مجلسی بودم در حالی که گروه زیادی از مردم اجتماع کرده بودند و از مسائل حلال و حرام سؤال می کردند، ناگهان مردی قد بلند و گندمگون بر او وارد شد و سلام کرد و گفت من یکی از دوستان شما، و از دوستان پدران و اجدادتان هستم، من از حج می آیم، زاد و توشه خود را از دست داده ام و چیزی که مرا به مقصدم برساند ندارم اگر صلاح بدانید مبلغی به من بدهید و مرا به شهر خود برسانید، خداوند به من نعمت داده هنگامی که به شهرم رسیدم آنچه را که به من عطا فرمودید آن را از طرف شما انفاق می کنم، چون من نیاز به صدقه ندارم. فرمود بنشین خدا رحمت کند سپس رو به مردم کرد و با آنها سخن می گفت (و سؤالاتشان را جواب می داد) تا پراکنده شدند و من با دو نفر دیگر در خدمتش بودیم، فرمود: اجازه بدهید من به اندرون خانه بروم، برخاست و داخل اتاق خود شد، سپس برگشت و دست خود را از بالای در بیرون آورد و صدا زد این مرد خراسانی کجاست؟ فرمود: این دویست دینار را بگیر و برای هزینه سفر از آن بهره برداری کن و به آن تبرک بجوی و چیزی

از طرف من انفاق نکن. و هم اکنون برو که مرا نبینی و من نیز تو را نبینم. هنگامی که مرد خراسانی رفت، امام بیرون آمد، یکی از حاضران عرض کرد، فدایت شوم محبت زیادی درباره این مرد کردید، چرا خود را از آن پنهان نمودید؟ فرمود: می ترسیدم آثار ذلت سؤال، در صورت او بینم (می خواستم شرمنده نشود). «۱»

۱۱- در حالات امام جواد محمد بن علی علیهما السلام آمده است که یکی از یارانش می گوید: خدمت آن حضرت بودم، گوسفندی از یکی از کنیزان آن حضرت گم شده بود، یکی از همسایه ها را گرفته بودند و کشان کشان خدمتش آوردند و می گفتند تو گوسفند ما را سرقت کرده ای. امام فرمود: دست از همسایگان ما بردارید، آنها گوسفند شما را سرقت نکرده اند، گوسفند شما در خانه فلان کس است بروید و آن را

(۱). فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۲۳، حدیث ۳، با کمی تلخیص.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۰

از خانه او بیاورید، آنها رفتند و گوسفند را در خانه او دیدند و صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسش را پاره کردند، در حالی که او سوگند یاد می کرد که گوسفند را سرقت نکرده. سرانجام او را نزد حضرت آوردند. امام فرمود: وای بر شما به این مرد ستم کرده اید، گوسفند بدون اطلاع او وارد خانه اش شده است سپس امام دستور داد در برابر پاره کردن لباس او و کتک زدن چیزی به او بدهند (و او را راضی کنند و با محبت بازگردانند، و آنها چنین کردند). «۱»

۱۲- در حالات امام هادی علیه السلام می خوانیم که یکی از یاران آن حضرت به نام «ابو

هاشم جعفری» می گوید در تنگنای شدیدی واقع شدم و به خدمت امام هادی علیه السلام رفتم، تا به او شکایت کنم، پیش از آن که من سخن آغاز کنم، امام فرمود:

ای «ابو هاشم» کدام یک از نعمت های الهی را می خواهی شکر آن را ادا کنی؟ ابو هاشم می گوید: من از این سخن ناراحت شدم و سکوت کردم و ندانستم چه در پاسخ بگویم. امام خودش ادامه داد و فرمود خداوند ایمان را به تو روزی کرد، و بدن تو را به وسیله آن بر آتش دوزخ حرام نمود، خداوند سلامت و تندرستی به تو داد و تو را بر اطاعتش یاری کرد، خداوند قناعت به تو روزی داد تا در پیش مردم بی ارزش نشوی.

ای ابو هاشم! من ابتدا به سخن کردم برای این که گمان کردم می خواهی شکایتی از کسی که این نعمت ها را به تو ارزانی داشته است نزد من مطرح کنی، و من دستور دادم یک صد دینار به تو بدهند، آن را بگیر (و مشکل خود را با آن مرتفع کن).
«۲»

این بزرگواری و حسن برخورد سبب شد که او راضی و خشنود، بی آنکه طرح شکایتی از زندگی خود کند، از خدمت امام باز گردد.

۱۳- مرحوم «کلینی» در جلد اول «اصول کافی» درباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند که آن حضرت را در نزد شخصی به نام «علی بن نارمش» که

(۱). بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۴۷.

(۲). همان.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۱

از دشمن ترین مردم نسبت به آل ابی طالب بود (از سوی بنی عباس) حبس کرده بودند و به آن مرد دستور داده شده بود که هر چه

می توانی بر آن حضرت سخت بگیر و آزار و شکنجه کن! ولی یک روز بیشتر نگذشته بود که آن مرد (ناصری خشن) چنان در برابر امام نرم شد که صورت بر پای مبارکش می گذارد و به عنوان احترام و بزرگداشت چشم به زیر می انداخت و نگاه به حضرت نمی کرد. هنگامی که از نزد امام بیرون آمد به کلی دگرگون شده بود و سخت به امام اعتقاد پیدا کرده و بهترین سخنان را درباره حضرت می گفت «۱» این نشان می دهد که رفتار امام از نظر عبادت و اطاعت و حسن خلق و حسن رفتار به قدری عالی بوده که در این مدت کوتاه، سرسخت ترین دشمنان را به بهترین دوستان مبدل ساخت.

۱۴- درباره حضرت مهدی ولی عصر علیه السلام ارواحنا فداه، و حسن خلق و برخورد مملو از لطف و عنایتش به افرادی که به محضرش رسیده اند سخن بسیار است، از جمله مرحوم «محدث نوری» در کتاب «جَنَّة المَأْوَى» از یکی از علمای معتمد نجف اشرف نقل می کند که در نجف اشرف مرد با ایمان و مخلصی بود به نام «شیخ محمد»، او گرفتار ناراحتی شدید سینه بود به گونه ای که همراه سرفه، اخلاط خون آلود از سینه او خارج می شد، و در نهایت تنگدستی می زیست، و غالباً به اطراف نجف برای تحصیل روزی می رفت، اما به قدر کافی چیزی عاید او نمی شد، در عین حال سخت علاقمند بود که با دختری از اهل نجف ازدواج کند، و هر زمان خواستگاری می رفت با جواب منفی روبرو می شد، زیرا فقیر و فاقد امکانات بود، هنگامی که فقر و بیماری و نومییدی از ازدواج با آن دختر، او را

تحت فشار قرار داد، تصمیم گرفت به آنچه در میان اهل نجف معروف بود که برای حل مشکل، چهل شب چهارشنبه به «مسجد کوفه» بروند و به ذیل عنایت ولی عصر (عج) متوسل شوند تا به دیدار آن امام بزرگوار نایل گردند و به مقصود خود برسند»، عمل کند.

این کار را شروع کرد و پی در پی شب های چهارشنبه به مسجد کوفه می رفت تا

(۱). اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۵۰۸، حدیث ۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۲

شب آخر فرارسید، شبی بود زمستانی و تاریک و توأم با بادهای سخت و کمی باران.

او می گوید آن شب من بر سکویی که نزدیک در مسجد بود نشسته بودم و نمی توانستم وارد مسجد شوم، زیرا از این می ترسیدم که مسجد به خاطر خون ریزی سینه ام آلوده شود. هوا سرد بود و پوششی در برابر سرما نداشتم، اندوه شدیدی بر من سنگینی می کرد و دنیا در نظرم تیره و تار شده بود، پیش خود فکر می کردم، شبها یکی پس از دیگری گذشت و با این همه رنج و زحمت و مشقت و خوف، در این چهل شب به جایی نرسیدم، در حالی که یأس و نومیدی تمام وجود مرا فرا گرفته بود، احدی در مسجد حضور نداشت، من آتشی برای تهیه قهوه برافروخته بودم که به آن عادت داشتم و نمی توانستم ترک کنم، و قهوه ای که با من بود بسیار کم بود، ناگهان دیدم مردی از طرف در به سوی من آمد، همین که چشمم به او افتاد، پیش خود گفتم: این یکی از عرب های بادیه نشین اطراف مسجد است و آمده است که از قهوه من بنوشد، و

در این شب تاریک بی قهوه بمانم.

در همین حال که در این اندیشه بودم، آن مرد نزد من آمد، و با نام مرا مخاطب ساخت سلام کرد و در برابر من نشست، تعجب کردم، چگونه نام مرا می داند گفتم شاید از یکی از قبایل اطراف نجف باشد که من گاهی برای گرفتن کمک به سراغ آنها می روم، سؤال کردم آیا شما از فلان طایفه اید؟ گفت: نه. قبیله دیگری را نام بردم گفت: نه، و هر چه گفتم جواب منفی داد، من عصبانی شدم و به عنوان استهزاء گفتم شما از قبیله طُری طره هستید (طری طره لفظ بی معنایی بود) آن بزرگوار این سخن را که شنید تبسم کرد، و خشمگین نشد، فرمود: ایرادی ندارد بگو ببینم برای چه به اینجا آمده ای؟ گفتم به تو چه مربوط است که در این کارها دخالت می کنی؟

فرمود: ضرری ندارد، اگر برای من بازگو کنی! من از حسن اخلاق و بیان شیرین او سخت در شگفتی فرو رفتم و قلبم به او متمایل شد، هر چه بیشتر سخن می گفت بر محبتم افزوده می شد. من عادت به کشیدن توتون داشتم و از پیپ استفاده می کردم، آماده کردم و به او تعارف نمودم، فرمود برای تو اشکالی ندارد ولی من از آن استفاده نمی کنم، یک فنجان قهوه برای او ریختم، از من گرفت، مقدار کمی از

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۳

آن نوشید و بقیه را به من داده گفت: بقیه را بنوش!، لحظه به لحظه علاقه من به او بیشتر می شد به او گفتم: برادر! خداوند در این شب تاریک تو را برای من فرستاده که مونس من باشی! سپس شرح حال خود

را برای او با ذکر سه مشکل مهم زندگی بازگو کردم، و گفتم که برای حل آنها به اینجا آمده و این همه زحمت بر خود هموار کردم، فرمود: اما سینه تو خوب شد، و در آینده نزدیکی نیز آن دختر به ازدواج تو در می آید ولی فقر تو تا پایان عمر بر طرف نخواهد شد. من توجه نداشتم که او چه می گوید و چگونه از آینده خبر می دهد، این مطلب گذشت، و بعد از ماجرای عجیبی از نظرم پنهان شد، هنگام صبح احساس کردم سینه ام کاملاً سالم است و بیش از یک هفته نگذشته بود که وسایل ازدواج با آن دختر از جایی که انتظار نداشتم فراهم شد، ولی فقر من همچنان باقی ماند. «۱»

آنچه در بالا آمد گوشه هایی از سیره پیشوایان بزرگ اسلام علیهم السلام و تجلیاتی از حسن خلق آنها در برخورد با دوست و دشمن بود، این نمونه ها نشان می دهد که آن بزرگواران تا چه حد در این زمینه تأکید و اصرار داشتند که همه در برخوردهای خود نهایت حسن خلق را رفتار کنند. و آنچه را قرآن مجید درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده، عملاً نشان دهند. آری دعوت آنها به حسن خلق تنها با زبان روایات نبود، بلکه با عمل عالی ترین پیام را به ما دادند.

سوء خلق و آثار آن

نقطه مقابل حسن خلق، سوء خلق است که می توان آن را به بد زبانی و خشونت تفسیر کرد.

افراد بد اخلاق و دارای سوء خلق، بلائی عظیمی برای خود و خانواده و جامعه ای که در آن زندگی می کنند محسوب می شوند.

سوء خلق از مهمترین عوامل نفرت و انزجار و پراکندگی است و کسانی

(۱). جَنَّةُ الْمَأْوَى که به ضمیمه جلد ۵۳، بحار الانوار چاپ شده، صفحه ۲۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۴

درد بزرگ مبتلا- هستند، غالباً در جامعه منزوی می شوند، و مردم با آنها قطع رابطه می کنند، و اگر به خاطر الزام های اجتماعی یا پست و مقامشان مجبور به مراوده با آنها باشند، در دل بر آنها نفرین می فرستند، و تا بتوانند از آن ها می گریزند.

هرگاه این بیماری اخلاقی در عالمان دینی و خادمان مذهب پیدا شود، خطر بسیار بزرگتری به دنبال دارد و آن این که سبب بدبینی و سوء ظن مردم به اصل مذهب و فرار آنها از دین خواهد شد. و این گناهی است بسیار بزرگ که چیزی نمی تواند آن را جبران کند.

به همین دلیل در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق دیده می شود، تعبیراتی بسیار تکان دهنده و گاه وحشت زا، که گلچینی از آن را در ذیل، از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَه؛ از سوء خلق پرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است» (و صاحب خود را نیز به آتش دوزخ گرفتار می کند). «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که: سوء خلق گناهی است که توبه ندارد. و فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ؛ خداوند از پذیرش توبه افراد بد اخلاق ابا دارد» عرض کردند: یا رسول الله! چرا و چگونه؟

فرمود: «لِأَنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي اعْظَمَ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي تَابَ مِنْهُ؛ زیرا هنگامی که از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری

ممکن است منظور از این سخن این باشد که افراد بد اخلاق، هنگامی که در موردی توبه می کنند، در حالی که بد اخلاقی از وجود آنها ریشه کن نشده، عقده آن را در جای دیگر و به صورت شدیدتر باز می کنند، و به همین دلیل هرگز موفق به توبه کامل نمی شوند، مگر این که این رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازند.

۳- حضرت علی علیه السلام سوء خلق را بدترین مصیبت شمرده و می فرماید: «أَشَدُّ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۵

الْمَصَائِبِ سُوءِ الْخُلُقِ؛ شدیدترین مصیبت ها سوء خلق است». «۱»

چه مصیبتی از آن بالاتر که انسان را در جامعه منزوی می کند و تمام پیوندها را میان او و خلق و خالق قطع می نماید.

۴- و نیز از همان حضرت می خوانیم که فرمود: «لَا وَحْشَةَ أَوْحَشُ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ؛ وحشتی بدتر از سوء خلق نیست». «۲»

دلیل آن روشن است، زیرا انسان را در تنهایی عجیبی فرو می برد.

۵- به همین دلیل در حدیث دیگری می فرماید: «لَا عَيْشَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد». «۳» چرا که هم خودش در زحمت است و هم اطرافیان و معاشرین او در عذابند.

۶- شبیه این تعبیر اما با یک تفاوت روشن در یک حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لَا سُودَ دَلِيسِي الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق در جامعه، بزرگی و آقایی پیدا نمی کند». «۴»

دلیل آن هم روشن است زیرا نخستین شرط بزرگی و آقایی جاذبه اخلاقی و مهر و محبت و ادب است، و آن کس که این سرمایه را ندارد، به آن نخواهد رسید.

از همان حضرت حدیث گویای دیگری در این زمینه آمده است، می فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَيْنُ الْأَرِيكَةِ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، الْكَافِرُ شَرَسُ الْخَلِيقَةِ سَيِّئُ الطَّرِيقَةِ؛ مؤمن نرم و انعطاف پذیر و خوش خلق است، و کافر بد اخلاق و بد روش است.» (۵)

و به این ترتیب حسن خلق، یکی از نشانه های ایمان، و سوء خلق یکی از نشانه های کفر می باشد.

درمان سوء خلق

آنچه که در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که برای پرهیز از طولانی شدن سخن، از ذکر آنها خودداری شد، به روشنی گواهی می دهد که سوء خلق یکی از

(۱). عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۳۷، به نقل از پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۸۳.

(۲). شرح غرر، جلد ۶، صفحه ۴۰۰.

(۳). همان، صفحه ۳۵۹.

(۴). همان.

(۵). همان، جلد ۱، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۳۸۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۶

بدترین و مزاحم ترین صفات است که آثار مرگباری در زندگی انسان و اطرافیان او دارد، و افق زندگانی را تیره و تار و شهد حیات را در کام انسان مبدل به شرننگ می کند.

بنابراین کسانی که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند باید هر چه زودتر برای درمان خود بکوشند، و از طرقی که علما و بزرگان اخلاق گفته اند بهره گیرند، از جمله این که: مبتلایان به این صفت رذیله باید همه روزه در عواقب شوم آن بیندیشند و روایات بالا و سخنان بزرگان را مکرر در مکرر مرور کنند و آثار شوم آن را در زندگی مبتلایان به آن مشاهده نمایند که چگونه مردم از آنها متنفر می شوند، و در زندگی در برابر حوادث سخت تنها می مانند، و در مجموع رانده درگاه خدا و خلق خواهند شد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که

برای ریشه کن کردن صفات زشت اخلاقی باید از تمرین و ریاضت استفاده کرد، و در این طریق پافشاری نمود، خوش خلقی را- هر چند تصنعی باشد پیشه خود ساخت، تا این امر به صورت عادت و ملکه در آید، و همین که عوامل سوء خلق پیش می آید، انسان خودش را از آن دور کند و به اموری دیگری مشغول سازد، به نماز و عبادت و زیارت برخیزد، یا خود را سرگرم ورزش و سرگرمی های سالم دیگر نماید.

و نیز همه روز به خود تلقین کند که من بد اخلاق نیستم و دارای حسن خلقم، این تلقین تدریجاً اثر می گذارد، و جوانه های حسن خلق بر شاخسار وجودش نمایان می شود، و آثار سوء خلق برچیده خواهد شد.

گاه می شود که سوء خلق، بر اثر گرسنگی، تشنگی و یا بیماری های جسمانی پیدا می شود در این گونه موارد باید به درمان ریشه های آن پرداخت، و از تماس زیاد با مردم خودداری کرد.

و گاه می شود که این رذیله اخلاقی از دوستان و رفیقان بد خلق به انسان منتقل می شود باید با این گونه افراد قطع رابطه نمود، و با کسانی رابطه برقرار کرد که دارای فضیلت حسن اخلاقند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۷

اخلاق در قرآن ج ۳ ۱۹۶۳

بداخلاق ترین مردم اگر به دستورهای بالا عمل کنند و تصمیم و اراده قوی برای اصلاح خویشان داشته باشند، به یقین نتیجه خواهند گرفت.

مزاح و شوخی

در روایات اسلامی و همچنین کلمات بزرگان اخلاق، بحث های گسترده ای در زمینه مزاح و شوخی آمده است که جمع بندی همه آنها انسان را به اینجا می رساند که «مزاح» اگر در حد اعتدال باشد و آلوده به گناهی نشود، نه تنها چیز

بدی نیست بلکه می توان آن را بخشی از مسأله حسن خلق و گشاده رویی و اخلاق فاضله محسوب داشت، و بی شک اگر به افراط کشیده شود، یا با گناه آلوده گردد مبدل به یکی از رذایل اخلاقی می شود. و گاه ممکن است خطرات آن از خطرات سخنان جدی بیشتر باشد، چرا که در مزاح نوعی آزادی وجود دارد که در سخنان جدی نیست.

از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام و بزرگان دین نیز استفاده می شود که آنها عملاً مزاح را به صورت معتدل در زندگی خود داشتند.

با این اشاره به سراغ بخشی از روایاتی که مزاح را نیکو شمرده و سپس به سراغ روایاتی که از آن مذمت کرده است می رویم تا طریق جمع میان این دو گروه از فحوای روایات روشن شود.

۱- در حدیثی از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله چنین می فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا رَأَهُ مَغْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ؛ رَسُولُ خِدا هر گاه یکی از یاران خود را اندوهگین می دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می کرد». (۱)

آری آن حضرت از مزاح برای یک هدف انسانی مطلوب بهره می گرفت، و دل های غمگین را پر از سرور می کرد.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

(۱). مستدرک الوسائل، جلد ۸، صفحه ۴۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۸

«كَيْفَ مُدَاعَبَةُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؛ چگونه شما با یکدیگر شوخی می کنید؟»

او پاسخ گفت: بسیار کم.

امام فرمود: «فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَ إِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا السُّرُورَ عَلَىٰ أَخِيكَ»

وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرِزَهُ؛ این کار را نکنید (و مزاح را ترک نگویید) زیرا مزاح شاخه ای از حسن خلق است، و به وسیله آن شادی در دل برادر مؤمن خود وارد می کنی و پیامبر صلی الله علیه و آله با افرادی شوخی می کرد، تا آنها را خوشحال کند. «۱»

۳- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمَزَاحُ؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که در او دعابه وجود دارد، راوی می گوید: سؤال کردم دعابه چیست؟ فرمود: مزاح است.» «۲»

از این تعبیر استفاده می شود مؤمنان نباید خشک باشند، و یکی از شاخه های حسن خلق مزاح های حساب شده و توأم با تقوا است.

۴- از روایات استفاده می شود که گاه پیشوایان معصوم علیهما السلام دیگران را تشویق می کردند که در مجلس آنها مزاح کنند و مایه ادخال السیرور گردند. مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» در حدیثی نقل می کند، که یک نفر اعرابی بود که گاه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله می آمد و هدیه ای می آورد، سپس عرض می کرد: پول هدیه ما را محبت فرمائید. پیامبر صلی الله علیه و آله می خندید. و لذا گاهی که حضرت اندوهگین می شد، می فرمود:

اعرابی کجا است ای کاش می آمد. «۳»

۵- در احادیث، نمونه هایی از مزاح های پیامبر صلی الله علیه و آله به افراد دیده می شود که در نوع خود جالب و آموزنده است از جمله در حدیثی داریم که: زنی به نام «ام ایمن» خدمت پیامبر علیه السلام آمده عرض کرد: همسرم از شما دعوت کرده،

فرمود: همسرت کیست، همان کسی که در چشمش سفیدی است. زن عرض کرد به خدا سوگند چشم او سفید نیست، فرمود: من می دانم که در چشم او سفیدی است، عرض کرد:

«لَا وَاللَّهِ نَهْ بِهْ خُدا سَوْگَنْد». فرمود: «هر کسی در چشمانش سفیدی (و سیاهی) است». «۴»

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۳، حدیث ۳.

(۲). همان، حدیث ۲.

(۳). همان، حدیث ۱.

(۴). تنبیه الخواطر، جلد ۱، صفحه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۶۹

در برابر این احادیث، احادیث فراوانی وارد شده که از مزاح نهی می کند از جمله:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَيَّاكُمْ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ مَهَابَةِ الرَّجَالِ؛ از مزاح پرهیزید که آبرو و ابهت انسان را می برد». «۱»

۲- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِذَا احْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ وَ لَا تُمَارِهِ؛ هنگامی که کسی را دوست داشتی مزاح با او مکن و جرّ و بحث با او منما». «۲»

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «أَيَّاكُمْ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَجْرُ السَّخِيمَةَ وَ يُورِثُ الضَّغِينَةَ وَ هُوَ السَّبُّ الْأَضْعَرُّ؛ از مزاح پرهیزید که سبب کینه و عداوت است، و دشنام کوچک محسوب می شود». «۳»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تُمَازِحْ فَيَجْتَرَّ عَلَيْكَ؛ مزاح مکن که افراد بر تو جری و جسور نمی شوند». «۴»

*** بنابر آنچه در این روایات کوتاه و پر معنی آمده است، مزاح می تواند آبرو و شخصیت انسان را بر باد دهد، سبب عداوت و دشمنی گردد، و مانند دشنام تأثیر سوء بگذارد و موجب جرئت و جسارت افراد نادان بر انسان

گردد.

از مطالعه این تعبیرات به خوبی می توان دریافت که راه جمع میان گروه اول از روایات که تشویق به مزاح می کند و گروه دوم که از آن به شدت نهی می کند چیست؟

توضیح این که: مزاح امری است بسیار پیچیده، و گاه شوخی ها از جدی ها جدی تر است، و به تعبیر دیگر، مزاح بسیار ظریف و شکننده است، و اگر از حساب و کتاب خارج شود، آثار آن بسیار ویران گر و مخرب است.

اگر مزاح در حد اعتدال و صرفاً برای ادخال سرور و شادمانی در قلب مؤمن و رفع خستگی ها و اندوه ها باشد، و تمام جهات شرعی در آن رعایت گردد به یقین

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۶.

(۲). همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۹.

(۳). همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۱۲.

(۴). همان، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۰

مطلوب است و مورد رضای خدا.

ولی اگر مزاح به قصد انتقام جویی و بردن آبروی اشخاص، و اعمال کینه توزی است، مخصوصاً در مواردی که از طریق جدی، این کارها امکان پذیر نیست، و گروهی به شوخی و مزاح برای رسیدن به اهداف شیطانی خود پناه می برند، بدون شک مبعوض و منفور، و گاه از دشنام هم بدتر است.

همچنین اگر در مزاح از کلمات رکیک و سخنان سبک و کودکانه استفاده شود بی شک سبب آبروریزی و از بین رفتن شخصیت انسان است.

و نیز اگر مزاح در برابر کسانی که ظرفیت آن را ندارند و حریم شخصیت اشخاص را نمی شناسند انجام گیرد، ای بسا راه را برای جرئت و جسارت آنها باز می کند و آنها نیز هر چه بخواهند می گویند.

این گونه مزاح ها، نه تنها مطلوب نیست، بلکه گاهی

در سلک گناهان کبیره قرار می گیرد.

راهیان راه حق و سالکان الی الله و طالبان تهذیب نفس باید در مورد مزاح به هوش باشند، نه آن را از زندگی حذف کنند، و به صورت انسانی عبوس و خشک و فاقد احساس و محبت در آیند، و نه به وسیله آن آلوده گناهان یا اعمال منافی مرآت گردند، و بسیار دیده ایم که افراد ظاهراً متدین گاهی در جلسات خود به عنوان مزاح و شوخی سخنانی می گویند یا حکایاتی نقل می کنند که گاه غیبت یا تهمت و یا اشاعه فحشاء، و یا سب ریختن آبروی مسلمانان می گردد.

از این گذشته مزاح هر چند هیچ مطلب خلافی در آن نباشد اگر زیاد شود غالباً آثار منفی دارد، و به گفته بعضی از بزرگان: «الْمَزَاحُ فِي الْكَلَامِ كَالْمَلْحِ فِي الطَّعَامِ؛ مزاح در سخن مانند نمک در غذاست (که اگر از حد بگذرد شور، و اگر کم باشد بی نمک می شود)».

اضافه بر این کسانی که زیاد شوخی می کنند سخنان جدی آنها از ارزش می افتد، و مردم سخنان آنان را به عنوان جدی قبول نمی کنند، چنانکه در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام وارد شده است «مَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ؛ کسی که شوخی اش زیاد شود، جدی اش باطل می شود». (۱)

(۱). غرر الحکم، شماره ۸۳۵۶، جلد ۵، صفحه ۲۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۱

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه مزاح ها، اهداف جدی را تعقیب می کند، اگر این هدف های جدی، مسایل تربیتی و سازنده باشد بسیار خوب است، مثلاً از طریق شوخی به کسی فهمانده شود که باید در امور دینی و اخلاقی کوشا باشد، این کار بسیار خوبی است، ولی اگر هدف های

جدی نهفته در مزاح مسایل تخریبی و مفسده انگیز و انتقام جویی و مانند آن باشد، بسیار زشت و ناجوانمردانه است که انسان در لباس مزاح آبروی افراد را ببرد و بر شخصیت آنها ضربه وارد کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۳

۶

امانت و خیانت

اشاره

امانت از مهم ترین فضایل اخلاقی و ارزشهای اسلامی و انسانی است که با تأکید فراوان در قرآن و احادیث از آن یاد شده است و علمای اخلاق و سالکان الی الله اهمیت فوق العاده ای برای آن قائلند، و به عکس خیانت از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین رذایل اخلاقی است.

امانت سرمایه اصلی جامعه انسانی و سبب پیوند مردم با یکدیگر و نظم معاش و معاد آنها است، در حالی که خیانت آتش سوزانی است که همه پیوندها را از میان می برد، و سبب هرج و مرج جامعه و فقر و ضعف و بدبختی است. امانت از صفاتی است که هم در رابطه خلق با خالق و هم انسان ها نسبت به یکدیگر و هم انسان نسبت به خودش و هم نسبت به محیط زیست او صادق است. کتاب های آسمانی و آیین های الهی امانت های خدا در نزد مردم است.

نعمت های معنوی و مادی که خداوند در جسم و جان انسان آفریده هم امانت های او هستند.

اموال و ثروت های مردم و پست ها و مقام های اجتماعی، امانت هایی است که مردم مأمور به حفظ آنها هستند.

فرزندان در دست پدر و مادر، و شاگردان در نزد معلمان همه امانت های الهی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۴

محسوب می شوند.

آب و خاک و هوا و آنچه خداوند برای زندگی و حیات بشر در جهان طبیعت آفریده هر کدام امانتی گرانبها در دست انسان ها است، که خیانت نسبت

به آنها گناه بزرگی است.

با توجه به وسعت مفهوم «امانت» و «خیانت» و گسترش دامنه آن در ابعاد مختلف اهمیت این فضیلت اخلاقی بیش از پیش آشکار می شود.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و به کلام الهی در زمینه امانت و خیانت گوش جان فرا می دهیم.

در قرآن مجید امانت به صورت مفرد یا جمع بارها تکرار شده.

و در مورد شش نفر از پیامبران بزرگ الهی جمله «أَنْتَ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» من برای شما فرستاده امینی هستم» در آیات قرآن درباره نوح علیه السلام (شعراء- ۱۰۷) و هود (شعراء ۱۲۵) و صالح (شعراء- ۱۴۳) و لوط (شعراء- ۱۶۲) و شعیب (شعراء- ۱۷۸) و موسی (دخان- ۱۸) دیده می شود، که نشانه واضحی از اهمیت این فضیلت اخلاقی است که در کنار امر رسالت قرار گرفته، و بدون آن هرگز اعتماد امت ها به رسولان جلب نمی شود.

از این گذشته آیات متعددی در سوره های مختلف پیرامون اهمیت امانت و لزوم رعایت کردن آن دیده می شود که ذیلاً به سراغ تفسیر آنها می رویم.

۱- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون- ۸، معارج- ۳۲)

۲- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا. (نساء- ۵۸)

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ. (انفال- ۲۷)

۴- ... فَإِنْ مِنْكُمْ بَعْضٌ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ ... (بقره- ۲۸۳)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۵

۵- أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا

ترجمه:

۱- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

۲- خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید! و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید! خداوند، اندرزهای خوبی به شما می دهد خداوند شنوا و بیناست.

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که می دانید.

۴- ... و باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان چیزی از دیگری گرفته) امانت (و بدهی خود را به موقع) پردازد و از خدائی که پروردگار او است پرهیزد

۵- ما امانت (تعهد، تکلیف، و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن سر برتافتند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را بر دوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود (چون قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد!).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه اوصاف برجسته مؤمنان راستین، ضمن بشارت دادن آنها به فلاح و رستگاری بیان شده است، و بعد از بیان اهمیت نماز و اعراض از لغو و بیهودگی و پرداختن زکات و پرهیز از هر گونه انحراف جنسی در پنجمین و ششمین توصیف اشاره به مسأله حفظ امانت و پای بندی به عهد و پیمان کرده می فرماید:

«مؤمنان کسانی هستند که امانت ها و عهد خود را رعایت می کنند».

(وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

همین تعبیر در سوره معارج آیه ۳۲ ضمن اوصاف انسان های شایسته بیان شده

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۶

است و در آنجا نیز بر اهمیت امانت و وفای به عهد تکیه شده است.

توجه این که «امانات» در اینجا به صورت جمع ذکر شده که اشاره به انواع و اقسام امانت است، و بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که امانت در این آیه، تنها شامل امانت های مالی نیست، بلکه شامل امانات معنوی مانند قرآن و آیین خدا و عبادات، و وظائف شرعیه و همچنین شامل نعمت های مختلفی که خداوند به انسان داده است می شود.

و از اینجا روشن می شود که مؤمنان واقعی و انسان های شایسته کسانی هستند که تمام این امانت ها را مراعات کنند، و مراقب حفظ همه آنها باشند.

عطف وفای به عهد بر حفظ امانت بیانگر این حقیقت است که هر دو به یک ریشه باز می گردند، چرا که پیمان شکنی نوعی خیانت در عهد و پیمان است و رعایت امانت نوعی وفاداری به عهد و پیمان محسوب می شود.

تعبیر به «راعون» که از ماده رعایت است (توجه داشته باشید که این واژه از ماده «رعی» به معنی مراقبت از گوسفندان به هنگام چرا گرفته شده است) نشان می دهد که منظور از آن چیزی بیش از ادای امانت است، بلکه مراقبت همه جانبه از آن را توصیه می کند.

بدیهی است امانت گاهی جنبه فردی دارد و به دست یک شخص سپرده می شود (مانند یک امانت مالی که انسانی به انسان دیگر می دهد) و گاه جنبه گروهی دارد مثلاً حفظ قرآن و آیین خدا و حفظ استدلال کشورهای اسلامی، امانت هایی است که به دست جوامع اسلامی سپرده شده و برای حفظ آن حرکت گروهی و دسته جمعی لازم است.

در دومین آیه با صراحت دو دستور بیان شده است؛ دستوری درباره امانت و دستور دیگری درباره عدالت، می فرماید: خداوند به شما دستور می دهد که

امانت ها را به صاحبان آنها برسانید، و هنگامی که میان مردم داوری می کنید از روی عدالت داوری کنید. خداوند پند و اندرزهای خوب به شما می دهد. خداوند شنوا و بینا است. (اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّواْ الْاَمَانَاتِ الٰى اَهْلِهَا وَ اِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ اَنْ تَحْكُمُوْا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۷

بِالْعَدْلِ اِنَّ اللّٰهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ، اِنَّ اللّٰهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيْرًا).

با این که مسأله حکومت عادلانه و داوری صحیح در میان مردم جایگاه بسیار والایی دارد، در عین حال پیش از آن دستور به ادای امانات داده شده است که نشانه اهمیت فوق العاده آن است. و ترتیبی که در آیه اشاره شده شاید به خاطر این است که امانت مفهوم عامی دارد که داوری عادلانه در میان مردم یکی از مصادیق آن است، زیرا امانت به مفهوم عام آن تمام مقامات و پست های اجتماعی را که امانت های خدا و امانت های مردم، در دست صاحبان آن مقام ها است شامل می شود.

تأکیدهایی که در ذیل آیه آمده از یک سو توصیه به امانت و عدالت را پند و اندرزهای نیک پروردگار می شمرد، و از سوی دیگر به همگان هشدار می دهد که خدا مراقب اعمال آنها است. اهمیت مضاعفی به این دو موضوع یعنی رعایت امانت و عدالت می دهد.

در تفسیر کبیر فخر رازی می خوانیم که برای امانت سه شاخه بیان شده است؛ امانات پروردگار، و امانت های مردم و امانات خویشان. سپس در شرح هر یک از این ها بحث مشروحی دارد از جمله انجام واجبات و ترک محرمات را جزء امانات الهی می شمرد، و آنها را به شاخه های متعدد، از جمله امانت زبان، امانت چشم و گوش ذکر می کند

(زبان باید به گناه گردش نکند، چشم نگاه خیانت آمیز ننماید و گوش، گفتار حرام نشنود).

و امانت های مردمی را از قبیل سپرده هایی که نزد یکدیگر دارند و ترک کم فروشی و ترک غیبت و رعایت عدالت از ناحیه حکومت ها، و عدم تحریک عوام در تعصب های باطل و مانند آن را می شمرد.

و امانت انسان را نسبت به خویش این می داند که آنچه را خیر دین و دنیای او است برگزیند، و تسلیم شهوت و غضب و گناهان ناشی از آنها نشود. «۱»

(۱). تفسیر فخر رازی، جلد ۱۰، صفحه ۱۳۹. (ذیل آیه مورد بحث).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۸

گسترش مفهوم امانت و شمول آن نسبت به بسیاری از وظایف مهم و نعمت ها در بسیاری از تفاسیر از جمله تفسیر «ابو الفتوح رازی» و قرطبی و «فی ظلال» و «مجمع البیان» و غیر این ها مورد تأکید واقع شده است.

در روایات اسلامی چنانکه بعداً اشاره خواهیم کرد نیز تصریح به این معنی شده است.

آنچه در شأن نزول این آیه نقل شده نیز به خوبی گستردگی مفهوم امانت را نشان می دهد زیرا در شأن نزول می خوانیم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با پیروزی کامل وارد مکه شد، «عثمان بن طلحه» کلید دار کعبه را احضار فرمود و کلید را از او گرفت تا درون کعبه را از لوث بتها پاک سازد. پس از انجام این مقصود عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله تقاضا کرد منصب کلید داری بیت الله که مقام بسیار برجسته ای بود، به او سپرده شود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرد و کلید را به دست «عثمان بن طلحه» داد در

حالی که آیه فوق را تلاوت می فرمود: «انَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ الٰى اَهْلِهَا...» این در حالی است که هنوز «عثمان» مسلمان نشده بود.

در سؤمین آیه صریحاً از سه چیز نهی شده؛ خیانت به خدا و خیانت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خیانت به امانت هایی که در میان مردم است می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله خیانت نکنید و در امانات خود نیز خیانت روا ندارید (یا ایُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَا تَخُوْنُوْا اللّٰهَ وَ الرَّسُوْلَ وَ تَخُوْنُوْا اِمَانَتِكُمْ). «۱»

معروف در میان مفسران، آن است که منظور از امانت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله که نهی از خیانت در آن شده است همان «اسرار» مسلمانان است، که بعضی از افراد ضعیف الایمان به خاطر حفظ منافع شخصی خود برای مشرکان افشا کردند و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت که یک نمونه از آن در داستان «ابو لبابه» دیده می شود. که بعضی از اسرار نظامی مسلمانان را برای دشمنان سرسختی مانند یهود

(۱). در مورد محل اعراب جمله «و تخونوا اماناتکم» احتمالات متعددی داده شده، و از همه مناسب تر آن است که تخونوا مجذوم به وسیله لاء محذوفی است و معطوف است بر لا تخونوا که در جمله اول آمده است، بنابراین واو، واو عاطفه است نه واو حالیه و نه واو به معنی «مَعَ».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۷۹

«بنی قریظه» فاش ساخت. و یا داستان حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای «ابو سفیان» فاش کردند. و منظور از خیانت در امانات در جمله دوم

همان اماناتی است که در میان مردم معمول است.

بعضی دیگر خیانت به خدا را مربوط به فرائض و واجبات، و خیانت به پیامبر صلی الله علیه و آله را مربوط به سنت ها، و خیانت به مردم را مربوط به اموال آنها دانسته اند.

احتمال دیگری نیز داده شده که از احتمالات سابق جامع تر و بهتر است و آن این که آیه مفهوم گسترده ای دارد که شامل هر گونه امانت معنوی و مادی و مالی و غیر مالی می شود. بنابراین هم خیانت به امانت های الهی ممنوع است هم امانت هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله از آیین خود نزد امت گذارده و هم امانت هایی که مردم نسبت به یکدیگر دارند چه در مربوط به امور مالی و چه اسرار زندگی. لذا در حدیث آمده است که پیامبر به ابو ذر فرمود: «یا اباذَرُ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَ أَفْشَاءُ سِرِّ اِخِيكَ خِيَانَةٌ؛ ای ابو ذر گفتگوهایی که در مجالس خصوصی می شود امانت است و افشاء سِرِّ برادرت خیانت محسوب می شود.» (۱)

آیه ۲۸ همین سوره انفال که در دنبال آیه سابق آمده است نشان می دهد که حتی اگر اموال و منافع اولاد انسان به خطر بیفتند نباید به خاطر آنها خیانت کرد (همان گونه که در داستان ابو لبابه آمده است که وجود اموال و اولاد او در میان یهودیان سبب شد که نسبت به اسرار نظامی مسلمین خیانت کند) می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ؛ بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم نزد خدا است.»

بنابراین امانت های الهی و مردمی چیزی نیست که انسان بتواند به بهانه های مختلف در

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۰

سومین آیه مخصوص به امانت های مالی است و در لابلای آیاتی که سخن از تنظیم اسناد مالی می دهد واقع شده می فرماید: هرگاه بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند یا گرفتن گروگان، امانت خویش را به او بسپارد. و در این صورت کسی که امین شمرده شده باید امانت را (به موقع) بپردازد، و از خداوندی که پروردگار او است بپرهیزد. (و خیانت نکند) (فَإِنْ مِنْكُمْ بَعْضٌ فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَانَتَهُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ).

تعبیر امانت در آیه بالا- ممکن است اشاره به وام هایی باشد که بدون نوشتن سند و دادن گروگان- تنها به خاطر اعتماد و اطمینان- به افراد می دادند، یا اشاره به اموالی باشد که به عنوان رهن سپرده می شد، و یا هر دو. و در هر صورت دلیل روشنی است بر لزوم احترام امانت در هر شکل و در هر صورت.

*** در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث باز هم سخن از امانت الهی است امانتی بزرگ و گسترده که آسمان ها و زمین و کوه ها از نگهداری آن عاجز بودند و انسان یک تنه آن را بر دوش کشید می فرماید: «ما امانت را به آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند اما انسان آن را بر دوش کشید و او بسیار ظالم و نادان بود. (چرا که قدر این مقام والا را نشناخت و به خود ستم کرد) (أَنَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

وَاشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا).

این چه امانتی بود که آسمان با آن عظمت و زمین با این وسعت، و کوه ها با آن صلابت از حمل آن ناتوان بودند در حالی که این انسان خاکی با این جثه کوچکش آن را بر دوش کشید.

مفسران پیشین و بزرگان معاصر احتمالات زیادی در تفسیر این آیه ذکر کرده اند ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که منظور از این امانت بزرگ الهی همان تکلیف و مسئولیت است که بدون عقل و آزادی و اراده میسر نیست.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۱

آری تعهد و تکلیف و مسئولیت در برابر خدا و خلق و خویشتن بار بسیار سنگینی است که هیچ موجودی جز انسان استعداد پذیرش آن را نداشت، و به دنبال آن خداوند عقل را که ملاک ثواب و عقاب، و آزادی و وسیله انتخاب است به او داد، و مجموع این سه صفت (تکلیف و عقل و آزادی) عظمت بی نظیری به انسان داد، و او را به مقام خلیفه الهی رسانید.

ولی این انسان ظلوم و جهول، قدر این مقام منبع را نشناخت، در گرداب شهوات غوطه ور شد، و از سعادت بزرگی که در انتظار او بود دور ماند و به خویشتن ستم کرد.

بنابراین ظلوم و جهول بودن انسان به خاطر پذیرش این امانت نبود، چرا که پذیرش آن نشانه عقل و سبب افتخار او است، زیرا بدون آن هرگز به مقام خلیفه الهی نمی رسید، بلکه ظلوم و جهول بودنش به خاطر عدم حفظ این امانت، و خیانت در آن بود.

آری امانتی که حفظ آن می توانست او را به اوج آسمان سعادت برساند خیانت

در آن سبب شد که به پست ترین ذلت ها کشانده شود و حتی به مصداق «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» از چهار پایان هم پست تر شود.

به تعبیر دیگر آسمان ها و زمین و کوه ها با آن همه عظمت و وسعت، استعداد برای پذیرش این امانت نداشتند و در این عرضه الهی که به شکل تکوینی صورت گرفت با زبان حال عدم آمادگی خود را برای پذیرش تکلیف و مسئولیت اعلام داشتند ولی انسان به خاطر استعدادهای بالایی که خدا به او داده بود، در این عرضه تکوینی امانت را پذیرفت، و این بزرگترین افتخار او بود.

ولی از آنجا که گروه عظیمی از انسان ها حق این امانت الهی را ادا نکردند، و در حفظ آن نکوشیدند و از این رو مستحق عنوان ظلوم و جهول شدند، زیرا بزرگترین ظلم را به خویشتن کردند و از افتخار عظیمی که خدا به آنها داده بود غافل ماندند.

ذیل این آیه در واقع اشاره ای است به این نکته مهم که خیانت در امانت، ناشی از ظلم و جهل است و این همان چیزی است که ما در این بحث آن را دنبال می کنیم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۲

آری حفظ امانت، دلیل بر عقل و عدالت است، و خیانت در آن دلیل بر ظلم و جهالت.

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی روشن می شود که منظور از این انسان ظلوم و جهول، افراد کافر بی ایمان و یا مؤمنان ضعیف و بی تقوا است و گرنه اولیاء الله و نیکان و پاکانی که در مسیر آنها گام برداشتند همواره حق این امانت را ادا کرده و می کنند و در واقع همان ها هدف آفرینش نوع انسانند.

*** از مجموع

آیاتی که در بالا آمد اهمیت حفظ امانت (اعم از امانت های الهی و انسانی) به خوبی روشن می شود، که اسلام تا چه حد به این امر حیاتی اهمیت داده و آن را نشانه عقل و ایمان و عدالت شمرده است.

امانت و خیانت در روایات اسلامی

در احادیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به ما رسیده است اهمیت فوق العاده ای به این مسأله داده شده گاه از امانت به عنوان یکی از اصول اساسی مشترک در میان همه ادیان آسمانی یاد شده، و گاه به عنوان نشانه اصلی ایمان و گاه به عنوان سبب جلب و جذب رزق و روزی و اعتماد مردم، سلامت دین و دنیا و غنا و بی نیازی یاد شده است که گلچینی از این روایات را در ذیل از نظر می گذرانیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «يا اَبَا حَسَنِ اِذْ اَلِ اَمَانَةَ اِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ فِي مَا قَلَّ وَ جَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَ الْمَخِيْطِ؛ ای ابوالحسن! امانت را چه مربوط به شخص نیکوکار باشد یا بدکار، چه کم باشد چه زیاد به صاحبش برسان، حتی در نخ و سوزن». «۱»

علی علیه السلام می گوید این سخن را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساعتی پیش از وفاتش به من فرمود و سه بار آن را تکرار کرد.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۳

۲- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «لا اِيْمَانَ لِمَنْ لَا اِمَانَةَ لَهُ؛ کسی که امانت را رعایت نمی کند ایمان ندارد». «۱»

۳- در

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَنْعَثْ نَبِيًّا اَلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ اِلَى الْبِرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد، مگر این که راست گویی و اداء امانت نسبت به نیکوکار و بدکار جزء تعلیمات او بود.» (۲)

این تعبیر نشان می دهد که در تمام ادیان آسمانی راستی و امانت جزء مهمترین تعلیمات بوده و از اصول ثابت ادیان الهی شمرده می شود.

۴- از همان امام بزرگوار نقل شده که برای آزمایش ایمان مردم فرمود: «لَا تَنْظُرُوا اِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سَيِّجُودِهِ، فَاِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ اَعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِذَلِكَ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا اِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ اِدَاءِ اَمَانَتِهِ؛ نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید (و تنها آن را نشانه دیانت آنها ندانید) چرا که این چیزی است که ممکن است به آن عادت کرده باشد، و هرگاه آن را ترک کند، نگران می شود ولی نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید.» (۳)

۵- شبیه همین معنی با تعبیر تکان دهنده تری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «لَا تَنْظُرُوا اِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ اَنْظُرُوا اِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ؛ نگاه به فزونی نماز و روزه آنها و کثرت حج و نیکوکاری آنها و سر و صدایشان در شب (هنگام راز و نیاز با خدا) نکنید، بلکه نگاه به راست گویی و امانت آنها کنید.» (۴)

هدف از این تعبیر این نیست که نماز و روزه و حج و انفاق، سبک شمرده شود، بلکه هدف آن است که

این ها تنها نشانه دین داری افراد معرفی نگردد، بلکه به دو رکن اساسی دین یعنی راستی و امانت بیشتر توجه شود.

۶- امام سجاد علیه السلام در این زمینه تعبیر عجیبی دارد؛ به شیعیانش می فرمود:

«عَلَيْكُمْ بِإِدَاءِ الْأَمَانَةِ فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ أَنَّ قَاتِلَ أَبِي الْحُسَيْنِ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ائْتَمَنَنِي عَلَى السَّيْفِ الَّذِي قَتَلَهُ بِهِ لَأَدَّيْتُهُ إِلَيْهِ؛ به شما باد به اداء امانت، سوگند به آن

(۱). همان.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴.

(۳). همان، صفحه ۱۰۵، حدیث ۱۳.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴، حدیث ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۴

کس که محمد صلی الله علیه و آله را به حق پیامبر خویش قرار داد، اگر قاتل پدرم حسین علیه السلام شمشیری را که با آن پدرم را شهید کرد نزد من امانت می سپرد (و من امانت او را قبول می کردم) در امانتش خیانت نمی نمودم». (۱)

۷- شبیه همین معنی - به تعبیر دیگری - از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «إِنَّ ضَارِبَ عَلِيٍّ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلَهُ لَوْ ائْتَمَنَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي، ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، لَأَدَّيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ؛ آن کس علی علیه السلام را با شمشیر زد و شهید کرد، هرگاه امانتی نزد من بگذارد یا نصیحتی بخواهد یا مشورتی کند، و من از او بپذیرم، حق امانت را بجا می آورم».

(در نصیحت و مشورت و هم در امانت های عادی). (۲)

۸- از حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده به خوبی استفاده می شود که حتی مقامات عظیم پیشوایان بزرگ همچون علی علیه السلام در سایه صدق الحدیث و اداء الامانه بود، امام به یکی از

یارانش به نام «عبد الله بن ابی یعفر» فرمود: «أَنْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالزَّمَهُ؛ نَکَاهَ كُنْ بَيْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَهَ فِي سَائِرِ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَدَا كَرْدَ، أَنْ رَا بَشَنَاسَ وَ رَهَا مَكْنَ. سِيسَ افزود: «فَإِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَّا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ إِدَاءِ الْأَمَانَةِ؛ زَيْرَا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِ أَنْ هَمَّ مَقَامَاتَ فِي نَزْدِ بِيَامِيرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَسِيدَ بِهِ خَاطِرَ رَاسِتَ كُوبِي وَ إِدَايَ أَمَانَتَ بُوْدَ». (۳)

۹- در حدیث دیگری در مورد آثار مهم دنیوی امانت و خیانت از علی علیه السلام می خوانیم «الْأَمَانَةُ تَجْرُ الرِّزْقَ وَ الْخِيَانَةُ تَجْرُ الْفَقْرَ؛ اَمَانَتَ رِزْقَ وَ رُوزِي مِي آوَرْدَ، وَ خِيَانَتَ مَایَه فَفَرَّ اسْتِ». (۴)

۱۰- در حدیث کوتاه و بسیار پر معنی از همان بزرگوار می خوانیم: «رَأْسُ الْأَسْلَامِ الْأَمَانَةُ؛ رَأْسُ (رِيشَه وَ اسَاسَ وَ سِرْچِشْمَه) اسَلامِ اَمَانَتَ اسْتِ». (۵)

۱۱- شبیه همین معنی با کمی تفاوت از لقمان حکیم نقل شده فرمود: «يَا بُنَيَّ إِذَا الْأَمَانَةَ تَسَلَّمْ لَكَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتُكَ وَ كُنْ أَمِينًا تَكُنْ غَنِيًّا؛ پِسرَم! اَمَانَتَ رَا إِدَا كُنْ تَا دُنْيَا وَ

(۱). همان مدرک، حدیث ۳.

(۲). مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۲۰.

(۳). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۵.

(۴). بحار، جلد ۷۸، صفحه ۶۰.

(۵). شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۵

آخرت تو سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». (۱)

۱۲- این بحث را با حدیث ناب دیگری از رسول الله صلی الله علیه و آله پایان می دهیم فرمود:

«لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا

تَحَابُّوْا وَ تَهَادُّوْا وَ اَدُّوْا اَلْاِمَانَةَ وَ اجْتَنِبُوْا الْحَرَامَ وَ وَقَرُّوْا الضَّيْفَ وَ اَقَامُوْا الصَّلَاةَ وَ آتُوْا الزَّكَاةَ فَاِذَا لَمْ يَفْعَلُوْا ذٰلِكَ ابْتَلُوْا بِالْقَحْطِ وَ السَّيِّئِ؛ امت من همواره در مسیر خیر و سعادتند مادام که با یکدیگر محبت کنند و به یکدیگر اعتماد کنند، و امانت را به صاحبان آن بپردازند و از حرام پرهیز کنند، مهمان را گرمی دارند، نماز را بر پا کنند، و زکات را بپردازند، و هنگامی که چنین نکردند به قحطی و خشکسالی گرفتار می شوند.» (۲)

*** این روایات که تنها گلچینی از روایات مربوط به امانت در منابع اسلامی است، به خوبی نشان می دهد که امانت چه جایگاهی در میان تعلیمات اسلامی دارد، و خیانت تا چه حد زیانبار، ویران گر و مایه بدبختی و دوری از خدا است. هر یک از روایات بالا- به یکی از ابعاد آثار سازنده امانت و ابعاد ویران گر خیانت اشاره می کند که تأمل و دقت در آنها چیزهای بسیار به انسان می آموزد.

شاخه های امانت

هنگامی که سخن از امانت به میان می آید غالب مردم به امانت در امور مالی توجه می کنند، ولی همان گونه که در تفسیر آیات با صراحت از پیشوایان اسلام نقل شده بود، امانت معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد که شامل تمام مواهب الهی و نعمت های خداداد می شود.

از قرآن مجید و اسلام و ایمان و ولایت گرفته تا کوچک ترین مواهب مادی و معنوی همه در مفهوم وسیع امانت درج است.

احادیثی که می گوید امانت موجب غنی و بی نیازی، و خیانت موجب فقر است

(۱). معانی الاخبار، صفحه ۲۵۳؛ بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۵.

ناظر به امانت های مالی و مادی است.

ولی آیه و بعضی از روایاتی که اشاره به عرضه شدن امانت به آسمان ها و زمین می کند به یقین به معنی امانت مادی و مالی نیست، بلکه فراتر از آن است، و ناظر به امانت های معنوی می باشد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم هنگامی که وقت نماز فرا می رسد حال او دگرگون می شد، و هنگامی که از آن حضرت سؤال می کردند می فرمود: «وقت نماز رسیده همان وقت امانتی که خداوند آن را در آسمان ها و زمین عرضه داشت، و از حمل آن ابا کردند و ترسان شدند». (۱)

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند ارواح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه معصومین علیهم السلام را آفرید، سخنانی فرمود: از جمله این که: «وَلَا يَتُّهُمْ اِمَانَةٌ عِنْدَ خَلْقِي؛ ولایت آنها امانتی است در نزد خلق من». (۲)

از احادیث دیگری استفاده می شود که خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله امانت است. (۳)

یا این که نماز و زکات و حج امانت است. (۴)

و یا همسران نزد شما امانت الهی هستند. (۵)

و در نهج البلاغه در نامه امیر مؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس می خوانیم که فرمود: «وَ اِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمِهِ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ اِمَانَةٌ؛ فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نیست، بلکه امانتی است در گردن تو». (۶)

و نیز در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که مجالس (خصوصی که اسرار در آن گفته می شود) امانت است. (۷)

حتی در بعضی از روایات دارد که غسل جنابت (به

عنوان يك تكليف الهی) امانتی است که خداوند نزد بندگانش گذارده است. (۸)

به هر حال امانت و خیانت را نمی توان در عمل خاص و برنامه معینی محدود

(۱). نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۳۱۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۲۰.

(۳). همان، جلد ۹۹، صفحه ۱۷۵.

(۴). همان، صفحه ۲۷۴.

(۵). همان، جلد ۲۱، صفحه ۳۸۱.

(۶). نهج البلاغه، نامه ۵.

(۷). المحججه البيضاء، جلد ۳، صفحه ۳۲۷.

(۸). بحار الانوار، جلد ۱۰، صفحه ۱۸۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۷

ساخت چرا که آثار و پی آمدهای آن نیز تنها در بخش امانت و خیانت مالی محدود نمی شود.

آثار و پیامدهای امانت و خیانت

مهمترین و آشکارترین اثر امانت، مسأله اعتماد است.

می دانیم در زندگی اجتماعی که اساس کار تعاون و همکاری برای مبارزه با مشکلات و بهره گیری هر چه بیشتر از مواهب حیات است، مسأله اعتماد نقش اصلی را ایفا می کند، چرا که اگر اعتماد متقابل نباشد جامعه بشری به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر وحشت دارند، و به جای این که نیروها در جهت سازندگی به کار بیفتند در جهت پیشگیری از این وحشت به کار گرفته خواهد شد.

به تعبیر دیگر جامعه انسانی بدون اعتماد متقابل، همه چیز خود را از دست می دهد، هر چند همه امکانات را در اختیار داشته باشد، و به عکس با داشتن اعتماد متقابل همه چیز دارد، هر چند به ظاهر فاقد امکانات باشد.

پایه و اساس این اعتماد دو چیز است: ۱- امانت ۲- صداقت. و این که در روایات گذشته خواندیم امانت سبب غنا و بی نیازی

می شود، و خیانت مایه فقر، دلیلش همان است که در بالا آمد.

و این که در روایات نیز آمده بود تمام انبیای الهی امانت و

صداقت را در متن دستورهای خود داشته نیز به خاطر همین است.

مرحوم کلینی در کافی ماجرای جالبی در این زمینه نقل می کند می گوید: مردی به نام عبد الرحمن فرزند سیّابه (که از علاقه مندان خاص امام صادق علیه السلام بود نقل می کند هنگامی که پدرم از دنیا رفت، یکی از دوستانش، در خانه ما آمد و به من تسلیت گفت سپس افزود آیا پدرت چیزی برای شما باقی گذاشته است گفتم نه او کیسه ای که هزار درهم در آن بود به من داد گفت از این مال نگهداری کن و از درآمد آن بهره برداری نما، من این خبر را در حالی که بسیار خوشحال بودم به مادرم گفتم،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۸

سپس با کمک دوستی به وسیله آن هزار درهم متاع هایی خریدم و در مغازه ای مشغول کسب شدم و خداوند اموال زیادی به من روزی کرد، زمان حج فرا رسید من به مادرم گفتم به قلب من افتاده است که به زیارت خانه خدا بروم، مادرم گفت: هزار درهم آن مرد را به او برگردان، من نزد او آمدم، امانتش را به او بازگرداندم. او گفت شاید این مقدار کم بوده بیشتر به تو بدهم، گفتم نه (من از آن استفاده فراوان بردم) ولی می خواهم حج بروم. دوست داشتم امانتت را به تو بازگردانم.

هنگامی که مناسک حج را بجا آوردم به مدینه آمدم، خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم جمعیت زیادی نزد حضرت بودند، هنگامی که مجلس خلوت شد امام به من اشاره ای فرمود، نزدش رفتم فرمود آیا نیازی داری؟ عرض کردم من عبد الرحمن بن سیّابه هستم. فرمود پدرت چه کرد؟ عرض کردم مرحوم

شد، حضرت ناراحت شد و طلب آمرزش برای او کرد، سپس فرمود: آیا چیزی برای شما گذاشته است؟ گفتم نه فرمود پس چگونه حج کردی؟ من ماجرای دوست پیدرم را بازگو کردم، هنوز سخنانم تمام نشده بود فرمود هزار درهم را چه کردی؟ عرض کردم به صاحبش برگرداندم فرمود: «احسنت» آیا مایل هستی پندی به تو دهم؟ عرض کردم فدایت شوم آری، فرمود: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ تَشْرُكُ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ هَكَذَا- وَجَمَعَ بَيْنَ اصَابِعِهِ-؛ بر تو باد به راست گویی و اداء امانت تا شریک مال مردم شوی این چنین- هنگامی که این سخن را می گفت انگشتان خود را به هم جمع کرده بود و به من نشان می داد، یعنی مانند این انگشتان-».

عبد الرحمن می گوید من این سخن (نورانی) را به خاطر سپردم، و کار من به قدری بالا گرفت که در یک سال زکات اموال من سیصد هزار درهم شد. «۱»

ما هم در دوران زندگی خود نظیر این گونه اشخاص را دیده ایم، تاجر با فضیلتی در نجف اشرف بود که معاصرین ما همه او می شناسند، به خاطر شهرتش به امانت داری، هر کس هر چه داشت به دست او می سپرد، و فکرش از هر نظر راحت

(۱). فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۱۳۴. (با کمی تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۸۹

بود، تا آنجا که چون او تابعیت عراق را داشت و بسیاری از علماء و فضلا و طلاب نداشتند، خانه هایی را که می خریدند همه به نام او می کردند، و شاید هنگام وفاتش بیش از پانصد خانه از افراد مختلف به نام او بود، که هیچ کدام با مشکلی روبرو نشدند (رحمه الله علیه).

از

سوی دیگر هنگامی که امانت در یک جامعه یا در یک خانواده حکم فرما شود، مایه آرامش فکر و روح آنها است، زیرا در صورت احتمال خیانت همه از هم وحشت دارند و دائماً از این نگرانند که خیانتی نسبت به آنها صورت نگیرد، و مال یا جان یا ناموس یا مقامشان به خطر نیفتد، و به یقین ادامه چنین زندگی که افراد از یکدیگر بترسند ناگوار و دردناک است وای بسا سبب بیماری های جسمی و روحی فراوانی شود.

از سوی سوم امانت بسیاری از هزینه های زندگی را کم می کند، و سبب صرفه جویی در وقت و عمر و مال است، زیرا هنگامی که راه خیانت در محیط باز شود مدیران و مسئولان مختلف ناچارند بازرس ها و حسابرس هایی با هزینه های سنگین برای پیش گیری از خیانت های احتمالی در بخش های مختلف بگمارند، و گاه لازم می شود نسبت به بازرس ها هم بازرس های دیگر که اعمال آنها را کنترل کنند در نظر بگیرند. هر چند این امور نیز به طور کامل نمی تواند جلو مشکلات ناشی از خیانت را بگیرد، ولی به هر حال جلو از بین رفتن نیرو و سرمایه زیادی را می گیرد، هم اکنون در جامعه خود شاهد و ناظر مسایل دردناکی در زمینه اسناد مالی و از میان رفتن اعتماد و امنیت اقتصادی و به زندان افتادن افراد زیادی در این رابطه هستیم که اگر به جای اینها کمی صداقت و امانت بود، هیچگاه گرفتار این ضایعات عظیم نمی شدیم.

از سوی چهارم امانت سبب جلب محبت و پیوند دوستی در میان افراد است، در حالی که خیانت عامل بسیاری از جنایات و حوادث ناگوار اجتماعی است اگر پرونده های جرائم و

جنایات را ورق زنیم می بینیم بسیاری از آنها زائیده خیانت ها است، اگر درباره طلاق ها و جدایی ها، بحث و بررسی کنیم، سرچشمه بسیاری از آنها

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۰

را خیانت یکی از دو همسر نسبت به یکدیگر می بینیم.

در بعضی از روایات گذشته، اشاره لطیفی به این معنی شده بود آنجا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ تَهَادُّوا وَ أَدَّوْا الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ ... فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتَلُوا بِالْقَحْطِ وَ السِّنِّينِ؛ پیوسته امت من در مسیر خیر (و برکت) هستند مادام که نسبت به یکدیگر محبت دارند و کمک می کنند و امانت را رعایت می نمایند، و از حرام پرهیز می کنند ... هنگامی که این کارها را ترک کنند گرفتار قحطی و خشکسالی می شوند». (۱)

از سوی پنجم امانت به مفهوم گسترده که شامل مسایل علمی نیز می شود، سبب پیشرفت علوم و دانش ها است، دانشمندان امین و با صداقت سعی می کنند در مطالعات و آزمایش های خود دقت به خرج دهند و آنچه را باز یافته اند بی کم و کاست در اختیار دیگران بگذارند، و همین سبب پیشرفت علم و دانش است در حالی که اگر اصل امانت از مطالعات علمی برداشته شود، ممکن است سبب گمراهی افراد ناآگاه گردد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «كُلُّ ذِي صِنَاعَةٍ مُضْطَرٌّ إِلَى ثَلَاثٍ خِلَالٍ يَجْتَلِبُ بِهَا الْمَكْتَسِبَ وَ هُوَ أَنْ يَكُونَ حَادِقًا بِعَمَلِهِ، مُؤَدِّيًّا لِلْأَمَانَةِ فِيهِ، مُسَيِّمًا لِمَنْ اسْتَعْمَلَهُ؛ هر صاحب صنعتی لازم است سه صفت داشته باشد که به وسیله آنها کسب و کار خود را رونق دهد، نخست این که در کارش ماهر باشد، و

امانت را در آن ادا کند، و نسبت به کسانی که آنها را به کار می گیرند عطف و مهربان باشد». «۲»

این نکته نیز حائز اهمیت است که امانت انسان را به صداقت و راستی دعوت می کند همان گونه که صداقت و راستی انسان را به سوی امانت فرا می خواند زیرا صداقت نوعی امانت در گفتار است، و امانت نوعی صداقت در عمل، به این ترتیب هر دو به یک ریشه در دو چهره مختلف باز می گردند.

لذا در احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْأَمَانَةُ

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۵.

(۲). همان، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۱

تُوَدِّي أَلَى الصَّدْقِ؛ امانت انسان را به صدق و راستگویی دعوت می کند». «۱»

و در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «إِذَا قَوَّيْتَ الْأَمَانَةَ كَثُرَ الصَّدْقُ؛ هنگامی که امانت تقویت شود، صداقت فزونی می یابد». «۲»

انگیزه های امانت و خیانت

کسانی که به سراغ خیانت می روند، و آن را بر امانت ترجیح می دهند غالباً به منافع زودگذر می اندیشند، زیرا خیانت در بسیاری از موارد منفعی کم یا زیاد، به صورت سریع و زودرس در اختیار خیانت کننده قرار می دهد بی آنکه به زیان های هنگفت ناشی از آن بیندیشند.

این افراد که گرفتار حرص و آز و طمع هستند کمتر به عواقب خیانت می اندیشند زیرا منافع زودرس پرده بر چشم و گوش و عقل آنها می افکند.

آنها بر اثر ضعف ایمان و عدم توجه به قدرت لایزال خداوند قادر منان که روزی را تضمین کرده، و به امانت داران پاداش های دنیا و آخرت را وعده داده است، چشم بر هم گذارده، و همه این ها را به دست فراموشی سپرده

و در دام خیانت گرفتار می شوند.

بنابراین سرچشمه های خیانت را می توان امور زیر شمرد:

- ۱- ضعف ایمان و عقیده و عدم توجه به توحید افعالی خداوند، و حاکمیت او بر همه چیز.
- ۲- غلبه هوا و هوس و دنیاپرستی.
- ۳- چیره شدن حرص و آز و طمع بر انسان.
- ۴- نیندیشیدن به پیامدهای خیانت در زندگی مادی و معنوی.
- ۵- رها کردن تلاش و کوشش های مستمر برای رسیدن به مقصود از طریق مشروع به خاطر تنبلی و ضعف اراده.

(۱). شرح فارسی غرر، جلد ۲، صفحه ۷.

(۲). همان، جلد ۳، صفحه ۱۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۲

و با توجه به این امور، نقطه مقابل آن که انگیزه های امانت است روشن می شود.

امانت از ایمان و یقین به پروردگار عالم و علم و قدرت او و اعتماد به وعده های او سرچشمه می گیرد، امانت زائیده عقل و درایت و توجه به عاقبت امور و نتایج کارها است.

امانت دلیل بر واقع بینی انسان، و رهایی او از چنگال اوهام و پندارهای هوس آلود است.

امانت از شخصیت بالا و والای انسان سرچشمه می گیرد، چرا که حاضر نمی شود خود را به مال و مقام و مواهب زودگذر مادی که از طریق خیانت حاصل می شود بفروشد.

و در یک کلمه امانت مولود فهم و شعور و عقل و ایمان و اخلاص و شخصیت است. گاه می شود که عامل خیانت فقر و ظلم است، و گروه هایی که به حقوق مشروع خود در جامعه نمی رسند، و به این جهت تحت فشار فقر قرار می گیرند، و دست آنها به خیانت آلوده می شود، و به همین دلیل در دستورهای اسلامی آمده است که برای حفظ امانت قاضی در قضاوتش باید او را از بیت المال به

طور کامل اداره کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در عهدنامه مالک اشتر که عالی ترین برنامه مدیریت است می فرماید: «وَأَفْسَحَ لَهُ فِي الْبَدَلِ، مَا يُزِيلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ، حَاجَتُهُ إِلَى النَّاسِ، وَاعْطِهِ مِنَ الْمُنْزِلَةِ لِمَدْيِكَ مَا لَا يَطْمَعُ فِيهِ غَيْرُهُ مِنْ خَاصَّتِكَ لِيَأْمَنَ بِذَلِكَ اغْتِيَالَ الرَّجَالِ لَهُ عِنْدَكَ، فَانظُرْ فِي ذَلِكَ نَظْرًا بَلِيغًا؛ وَدِرْ بَدْلًا وَبَخْشِشًا بِهِ أَوْ (قَاضِي) سَفْرَهُ سَخَاوَتًا رَا بَگَستَرِ آن گونِه که نیازمندی اش از میان برود، و حاجتی به مردم پیدا نکند، و از نظر مقام و منزلت آن قدر مقامش را نزد خودت بالا ببر که هیچ یک از یاران نزدیکت به نفوذ کردن در او طمع نکند، و از توطئه این گونه افراد نزد تو در امان باشد، و در این موضوع با دقت بنگر». (۱)

این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم، حدیثی که نشان می دهد سرچشمه های خیانت بسیار متنوع است، و برای حفظ امانت، باید به

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۳

تمام آن سرچشمه ها توجه کرد، می فرماید: «مَنْ أَوْثَمَنَ عَلَى أَمَانَةٍ فَأَذَاهَا فَقَدْ حَلَّ الْفَ عُقْدَهُ مِنْ عُنُقِهِ مِنْ عَقْدِ النَّارِ، فَبَادِرُوا بِإِدَاءِ الْأَمَانَةِ، فَإِنَّ مَنْ أَوْثَمَنَ عَلَى أَمَانَةٍ وَكَلَّ بِهٖ ابْلِيسُ مِائَةَ شَيْطَانٍ مِنْ مَرَدِهِ اَعْيَوَانِهِ لِيُضْمِلُوهُ وَيُوسِسُوا إِلَيْهِ حَتَّى يُهْلِكُوهُ أَلَّا مَنْ عَصَى مَهٗ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ؛ هَر کَس امانتی به او سپرده شود و آن را ادا کند هزار گره از گره های آتش دوزخ از گردن او گشوده است، پس در ادای امانت تعجیل کنید، چرا که هر امانتی به کسی بسپارند ابلیس یک صد نفر از شیاطین از دستیارانش را مأمور او

می کند تا او را گمراه سازند، و در دل او وسوسه خیانت کنند تا هلاکش کنند مگر کسی که خداوند متعال او را حفظ کند».

«۱»

راه پیش گیری و درمان

پرورش روح امانت در افراد و پیش گیری از خیانت جز در سایه تقویت مبانی ایمان امکان پذیر نیست، زیرا همان گونه که در بحث گذشته آمد، یکی از ریشه های عمده خیانت شرک و عدم اعتقاد کامل به قدرت پروردگار و رازقیت او است. افراد ضعیف الایمان به گمان این که اگر دست به خیانت نیالیند در زندگی عقب می مانند، و منافع آنها تأمین نمی شود، تن به ذلت خیانت می دهند اما هنگامی که پایه های ایمان تقویت شد، توکل و اعتماد بر خدا، و اطمینان به وعده های تخلف ناپذیر او سبب می شود که راه انحراف شرک را برای وصول به مواهب زندگی نیمایند.

از سویی دیگر چون یکی از عوامل مهم خیانت، نیاز است باید تا آنجا که می شود نیازهای معقول و مشروع کسانی را که تحت مدیریت انسان قرار دارند برآورده کنند مبادا نیازشان سبب شود که زنجیر طلایی امانت را پاره کنند و به خیانت روی آورند.

از سوی سوم توجه به عواقب شوم خیانت در دنیا و آخرت، و رسوایی ها و محرومیت های ناشی از آن، و سرافکنندگی در برابر خلق و خالق و گرفتار شدن در چنگال فقری که انسان از آن می گریزد، به یقین از عوامل باز دارنده و از اسباب پیشگیری و درمان خیانت است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۴

انسان هنگامی که به یاد این نصیحت لقمان به فرزند دلبندهش می افتد که می گفت «یا بُنَّی اَدْ اَلْاَمَانَه تَسْلِمُ لَكَ دُنْیَاكَ وَ اٰخِرَتُكَ وَ كُنْ اَمِیْنًا

تَكُنْ غَتِيًّا؛ فرزندم امانت را ادا کن تا دنیا و آخرت سالم باشد، و امین باش تا غنی شوی». «۱» با تمام وجودش تشویق می شود که به سوی این فضیلت اخلاقی یعنی امانت حرکت کند، و از خیانت بگریزد.

اگر به این نکته توجه کنیم که به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام: «رَأْسُ الْكُفْرِ الْخِيَانَةُ؛ سر رشته کفر خیانت است». «۲» و در جای دیگر فرمود: «رَأْسُ النِّفَاقِ الْخِيَانَةُ؛ سر رشته نفاق خیانت است». «۳» و در جای دیگر فرمود: «جَانِبِ الْخِيَانَةِ فَانْهَاهَا مُجَانِبُهُ الْأَسْلَامُ؛ از خیانت کناره گیری کنید که سبب کناره گیری از اسلام است». «۴» از خیانت وحشت خواهیم کرد، و به عظمت این گناه که با کفر و نفاق و دوری از اسلام برابری می کند آشنا می شویم، و این عامل بازدارنده مهمی است.

هنگامی که به این حدیث تکان دهنده گوش فرا دهیم که بنیان گذار اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ارْبَعٌ لَا تَدْخُلُ بَيْتًا وَاحِدَةً مِنْهُنَّ إِلَّا حَرْبٌ وَ لَمْ يَعْْمَرْ بِالْبِرِّ كِه الْخِيَانَةُ وَ السَّرِقَةُ وَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَ الزُّنَا؛ چهار چیز است که اگر یکی از آنها در خانه ای وارد شود، ویران می گردد، و هرگز برکات الهی آن را آباد نخواهد کرد، خیانت، سرقت، شرب خمر، و زنا» «۵» به خطر خیانت به امانت، بیشتر پی می بریم.

بدیهی است جامعه ای نیز که یکی از این چهار چیز یا همه آن ها در آن وارد شود، مشمول همین حکم است، ویران می گردد و از برکت خالی می شود.

*** این نکته نیز قابل دقت است همان گونه که امانت داران باید در امانت خیانت نکنند، امانت گذاران نیز باید به هوش باشند که امانت خویش

(۱). میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۲۱۵.

(۲). همان.

(۳). غرر الحکم.

(۴). همان.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۵

می سپرند، اگر کسی امانتش را به دست انسان بد سابقه ای بسپارد، و او در امانت خیانت کند، باید خویشتن را ملامت کند. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«مَنْ اِثْمَنَ غَيْرِ امِينٍ فَلَيْسَ لَهُ عَلَى اللَّهِ ضِمَانٌ لَإِنَّهُ قَدْ نَهَاهُ أَنْ يَأْتِمِنَهُ؛ کسی که امانت خویش را به غیر امین بسپارد، خدا ضامن حفظ آن نیست، زیرا خدا او را از سپردن امانت به چنین کسی نهی کرده است.» (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید: «مَنْ اِثْمَنَ غَيْرَ مُؤْتَمِنٍ فَلَا حُجَّةَ لَهُ عَلَى اللَّهِ؛ کسی که فرد غیر امین را امین بشمرد (و امانتش را به او بسپارد، مال خود را ضایع کرده) و حجتی در برابر پروردگار ندارد.» (۲)

بنابراین بر تمام مدیران جامعه اسلامی لازم است که به هوش باشند، مبدا پست ها و مقامات مختلف حکومت را که مهم ترین امانت های الهی هستند، به دست افراد خائن بسپارند، که هم دنیای خویش را تباہ می کنند و هم دین خود را، و در پیشگاه خدا مسؤولیت سنگینی دارند.

امانت و خیانت در بیت المال

امانت همه جا مطلوب است ولی از دیدگاه اسلام در اموال عمومی و سرمایه های معنوی و مادی که تعلق به جامعه دارد، نه به شخص خاصی، دارای تأکید بیشتری است فلسفه آن نیز روشن است، زیرا اولاً گروهی چنین می پندارند، چون این سرمایه ها تعلق به عموم دارند، آنها آزادند هرگونه می خواهند در آن عمل کنند، و ثانیاً اگر خیانت در اموال عمومی و بیت المال رایج شود نظام جامعه از

هم گسیخته خواهد شد، و چنین جامعه ای هرگز روی سعادت نمی بیند.

برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است که داستان «حدیده مُحَمَاه» را بار دیگر به خاطر بیاوریم آنجا که عقیل برادر امیر مؤمنان علی علیه السلام تقاضا کرده بود کمی بر سهمیه او از گندم بیت المال بیفزاید، و ضابطه عدالت بین مسلمین را به خاطر رابطه برادری کمی تغییر دهد، علی علیه السلام آهنی را در آتش گذارد، و نزدیک

(۱). همان، جلد ۱۰۶، ص ۱۷۹.

(۲). فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۲۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۶

دست او برد، فریاد عقیل بلند شد، و امام با عصبانیت فرمود: «یا عقیل اَتَّيْنُ مِنْ حَدِيدِهِ اَحْمَاها اُنْسَانُهَا لِلْعَبِيهِ وَ تَجْرُنِي اِلَى نَارٍ سَجَرُهَا جَبَّارُهَا لِعَضِّهِ؛ ای عقیل از آهن تفتیده ای که انسانی آن را به بازی سرخ کرده (و نزدیک دست تو آورده) ناله می کنی، اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با شعله خشم و غضبش آن را برافروخته؟». «اَتَّيْنُ مِنَ الْاَذَى وَ لَا اِئْتُنُّ مِنْ لَطْفِي اَيَا تُوْازِ اَيْنَ نَارِاحَتِي مَخْتَصِرِ مِي نَالِي وَ مِنْ اَزْ اَنْ اَتَّشِ سُوْزَانِ نِنَالِمُ؟». «۱»

و در جای دیگر در یک سخن تکان دهنده هنگامی که عطایایی را که عثمان بی حساب و کتاب از بیت المال به اقوام و بستگانش داده بود، به بیت المال باز گردانید فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهِنَّ اَلْاِمَاءُ لَرَدَدْتُهٗ، فَانَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً، وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَيْدُ فَاَلْجُوْءُ عَلَيْهِ اَضْيَقُ؛ به خدا سوگند اگر آنها را (آنچه از عطایای عثمان) بیهوده از بیت المال مسلمین به این و آن بخشیده شده بیابم، به بیت المال باز می گردانم،

هر چند مهر و کابین زنان شده باشد، و یا کنیزانی را با آن در اختیار گرفته باشند، چرا که عدالت سبب گشایش و پیشرفت جامعه است، و آن کس که عدالت بر او گران آید تحمل جور، بر او گران تر است.» (۲)

و هنگامی که به آن حضرت پیشنهاد کردند برای پیشرفت کار حکومت (حد اقل در آغاز کار) برای افراد صاحب نفوذ امتیازی در عطایای بیت المال قایل باشد، امام از این پیشنهاد خشمگین شد و فرمود: «أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصِيرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيتُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا، لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَّيْتُ بَيْنَهُمْ فَكَيْفَ وَ أَنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ؛ آیا به من دستور می دهید که برای پیروزی خود از جور و ستم در حق کسانی که بر آنها حکومت می کنم استفاده کنم؟ به خدا سوگند تا زنده ام و شب و روز برقرار است و ستارگان آسمان در پی هم طلوع و غروب می کنند، هرگز به چنین کاری دست نمی زنم، اگر این اموال از خودم بود، به طور مساوی در میان آنها تقسیم می کردم (و عدالت را رعایت می نمودم) تا چه رسد به این که این اموال، اموال خدا است (و متعلق به بیت المال است)» (۳)

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

(۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۵.

(۳). همان، خطبه ۱۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۷

اخلاق در قرآن ج ۳ ۲۱۵

حتی گاه نزدیک ترین دوستان خود را در مورد خیانت در بیت المال تهدید می کرد تا دیگران به حساب خود برسند، و بدانند این مسأله بسیار جدی است. در همین رابطه در نامه ای که امیر مؤمنان

علی علیه السلام به بعضی از فرمانداران کشور اسلامی که از آشفته بودن جامعه اسلامی به خاطر بروز پاره ای از جنگ ها سوء استفاده کرده و اموال بیت المال را به غارت برده بود می نویسد: «فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْذُوْا اِلَى هٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ اَمْوَالَهُمْ، فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ امْكَنِي اللّٰهُ مِنْكَ لَاعْذِرَنَّ اِلَى اللّٰهِ فِيْكَ وَ لَاضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهٖ اَحَدًا اِلَّا دَخَلَ النَّارَ، وَ اللّٰهُ لَوْ اَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ مَا كَانَتْ لُهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَ لَا ظَفِرًا مِّنِّي بِاِرَادَةٍ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا؛ از خدا بترس و اموال مردم (اموال بیت المال) را به آنها بازگردان که اگر این کار را نکنی و خداوند مرا بر تو مسلط سازد وظیفه ام را در برابر خدا درباره تو انجام خواهم داد، و با این شمشیرم که هیچ کس را با آن نزدم مگر این که داخل دوزخ شد به تو خواهم زد، به خدا سوگند اگر حسن و حسین کاری همانند تو انجام دهند، هیچ پشتیبانی و هواخواهی از سوی من نخواهند داشت، و در اراده من تأثیر نمی کند، تا آن زمان که حق را از آنها بستانم.» (۱)

می دانیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هنگام فتح مکه به تمام مجرمان و جنایت کاران قریش و غیر قریش که قریب بیست سال بر ضد آن حضرت و یارانش توطئه کردند و خون های زیادی از مسلمانان را ریختند، فرمان عفو عمومی داد، فرمانی که اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب مردم مکه به اسلام داشت، و آن روز را روز مرحمت و عفو و بخشش نام گذاشت، با این حال

چند نفر را از این عفو عمومی استثنا فرمود و دستور داد هر کجا آنها را بیابند به قتل برسانند، یکی از آنها ابن خطل بود، و گناهِش این بود که هنگامی که اسلام آورد و به مدینه هجرت کرد پیامبر صلی الله علیه و آله او را مأمور جمع آوری زکات کرد، و کسی از طایفه خزاعه را همراه او فرستاد، او مقصدار قابل ملاحظه ای زکات جمع آوری کرد، ولی رفیقش را کشت، و اموال را با خود برداشت و به مکه برگشت هنگامی که قریش سؤال کردند چرا برگشتی؟ گفت: آیینی بهتر از آیین شما نیافتم و کنیزان خواننده ای داشت، و اشعاری در هجو پیامبر صلی الله علیه و آله

(۱). نهج البلاغه، نامه ۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۸

می گفت و به آنها می داد تا به آواز بخوانند و جلساتی تشکیل می داد و بت پرستان در آن شرکت می کردند و در آن مجلس آواز می خواندند و شراب می نوشیدند، و از آنجا که این مرد وقاحت و بی شرمی را به حدّ نهایت رسانده بود، و خیانت در بیت المال سبب ارتداد او و بازگشت به بت پرستی و هتک و توهین نسبت به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله شده بود چنین دستوری را درباره او صادر کرد، او به پرده های کعبه پناه برد (از آنجا که کعبه پناهگاه این گونه جنایتکاران نیست) او را بیرون کشیدند و کشتند. «۱»

این تعبیرات شدید و سخنان تکان دهنده نشان می دهد علی رغم این که گروهی از مردم خیانت به بیت المال مسلمین را سهل و ساده می شمردند، از بزرگترین خیانت ها و کیفر آن از شدیدترین کیفرها است.

این سخن را با اشاره

به ماجرای از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله که اهمیت فوق العاده بیت المال را نشان می دهد پایان می دهیم، جریان از این قرار است که هنگام بازگشت رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر به سرزمین وادی القری رسیدند، و با آن حضرت غلامی بود که رفاعه بن زید او را به حضرت هدیه داده بود، مسلمانان در آنجا توقف کردند، و آن غلام (که طبق بعضی از روایات مدعم نام داشت) مشغول پیاده کردن وسایل سفر پیامبر صلی الله علیه و آله از شتر بود که ناگهان تیری از ناحیه دشمن به سوی او پرتاب شد، و او را شهید کرد، اصحاب (ضمن تأسف بر این حادثه) گفتند «بهشت بر او گوارا باد» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، سوگند به کسی که جان محمد صلی الله علیه و آله در دست او است اکنون آن لباس در تنش در آتش دوزخ می سوزد، همان لباسی که روز خیبر از غنایم مسلمین به خیانت برده بود، اصحاب تعجب کردند، و سخت تحت تأثیر قرار گرفتند، یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله آن را شنید و خدمتش رسید، عرض کرد ای رسول خدا من هم دو بند کفش را از غنایم بردم، فرمود: همانند آن بند کفش در آتش دوزخ برای تو بریده می شود. «۲»

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۸، صفحه ۱۴ و ۱۵.

(۲). سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۱۹۹

۷

صدق و راستی

اشاره

این صفت یکی از بارزترین نشانه های شخصیت هر انسانی است، و هنگامی که با امانت همراه شود و

به عنوان راستی و درستی مطرح گردد، مجموعه شخصیت انسان را نشان می دهد به گونه ای که نمی توان نام انسان واقعی را بر کسی که از این دو بی بهره است گذاشت.

این دو ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگویی چیزی جز امانت در گفتار، و امانت چیزی جز صداقت در عمل نیست و به همین دلیل در کلمات پیشوایان اسلام، صدق الحدیث و اداء الامانه با هم ذکر شده است، همان گونه که در گفتگوهای عادی نیز راستی و درستی را با هم می آورند.

در کنار این صفت ممتاز دیگری است که در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند چه اینکه راستگویان غالباً افرادی شجاع، صریح اللّٰهجه، کم طمع، با اخلاص و دور از حب و بغض های افراطی و تعصبند، در حالی که دروغگویان معمولاً افرادی ترسو، ریاکار، متعصب و لجوج، طمّاع و یا گرفتار حب و بغض های غلط می باشند.

افراد راستگو در زندگی خود پایبند به اصولی هستند، در حالی که دروغگویان ابن الوقت و منافقند.

در یک کلمه می توان گفت: راستی و درستی دو کلید برای کشف باطن اشخاص از جنبه های مختلفند، و لذا همان گونه که در بحث روایات خواهد آمد در کلمات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۰

معصومین علیهم السلام این دو را وسیله آزمون افراد قرار داده اند که اگر می خواهید خوبی و بدی کسی را بشناسید، او را در مسأله راست گویی و ادای امانت، به آزمایش بگذارید.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن و روایات اسلامی در زمینه صدق و راستی می رویم. از انگیزه ها و نتیجه های این صفت و سایر امور مربوط به آن سخن می گوئیم و سپس به بحث درباره دروغ و آثار آن

در قرآن آیات زیادی درباره اهمیت صدق و راستی وارد شده که آیات زیر گلچینی از آنها است.

۱- قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. (مائده- ۱۱۹)

۲- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ. (توبه- ۱۱۹)

۳- ... لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً. (احزاب- ۲۴)

۴- إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَائِتِينَ وَالْقَائِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً. (احزاب- ۳۵)

۵- طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ. (محمد- ۲۱)

۶- وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ. (عنكبوت- ۳)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۱

ترجمه

۱- خداوند می گوید: «امروز روزی است که راستی راستگویان، به آنها سود می بخشد، برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر (درختان) آن می گذرد و تا ابد، جاودانه در آن می مانند، هم خداوند از آنها خوشنود است، و هم آنها از خدا خوشنودند این، رستگاری بزرگ است!»

۲- ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید و با صادقان باشید.

۳- هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه اراده کند عذاب نماید یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند آمرزنده و رحیم است.

۴- به یقین مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان مطیع فرمان خدا و

زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو ... خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است.

۵- (ولی) اطاعت و سخن سنجیده برای آنان بهتر است، و اگر هنگامی که فرمان جهاد قطعی می شود به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا در آیند) برای آنها بهتر می باشد!

۶- ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم)، باید علم خدا درباره کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد!

تفسیر و جمع بندی

تعبیراتی که در قرآن مجید درباره اهمیت راستگویی و صدق آمده تعبیرات کم نظیر یا بی نظیری است، از جمله تعبیری است که در نخستین آیه مورد بحث آمده که بعد از گفتگوی مشروحو درباره انحراف مسیحیان از توحید و سؤال خداوند از حضرت مسیح علیه السلام در روز قیامت درباره این انحراف و تبرئه مسیح علیه السلام خودش را از این اتهام، خداوند می فرماید: این روزی است ک راستی و صدق راست گویان به آنها سود می بخشد (قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ).

اشاره به این که راستی و صدق آنها در دنیا، در روز قیامت به یاری آنها می شتابد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۲

و سبب نجاتشان می شود (نه این که صدق آنها در قیامت سبب نجات است چرا که قیامت دارای تکلیف نیست).

سپس در ادامه این سخن به پاداش آنها اشاره کرده می افزاید برای آنها باغ هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و هم خداوند از آنها راضی و هم آنها از خدا راضی و خشنودند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است (لَهُمْ

جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ).

از یک سو بهشت با آن مواهبش و جاودانه بودنش، و از سوی دیگر رضایت و خشنودی خداوند، و تعبیر به فوز عظیم (رستگاری بزرگ) به خوبی نشان می دهد که مقام صادقان تا چه حد والا است، و شاید این به خاطر آن است، که تمام اعمال نیک را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد، و یا به تعبیر دیگر کلید آنها صداقت و راستگویی است.

بدیهی است خدا از هر کس خشنود باشد هر چه از او بخواهد به او می دهد، و طبیعی است هنگامی که انسان به تمام خواسته هایش برسد خشنود خواهد شد بنابراین خشنودی خدا سبب خشنودی او می شود، و این خشنودی متقابل نعمتی است که هیچ نعمتی به پای آن نمی رسد. و موهبتی که نصیب صادقان و راستگویان می شود.

این تعبیر (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) در چهار مورد در قرآن مجید آمده که دقت در آنها عظمت مفهوم آن را نشان می دهد، در یک جا سخن از مهاجران و انصار و تابعین است، در جایی دیگر، سخن از حزب الله است، و در مورد سوم سخن از خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (بهترین انسان ها) است، و در آیه مورد بحث سخن از صادقان است، و نشان می دهد صادقان حِزْبُ اللَّهِ، وَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ و در زمره مهاجران و انصار و تابعین محسوب می شوند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۳

در دومین آیه جمیع مؤمنان را مخاطب قرار داده و دستور می دهد تقوای الهی را پیشه کنند و همواره با صادقان باشند (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ

كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ).

با توجه به این که این گونه خطاب ها که اصطلاحاً از آنها تعبیر به خطابات مشافهه می شود، تمام مؤمنان را در هر زمانی و در هر مکانی شامل می شود، روشن می گردد که بودن در کنار صادقان وظیفه ای است برای همگان در هر زمان و در هر مکان و دلیل بر این است که برای این که بتوانند راه پرپیچ و خم تقوا را بدون انحراف و اشتباه طی کنند، باید همراه صادقان گام بردارند.

در این که منظور از صادقین در آیه چه کسانی هستند، تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر شده است.

بعضی آن را به پیامبر اسلام و یارانش تفسیر کرده اند، و بعضی آن را به کسانی که دارای صدق نیت و درستی در عقاید و اعمال بوده اند، و هرگز از او جدا نشدند، و بعضی تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند.

ولی مراجعه به سایر آیات قرآن، این آیه را تفسیر می کند. در آیه ۱۵ حجرات می خوانیم «أَنَّما الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ؛ مؤمنان کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند، و با اموال و جان های خود در راه خدا جهاد کرده اند، این ها صادقانند».

در این آیه صادقان با اوصاف والائی مانند ایمان خالی از هرگونه شک و تردید و جهاد با جان و مال در راه خدا، توصیف شده اند.

و در آیه ۸ سوره حشر یکی از مصدقین بارز آنها را مهاجرانی ذکر می کند که اموال و خانه های خود را رها کرده و برای جلب رضای خدا هجرت کرده اند، و

پیوسته به یاری دین خدا و فرستاده او، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله شتافتند.

و در آیه ۱۱۷ سوره بقره آنها را به اوصاف مهم دیگری از قبیل ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران و همچنین انفاق بهترین اموال

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۴

خود در راه خدا و اقامه نماز و اداء زکات و وفای به عهد و شکیبایی در مشکلات و در هنگام جهاد، توصیف می کند.

از مجموع این اوصاف به خوبی می توان نتیجه گرفت که صادقان فقط صادقان در سخن و کلام نیستند، بلکه صدق در ایمان و عمل و در طریق ایثار و جان فشانی و اطاعت پروردگار نیز در برنامه آنها است، گرچه این مفهوم، مفهوم وسیعی است، ولی نمونه کامل و اتم آنها معصومانند.

لذا در روایاتی که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده می خوانیم که این آیه تفسیر به علی بن ابی طالب و یارانش، یا تفسیر به علی بن ابی طالب و اهل بیتش شده است.

علامه ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس نقل می کند که گفت «مع الصادقین یعنی مع علی بن ابی طالب و اصحابه». (۱)

گروه دیگری از علمای اهل سنت مانند علامه گنجی در کفایه الطالب، و سبط بن جوزی در تذکره، نیز همین معنی را نقل کرده اند. با این تفاوت که به جای اصحاب، اهل بیت آمده، و در ذیل آن می خوانیم: «قال بن عباس: عَلِيُّ سَيِّدُ الصَّادِقِينَ؛ ابن عباس گفت: علی علیه السلام سید و سرور صادقان است». (۲)

در روایاتی نیز از جابر بن عبد الله انصاری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در

تفسیر این آیه فرمود: «ای آل محمد؛ منظور آل محمد صلی الله علیه و آله است.» (۳)

بسیاری از مفسران از مطلق بودن آیه چنین استفاده کرده اند که این دستور شامل همه مسلمان ها در هر زمان و مکان می شود، و از آنجا که صادق مطلق امام معصوم علیه السلام است، دلالت می کند که در هر زمان باید پیشوای معصوم علیه السلام وجود داشته باشد. (و تعبیر به صیغه جمع - صادقین - به خاطر مجموع مخاطبان در تمام زمان ها است).

نتیجه این که همه ما موظفیم که همیشه با صادقان باشیم، صادقانی که

(۱). احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۲۹۷.

(۲). همان مدرک.

(۳). تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۲۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۵

اوصافشان در آیات بالا آمد، و نمونه اتم آن پیشوایان معصوم علیهم السلام است.

*** در سومین آیه جزا و پاداش قیامت را در ارتباط با مسأله صدق و راستی شمرده و صادقان را در برابر منافقان قرار داده است و بعد از شرح حال مؤمنان راستین به آنهایی که شربت شهادت نوشیدند و گروه دیگری که در انتظار جهاد و شهادت بودند می فرماید: هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را اگر اراده کند، عذاب نماید و یا (هرگاه توبه کنند و باز گردند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد که خداوند غفور و رحیم است (لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً).

به این ترتیب پاداش های عظیم معنوی و مادی بهشت در انتظار صادقان است؛ صادقان در گفتار و رفتار و عقیده، و آنها که از دایره صدق پا بیرون

می نهند در درّه نفاق سقوط می کنند.

دانی ز چه رو سرو روان سرسبز است پیوسته چرا به دوستان سرسبز است

چون مذهب او است راستی در همه وقت بر طرف چمن همیشه زان سرسبز است

*** در چهارمین آیه به ده گروه بشارت مغفرت و پاداش عظیم می دهد و چهارمین آنها را صادقین و صادقات (مردان راستگو و زنان راستگو می شمرد) یعنی بعد از اسلام و ایمان و اطاعت فرمان خدا سخن از صدق و راستی به میان می آورد و نشان می دهد که تا چه حد این فضیلت اخلاقی چه در مردان و چه در زنان واجد اهمیت است. حدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله «لَا يَسْتَقِيمُ إِيْمَانُ عَبْدٍ حَتَّى يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ وَلَا يَسْتَقِيمَ قَلْبُهُ حَتَّى يَسْتَقِيمَ لِسَانُهُ؛ ایمان هیچ کس درست نمی شود تا قلبش درست شود، و قلب هیچ کس

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۶

درست نمی شود تا زبانش به درستی گراید». (۱) نیز اشاره به همین معنی می کند.

از این حدیث استفاده می شود که حتی ایمان کامل پس از صدق و راستی و اصلاح گفتار حاصل می گردد، و آنها که زبانی آلوده به دروغ دارند، از ایمان کامل بی بهره خواهند بود.

*** در پنجمین آیه بعد از اشاره به وضع نامطلوب منافقان و دوگانگی آنها در سخن و عمل و ترس و وحشت عجیبشان در مسأله جهاد، جهادی که مایه عزّت و آبرو است، می فرماید: آنها قبل از آن که فرمان جهاد نازل شود می گفتند ما اطاعت می کنیم و سخن به نیکی می گوئیم، اما هنگامی که کار محکم می شد و فرمان جهاد قطعی می گشت عدم صداقت خود را در این سخن آشکار می ساختند، در حالی که

اگر راست می گفتند (و از درِ صدق و صفا در می آمدند) برای آنها بهتر بود (طاعَهُ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا أَعَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ).

این تعبیر نشان می دهد که دروغگویی یکی از نشانه های منافقان است؛ قبل از آن که میدان عمل فرا رسد، همه گونه وعده می دهند، ولی به هنگام عمل عدم صداقت و دروغشان آشکار می شود، و در واقع این رذیله اخلاقی (دروغ) دریچه ای است به سوی نفاق. «۲»

*** در ششمین آیه مورد بحث بعد از آن که اعلام می کند که آزمایش الهی قطعی است و شامل همگان می شود، می افزاید (این آیه آزمایش مخصوص اصحاب

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۱۹۳.

(۲). در تفسیر جمله اول آیه (طاعه و قول معروف) مفسران احتمالات زیادی داده اند که برخاسته از ترکیب و اعراب جمله است. آیا خبر در جمله بالا- محذوف است یا مبتدا و در هر دو صورت محذوف چیست؟ آنچه ما در بالا آوردیم، یکی از روشنترین احتمالات آیه است. برای اطلاع بیشتر می توانید به تفسیر مجمع البیان و ابو الفتوح رازی و تفسیر کبیر فخر رازی ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۷

پیامبر صلی الله علیه و آله نیست) ما کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمودیم و باید علم خداوند در مورد کسانی که راست می گویند و آنها که دروغ می گویند، تحقق یابد (و واقعیت عینی به خود بگیرد)، (وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ).

شک نیست که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر آزمون های سختی قرار گرفتند که یکی از مهم ترین آنها آزمون هجرت بود. هجرت یعنی

به هم زدن خانه و لانه خود و چشم پوشی از وطن مألوف و تمام تعلقاتی که انسان در وطن دارد، و انتقال یافتن به نقطه ای که باید همه چیز را از صفر شروع کند، و در میان انواع محرومیت ها زندگی نماید، و در صورتی که زن و فرزند او با او هماهنگ در هجرت نباشند مشکل به مراتب بیشتر می شود.

قرآن به یاران پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار می دهد که این یک امتحان بزرگ الهی است (در مکه بمانید تحت شکنجه های دشمنان هستید و به مدینه بروید گرفتار محرومیت هایی می شوید) تصوّر نکنید این آزمون بزرگ و آزمون های دیگری همچون جهاد و شنیدن و دیدن ناملایمات از دشمن منحصر به شما است، ما همه پیشینیان را احترام کردیم، اساساً زندگی دنیا بر پایه آزمون قرار دارد، و این جهان میدان آزمایش بزرگ است خدا می خواهد صادقان و راستگویان در ادعای ایمان از دروغگویان شناخته شوند.

در واقع در اینجا صدق و راستی به عنوان نشانه ایمان و دروغ نشانه نفاق و کفر معرفی شده.

البته صدق و کذب در اینجا صدق و کذب در عمل است نه در سخن، عملی که هماهنگ با ادعاهای قبلی انسان و خط مشی اجتماعی او باشد صدق است، و عمل ناهماهنگ کذب است. و البته صدق و کذب در عمل با گفتار، ریشه های مشترکی دارند، زیرا صدق بیان حقیقت است و کذب بیان عکس آن است، این تبیین گاه به وسیله سخن و گاه به وسیله عمل ظاهر می شود.

از مجموع آیات بالا اهمیت فوق العاده صدق و راستی به عنوان یک فضیلت که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۸

زیر بنای فضایل

دیگر انسانی است روشن می شود. آری آنجا که صدق و راستی است، صفا و صمیمیت و امانت و اعتماد و شجاعت حاصل است، و آنجا که صدق و راستی نباشد، همه این صفات رخت بر می بندد و انسان را از درون تهی می سازد. و حتی به ایمان و عقیده انسان نیز لطمه وارد می کند.

و جالب این که صفت اصلی رهبران و پیشوایان الهی در بعضی از آیات فوق، راست گویی و صدق ذکر شده و همه را دعوت می کند که همیشه و در همه جا با صادقان باشند، و این نشان می دهد که بقیه فضایل انبیاء و اولیاء بر محور صدق دور می زند، و برای شناخت آنها قبل از هر چیز باید به دنبال این وصف بگردیم.

صدق و راستی در روایات اسلامی

اهمیت این فضیلت اخلاقی در روایات اسلامی بیش از آن است که در سخن بگنجد و روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام در این زمینه نقل شده بیش از حدّ احصاء و شمارش است، تنها گلچینی از آن را در ذیل بیان می کنیم که به عنوان مشت نمونه خروار بیانگر موقعیت این صفت در میان تمام صفات انسانی است. و از این روایات به خوبی استفاده می شود که همه فضایل انسانی از صدق و راستی سرچشمه می گیرد.

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده و در گذشته نیز به آن اشاره کرده ایم و به خاطر اهمیت فوق العاده اش تکرار می نمایم، می خوانیم: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صِيَالَتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَيْجِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَثْرَةِ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطِنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، انظُرُوا إِلَى صِدْقِ

الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ؛ نگاه نکنید به فرونی نماز و روزه و زیادی حج و زکات و انفاق ها و سر و صدای عبادات شبانه بعضی از مردم (اگر می خواهید آنها را امتحان کنید) آنها را به راستگویی و ادای امانت آزمایش کنید». (۱)

۲- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹، حدیث ۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۰۹

الَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ اِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ؛ خداوند متعال هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر به راستی در سخن گفتن و ادای امانت به نیکوکار و بدکار». (۱)

۳- در حدیث دیگری درباره تأثیری که راستگویی در همه اعمال انسان می گذارد از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ صَدَقَ لِسَانَهُ زَكِيَ عَمَلُهُ؛ کسی که زبانش به راستی گراید اعمالش پاک و پاکیزه می شود». (۲) زیرا راستگویی ریشه اعمال صالح است و شرح این مطلب در آینده خواهد آمد.

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که در پیامی به یکی از دوستان بزرگوارش به نام عبد الله بن ابی یعفر فرمود: «انظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ فَالزَّمُهُ فَإِنَّ عَلِيًّا اِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللّٰهِ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اِدَاءِ الْاَمَانَةِ؛ نگاه کن بین علی علیه السلام به چه وسیله آن همه مقام نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیدا کرد آن را رها نکن، زیرا علی علیه السلام آن همه مقام را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر راست گویی و ادای امانت پیدا کرد». (۳)

این تعبیر نشان می دهد که

حتی شخصیت بزرگی مانند علی علیه السلام در سایه این دو فضیلت به آن مقام والا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

۵- در سؤالی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره مقام و شخصیت انسان ها شد و کسی پرسید «أَيُّ النَّاسِ أَكْرَمُ؛ چه کسی (نزد خداوند متعال) گرامی تر است؟» فرمود: «مَنْ صَدَقَ فِي الْمَوَاطِنِ؛ کسی که همه جا راست بگوید». «۴»

با توجه به این که قرآن می گوید «أَنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ؛ گرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شما است». (حجرات- ۱۳) روشن می شود که روح تقوا همان صدق و راستی است.

۶- در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره تأثیر صدق و راستی در نجات انسان ها از چنگال مشکلات و خطرات می فرماید: «الزُّمُومُ الصُّدْقُ فَإِنَّهُ مَنجَاهٌ؛ هرگز راست گویی را رها نکنید، چرا که سبب نجات انسان است».

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام تشبیه جالبی درباره صدق و راستی می بینیم

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۴، حدیث ۱.

(۲). همان مدرک، حدیث ۳.

(۳). همان مدرک، حدیث ۵.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۹، حدیث ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۰

که می فرماید: «الصُّدْقُ نُورٌ غَيْرٌ مُتَشَعِّشٍ إِلَّا فِي عَالَمِهِ كَالشَّمْسِ يَسْتَضِيءُ بِهَا كُلُّ شَيْءٍ يَغْشَاهُ مِنْ غَيْرِ نُقْصَانٍ يَقَعُ عَلَى مَعْنَاهَا؛ صدق و راست گویی نوری است که جهان اطراف خود را روشن می کند همچون آفتاب که چیزی که در معرض تابش آن قرار بگیرد روشن می شود بی آنکه نقصانی در آن وارد گردد».

و در ذیل این حدیث از همان بزرگوار می خوانیم: «الصُّدْقُ سَيْفٌ اللَّهُ فِي أَرْضِهِ وَ سَمَائِهِ أَيْنَمَا هُوَ بِهِ يُقَدُّ؛ صدق شمشیر خدا در زمین و آسمان است،

هر کجا آن را فرود آورد، کارگر می شود». (۱)

۷- در اهمیت صدق همین بس که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«الصَّدْقُ رَأْسُ الدِّينِ؛ صدق و راستگویی اساس دین است». و در حدیث دیگری می فرماید: «الصَّدْقُ صَلَاحُ كُلِّ شَيْءٍ؛ راستی سبب اصلاح هر چیزی است».

و در حدیث مشابه دیگری می فرماید: «الصَّدْقُ أَقْوَى دَعَائِمِ الْإِيمَانِ؛ صدق قوی ترین ستون های ایمان است». و در تعبیر دیگری می فرماید: «الصَّدْقُ جَمَالُ الْإِنْسَانِ وَ دَعَامَةُ الْإِيمَانِ؛ صدق جمال انسان و ستون ایمان است». و بالأخره در تعبیر مهم دیگری می افزاید: «الصَّدْقُ أَشْرَفُ خَلَائِقِ الْمُؤَقِنِينَ؛ صدق شریف ترین اخلاق افراد صاحب یقین است». (۲)

۸- این بحث را که بسیار بحث دامنه داری است با حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله که در آن سخن از کلید بهشت و جهنم می گوید پایان می دهیم: «أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا عَمَلُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ الصَّدْقُ إِذَا صَدَقَ الْعَبْدُ بَرًّا، وَ إِذَا بَرًّا آمَنَ، وَ إِذَا آمَنَ دَخَلَ الْجَنَّةَ قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا عَمَلُ النَّارِ؟ قَالَ الْكُذْبُ، إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ فَجَرَ وَ إِذَا فَجَرَ كَفَرَ، وَ إِذَا كَفَرَ دَخَلَ النَّارَ؛ کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: عملی که انسان را بهشتی می کند چیست؟ فرمود: راست گویی، زیرا هنگامی که انسان راست بگوید نیکوکاری می کند و هنگامی که نیکوکاری کند ایمان آورد و هنگامی که ایمان بیاورد داخل بهشت می شود، عرض کرد ای رسول خدا! عملی که انسان را دوزخی کند چیست؟ فرمود: دروغ است، هنگامی که

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۰، حدیث ۱۸.

(۲). شرح غرر، جلد ۷، صفحه ۲۰۰.

دروغ بگوید کار بد انجام می دهد، و هنگامی که کار بد انجام می دهد کافر می شود، و هنگامی که کافر شود داخل دوزخ می گردد». (۱)

جالب این که در این حدیث راست گویی سرچشمه نیکوکاری و نیکوکاری سرچشمه ایمان شمرده شده است، این به خاطر آن است که افراد بدکار برای توجیه اعمال خود معمولاً به دروغ پناه می برند، این از یک سو، از سوی دیگر در روح آدمی اثر می گذارد و تدریجاً ایمان را تضعیف می کند، و سرانجام به کفر می کشاند، همان گونه که قرآن مجید می گوید «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند». (۲)

۹- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا أَهَمَّهُ الصِّدْقُ؛ هنگامی که خدا کسی را دوست بدارد خداوند راستگویی را به قلب او می افکند». (۳)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: فرمود:

«ارْبَعٌ مَنْ أُعْطِيَهُنَّ فَقَدْ أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، صِدْقٌ حَدِيثٌ وَ اِدَاءُ اِمَانَةٍ وَ عِفَّةٌ بَطْنٍ وَ حُسْنُ خُلُقٍ؛ چهار چیز است که به هر کس داده شود خیر دنیا و آخرت به او داده شده؛ راست گویی در سخن، اداء امانت، نگهداری شکم از حرام و حسن خلق». (۴)

*** از مجموع این احادیث نکات مهم زیر به خوبی استفاده می شود:

یکی از طرق آزمایش مردم. آزمایش افراد صاحب ایمان راست گویی است.

دعوت به راست گویی جزء برنامه اصلی تمام پیامبران بوده است.

راست

گویی سبب پاکی عمل است.

مقام والای انسان در پیشگاه خدا در گرو راست گویی است.

گرامی ترین مردم راستگویانند.

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۶۷۴.

(۲). روم، آیه ۱۰.

(۳). شرح غرر آمدی، جلد ۳، صفحه ۱۶۱.

(۴). همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۱۵۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۲

راست گویی سبب نجات در آخرت است.

راست گویی قوی ترین ستون دین است.

راست گویی کلید بهشت است.

راست گویی نشان محبوبیت انسان در پیشگاه خدا است.

آن کس که راست گو است خیر دنیا و آخرت را نصیب خود می کند.

و با توجه به این آثار دهگانه ای که برای راست گویی ذکر شد به خوبی روشن می شود کمتر صفتی از فضایل اخلاق است که به پای این صفت برسد.

در اینجا چند موضوع مهم باقی می ماند که توجه به آنها لازم است (هر چند در لابلای آیات و روایات گذشته اشارات روشنی به آنها شده است).

۱- تأثیر راست گویی در زندگی انسان ها

گرچه تأثیر راستی و صدق در زندگی بشر به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، بحث پیرامون آن- از یک نظر- توضیح واضح است، ولی هنگامی که وارد تفصیل آن شویم به آثار معجزآسایی برخورد می کنیم که صدق و راستی در تمام بخش های زندگی بشر دارد، و توجه به آن می تواند انگیزه نیرومندی برای گرایش به این فضیلت بزرگ اخلاقی گردد.

نخستین تأثیری که صدق و راستی از خود به یادگار می گذارد مسأله جلب اطمینان و اعتماد در همکاری های دسته جمعی است.

می دانیم اساس زندگی انسان را کار گروهی و دسته جمعی تشکیل می دهد و بدون آن هیچ کار مهمی پیش نمی رود. ولی کار گروهی هنگامی امکان پذیر است که افراد گروه نسبت به یکدیگر اطمینان کامل داشته باشند، و اعتماد و اطمینان در

صورتی حاصل می شود که صداقت و امانت در میان آنها حاکم باشد.

آری مؤثرترین وسیله جلب اعتماد همان صدق و راستی است، و خطرناک ترین دشمن آن، دروغ است، و تفاوتی در میان فعالیت های علمی، فرهنگی اقتصادی و سیاسی نیست.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۳

یک سیاستمدار پر نفوذ اگر یک یا چند بار به مردم دروغ بگوید به سرعت نفوذ خود را از دست می دهد.

یک دانشمند اگر تحقیقات خود را به دروغ آلوده کند، اعتماد تمام محافل علمی از ابتکارات و تحقیقات او سلب می شود، و دیگر به گفته های او اعتمادی نیست.

یک مؤسسه اقتصادی اگر فقط در معرفی یک نوع از کالاهایش دروغ بگوید مردم نسبت به تمام فرآورده های او بدبین می شوند، و طرفداران و مشتریان خود را به زودی از دست می دهند.

در مدیریت ها اگر مدیر در گفتار و رفتار خود صادق نباشد، نظام و انضباط مدیریت او از هم متلاشی می شود.

به این ترتیب به اینجا می رسیم که پایه و اساس هر گونه پیشرفت معنوی و مادی در اجتماع اعتماد متقابل برخاسته از صدق و راستی است.

لذا در روایتی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الصِّدْقُ صِيْلَاحٌ كُلُّ شَيْءٍ الْكِذْبُ فَسَادُ كُلِّ شَيْءٍ؛ راست گویی سبب اصلاح هر چیز و دروغ سبب فساد همه چیز می شود». (۱)

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «الْكَذَابُ وَالْمَيْتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فِضْلَهُ الْحَيُّ عَلَى الْمَيْتِ الثَّقَّةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثَقْ بِكَلَامِهِ فَقَدْ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ؛ دروغ گو و مرده یکسان است، زیرا برتری انسان زنده بر مرده همان اعتماد به او است، هنگامی که به گفتار او اعتمادی نباشد زنده بودن او بی اثر است». (۲)

دیگر این

که صداقت و راستی به انسان آبرو و شخصیت می دهد، در حالی که دروغ مایه رسوایی و بی آبرویی است. صادقان همیشه سربلند و آبرومندند، و دروغ گویان سر به زیر و بی آبرو هستند.

به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «عَلَيْكَ بِالصِّدْقِ، فَمَنْ صَدَقَ فِي أَقْوَالِهِ جَلَّ قَدْرُهُ؛ همیشه راست گویی را پیشه کن چرا که آن کس که در سخنان خود راست گو باشد، قدر و مقام او در جامعه بالا می رود.» (۳)

(۱). همان، جلد ۱، صفحه ۲۸۱.

(۲). همان، جلد ۲، صفحه ۱۳۹.

(۳). شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۲۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۴

از سوی سوم صدق و راستی و امانت به انسان شجاعت و شهامت می بخشد، درحالی که دروغ و خیانت همیشه انسان را در هاله ای از خوف و ترس فرو می برد، مبادا خلاف گویی و خیانت او ظاهر گردد، و تمام نقشه های او نقش بر آب شود.

از سوی چهارم راست گوی انسان را از بسیاری از گناهان نجات می دهد، چرا که می داند اگر خلافی کند و از او سؤال کنند، نمی تواند اعتراف به گناه خویش نماید، پس بهتر که گرد گناه نگردد.

در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد من گرفتار چهار گناه پنهانی هستم: زنا، شرب خمر، سرقت و دروغ؛ هر یک از اینها را بفرمایید به خاطر شما ترک می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دروغ را رها کن.

آن مرد از خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت. هنگامی که تصمیم به عمل منافی عفت گرفت به خود گفت فردا

پیامبر صلی الله علیه و آله از من سؤال می کند اگر دروغ بگویم پیمان خود را شکستم و اگر راست بگویم حد شرعی بر من جاری می شود، و هنگامی که تصمیم به سرقت و نوشیدن شراب گرفت باز همین فکر برای او پیدا شد به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: «یا رسول الله! تمام راه های گناه را بر من بستی، و من همه آنها را ترک نمودم.» (۱)

از سوی پنجم صداقت و راستی بسیاری از مشکلات را در جامعه حل می کند، راه وصول به مقصد را آسان می سازد، از هزینه های کمر شکن بازرسی ها می کاهد، حجم پرونده های حقوقی را به حد اقل می رساند و آرامش خاطر به مردم می بخشد و نگرانی هایی را که به خاطر احتمال دروغ گویی برای افراد مختلف پیدا می شود از میان بر می دارد، و رشته های محبت و دوستی را در میان افراد محکم می کند و به انسان شخصیت و ابهت می بخشد.

و اگر در روایات اسلامی از امام صادق علیه السلام آمده است: «اَحْسَنُ مِنَ الصَّدَقِ قَائِلُهُ وَ خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ؛ بهتر از راست گویی گوینده آن است، و بهتر از نیکی ها انجام دهنده آن

(۱). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۵

است» (۱) (اشاره به این که شخصیت ذاتی و والای انسان سبب صدق و راست گویی و انگیزه کارهای خیر است.)

این سخن را با حدیثی که شاهد صادق این مطلب است به پایان می بریم، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «يَكْتَسِبُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلَاثًا، حُسْنَ الثَّقَةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُ وَ الْمَهَابَةَ مِنْهُ؛ شخص راست گو به خاطر صداقتش سه چیز را

به دست می آورد: حسن اعتماد مردم، و جلب محبت و دوستی، و ابهت و شخصیت». (۲)

انگیزه های صدق

این فضیلت اخلاقی مانند همه فضایل اخلاقی دیگر ریشه هایی در اعماق جان انسان دارد، از جمله صفات زیر است:

الف: اعتماد به نفس و نداشتن عقده حقارت، انسان را به راست گویی دعوت می کند.

ب: شجاعت و شهامت ذاتی و اکتسابی سبب می شود که انسان واقعیت ها را بگوید.

ج: پاک بودن حساب و نداشتن نکته ضعف سبب می شود که انسان گرایش به راستی پیدا کند، در حالی که آلودگان برای پوشانیدن عیوب خود به سراغ دروغ می روند.

د: از همه مهمتر ایمان به خدا و روز جزا و برخورداری از تقوای الهی عامل اصلی صدق و راستی است. به همین دلیل در حدیث معروفی که در نهج البلاغه آمده است می خوانیم: «الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصُّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَى الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ؛ نشانه ایمان آن است که راست گویی را در آنجا که به تو زیان می رساند به دروغ در آنجا که سود دارد مقدم داری». (۳)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹.

(۲). غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۸۷۶.

(۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۵۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۶

اخلاق در قرآن ج ۳ ۲۴۹

مفهوم صدق

با این که این واژه از واژه هایی است که همگی با معنی و مفهوم آن آشنا هستیم در عین حال در میان دانشمندان در تعریف آن گفتگوهای زیادی است، بعضی صدق و راست گویی را به معنی مطابقت محتوای سخن با واقعیت ذکر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را مطابقت با تشخیص و اعتقاد گوینده می دانند، و از آیه شریفه سوره منافقون برای این سخن استمداد جستند، آنجا که می فرماید: «إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّكَ لَرَسُولُهُ»-

وَاللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ؛ هنگامی که منافقان نزد تو آیند می گویند ما شهادت می دهیم که یقیناً تو رسول خدایی، خداوند می داند که تو رسول او هستی، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند». (۱)

بدیهی است منافقان که شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می دادند سخنی مطابق واقع می گفتند، ولی چون مطابق اعتقاد آنها نبود به عنوان دروغگو معرفی شدند ولی در پاسخ این سخن می توان گفت که نسبت دروغ به منافقان از اینجا سرچشمه می گیرد که آنها شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را به صورتی ابراز می داشتند که مفهومش این بود که مطابق اعتقاد درونی ما است، و چون این سخن با واقعیت مطابق نبود نسبت دروغ به آنها داده شده است، یعنی آنها در این اظهار که این سخن موافق اعتقاد درونی آنها است دروغگو بودند، بنابراین صدق و کذب در هر حال بر اساس تطابق با واقعیت ها مشخص می شود.

ولی امیر مؤمنان علی علیه السلام که همه چیز را از زاویه عبودیت پروردگار می بیند در تعریف صدق و کذب، سخن دیگری دارد می فرماید: «الْصِّدْقُ مَطَابِقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ وَالْكَذْبُ زَوَالُ الْمَنْطِقِ عَنِ الْوَضْعِ الْإِلَهِيِّ؛ صدق همان مطابقت سخن با وضع الهی است، و کذب ناهماهنگی سخن با وضع الهی است». (۲)

منظور از وضع الهی ظاهراً همان وضع جهان آفرینش است، که به اراده و فرمان

(۱). سوره منافقون، آیه ۱.

(۲). شرح غرر فارسی، حدیث ۱۵۵۲ و ۱۵۵۳، جلد اول، صفحه ۴۰۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۷

خدا به وجود آمده است، بنابراین تعریف امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز همان تعریفی است که در

بالا آمد با این اضافه که شکل توحیدی آن محفوظ شده است.

البته صدق و کذب همان گونه که بر زبان جاری می شود، در عمل انسان نیز خود را نشان می دهد، کسانی که عملی بر خلاف ظاهر حالشان می کنند دروغگو هستند، و آنها که ظاهر و باطن و اعمالشان هماهنگ است صادقند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۱۹

۸

دروغ و آثار و عواقب آن

اشاره

حق این بود که ما صدق و کذب را همراه با هم در بحث گذشته می آوردیم، چرا که این دو در مقایسه با یکدیگر شناخته می شوند، ولی از آنجا که در آیات و روایات و سخنان علمای بزرگ اخلاق مسأله کذب و دروغ به طور گسترده مورد توجه واقع شده است، بهتر دیدیم که این دو را از هم تفکیک کنیم، تا حق بحث در آنها ادا شود.

آری در تعلیمات اسلام در مورد مبارزه با کذب و دروغ، فوق العاده تأکید شده، تا آنجا که دروغگویان را همردیف کافران و منکران الهی می شمرد، و دروغ را کلید تمام گناهان معرفی می کند. و تصریح می کند که انسان تا دروغ را به هر شکل و به هر صورت ترک نکوید طعم ایمان را نخواهد چشید.

همین اندازه برای پی بردن به خطرات دروغ کافی است با این اشاره به قرآن باز می گردیم و بخشی از آیات مربوط به کذب را بررسی می کنیم:

۱- اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ. (نحل - ۱۰۵)

۲- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ. (زمر - ۳)

۳- اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ. (غافر - ۲۸)

۴- فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ اِلَى يَوْمٍ يَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۰

يَكْذِبُونَ. (توبه -)

۵- وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. (بقره- ۱۰)

و در مورد تکذیب الهی که آن نیز نوعی کذب و دروغ است، تعبیرات بسیار تکان دهنده ای در قرآن دیده می شود از جمله:

۶- قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ. (یونس - ۶۹)

۷- ... ثُمَّ نَبَّهتْهُمْ فَنَجَعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ. (آل عمران - ۶۱)

ترجمه

۱- تنها کسانی دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند (آری) دروغگویان واقعی آنها هستند!

۲- ... خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند.

۳- ... خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگوست هدایت نمی کند.

۴- این عمل، (روح) نفاق را، تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل‌هایشان برقرار ساخت این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

۵- و به خاطر دروغهایی که می گفتند عذاب دردناکی در انتظار آنهاست.

۶- بگو «آنها که به خدا دروغ می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند».

۷- ... آنگاه مباحله کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: دروغ و افترا کار کسانی است که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغ گویان واقعی آنها هستند (أَمَّا يَفْتُرِي الْكُذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ).

این سخن هنگامی صادر شد که دشمنان اسلام و مشرکان نادان هنگامی که نسخ

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۱

در بعضی از آیات قرآن را می دیدند که بر اثر تغییر شرایط گاه بعضی از احکام الهی جای خود را به احکام تازه ای می داد بهانه ای به دست آورده و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را متهم به دروغ می کردند، و یا این که می گفتند پیامبر صلی الله علیه و آله معلمی دارد که این آیات را به او می آموزد (منظورشان از معلم دو غلام نصرانی به نام «یسار» و «جبر» و یا مردی به

نام بلعام نصرانی رومی بود، در حالی که قرآن به زبان عربی فصیحی نازل شده و آنها همه از عجم

بودند.

قرآن در پاسخ همه این ها می گوید پیامبر صلی الله علیه و آله وحی الهی را که روح القدس از سوی خداوند بر او نازل کرده است بیان می کند و آثار ایمان و صدق و راستی از تمام سخنان او هویدا است، کسانی دروغ می گویند که به خدا ایمان ندارند، یعنی ایمان با دروغ جمع نمی شود، و مؤمنان حقیقی زبانشان جز به صدق و راستی گردش نمی کند.

جمله «يَقْتَرِي الْكُذِبَ» در واقع تأکیدی است بر دروغ آنها که هم دروغ می گویند و هم تهمت می زنند، یا به گفته طبرسی، در مجمع البیان به معنی يَخْتَرِعُ الْكُذِبَ است یعنی دروغ هایی از پیش خود می سازند (توجه داشته باشید افترا به معنی فُزِي (بر وزن فرط) در اصل به معنی قطع کردن است، سپس به هر کار خلافی از جمله شرک و دروغ و تهمت اطلاق شده است).

در واقع نسبت بین دروغ و افترا نسبت عموم و خصوص مطلق است، دروغ هر سخنی است که بر خلاف واقع باشد، ولی تهمت آن است که این سخن خلاف در بردارنده نسبت ناروایی به کسی باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که «يَقْتَرِي الْكُذِبَ» اشاره به سردمداران شرک و کفر است که آنها دروغ ساز بودند، دروغ هایی مانند: شاعر و ساحر درباره پیامبر صلی الله علیه و آله می ساختند، و دیگران از آنها پیروی می کردند.

به هر حال آیه فوق به خوبی دلالت می کند که دروغ با ایمان سازگار نیست و لذا در تفسیر این آیه در روایتی می خوانیم که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرسیدند: آیا مؤمن ممکن است آلوده بی عفتی شود؟ فرمود: احتمال دارد، عرض کردند آیا ممکن

آلوده سرقت گردد؟ فرمود: ممکن است. عرض کردند «یا رَسُولَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ يَكْذِبُ؟ قَالَ لَا، ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ؛ اَي رَسُولَ خُدا اَيَا مُؤْمِنٍ مُمْكِنٌ اسْتِ دُرُوعٍ بَگُويِد؟ فرمود: نه، سپس آيه فوق را تلاوت فرمود.» (۱)

البته بايد توجه داشت كه ايمان داراي مراحل است.

*** در دومين آيه مورد بحث با صراحت مي فرمايد: «خداوند كسي را كه دروغگو و كفران كننده است (هرگز) هدايت نمي كند.» (انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ).

و در سومين آيه مورد بحث مي خوانيم: خداوند كسي را كه اسراف كار و بسيار دروغگو است هدايت نمي كند (انَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ).

مي دانيم هدايت و ضلالت به دست خدا است، حتي پيامبر خدا هم اگر بخواهد كسي را هدايت كند، تا خدا اراده نكند نمي تواند هدايت كند «انَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ؛ تو هر كس را دوست بداري نمي تواني هدايت كني ولي خداوند هر كس را بخواهد هدايت مي كند.» (۲)

ولي اين بدان معني نيست كه خداوند گروهی را به اجبار هدايت و گروهی را به اجبار گمراه كند، بعد گروه اول را در ميان نعمت های بهشتی غوطه ور سازد و گروه دوم را در آتش دوزخ فرو برد، كه اين نه با عقل و منطق سازگار است و نه با عدل الهی.

بلكه منظور اين است، هنگامي كه زمينه های هدايت و ضلالت از طريق اعمال خود مردم فراهم شود، خداوند هر كس را مطابق لياقت و شايستگی هایش پاداش مي دهد. دست گروهی را مي گيرد و به سرمنزل مقصود مي رساند، و لطف و عنايتش را از گروه دوم بر مي گيرد، تا سرگردان شوند، و

هرگز به سرمنزل سعادت نرسند.

و از مهمترین اموری که زمینه گمراهی را فراهم می سازد، دروغ و اسراف و کفران

(۱). طبرسی در مجمع البیان، ابو الفتح رازی در تفسیر روح الجنان و برسویی در روح البیان ذیل آیه مورد بحث.

(۲). قصص، آیه ۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۳

نعمت است که در دو آیه فوق به آن اشاره شده و از تعبیرات این آیه به خوبی می توان دریافت آنها که هدایت و ضلالت را امری اجباری می دانند، و آیات مربوط به آن را دلیل بر جبر می شمرند تا چه اندازه در اشتباهند.

آری دروغ یکی از مهمترین عوامل گمراهی و بدبختی انسان است.

ممکن است مورد این دو آیه دروغ بستن بر خدا، و انحراف از اصل توحید بوده باشد، ولی مورد هرگز مُخَصَّص نیست، یعنی خصوصیت مورد مانع از عمومیت حکم کلی که در این دو آیه وارد شده است نمی شود.

رابطه ای میان دروغ و کفران نعمت که در آیه اول آمده شاید از این نظر است که آنها نعمت وجود موسی علیه السلام را که برای هدایتشان آمده بود کفران کردند و به تکذیبشان پرداختند. و رابطه میان اسراف و دروغ از این نظر است که فرعونیان در مخالفت فرمان خداوند و ظلم بر بنی اسرائیل، و کشتن فرزندان آنها، راه اسراف را پیمودند و نبوت موسی علیه السلام را تکذیب کردند.

*** در چهارمین آیه مورد بحث، سخن از منافقان است که تظاهر به ایمان و عمل صالح می کردند و همچون ثعلبه بن حاطب انصاری با خدا عهد و پیمان می بستند که اگر به روزی وسیعی دست یابند، نیازمندان را مورد حمایت و عنایت قرار دهند، ولی

زندگی آن‌ها نشان داد که آنچه می‌گفتند دروغ بود، خداوند می‌فرماید: این عمل (پیمان شکنی) نفاق را در دل‌هایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند برقرار ساخت (فَاعْتَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمُ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ).

سپس می‌افزاید: «این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و به خاطر آن است که دروغ می‌گفتند». (بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

گفتنی است که تخلف از عهدهایی که با خدا بسته شده نوعی دروغ عملی است.

به هر حال آیه فوق با صراحت می‌گوید شکستن عهد و پیمان الهی و دروغ گفتن روح نفاق را در دل انسان تا پایان عمر زنده نگه می‌دارد، و چه کیفی از این بدتر.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۴

رابطه این دو گناه (پیمان شکنی و دروغ) با نفاق روشن است، زیرا نفاق چیزی جز دوگانگی ظاهر و باطن نیست. پیمان شکنان دروغگو نیز تظاهر به پابند بودن به تعهدات و صداقت و راستی می‌کنند، در حالی که چهره باطن آنها چیزی غیر از آن است.

آری بسیاری از کسانی که همچون ثعلبه بن حاطب انصاری که وقتی در تنگناهای زندگی قرار می‌گیرند به درگاه خدا روی می‌آورند و با تمام وجود حل مشکل خود را از او می‌خواهند، و عهدها و پیمان‌ها با خدا می‌بندند و نذرهای می‌کنند اما هنگامی که گره‌های مشکلات گشوده شد و به مقصد رسیدند همه آن‌ها را به فراموشی می‌سپارند، که این مصداق بارز پیمان شکنی و دروغ و کذب و نفاق و دورویی است (از خدا می‌خواهیم که همه ما را از این گونه اعمال حفظ کند).

*** در پنجمین آیه سخن از صفات و

اعمال زشت منافقان در میان است، و به خصوص روی مسأله دروغ گویی آنها تکیه می کند می فرماید: «در دل های آنها نوعی بیماری است؛ خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغ هایی که می گفتند دارد» (فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

در این آیه دقیقاً ذکر نشده است که چه نوع دروغ هایی از آنها سر می زد، ممکن است اشاره به دروغ هایی باشد که در آیات قبل به آنها اشاره شد از جمله ادعای ایمان است در حالی که در دل ایمان نداشتند، و دیگر خدعه و نیرنگی است که نسبت به مؤمنان داشتند و با دروغ های خود آنها را فریب می دادند، و از همه مهمتر آن که از هر فرصتی برای تکذیب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله استفاده می کردند. ولی در هر حال این آیه می گوید: عذاب الیم آن ها به خاطر دروغ های آنها است. و این نشان می دهد که بدترین کار منافقان دروغ گویی آنها بوده است که عذاب الیم مستند به آن شده، در حالی که گناهان زیاد دیگری نیز داشتند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۵

روشن است که منظور از بیماری در این جا بیماری نفاق است که یک بیماری اخلاقی محسوب می شود که ناشی از دوگانگی شخصیت منافق است که در ظاهر چیزی است و در باطن چیزی دیگر.

*** ششمین آیه ناظر به شاخه معینی از شاخه های کذب است و آن دروغ بستن بر خدا است، روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: بگو آنها که دروغ به خدا می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند (قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى

اللَّهُ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ).

اصولاً دروغ با راستگاری جمع نمی شود به خصوص اگر دروغ بر خدا و پیامبران الهی باشد و منظور از دروغ بر خدا در این آیه- به قرینه آیات پیش از آن- این است که مشرکان فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و گاه گفته شده است ادعای مسیحیان را نسبت به حضرت مسیح علیه السلام و یهود را نسبت به حضرت عزیر علیه السلام که آنها را فرزند خدا می دانستند نیز شامل می شود، و در هر حال چنین نسبتی به خداوند دروغ ظاهر و آشکاری است، زیرا نه خداوند جسم دارد و نه عوارض جسمانی بر او چیره می شود، و نه همسر و فرزندی.

اصولاً فلسفه وجود فرزند در نظام آفرینش نیاز انسان ها، نیاز فطری و طبیعی انسان ها به کمک فرزندان و احتیاج به بقاء نسل از طریق آنها است، و فرزند برای خداوندی که ازلی و ابدی و بی نیاز از همه چیز و قادر بر هر کاری است مفهوم ندارد.

این نکته نیز قابل دقت است که در آیه فوق عمل مشرکان مصداق دروغ و افترا هر دو شمرده شده است، این به خاطر آن است که دروغ مفهومی گسترده تر از افترا دارد (و به تعبیر معروف، نسبت میان آنها نسبت عموم و خصوص مطلق است) دروغ آن است که انسان سخنی خلاف واقع بگوید خواه درباره شخص بگوید یا چیزی، ولی تهمت و افترا آن است که نسبتی ناروا و غیر واقعی به کسی بدهد که در این صورت هم دروغ است و هم تهمت.

مضمون همین آیه در آیه ۱۱۶ نحل نیز آمده است آنجا که می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث که همان آیه معروف مباحله است سخن از شاخه دیگری از دروغ یعنی دروغ بستن به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است، که لعنت خدا را نصیب دروغ گویان کرده است، می فرماید: «هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده (باز) کسانی با تو به مهاجّه و ستیز بر می خیزند به آنها بگو بیایید ما فرزندان خود را دعوت می کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت می نمایم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت می کنیم شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله می کنیم، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم». (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جِئَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَنِسَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

مباحله در اصل از ماده بهل (بر وزن سهل) به معنی رها کردن است و حتی در تعبیرات فارسی خود نیز این جمله را به کار می بریم که فلان کس را بهل کرده اند یعنی به حال خود رها نموده اند. و در تفسیرهای مذهبی مباحله به معنی آن است که دو گروه بر سر یک امر مذهبی در برابر هم قرار گیرند، و هر کدام درباره دیگری نفرین کند، نفرین هر کدام مؤثر واقع شد دلیل حقانیت او است، همان گونه که در صدر اسلام در میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مسیحیان نجران واقع شد، و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به

همراه اهل بیتش (علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام) به میعادگاه برای مباحله آمد، و آثار اجابت دعا را در چهره آنان دیدند، مسیحیان نجران عقب نشینی کردند و با پیغمبر اکرم از در مصالحه در آمدند که بحث آن را به طور مشروح در تفسیر نمونه ذیل همین آیه آورده ایم و اینجا نیاز به شرح آن نیست.

منظور این است که تعبیر «فَجَعَلَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ لعنت خدا را بر دروغگویان قرار می دهیم» تعبیر فوق العاده ای است که عظمت گناه دروغ را بازگو می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۷

آیات فوق که بخش مهمی از تأکیدهای قرآن در مورد زشتی دروغ و آثار شوم آن است به خوبی نشان می دهد که تا چه حد این گناه از نظر اسلام، زشت و منفور و خطرناک است، و افراد با ایمان و جامعه اسلامی باید در برابر آن حساسیت کامل نشان دهند، و صحنه اجتماع را از لوث آن پاک کنند.

دروغ گویی در روایات اسلامی

اشاره

در روایات اسلامی تعبیرهای تکان دهنده ای درباره زشتی دروغ است که گلچینی از آن را ذیلاً مطالعه می کنید:

۱- از بعضی از روایات استفاده می شود که دروغ کلید گناهان است. در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ، وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شرّ قفل هایی قرار داده است، و کلید آن قفل ها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتی ها عقل است و شراب عقل را از کار می اندازد) و دروغ از شراب هم بدتر است». «۱»

۲- در تعبیر دیگری از امام حسن عسکری علیه السلام می خوانیم: «جُعِلَتْ

الْخَبَائِثُ كُلَّهَا فِي بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكِذْبُ؛ تمام پلیدی‌ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن اتاق، دروغ است.» (۲)

دلیل آن این است که انسان‌های گنهکار هنگامی که خود را در معرض رسوایی می‌بینند با دروغ گناهان خود را می‌پوشانند، و به تعبیر دیگر دروغ به آنها اجازه می‌دهد که انواع گناهان را مرتکب شوند، بی‌آنکه از رسوایی بترسند، در حالی که انسان راستگو ناچار است گناهان دیگر را ترک کند چرا که راست‌گویی به او اجازه انکار گناه را نمی‌دهد و ترس از رسوایی‌ها او را به ترک گناه دعوت می‌کند.

حدیث معروف مردی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و آلوده انواع گناهان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله فقط از او پیمان گرفت که دروغ نگوید، و همین سبب شد که تمام گناهان را ترک کند شاهد گویای این مدعا است. (۳)

(۱). اصول کافی، جلد ۳، صفحه ۳۳۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۱۶۹، صفحه ۲۶۳.

(۳). شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۲۸

۳- از احادیث دیگری استفاده می‌شود که دروغ با ایمان سازگار نیست، در حدیثی چنین می‌خوانیم: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَانًا؟ قَالَ: نَعَمْ؛ قِيلَ وَ يَكُونُ بَخِيلًا؟ قَالَ: نَعَمْ. قِيلَ يَكُونُ كَذَّابًا قَالَ: لَا؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند آیا انسان مؤمن ممکن است (احیاناً) ترسو باشد؟ فرمود: آری. باز پرسیدند آیا ممکن است بخیل باشد؟

فرمود: آری. پرسیدند آیا ممکن است دروغگو باشد؟ فرمود: نه.» (۱)

همین مضمون به صورت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل

شده است آنجا که فرمود: «لَا يَجِدُ الْعَبْدُ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَتْرُكَ الْكِذْبَ هَزْلَهُ وَجِدَهُ؛ انْصَانَ هَيْجَ گاه طعم ایمان را نمی چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی». (۲)

چرا دروغ با ایمان سازگار نیست؟ زیرا دروغ یا به خاطر آن است که انسان به منفعتی برسد یا از مشکلی رهایی یابد چنان که ایمان انسان قوی باشد می داند که خیر و شر به دست خدا است او است که می تواند گره کور مشکلات را بگشاید و او است که می تواند در برابر ناملایمات از انسان دفاع کند، و اگر انسان به این امر که شاخه ای از شاخه های توحید افعالی است اعتقاد داشته باشد چنین نیازی دارد که به دروغ متوسل گردد.

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ؛ بدترین سخن، دروغ است». (۳)

زیرا آثار مرگبار آن از هر سخن بدتر است.

۵- باز در حدیث دیگری از علی علیه السلام دروغ به عنوان بدترین گناهان معرفی شده می فرماید: «اعْظَمُ الْخَطَايَا عِنْدَ اللَّهِ اللِّسَانُ الْكَذُوبُ وَ شَرُّ النَّدَامَةِ نَدَامَةُ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ بدترین گناهان نزد خدا (گناه) زبان دروغ گو است، و بدترین پشیمانی روز قیامت است». (۴)

۶- در حدیث دیگری، دروغ سرچشمه فجور، سبب ورود در دوزخ شمرده شده

(۱). جامع السعادات جلد ۲، صفحه ۳۲۲.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۴۰، حدیث ۱۱.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۸۴.

(۴). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۳، شبیه همین حدیث با کمی تفاوت در کنز العمال از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است (کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶۱۹، حدیث ۸۲۰۳).

است، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَ الْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ وَ أَنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ؛ از دروغ پرهیز چرا که دروغ به فجور دعوت می کند، و فجور به آتش دوزخ». (۱)

۷- دروغ با عقل سازگار نیست، همان گونه که در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم: «أَنَّ الْعَاقِلَ لَا يَكْذِبُ وَ أَنْ كَانَ فِيهِ هَوَاهُ؛ انسان عاقل دروغ نمی گوید هر چند به آن تمایل داشته باشد». (۲)

۸- دروغ فرشتگان رحمت را از انسان دور می کند، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلِكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَ بِهِ؛ هنگامی که یکی از بندگان دروغی بگوید فرشته به خاطر بوی تعفن که از آن دروغ بر می خیزد به اندازه یک میل از او دور می شود» (۳) (میل از یک کیلومتر بیشتر و از دو کیلومتر کمتر است).

۹- دروغ دریچه ای به سوی نفاق است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «أَنَّ الْكِذْبَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ؛ دروغ دری از درهای نفاق است». (۴)

زیرا انسان دروغگو خود را در چهره راستگو قرار می دهد در حالی که باطنش غیر از آن است، این دوگانگی ظاهر و باطن نوعی و نفاق، و دروغ یکی از کارهای شایع منافقان است.

۱۰- دروغ گو اعتماد مردم را از دست می دهد، چنان که در یکی از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ عُرِفَ بِالْكَذْبِ قَلَّتِ الثَّقَةُ بِهِ؛ کسی که به دروغ گویی شناخته شود، اعتماد مردم به او کم می شود». (۵)

و نقطه مقابل این معنی نیز در کلمات آن بزرگوار آمده

که فرمود: «مَنْ تَجَنَّبَ الْكُذَّابَ صُدِّقَتْ أَقْوَالُهُ؛ کسی که از دروغ پرهیزد سخنانش پذیرفته می شود». «۶»

۱۱- این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری که در کلمات قصار امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است و مردم را از دوستی با دروغگویان بر حذر داشته پایان می دهیم.

فرمود: «وَإِيَّاكَ وَ مَصَادَقَهُ الْكُذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبُعِيدَ وَ يُبْعَدُ عَلَيْكَ

(۱). کنز العمال، حدیث ۸۲۱۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۰۵.

(۳). شرح نهج البلاغه ابی ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

(۴). کنز العمال، حدیث ۸۲۱۲.

(۵). شرح غرر، جلد ۵، صفحه ۳۹۰.

(۶). همان مدرک، صفحه ۴۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۰

الْقَرِيبَ؛ از دوستی با دروغگو پرهیز که مانند سراب است، دور را در نظر تو نزدیک، و نزدیک را دور می سازد». (و تو را گمراه می کند). «۱»

*** از روایات بالا به خوبی استفاده می شود که دروغ سرچشمه انواع گناهان و متزلزل کننده ارکان ایمان و بدترین سخنان و دعوت کننده به انواع معاصی و شاخه ای از شاخه های نفاق و پاره کننده رشته های اعتماد و اتحاد است، و درباره کمتر گناهی این همه نکوهش و مذمت دیده می شود.

*** در اینجا نکات مهمی باقی مانده است که به طور فشرده به آن می پردازیم:

۱- آثار زیان بار دروغ

گرچه آیات و روایاتی که در بالا آمد به قدر کافی پرده از روی این مسأله برداشت، ولی اهمیت موضوع تحلیل های بیشتری را در اینجا می طلبد.

نخستین اثر زیان بار دروغ رسوایی و بی آبرویی و از دست دادن پایگاه اجتماعی و اعتماد مردم است.

ضرب المثل معروفی می گوید: دروغ گو حافظه ندارد، و تجربیات نشان می دهد که دروغ بودن یک سخن را برای مدت طولانی نمی توان پنهان داشت

اگر مسأله بی اهمیتی باشد ممکن است فراموش شود، ولی اگر مسأله مهمی باشد سرانجام واقعیت ها خود را نشان می دهد و راز دروغگو فاش می شود، نه به خاطر این که دروغگو حافظه ندارد، بلکه به خاطر این که دروغ چیزی نیست که آن را بتوان به حافظه سپرد زیرا یک حادثه که واقع می شود ارتباط زیادی به حوادث اطراف خود

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۳۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۱

دارد و پیوندهای علت و معلول با حوادث قبل و بعد و لوازم غیر قابل اجتناب، آن حادثه را با دیگر حوادث مربوط می سازد. کسی که حادثه ای را به دروغ می سازد مجبور است روابط ساختگی آن را با زمان و مکان و اشخاص و حوادث اطراف آن نیز بسازد، و از آنجا که این روابط حد و حسابی ندارد به فرض که چند مورد آن را درست کند و به خاطر بسپارد در بقیه و می ماند. درست مانند داستان یوسف علیه السلام که برادرانش به دروغ گفتند او را گرگ خورد و پیراهن او را به خونی آغشته و برای پدر آوردند، اما فراموش کردند که پیراهن را از چندین جا پاره پاره کنند. سالم بودن پیراهن پرده از کار آنها برداشت و دروغشان را ظاهر کرد و یا مانند همسر عزیز مصر، هنگامی که به دروغ ادعا کرد یوسف علیه السلام به دنبال او دویده و قصد تجاوز به او را داشته است، فراموش کرده بود که در این ماجرا، پیراهن یوسف علیه السلام از عقب سر پاره شده که دلیل روشنی است بر دروغ زلیخا و اینکه او به دنبال یوسف علیه السلام دویده است.

امروز

بازپرسان آگاه به راحتی می توانند با سؤال های پی در پی مربوط به یک حادثه و لوازم و خصوصیات آن، دروغ یا راست بودن یک ادعا را ثابت کنند و کمتر دروغ گویی می توانند خود را از چنگال آن ها رهایی ببخشند. آری دروغ گو نمی تواند حافظه داشته باشد و به هر حال سرانجام کارش رسوایی و بی آبرویی است.

دیگر از آثار دروغ این است که انسان را به دروغ های دیگر، یا گناهان دیگر دعوت می کند، چرا که دروغ گو برای مخفی ساختن دروغش گاه مجبور می شود دروغ های زیاد دیگری بگوید یا دست به کارهای خطرناکی بزند.

سومین اثر زیان بار دروغ این است که به شخص دروغگو امکان می دهد که به طور موقت پرده ای بر خلافتکاری های خود بیندازد در حالی که اگر راست می گفت ناچار بود آن اعمال را ترک کند.

چهارمین اثر زیان بار دروغ این است که انسان را تدریجاً به صفوف منافقان ملحق می سازد زیرا دروغ خود شاخه ای از شاخه های نفاق است چرا که دروغگو خود را به چهره راست گویان در آورده و سخنش را به عنوان یک واقعیت القا می کند در حالی که درونش چیز دیگری می گوید این دوگانگی ظاهر و باطن به طور تدریج به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۲

سایر اعمال و رفتار او سرایت می کند و از او منافقی تمام عیار می سازد.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْكَذِبُ يُؤَدِّي إِلَى النَّفَاقِ؛ دروغ انسان را به نفاق می کشاند.»
«۱»

پنجمین اثر زیان بار آن این است اگر کسی شایستگی ها و لیاقت های فراوانی داشته باشد که بتوان از آن در پیش برد اهداف اجتماعی بهره گیری فراوان کرد ولی دروغگو باشد، کسی نمی تواند

از آن شایستگی‌ها بهره بگیرد، چرا که انسان در برابر او در هر قدم مواجه با شک و تردید می‌شود.

به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی دروغ گو با مرده یکسان شمرده شده است، می‌فرماید: «الْكَذَّابُ وَالْمَيِّتُ سَوَاءٌ فَإِنَّ فَضِيلَةَ الْحَيِّ عَلَى الْمَيِّتِ الثَّقَمَةُ بِهِ، فَإِذَا لَمْ يُوثَّقْ بِكَلَامِهِ بَطَلَتْ حَيَاتُهُ؛ دروغگو با مرده برابر است زیرا فضیلت زنده بر مرده اعتمادی است که انسان به او دارد و هنگامی که به سخن کسی که (به خاطر دروغگوبودنش) اعتمادی نباشد گویی زندگی او باطل شده است».

ششمین پیامد زیانبارش این است که انسان با استفاده از ابزار دروغ می‌تواند کارهای زشت دیگری انجام دهد، حسود و کینه توز و بخیل هر کدام به وسیله دروغ می‌توانند حسد یا کینه یا بخل خود را اعمال نمایند و همچنین در مورد بسیاری از گناهان دیگر، مثلاً هنگامی که کسی از او تقاضای وام می‌کند به دروغ می‌گوید من خودم امروز برای زندگی وام گرفتم، یا هنگامی که برای معرفی شخصی به او مراجعه می‌کنند به خاطر حسد و کینه توزیش می‌گوید آن شخص آدم بی‌اعتباری است، در حالی که در واقع مرد معتبری است.

هفتمین اثر زیانبار آن که در علوم و دانش‌ها ظاهر می‌گردد این است که اگر افراد محقق در یک یا چند مورد دروغ بگویند تمام تحقیقات و کتاب‌های علمی خود را از اعتبار می‌اندازند، و اگر این عمل شیوع پیدا کند اعتمادی بر تحقیقات و علوم دیگران باقی نخواهد ماند و کاروان علم و دانش بشری متوقف می‌شود.

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۳

و آثار زیانبار دیگری که

با دقت در زندگی دروغگویان می توان به آن پی برد.

اضافه بر این آثار که جنبه اجتماعی دارد، پیامدهای سوء معنوی نیز بر دروغ مترتب می شود که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. از جمله این که:

فرشتگان از انسان دور می شوند همان گونه که قبلاً در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خواندیم: «إِذَا كَذَبَ الْعَبْدُ كَذَبَهُ تَبَاعَدَ الْمَلَكُ مِنْهُ مَسِيرَةَ مِيلٍ مِنْ نَتْنِ مَا جَاءَ بِهِ؛ هُنَّ كَمَا مِيْلُ بِيَدِي كَمَا مِيْلُ بِيَدِي كَمَا مِيْلُ بِيَدِي كَمَا مِيْلُ بِيَدِي» (۱)

دیگر این که دروغ انسان را از نماز شب محروم می سازد، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «أَنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكُذْبَةَ فَيُحْرَمُ بِهَا صِيْلَةَ اللَّيْلِ، فَإِذَا حُرِمَ صِلَاةُ اللَّيْلِ حُرِمَ بِهَا الرِّزْقُ؛ گاه انسان دروغی می گوید و از نماز شب محروم می شود، و هنگامی که از نماز شب محروم می شود از روزی (وسیع) محروم می گردد». (۲)

دیگر این که دروغ گفتن باعث عدم قبولی بعضی از عبادات می شود همان گونه که درباره روزه داران آمده است در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود:

«فَإِذَا صِيْمْتُمْ فَأَحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ عَنِ الْكُذْبِ وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ؛ هنگامی که روزه می گیرید زبان را از دروغ حفظ کنید، و چشمان خود را (از نگاه گناه آلود) فرو گیرید». (۳)

این حدیث دلیل بر آن است که این گونه اعمال از ارزش روزه می کاهد.

دیگر این که دروغ گفتن گاه سبب می شود که برکات الهی از انسان قطع گردد، چنان که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم: «إِذَا كَذَبَ الْوَلَاءُ حُبِسَ الْمَطَرُ؛ هنگامی که

زامداران دروغ بگویند باران قطع می شود». (۴)

بعضی آثار برای دروغ در روایات آمده که هم ممکن است جنبه معنوی داشته باشد هم جنبه اجتماعی و ظاهری، از جمله از روایات متعددی استفاده می شود که دروغ از روزی انسان می کاهد و سبب فقر و تنگدستی می شود.

(۱). نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۶، صفحه ۳۵۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۰.

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۷، صفحه ۱۱۹، حدیث ۱۳.

(۴). مسند الامام الرضا علیه السلام، جلد ۱، صفحه ۲۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۴

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اعْتِيَادُ الْكِذْبِ يُورِثُ الْفَقْرَ؛ عادت کردن به دروغ گویی سبب فقر و تنگدستی است». (۱)

و در حدیث دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْكَذِبُ يُنْقِصُ الرَّزْقَ؛ دروغ از روزی انسان می کاهد». (۲)

این کاهش رزق ممکن است از آثار زیانبار معنوی دروغ باشد، و یا از آثار ظاهری و اجتماعی، چرا که دروغگو اعتماد مردم را از دست می دهد و با از دست دادن اعتماد عمومی فعالیت اقتصادی او محدود می شود، و همین امر سبب نقصان رزق و روزی او می شود.

انگیزه های دروغ

دروغ مانند سایر صفات رذیله سرچشمه های مختلفی دارد که مهمترین آنها به شرح زیر است:

۱- ضعف ایمان و اعتقاد. چرا که اگر دروغگو به علم و قدرت خداوند و وعده های او اعتماد کافی داشته باشد هرگز برای رسیدن به اموال دنیا یا تحصیل جاه و مقام، دروغ نمی گوید و موفقیت خود را در دروغ گویی نمی بیند. از فقر نمی ترسد، از پراکنده شدن مردم و بر باد رفتن نفوذ اجتماعی خود هراس ندارد و مقام و قدرت را از سوی خدا می داند و

برای حفظ آن به دروغ متوسل نمی شود. لذا در روایتی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «جائِبُوا الْكِذْبَ فَإِنَّ الْكِذْبَ مُجَانِبُ الْإِيمَانِ؛ از دروغ کناره گیری کنید، چرا که دروغ از ایمان جدا است.» (۳)

۲- دیگر از سرچشمه های دروغ ضعف شخصیت و عقده حقارت است، افرادی که گرفتار این ضعف ها هستند، برای پوشاندن ضعف خود متوسل به دروغ می شوند. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَا يَكْذِبُ الْكَاذِبُ إِلَّا مِنْ مَهَانَةٍ نَفْسِهِ عَلَيْهِ؛ کسی دروغ نمی گوید مگر به خاطر بی ارزش بودن خودش در نظر خویش.» (۴)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۱.

(۲). میزان الحکمه، حدیث ۱۷۴۶۳.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۶، صفحه ۳۸۶.

(۴). کنز العمال، حدیث ۸۲۳۱ (جلد ۳، صفحه ۶۲۵).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۵

۳- بسیار می شود که حسد و بخل و تکبر و خودبرتربینی و عداوت نسبت به افراد سرچشمه دروغ گفتن و تهمت زدن نسبت به آنها می شود، و یا دروغ گفتن درباره خویش به خاطر کبر و غرور، و تا این سرچشمه ها گرفته نشود، دروغ هم ادامه خواهد یافت.

منافقان نیز برای پوشاندن چهره واقعی خود به دروغ متوسل می شوند همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد.

۴- بیماری های اخلاقی جامعه و انحراف از مسیر حق و آلودگی به انواع گناهان سبب تشویق عده ای به دروغ می شود، تا آنجا که می گویند اگر به دروغ متوسل نشویم زندگی کردن در این اجتماع برای ما مشکل است، و یا کسب و تجارت ما می خوابد.

۵- علاقه شدید به دنیا و حفظ مقامات آن نیز یکی دیگر از عوامل مهم شیوع دروغ- حتی دروغ بر خدا و پیامبر- می گردد.

در خطبه ۱۴۷ نهج البلاغه می خوانیم

که علی علیه السلام فرمود: «وَ أَنَّهُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَ لَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَ لَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؛ بعد از من زمانی برای شما فرا می رسد که چیزی پنهان تر از حق و آشکارتر از باطل و فراوان تر از دروغ به خدا و پیامبرش نیست».

طرق درمان دروغ

برای ریشه کن کردن این صفت رذیله (دروغ گویی) از همان طریقی باید وارد شد که در طریق درمان سایر رذایل اخلاقی وارد می شویم؛ یعنی نخست به سراغ ریشه ها برویم، چرا که تا ریشه ها قطع نشود، این نهال شوم همچنان پابرجاست. اگر انگیزه دروغ گویی ضعف ایمان نسبت به توحید افعالی است، باید پایه های ایمان را تقویت کرد، خدا را قادر بر همه چیز دانست، رزق و روزی و موفقیت و عزت و آبرو را به دست او بدانیم، تا ضعف هایی که سبب توسل به دروغ می شود برطرف گردد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۶

و اگر انگیزه آن حسد و بخل و کبر و غرور است باید به درمان آنها پرداخت و به یقین اگر این ریشه ها تدریجاً قطع شود، چیزی جز صداقت و راستی باقی نخواهد ماند.

و از سوی دیگر باید روی پیامدهای سوء زیانبار دروغ که سبب تیره روزی و بدبختی و رسوایی در دنیا و آخرت می شود اندیشید، و به یقین هر کس در این ها که به طور مشروح سابقاً بیان کردیم، به ویژه در روایات پر محتوایی که در این زمینه وارد شده درست بیندیشد تأثیر مهم بازدارنده ای دارد.

و اگر اشخاصی که مبتلا به این رذیله اخلاقی هستند از دوستان ناباب و دروغگو و محیطهایی

که آنها را به دروغ تشویق می کند پرهیزند سریع تر درمان می شوند، همان گونه که پرهیز از افراد آلوده به بیماری های جسمی و محیطهای آلوده به میکرب بیماری ها سبب سرعت بهبود این بیماری خواهد شد.

رهبران جامعه و بزرگ خانواده نیز نقش مؤثری می تواند در عادت دادن مردم به راست گویی داشته باشند چرا که وقتی افراد یک جامعه یا اعضاء خانواده چیزی جز صدق و راستی از بزرگترها نبینند به سرعت به صدق و راستی روی می آورند و به عکس، یک دروغ که از آنان صادر شود زمینه های آلودگی جامعه یا خانواده را به این صفت رذیله فراهم می سازند.

در ضمن نباید طرق دروغگویی را به مردم یاد داد، در حدیثی می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَلْفَنُوا النَّاسَ فَيَكْذِبُونَ فَإِنَّ بَنِي يَعْقُوبَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ الذُّبَّ يَأْكُلُ الْإِنْسَانَ فَلَمَّا لَقْنَهُمْ أَنِّي أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ. قَالُوا أَكَلَهُ الذُّبُّ؛ هرگز تلقین دروغ به مردم نکنید، چرا که فرزندان یعقوب (تا آن زمان) نمی دانستند که گرگ ممکن است انسان را بخورد، هنگامی که پدرشان یعقوب به آنها (سفارش کرد مراقب یوسف باشند و) گفت من از این بیم دارم که گرگ او را بخورد (آنها یاد گرفتند و) گفتند یوسف را گرگ خورد (در حالی که دروغ می گفتند و یوسف در چاه کنعان بود)». (۱)

آری این ترک اولی بهانه ای به دست پسران یعقوب داد.

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶۲۴، حدیث ۸۲۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۷

ایجاد شخصیت در افراد، یکی دیگر از مؤثرترین طرق درمان دروغ است زیرا همان گونه که در گذشته اشاره کردیم یکی از عوامل مهم دروغ گویی احساس

حقارت و کمبود شخصیت است، و دروغ گو می خواهد با لاف زدن آن را جبران کند، و اگر احساس کند صاحب استعدادها و نیروهایی است که با پرورش آن می تواند به مقامات عالی در جامعه برسد نیازی به توسل جستن به دروغ برای ایجاد شخصیت کاذب در خود نمی بیند.

به ویژه اگر به آنها توجه داده شود که راستگویان و صدیقان در پیشگاه خدا در صف انبیاء و شهیدان هستند و رفیق و همنشین آنان در قیامت خواهند بود به یقین برای ترک دروغ و اقبال به راست گویی تشویق خواهند شد، قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا؛ و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده از پیامبران و صدیقان و شهدا و صالحان، و آنها رفیق های خوبی هستند.» (۱)

این نکته نیز قابل توجه است که نفوذ صفت زشت دروغگویی مانند صفات دیگر در وجود انسان از جاهای ساده و کوچک شروع می شود و تدریجاً انسان را به دروغ های خطرناک می کشاند همان گونه که امام سجاد علیه السلام فرمود: «اتَّقُوا الْكُذْبَ فِي صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ فِي كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي الصَّغِيرِ اجْتَرَّ عَلَى الْكَبِيرِ؛ از دروغ پرهیز خواه کوچک باشد یا بزرگ، جدی باشد یا شوخی، چرا که انسان هنگامی که در موضوعات کوچک دروغ بگوید جرئت می کند که دروغ بزرگ هم بگوید.» (۲)

استثنائات دروغ

با این که دروغ از مهمترین گناهان است و خطرات زیادی برای

هر انسانی از نظر مادی و معنوی، فردی و اجتماعی دارد، ولی باز هم مواردی دارد که به صورت

(۱). نساء، آیه ۶۹.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۸

استثناء در روایات اسلامی و سخنان فقها و علمای اخلاق به پیروی از آن احادیث آمده است.

این موارد عمدتاً عبارتند از:

۱- دروغ برای اصلاح ذات البین؛

۲- دروغ برای اغفال دشمن در میدان جنگ؛

۳- در مقام تقیه؛

۴- برای دفع شرّ ظالمان؛

۵- در تمام مواردی که جان و ناموس انسان به خطر می افتد و برای نجات از خطر راهی جز توسل به دروغ نیست.

تمام موارد را می توان در یک قاعده کلی خلاصه کرد و آن این که هدف های مهمتری به خطر بیفتد و برای دفع آن خطرات، توسل به دروغ ضرورت داشته باشد، و به تعبیر دیگر تمام این موارد مشمول قاعده اهم و مهم است فی المثل انسان در چنگال جمعی متعصب و بی منطق و بی رحم گرفتار می شوند و از مذهب او سؤال می کنند اگر حقیقت بگوید فوراً خون او را می ریزند عقل و شرع در اینجا اجازه می دهند که انسان با پاسخ دروغین جان خود را از شر آنها نجات دهد. یا در مواردی که اختلاف شدیدی در میان دو نفر بروز کرده و انسان می تواند با گفتن دروغی (مثلاً فلان کس به تو علاقه زیاد دارد و بارها در پشت سر ذکر خیر شما را می گفت) صلح و آشتی در میان آن دو برقرار سازد و امثال این اهداف مهم، نه این که انسان به خاطر منافع شخصی و کارهای جزئی متوسل به دروغ شود، و این استثنائات ضروری

را دستاویزی برای توسل به دروغ سازد، و به بهانه استفاده از استثنائات دروغ برای هر موضوع جزئی دروغ بگوید.

در واقع تجویز دروغ در این موارد مانند حلال بودن خوردن مردار (اکل میته) در موارد ضرورت است که باید به مقدار ضرورت و تنها در مواردی که راهی جز آن نیست اکتفا شود.

دلیل این استثنائات علاوه بر قاعده عقلی بالا (قاعده اهم و مهم) روایات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۳۹

متعددی است که منابع مختلف اسلامی از معصومین علیهما السلام نقل شده است.

در حدیث معروفی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ؛ هِيَ حَرَامِي الْهِيَ نَيْسَتْ مَكَرَئِنَ كَمَا وَنَدَ أَنْ رَا بَرَايَ كَسِي كَمَا مَضَطَّرَّ شَدَا حَلَالٌ فَرَمُودَا». «۱»

۲- از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اِحْلِفْ بِاللَّهِ كَاذِبًا وَ نَجِّ اِحَاكَّ مِّنَ الْقَتْلِ؛ سوگند دروغ به نام خدا یاد کن و برادرت را از کشته شدن (به ناحق) نجات ده». «۲»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «كُلُّ الْكِذْبِ يَكْتُبُ عَلَيَّ ابْنِ آدَمَ إِلَّا رَجُلًا كَذَبَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ يُصْلِحُ بَيْنَهُمَا؛ هر دروغی در نامه عمل انسان نوشته می شود، مگر کسی که دروغ در میان دو نفر بگوید تا میان آن دو صلح برقرار گردد». «۳»

۴- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْكَذِبُ مَذْمُومٌ إِلَّا فِي أَمْرَيْنِ دَفَعُ شَرَّ الظَّالِمِ وَ اصْطِلَاحَ ذَاتِ الْبَيْنِ؛ دروغ نکوهیده است مگر در دو چیز، دفع شر ظالمان و اصلاح ذات البین». «۴»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «كُلُّ الْكُذْبِ مَكْتُوبٌ كِذْبًا لَا مَحَالَةَ إِلَّا أَنْ يَكْذِبَ الرَّجُلُ فِي الْحَرْبِ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدَعَةٌ أَوْ يَكُونُ بَيْنَ رَجُلَيْنِ شَخْنَاءَ فَيُضِلُّهُمَا أَوْ يُحِدُّهُمَا أَمْرًا تَهْتَكُهُنَّ يَرْوِيهِمَا؛ تمام دروغ ها حتماً دروغ نوشته می شود، مگر این که انسان در جنگ دروغ بگوید، زیرا (یکی از طرق پیروزی در) جنگ فریب (دشمن) است، یا در میان دو نفر کینه و عدواتی باشد و او (به وسیله دروغ) میان آنها صلح و آشتی برقرار سازد، یا با همسرش سخن می گوید (که واقعیت ندارد) به خاطر این که او را راضی کند.» (۵)

منظور از جمله اخیر این نیست که انسان هر چه بخواهد به همسرش دروغ بگوید بلکه ناظر به مواردی است که همسر انسان توقعات نابجایی دارد، که در

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۰۱، صفحه ۲۸۴.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۶، صفحه ۱۳۴، (حدیث ۴ باب ۱۲ از کتاب الایمان).

(۳). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۵.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۶۳.

(۵). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۰

امکانات شوهر نمی گنجد، او با وعده دروغین، سر و صدای او را خاموش می کند، و ای بسا با گذشت زمان فراموش می شود، و درگیری و منازعه ای پیش نخواهد آمد.

این معنی در مورد توقعات غیر منطقی شوهر نیز صادق است، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است. (۱)

راه فرار از دروغ (توریه)

توریه (بر وزن توصیه) به سخنی گفته می شود که شنونده از آن چیزی می فهمد و گوینده از آن چیز دیگری را اراده می کند، یا به تعبیر دیگر سخنی است دو پهلو، که عبارت

تاب هر دو معنی را دارد، و افرادی که مقید به پرهیز از دروغ هستند گاه به آن متوسل می شوند، تا هم دروغ نگفته باشند و هم شنونده از اسرار آنها آگاه نشود.

مثال های زیر می تواند این معنی را کاملاً روشن کند:

۱- کسی از دیگری سؤال می کند آیا این کار خلاف را تو کرده ای؟ او در جواب می گوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ پناه به خدا می برم (شنونده از این سخن نفی آن کار را می فهمد در حالی که گوینده منظورش استغفار از عمل خلافی بوده است که انجام داده است).

۲- کسی از دیگری سؤال می کند فلان کس نزد تو از من بدگویی کرد، او می گوید:

مگر چنین چیزی ممکن است (شنونده از این جواب نفی آن کلام را می فهمد، در حالی که منظور گوینده از آن کلام تنها یک استفهام بود).

۳- کسی در خانه دیگری می آید و می گوید: فلان کس خانه است؟ او اشاره به پشت در خانه می کند می گوید اینجا نیست (شنونده تصور می کند در خانه نیست، در حالی که گوینده منظورش پشت در خانه بوده است).

۴- از یکی از دانشمندان سؤال کردند، جانشین بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله که بود؟ او که در شرائطی بود که نمی بایست عقیده خود را صریحاً بیان کند در جواب گفت: «مَنْ بَنَتْهُ فِي بَيْتِهِ؛ آن کس که دخترش در خانه او بود» (شنونده چنین فکر می کرد که منظورش

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۱

این است کسی که دخترش در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بود یعنی ابو بکر) ولی منظور گوینده این بود آن کسی که دختر پیامبر صلی الله علیه

و آله فاطمه زهرا علیها السلام در خانه او بود، یعنی علی علیه السلام.

۵- در داستان سعید بن جبیر و حجاج می خوانیم هنگامی که حجاج از او سؤالاتی کرد، می خواست بهانه ای برای قتل او بتراشد، پرسید تو مرا چگونه آدمی می دانی؟ گفت: انت عادل (عادل در لغت عرب دو معنی دارد یکی به معنی عدالت پیشه و دیگر به معنی شخص کافر است که عدیل و شریک برای خدا قائل است، همان گونه که قرآن می گوید: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» کافران برای پروردگار خود، شریک و شبیه قرار می دهند». (۱)

از آنچه در بالا آمد روشن شد که توریه هرگز دروغ نیست، چرا که نیت گوینده سخن راستی بوده و عبارات او نیز تاب آن معنی را داشته است هر چند شنونده به خاطر ذهنیت خودش چیز دیگری را از آن فهمیده و معلوم است اشتباه شنونده در فهم معنی کلام ارتباطی به گوینده ندارد.

و از اینجا روشن می شود در مواردی که به خاطر ضرورت های مهمی دروغ گفتن جایز است، اگر انسان بتواند توریه کند باید به آن متوسل شود و از دروغ پرهیزد، بنابراین دروغ گفتن تنها در ضرورتی مجاز است که راه توریه بسته باشد، و به اصطلاح علمی مندوحه ای در کار نباشد.

و از اینجا روشن می شود این که افرادی مانند غزالی توریه را مصداق کذب می دانند، ولی می گویند میزان زشتی و فساد آن از کذب های معمولی کمتر است درست نیست، مگر این که توریه را طور دیگری تفسیر کرده باشد که واقعاً مصداق دروغ باشد.

به هر حال زشتی و فساد دروغ به قدری زیاد است که انسان تا ممکن است باید

از آن بپرهیزد، هر چند از طریق توسل به توریه باشد.

مواردی از سخنان انبیاء در قرآن مجید دیده می شود که در روایات اسلامی آنها را به عنوان توریه معرفی کرده اند نه دروغ.

مانند گفتگوی ابراهیم علیه السلام با بت پرستان بابل که وقتی از او سؤال کردند تو این بلا

(۱). انعام، آیه ۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۲

را بر سر خدایان ما آورده ای، او در پاسخ گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْتَئْتَلُوهُمْ أَنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (ابراهیم) گفت بلکه این کار را بزرگشان کرده است از آنها پرسید اگر سخن می گویند. «۱»

گرچه شنونده از این عبارت ممکن است چنین بفهمد که ابراهیم بت شکنی را به بت بزرگ نسبت داده است، ولی جمله «انْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (اگر آنها سخن می گویند) به عنوان شرط برای این نسبت قرار داده شده، یعنی اگر آن ها می توانند حرف بزنند کار کار آن بت بزرگ است.

همچنین جمله «انْكُمْ لَسَارِقُونَ؛ شما سارق هستید» (۲) که کارگزاران یوسف علیه السلام به برادران گفتند با توجه به آیات قبل از آن چنین در ذهن منعکس می کند که آنها پیمانانه شاه را دزدیده بودند، در حالی که منظورشان سرقت یوسف علیه السلام از پدر در کنعان بود.

کوتاه سخن این که توریه و گفتن سخنان دو پهلو هرگز مصداق کذب نیست هر چند مخاطب به خاطر ذهنیتش چیزی از آن می فهمد که با واقعیت مطابقت ندارد، اما متکلم منظورش مفهوم صحیح و درستی است و آنها که مقیاس صدق و کذب را ظاهر کلام می دانند، نه مراد و مقصود گوینده ممکن است توریه را نوعی دروغ خفیف بدانند در حالی که چنین نیست، معیار صدق و کذب، مراد و

مقصود گوینده است که قابل تطبیق بر محتوای عبارت باشد.

مثلاً کسی از دیگری می پرسد: این لباس را فلان کس به شما اهدا کرده است؟

مخاطب که مایل نیست این مطلب را صریحاً نفی کند در جواب به صورت توریه می گوید: خدا او را عمر دهد. ای بسا شنونده از این سخن چنین استنباط کند که آری او به من داده است در حالی که گوینده چنین قصدی را نداشته است، تنها دعایی در حق او کرده است.

(۱). انبیاء، آیه ۶۳.

(۲). یوسف، آیه ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۳

۹

وفای به عهد و پیمان شکنی

اشاره

بارها گفته ایم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتمادی است که افراد به یکدیگر دارند و هر چیزی که این اعتماد و همبستگی را تقویت کند مایه سعادت و پیشرفت جامعه است و هر کار بر آن لطمه وارد کند، عامل شکست و بدبختی است.

از مهمترین اموری که اعتماد عمومی و خصوصی را شکوفا می کند وفای به عهد و پیمان است که از فضایل مهم اخلاقی محسوب می شود و به عکس، پیمان شکنی از بدترین رذایل اخلاقی است.

لزوم وفای به عهد جزء سرشت و فطرت انسان ها است، و به تعبیر دیگر از فطریات انکارناپذیر است.

فطریات اموری هستند که هر انسانی آن را درک می کند و می پذیرد بی آنکه نیاز به دلیل و برهانی داشته باشد، خوبی عدالت، زشتی ظلم و همچنین اهمیت وفای به عهد و ناپسند بودن پیمان شکنی، جزء واضح ترین فطریات هر انسان است که هر کس با مراجعه به وجدان خویش آن را درک می کند و بر آن صحنه می گذارد. به همین دلیل در میان تمام اقوام و ملل اعم از آنها که صاحب دین و آیینی هستند

یا از دین و مذهب بیگانه اند، پایبندی به عهد و پیمانها لازم شمرده می شود، حتی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۴

پیمان شکنان سعی می کنند بهانه و دستاویزی برای کار خود پیدا کنند تا به پیمان شکنی متهم نشوند، و اعتبار آنان از بین نرود، زیرا می دانند اگر مردم آنها را به پیمان شکنی بشناسند هیچ کس برای قول ها و وعده ها و تعهدات آنها ارزشی قائل نخواهد شد، و پشتیبانی مردم را در همه چیز از دست می دهد.

حتی در میان اقوام جاهلی پایبندی به عهد و پیمان از وظائف حتمی شمرده شده و سعی داشتند تا می توانند عهد و پیمان خود را نشکنند، در آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مسأله به صورت گسترده ای مطرح شده و با قوی ترین تعبیرات و بیان ها بر لزوم وفای به عهد تأکید شده است. و از پیمان شکنان سخت نکوهش به عمل آمده است.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و بخشی از آیات قرآن را در این زمینه یادآور می شویم:

۱- وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا. (بقره- ۱۷۷)

۲- وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. (مؤمنون- ۸) (معارج- ۳۲)

۳- وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا. (اسراء- ۳۴)

۴- بَلَى مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (آل عمران- ۷۶)

۵- أَلَا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. (توبه- ۴)

۶- وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ اللَّهُ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا. (نحل- ۹۱)

۷- وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَ أَنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ. (اعراف- ۱۰۲)

۸- أَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا

عَهْدًا نَبَدَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. (بقره- ۱۰۰)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۵

ترجمه

۱- ... و (همچنین) کسانی که به عهد خود- به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند.

۲- و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.

۳- ... و به عهد (خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود!

۴- آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خداوند او را دوست می دارد زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.

۵- مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن را در حق شما فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت نمودند پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد!

۶- و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید درحالی که خدا را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۷- و بیشتر آنها را بر سر پیمان خود نیافتیم (بلکه) اکثر آنها را فاسق و گنهگار یافتیم!

۸- و آیا چنین نیست که هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور افکندند (و مخالفت کردند) آری بیشتر آنان ایمان ندارند!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه از آیات فوق که سخن از ریشه و اساس همه نیکیها است به بیان شش عنوان پرداخته نخست از ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و پیامبران و کتاب آسمانی سخن به میان آورده و بعد به مسأله انفاق فی سبیل الله (انفاقهای مستحبی) و بر پاداشتن نماز و ادای زکات اشاره می کند و در پنجمین عنوان سخن از وفای به عهد و

در ششمین عنوان به اهمیت صبر و استقامت در برابر مشکلات زندگی و حوادث میدان جنگ می پردازد و در مورد وفای به عهد چنین می گوید: «و کسانی که به عهد خویش هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند» (وَالْمُؤْمِنُونَ بَعْدَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۶

این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد از نظر اسلام و قرآن آن قدر اهمیت دارد که همردیف ایمان به خدا و نماز و زکات است.

با توجه به اینکه ماده اصلی «وفا» این است که چیزی به حد کمال و تمام برسد، هنگامی که کسی به عهد و پیمان خود عمل کند این واژه درباره او به کار می رود و «وَفِي بَعْدِهِ» یا «أَوْفَى بَعْدِهِ» گفته می شود (بنابراین ثلاثی مجرد و مزید این واژه هر دو یک معنی می دهد).

واژه «عهد» در اصل به معنی «سر کشیدن» و «پاسداری» از چیزی است و به همین دلیل به قراردادهائی که باید آنها را حفظ کرد و دقیقاً رعایت نمود عهد گفته می شود.

این نکته نیز حائز اهمیت است که قرآن هیچ قید و شرطی برای وجوب وفای به عهد در این آیه قائل نشده است، بنابراین هم عهدهای الهی را شامل می شود و هم عهد و پیمانهای مردمی را، خواه در برابر مسلمانان باشد یا غیر مسلمانان یعنی مادام که آنها به عهد و پیمان خود پایبند باشند مسلمین نیز باید عهد و پیمانهای که با آنان دارند رعایت کنند.

*** در دومین آیه که در شرح صفات مؤمنان راستین آمده است و با «قد افلح المؤمنون» شروع می شود، به هفت وصف از مهمترین و اساسی ترین صفات مؤمنان اشاره شده که در بیان

پنجمین و ششمین صفت می فرماید: آن ها کسانی هستند که نسبت به امانت ها و عهد و پیمانشان رعایت می کنند (و به آن پایبند هستند) (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

در این آیه که در دو سوره قرآن بی کم و کاست آمده است امانت و عهد در کنار یکدیگر قرار گرفته که شاید به این اشاره باشد که امانت ها نوعی عهد و پیمانند، همان گونه که پیمان ها نوعی امانت است.

تعبیر به «رعایت» که از واژه «راعون» استفاده می شود چیزی بیش از مفهوم وفای

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۷

به عهد را می رساند، زیرا رعایت و مراعات به معنی مراقبت کامل از چیزی است تا هیچ گونه آسیبی به آن نرسد، شخصی که امانتی را پذیرفته، یا عهد و پیمانی با کسی بسته باید چنان مراعات کند که هیچ گونه آسیبی به امانت و عهدش نرسد.

البته هم امانت مفهوم بسیار وسیعی دارد و هم عهد و پیمان که در پایان این بحث اشاره خواهیم کرد.

در سومین آیه درباره مسأله لزوم وفای به عهد به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم می فرماید: به عهد خود وفا کنید که از عهد سؤال می شود» (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

مفسران برای جمله «إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» تفسیرهای گوناگونی کرده اند، یکی همان است که در ترجمه فارسی آن در بالا اشاره شد که انسان مسئول است و عهد «مسئول عنه» است یعنی درباره وفای به عهد از انسان ها سؤال می شود.

دیگر این که از خود عهد و پیمان سؤال می شود، همان گونه که از مَوُودَةَ (نوزادان زنده به گور شده) سؤال می شود، گویی این ها موجوداتی زنده و عاقلند و از خودشان سؤال می شود که

آیا حق آنها ادا شده است یا نه؟

و این یک نوع معنی مجازی است که برای تأکید گفته شده است.

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

در ضمن باید توجه داشت که در سوره اسراء از آیه ۲۲ تا ۳۹ بخشی از مهمترین احکام اسلامی بیان شده، از توحید گرفته تا مسأله حق پدر و مادر، و از مسأله قتل نفس گرفته تا زنا و خوردن اموال یتیمان، و از وفای به عهد گرفته تا مسؤولیت هایی که چشم و گوش و دل بر عهده دارند، و این امر نشان می دهد که مسأله وفای به عهد در چارچوبه اساسی ترین احکام اسلام قرار گرفته است.

و جالب این که در پایان این احکام می فرماید: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ؛ این (احکام مهم) از حکمت هایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۸

در چهارمین آیه بعد از آنکه از گروهی از اهل کتاب که رعایت امانت نمی کنند نکوهش به عمل آورده می افزاید: آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد) چرا که خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد.

(بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

در اینجا وفای به عهد همردیف تقوا شمرده شده، تقوایی که بهترین زاد و توشه انسان در قیامت و سبب ورود در بهشت و معیار شخصیت و مقام انسان در پیشگاه خدا است.

این تعبیر نشان می دهد که وفای به عهد یکی از شاخه های مهم تقوا است و تعبیر آیه درباره این دو از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

*** در پنجمین آیه مورد بحث سخن از احترام

گزاردن به پیمان‌هایی است که مسلمین با مشرکین داشتند، و دستور می‌دهد مادام که آنها به پیمانشان وفادار باشند شما نیز پیمان شکنی نکنید (هر چند طرف مقابل شما جماعت مشرک باشد) می‌فرماید: (اعلام براءت از مشرکین برای همه آنها است) مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و در حق شما چیزی از آن نکاستند، و احدی را بر ضد شما تقویت نکردند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد». (الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوا شَيْئًا وَ لَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ).

می‌دانیم در مراسم براءت از مشرکان که در سال نهم هجرت و بعد از فتح مکه و استقرار اسلام و استقرار مسلمین در سرزمین حجاز ثابت شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد که علی علیه السلام در مراسم حج آیات نخستین سوره براءت را در برابر همه بخواند، و اعلام کند که همه مشرکان باید تکلیف خود را تا چهار ماه روشن کنند، یا آئین بت پرستی را رها کرده و در سایه توحید اسلامی قرار گیرند، و یا از ورود به مسجد الحرام خودداری کنند، و اگر پس از انقضای چهار ماه، دست از بت پرستی نکشند، آماده پیکار گردند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۴۹

ولی با این همه عهد و پیمان، گروهی از مشرکان را که نسبت به پیمان خود پایبند و وفادار بودند محترم می‌شمرد، و به آنان تا پایان مدت پیمانشان مهلت می‌دهد.

هنگامی که استثناء این گروه را در کنار لحن شدید آیات آغاز سوره توبه نگاه می‌کنیم

به اهمیت وفای به عهد در اسلام آشنا می شویم و در ضمن این استثناء نشان می دهد که اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عهد و پیمان گروه های دیگری را الغا فرمود، تنها به این دلیل بوده است که پیمان شکنی را آنان آغاز کرده اند، و گرنه دلیلی نداشت که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میان آنها و دیگران فرقی بگذارد.

در آن روز چهار موضوع به وسیله علی علیه السلام به همه مردم در مراسم حج اعلام شد:

۱- الغای پیمان های مشرکان پیمان شکن.

۲- عدم حق شرکت مشرکان در مراسم حج در سال آینده.

۳- ممنوع بودن ورود مشرکان به خانه خدا.

۴- ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه، که در آن زمان در میان عده ای معمول بود.

به هر حال با توجه به این که این ماجرا بعد از فتح مکه واقع شد و مسلمانان بر تمام آن منطقه سلطه داشتند، و هیچ قدرتی توان مقابله با آنها را نداشت و در عین حال پیمان گروهی از مشرکان، محترم شمرده شد روشن می شود که مسأله وفای به عهد در هیچ شرایطی قابل اغماض و انکار نیست. «۱»

جالب این که مدت پیمان این گروه (که طایفه بنی خزیمه بودند) ده سال از صلح حدیبیه بود، که در آن زمان حد اقل هفت سال از آن باقی مانده بود، و مسلمین پیمان آنها را تا پایان آن مدت تحمل کردند، با این که مسأله شرک و موضع شدیدی که اسلام در برابر آن داشت، چیزی بود که می بایست قاعدتاً در آن تحمل نشود.

(۱). شرح بیشتر پیرامون تفسیر آیات نخستین سوره براءت را در جلد نهم پیام

قرآن صفحه ۲۸۸ به بعد مطالعه کنید.

اخلاق در قرآن ج ۳ ۲۸۴

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۰

در ششمین آیه خطاب به همه مسلمانان کرده و می فرماید به پیمان الهی - هنگامی که پیمان بستید - وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تأکید آن نشکنید (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا...).

در اینکه مراد از عهد الله (پیمان الهی) در این آیه چیست در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی پیمان هایی که مردم با خدا می بستند یا بیعتی که با پیغمبر او کرده بودند می دانند در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که منظور همه پیمان ها با همه انسان ها یا با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است، و بنابراین مفهوم عامی دارد، زیرا خداوند دستور داده است به آن عمل شود، بنابراین یک نوع پیمان الهی محسوب می شود، و یا منظور پیمان هایی است که در سایه نام خدا با افراد بسته می شود، شبیه قسم هایی که انسان به نام خدا نسبت به انجام تعهدی در برابر دیگران یاد می کند.

به هر حال مفهوم آیه عام باشد یا خاص دلیلی بر اهمیت وفای به عهد از دیدگاه اسلام و قرآن است.

جالب این که بعد از آن که قرآن در این آیه مسأله وفای به عهد و سوگندها را مورد تأکید قرار می دهد، به دنبال آن می فرماید: «همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشم های تابیده خود را پس از محکم شدن، و می تابید (شما هم نسبت به سوگندهایتان چنین نباشید) و سوگند (و عهد) خود را وسیله خیانت و فساد قرار ندهید (وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا

مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَائًا تَتَّخِذُونَ إِيمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ).

از این تعبیر چنین استفاده می شود که عدم پایبندی به سوگند و عهد و پیمان نوعی سبک مغزی و حماقت است. و همچنین استفاده از پیمان ها و سوگندها برای خیانت و تقلب و فساد.

دلیل آن هم روشن است، اگر ارکان وفای به عهد و پیمان در جامعه متزلزل شود، همه در آتش بی اعتمادی خواهند سوخت و پیمان شکنان در واقع تیشه بر ریشه خود می زنند، کاری که هیچ عاقلی نباید مرتکب آن شود.

و از آنجا که گاهی افراد و گروه های قوی تر به خود اجازه می دهند که به بهانه های

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۱

واهی پیمان خود را بشکنند، و خود را از زیر بار تعهدات فردی و اجتماعی برهاند قرآن مجید با جمله «اِنَّ تَكُوْنَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبِي مِنْ اُمَّةٍ» در ذیل آیه بالا اشاره به این حقیقت کرده و می گوید: اگر گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است، مبدا پیمان خود را بشکنند، (چرا که) آنها نیز سرانجام گرفتار زیان و خسران خواهند شد، و دیگران به هنگام قوت و قدرت با آنها همان معامله خواهند کرد که آنها با افراد ضعیف تر انجام دادند.

این آیه نه تنها پیمان های فردی بلکه پیمان های جمعی و جهانی را نیز در بر می گیرد، و تعبیر «اِنَّ تَكُوْنَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبِي مِنْ اُمَّةٍ» اشاره به همین است.

*** در هفتمین آیه بعد از اشاره به سرگذشت دردناک اقوام پیشین و بخشی از نقاط ضعف و انحراف آنها اشاره به دو گناه مهم آنها می کند می فرماید: (آنها افراد پیمان شکن بودند) و ما برای اکثر آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم بلکه اکثر آنها را فاسق

و خارج از اطاعت فرمان یافتیم (وَ مَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَ هُمْ لَفَاسِقِينَ).

این عهد و پیمان عمومی که خداوند از امت های پیشین گرفته بود و اکثرشان آن را شکستند، و نسبت به آن وفادار نماندند کدام عهد و پیمان بوده است در میان مفسران در این زمینه گفتگو بسیار است، گاه گفته می شود منظور عهد و پیمان فطری است که خداوند به حکم آفرینش فطرت از همه بندگان خود گرفته است که بر مسیر توحید و تقوا ثابت قدم بمانند، به علاوه هنگامی که به آنها عقل و هوش و چشم و گوش داد مفهومی این بود که وظیفه دارند چشم و گوش خود را باز کنند و درهای عقل و هوش را به روی حقایق بگشایند و در برابر آن تسلیم باشند.

و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمان هایی باشد که پیامبران در آغاز دعوت خود از مردم می گرفتند، ولی بسیاری آن را در آغاز می پذیرفتند و سپس می شکستند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۲

و ممکن است اشاره به همه پیمان های بالا اعم از فطری و تشریحی باشد.

به هر حال آیه بالا گواه بر این حقیقت است که مسأله پیمان شکنی و عدم پایبندی به عهدها، یکی از عوامل مؤثر بدبختی همه امت ها بوده است، همان گونه که در دنیای امروز نیز چنین است تا ضعیف و ناتوانند طرفدار عهد و پیمانند و همین که قدرتمند شدند عهد و پیمانی را به رسمیت نمی شناسند، و زور و قلدری معیار رابطه آنها با دیگران است.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث بعد از ذکر بخشی از جنایات یهود و عوامل

آن می فرماید: آیا هر بار آنها عهد و پیمانی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله بستند جمعی از آنان، آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند، آری اکثر آنها ایمان نمی آوردند (و این پیمان شکنی نیز بخشی از کفر و بی ایمانی آنها را تشکیل می دهد) (اَوْ كَلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).

از یک سو از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود که بشارتش در تورات آمده است ایمان بیاورند، نه تنها ایمان نیاوردند بلکه پیمانی را که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام هجرت به مدینه بستند که لااقل به دشمنان آن حضرت نپیوندند، آن را نیز شکستند، و مخصوصاً در جنگ احزاب آشکارا با مشرکان مکه هم صدا شدند، و بر ضد اسلام و مسلمین موضع گرفتند.

این شیوه دیرینه یهود است که غالباً به عهد و پیمان خود وفادار نیستند، و هر زمان گوشه ای از منافعشان به خطر بیفتد، تمام عهدها را به دست فراموشی می سپرند.

هم اکنون صدق گفتار قرآن را در عصر و زمان خود در پیمان هایی که صهیونیست ها می بندند مشاهده می کنیم که هر وقت منافعشان به خطر بیفتد، عهدنامه هایی را که چند روز یا چند ماه پیش با مخالفان خود امضا کرده اند رسماً زیر پا می گذارند، و حتی به معاهدات بین المللی در زمینه روابط ملت ها و مصوبات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۳

مجامع جهانی که به آن پیوسته اند و آن را جزء آن می دانند توجه نکرده و آن را به کلی فراموش می کنند و همیشه از بهانه های واهی و سست که همه جا می توان به آن دست

یافت برای پیمان شکنی خود متشبه می شوند.

این مسأله در عصر و زمان ما به قدری روشن است که بعضی از مفسران «۱» آیه فوق را از آیات اعجاز آمیزی می دانند که در آن خبر از آینده ای دور داده شده است و گویی به هنگام نزول آیه پیمان شکنی های یهود عصر ما در برابر چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

آنها پیمان های زیادی با پیامبرشان موسی علیه السلام و پیامبران بعد از او داشتند، و پیمان هایی هم با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولی به هیچ کدام وفادار نماندند.

تعبیر به فریق (گروه) در آغاز آیه، و تعبیر به اکثر در پایان آن نشان می دهد که منظور از فریق در اینجا اکثریت جمعیت پیمان شکن بنی اسرائیل است و نیز این تعبیر نشان می دهد که پیمان شکنی و عدم ایمان رابطه نزدیکی با هم دارند.

*** تعبيرات آیات بالا به خوبی نشان می دهد که وفای به عهد و پیمان در تعلیمات اسلام جایگاه رفیعی دارد، یکی از نشانه های ایمان و همطراز تقوا و همسنگ امانت است و به قدری اهمیت دارد مسلمان و غیر مسلمان در آن یکسان است، یعنی هنگامی که انسان با شخص یا گروهی عهد و پیمان ببندد، باید به آن پایبند باشد خواه طرف او مسلمان مؤمنی باشد یا کافری فاسق، مادام که او به عهدش وفادار است باید ما هم وفادار باشیم. و نیز نشان می دهد که یکی از مهمترین عوامل بدبختی انسان پیمان شکنی و عدم وفای به عهد است.

(۱). تفسیر مراغی، جلد اول، صفحه ۱۷۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۴

وفای به عهد در روایات اسلامی

اشاره

در احادیث اسلامی در زمینه وفای به عهد

تعبیرات بسیار مهم و جالبی دیده می شود که بسیار پر معنی و آموزنده است.

در اینجا گلچینی از آن احادیث را در اختیار خوانندگان عزیز قرار می دهیم:

۱- پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در یک جمله کوتاه می فرماید: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ؛ کسی که پایبند عهد و پیمان خود نیست دین ندارد». (۱)

این تعبیر نشان می دهد که اگر تمام دین را در وفاداری نسبت به خالق و خلق خلاصه نکنیم حد اقل یکی از ارکان مهم دین، وفای به عهد است. و لذا در تعبیر دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «اضلُ الدِّينِ اداءُ الأمانه و الوفاءُ بالعُهودِ». (۲)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: ما ايقن بالله من لم يزع عهوده و ذمته؛ کسی که رعایت عهد و پیمان خویش را نکند، به خدا یقین و ایمان پیدا نکرده است». (۳)

زیرا پیمان شکنان، منافع خویش را در عصیان پروردگار جستجو می کنند، و این دلیل بر آن است که پایه های اعتقادشان نسبت به توحید افعالی سست و متزلزل است.

۳- در فرمان معروف مالک اشتر، از مهمترین مسایلی که علی علیه السلام بر آن تأکید می کند مسأله وفای به عهد در برابر هر کس و هر گروه است، می فرماید: «وَ اِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَيْدُوكَ عَهْدًا، اَوْ اَلْبَسَيْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً فَحُطَّ عَهْدُكَ بِالْوَفَاءِ، وَ اِنْ عَقَدْتَ بِالْأَمَانَةِ، وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا اعْطَيْتَ فَانَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ اَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا مَعَ تَفَرُّقِ اَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتِ اَرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ، وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ؛

اگر پیمان بین تو و دشمن بسته شد یا تعهد پناه دادن را به او دادی جامه وفا را بر عهد خویش بپوشان، و تعهدات خود را محترم بشمار، و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده، زیرا هیچ یک از فرائض الهی نیست

(۱) بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۱۹۸، (حدیث ۲۶)

(۲) غرر الحکم، حدیث ۱۷۶۲.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۹۵۷۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۵

که همچون وفای به عهد و پیمان، مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند، نسبت به آن این چنین اتفاق نظر داشته باشند. حتی مشرکان زمان جاهلیت علاوه بر مسلمانان آن را مراعات می کردند چرا که عواقب پیمان شکنی را آزموده بودند. «۱»

۴- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است «أَقْرَبُكُمْ عَدَاً مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ اضْدُقُّكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ إِذَا كُنتُمْ لِلْإِمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنَ نُسُكِكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ؛ در فردای قیامت در عرصه محشر کسی به من از همه نزدیک تر است (که دارای پنج صفت باشد) از همه راستگوتر، و امین تر، و وفاکننده به عهد، و از همه خوش اخلاق تر و نزدیک تر به مردم باشد». «۲»

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام درباره اهمیت وفای به عهد و عواقب شوم پیمان شکنی و عذر چنین آمده: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَ لَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ وَ مَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ، وَ لَقَدْ اضْيَبْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعُدْرِ كَيْسًا، وَ نَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحَيْلِ، مَا لَهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبَ وَ جَهَّ الْحَيْلُ وَ دُونَهَا مَا بَعَثَ مِنْ أَمْرِ»

اللَّهِ وَ نَهَيْهِ؛ ای مردم! وفا همزاد راست گویی است، سپری محکم تر و نگهدارنده تر از آن سراغ ندارم، آن کس که از قیامت آگاه است پیمان شکنی نمی کند (ولی متأسفانه) در زمانی به سر می بریم که اکثر مردم پیمان شکنی و حيله گری را عقل می پندارند و افراد نادان این گونه اشخاص را اهل تدبیر می خوانند، چه می گویند؟ خدا آنها را بکشد، چه بسا انسان روشن بین نسبت به تمام حوادث آینده آگاه است، و طریق مکر و حيله را به خوبی می داند، ولی امر و نهی الهی مانع او است». (منظور امام در اینجا شخص خود او است). «۳»

امام در اینجا از دگرگونی ارزش ها در عصر و زمان خویش شکایت می کند که چگونه بسیاری از مردم مکر و حيله و پیمان شکنی را تدبیر می پندارند، و تقوا و صدق و راستی و وفای به عهد را نوعی ضعف حساب می کنند.

و به گفته شاعر:

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۰، حدیث ۸۲؛ تاریخ یعقوبی، جلد ۲، صفحه ۹۲.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۶ غَاضَ الْوَفَاءِ وَ فَاضَ الْعُدْرُ وَ اتَّسَعَتْ مَسَافَهُ الْخُلْفِ بَيْنَ الْقَوْلِ وَ الْعَمَلِ

در عصر ما وفا کمیاب شده و بی وفایی و پیمان شکنی فراوان گشته و فاصله میان گفتار و عمل بسیار زیاد شده».

۶- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام چنین آمده است:

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِاحِدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً اِدَاءِ الْاَمَانَةِ اِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ، وَ بُرِّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ
كانا او فاجرين؛

سه چیز است که خداوند به احدی اجازه مخالفت با آن را نداده است؛

ادای امانت خواه صاحب امانت انسان نیکوکاری باشد یا بدکار، و وفای به عهد، خواه طرف مقابل نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه آن دو نیکوکار باشند یا بدکار. «۱»

همین مضمون در جای دیگر از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است. «۲»

این حدیث به خوبی نشان می دهد که در قانون وفای به عهد و ادای امانت و نیکی به پدر و مادر هیچ گونه استثنایی وجود ندارد.

۷- در حدیث دیگری امام علیه السلام عهد و پیمان را همچون طوقی بر گردن انسان می داند می فرماید: «أَنَّ الْعُهُودَ قَلَائِدُ فِي الْأَعْنَاقِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلَهُ اللَّهُ، وَمَنْ نَقَضَهَا خَذَلَهُ اللَّهُ؛ عهد و پیمان ها طوقی بر گردن انسان است تا روز قیامت، کسی که آن را پیوند دهد (و به آن وفا کند) خداوند پیوند او را (با پاداشها و نعمتهایش) برقرار می سازد، و کسی که آن را بشکند، خداوند او را به حال خود رها می سازد (تا در برابر حوادث روزگار درهم بشکند)». «۳»

۸- در حدیث دیگری آمده است که شخصی به علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام عرض کرد: «أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ؛ تمام اصول اسلام را (به طور فشرده) برای من بیان فرما».

امام در پاسخ کوتاهی فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق گفتن، و داوری به عدالت کردن، و به عهد وفا نمودن است». «۴»

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۵.

(۲). خصال، صفحه ۱۴۰، حدیث ۱۱۸.

(۳). غرر الحکم، حدیث ۳۶۵۰.

(۴). سفینه البحار، ماده عهد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۷

۹- در حدیث کوتاه و پر محتوایی امیر مؤمنان علی

علیه السلام می فرماید: «أَشْرَفُ الْخَلَائِقِ الْوَفَاءُ؛ وفای به عهد بهترین خلق و خوی انسان است». (۱)

۱۰- این بحث را با حدیث مهم دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار فراوان است) فرمود: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عِدُوَّهُمْ؛ هنگامی که مردم پیمان شکنی کنند خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط می سازد». (۲)

*** در روایات بالا- حقائق مهمی درباره اهمیت وفای به عهد و آثار عمیق آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان آمده به گونه ای که وفای به عهد به عنوان «اساس دین» و «نشانه یقین» و «سبب قرب به پیامبر در روز رستاخیز» و «سپهر مهم در برابر حوادث اجتماعی» شمرده، اضافه بر این روایات اسلامی تصریح دارد که وفای به عهد یک قانون جهان شمول است و مسلمان و کافر را در بر می گیرد. وفای به عهد سبب «سر بلندی و پیروزی» و پیمان شکنی سبب «محرومیت از الطاف الهی» می شود.

۱- آثار فردی و اجتماعی وفای به عهد

پیش از این نیز گفته شد که تمام پیشرفت های علمی و فرهنگی و اقتصادی که نصیب انسان ها شده است مولود زندگی اجتماعی آنها است، تجارب به هم می پیوندد، افکار به یکدیگر ضمیمه می شود و صنایع و تمدنها دست به دست هم می دهند و حرکتی عظیم در جوامع انسانی پدید می آید.

اگر انسانها جدا از هم می زیستند طبعاً هر کسی مختصر تجربه زندگی خویش را با خود به گور می برد و همه افراد دائماً در جا می زدند نه تحوّل بود و نه پیشرفتی، نه تمدنی و نه فرهنگی و درست به همین دلیل اسلام بیشترین اهمیت را برای

(۱). غرر الحکم، حدیث

(۲). بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۶، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۸

استحکام پیوندهای اجتماعی قائل شده است و به یقین هر چیزی که کمک به تقویت این پیوندها کمک کند از نظر اسلام مطلوب و هر چیزی که سبب تضعیف آنها گردد منفور است.

بدیهی است نخستین چیزی که سبب تقویت این پیوندها و در نتیجه از شرایط عمده تعاون و همکاری اجتماعی است همین مسأله پیمانها و عهدها است، اگر مسأله وفای به عهد و میثاقهای فردی و بین المللی حتی برای یک روز کنار گذاشته شود شیرازه زندگی بشر از هم گسسته می شود و پیشرفت جامعه انسانی عملاً متوقف می گردد. به همین دلیل در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تَعْتَمِدْ عَلَى مَوَدَّةِ مَنْ لَا يُوفِي بِعَهْدِهِ؛ به دوستی کسی که پایبند به عهد خویش نیست اعتماد مکن». «۱»

اصولاً می توان میزان موفقیت افراد را در زندگی به میزان پایبندی او به عهدهایش ارزیابی کرد، آن ها که وفادارترند عزیزترند. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخن دیگری می فرماید: «الْوَفَاءُ حِصْنُ السُّودِدِ؛ وفای به عهد قلعه (محکم) بزرگی و شخصیت است». «۲»

در نقطه مقابل آن اگر پیمان شکنی ها در سطح جامعه ای گسترش یابد همه نسبت به یکدیگر بدبین و بی اعتماد می شوند و رشته اتحاد آنها پاره می گردد و به آسانی در برابر دشمن زانو می زنند، از همین رو در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «إِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ عَدُوَّهُمْ؛ هرگاه مسلمانها عهد و پیمان را بشکنند دشمن بر آنها مسلط می گردد». «۳»

وفای به عهد سرمایه های دیگران را به سوی انسان سرازیر

می‌کند، و حتی در جهات مادی زندگی او رونق می‌گیرد به همین دلیل تمام دولتهای جهان برای اینکه بتوانند از رونق اقتصادی خوبی برخوردار گردند سعی می‌کنند به عهد و پیمانهای خود پایبند باشند و آلاء منزوی خواهند شد، حتی در کشورهایی که انقلاب رخ می‌دهد و نظام جامعه به کلی دگرگون می‌شود هنگامی که انقلابیون زمام کشوری را

(۱). غرر الحکم، حدیث ۱۰۲۹۰.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۰۴۴.

(۳). بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۶، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۵۹

به دست می‌گیرند اعلام می‌کنند که بر تمام عهد و پیمانهایی که نظام پیشین داشته است وفادارند، هر چند عهد و پیمانها بر خلاف سلیقه و تشخیص آنها باشد چرا که اگر راهی جز این برونند اعتماد بین المللی را از دست خواهند داد، این مسأله درباره افراد و اشخاص نیز صادق است. اضافه بر اینها اصل عدالت که از بدیهی ترین اصول اخلاقی اجتماعی است بدون وفای به عهد و پیمان در جوامع انسانی پیاده نمی‌شود و پیمان شکنان در صف ظالمان و جبارانند و هر انسانی با فطرت خداداد خویش چنین افرادی را ملامت و سرزنش و تحقیر می‌کند و این نشان می‌دهد که لزوم وفای به عهد یک امر فطری است.

۲- سرچشمه های وفاداری و پیمان شکنی

از آنجا که شناخت انگیزه های صفات برجسته و همچنین رذائل اخلاقی تأثیر مهمی بر تحصیل فضائل و درمان رذائل دارد، سزاوار است در اینجا به سراغ انگیزه های وفاداری و پیمان شکنی برویم.

بی شک ایمان راستین و اعتقاد به توحید افعالی خداوند یکی از اسباب وفاداری و پایبند بودن به عهد و پیمانهاست چرا که پیمان شکنان برای منفعت عاجل به سراغ این کار زشت می‌روند

و قدرت و رازقیت خداوند و وعده های او را به فراموشی می سپارند، از همین رو امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنان کوتاه و نورانش می فرماید:

«مِنْ دَلَائِلِ الْإِيمَانِ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ یکی از نشانه های ایمان وفای به عهد است.» (۱) در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَا يَتَّقَنَ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَزَعْ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ؛ کسی که به عهد و پیمانش وفادار نیست ایمان به خدا نیاورده است.» (۲)

از این گذشته شخصیت درونی ذاتی انسان انگیزه دیگری بر وفاداری است افراد با شخصیت هرگز به خود اجازه پیمان شکنی نمی دهند و پیمان شکنی را نشانه ضعف و زبونی و فقدان شخصیت می شمرند، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام

(۱). غرر الحکم، حدیث ۹۴۱۴.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۹۵۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۰

وفاداری را یکی از نشانه های نیکان و پاکان می شمرند می فرماید: «بِحَسَنِ الْوَفَاءِ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ؛ نیکان را به وسیله حسن وفاداری می توان شناخت.» (۱)

جهل و بی خبری و غفلت از آثار شوم پیمان شکنی درباره فرد و جامعه، یکی دیگر از عوامل تن در دادن به این رذیله اخلاقی است درست مانند کسی که غذای به ظاهر شیرین اما در باطن مسموم به زهر کشنده را با میل و اشتها می خورد و از عاقبت کار خبر ندارد.

آنها که از عقل و خرد بیشتری بهره مندند و آثار نیک وفاداری و زیانهای پیمان شکنی را به خوبی درک می کنند هرگز از آن فضیلت اخلاقی دست بر نمی دارند و به این صفت رذیله تن در نمی دهند چنانکه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْوَفَاءُ حَلِيَّةُ الْعَقْلِ وَ عَنَوَانُ النَّبْلِ؛ وفاداری زینت خرد و بیانگر نجابت و فضیلت آدمی

طرق درمان پیمان شکنی

از آنچه در بحث گذشته (بحث انگیزه ها) آمد هم طرق به دست آوردن فضیلت اخلاقی وفاداری را می توان شناخت و هم راههای درمان ناپایبندی به عهد و پیمان را.

افراد پیمان شکن اگر واقعاً در صدد اصلاح خویش برآمده باشند باید قبل از هر چیز به تقویت پایه های ایمان خویش پردازند چرا که دانستیم پیمان شکنی از آثار ضعف ایمان و یا فقدان آن است اگر سطح معرفت آنها درباره خداوند بالا برود و همه چیز را به دست با کفایت او بدانند هرگز برای تحصیل مال و مقام و جاه و جلال دست به دامن این صفت رذیله نمی زنند.

همچنین اگر در آثار شوم آن مطالعه کنند که این کار گرچه در کوتاه مدت ممکن است سودی به همراه داشته باشد ولی در دراز مدت سبب سرشکستگی و

(۱). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۳۷، حرف الباء، حدیث ۱۵۳.

(۲). غرر الحکم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۱

بی اعتباری و بی آبرویی در میان دوستان و آشنایان و در کل جامعه می شود و بزرگترین سرمایه های خویش یعنی اعتماد مردم را به کلی از دست می دهد، هم در پیشگاه خالق رو سیاه است و هم در برابر خلق خدا، و نمونه های عینی آن در زندگی روزمره و در تمام طول تاریخ در برابر چشمان ما قرار دارد. آری هرگاه انسان در این امور بیندیشد به یقین توان ترک این رذیله را پیدا خواهد کرد. همین مضمون در حدیثی از علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «وَالْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ؛ پیمان شکنی موجب خشم خداوند و خشم مردم می شود.» (۱)

به همین دلیل در بسیاری از جوامع که

خبری از دین و ایمان به خدا نیست سازمان ها و شرکتهایی دیده می شوند که می کوشند قراردادها و پیمانهای خود را با دقت اجرا کنند و گاه حتی فراتر از آن می روند چرا که راه بدست آوردن اعتماد مراجعین و در نتیجه جلب توجه و درآمد بیشتر را در این کار دیده اند و به راستی مطلب هم چنین است.

اقسام عهد و پیمان

عهد انواع و اقسامی دارد و از یک نظر می توان آن را به سه قسم تقسیم کرد:

۱- عهد با خدا ۲- عهد با مردم ۳- عهد با خویشتن.

در عهد با خداوند بسیاری از فقهاء در کتب فقهی خود در کنار مباحث نذر، بحث عهد را عنوان کرده اند و اگر کسی با خدا عهدی کند و صیغه عهد را بخواند مثلاً بگوید: «عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنَّهُ مَتَى شَفَانِي اللَّهُ اصْوْمُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ أَوْ اتَّصَدَّقُ بِكُذَا وَ كَذَا؛ با خدا عهد کرده که هر گاه مرا از بیماری شفا دهد سه روز روزه می گیرم یا فلان مقدار صدقه می دهم» (صیغه عربی و یا فارسی تفاوتی ندارد) بر او واجب است که به عهد خود وفا کند و اگر مخالفت کند کفاره دارد و کفاره اش بنا بر مشهور کفاره روزه خوردن ماه مبارک رمضان است.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳ (عهدنامه معروف مالک اشتر).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۲

بنابراین عهد و پیمان با خداوند نه تنها از نظر اخلاقی لازم الوفاء است بلکه از نظر فقهی نیز چنین است و مخالفت با آن کفاره دارد.

حتی اگر انسان صیغه عهد را نخواند و تنها در دل نیت کند بهتر است به عهدی که با خدا کرده وفا کند.

قرآن مجید در مذمت گروهی از مؤمنان

ضعیف الایمان یا منافق در ماجرای جنگ احزاب می فرماید: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤَلِّونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا؛ آنها قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند (ولی مخالفت کردند) و عهد الهی مورد سوال قرار خواهد گرفت». (۱)

و در جای دیگر می فرماید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ؛ و هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد خود وفا کنید» (بعضی از مفسران این عهد را به معنی بیعت با پیغمبر و بعضی به معنی جهاد و بعضی به معنی سوگند با خدا و بعضی به معنی هر کاری که به حکم عقل یا نقل بر او واجب است تفسیر کرده اند. (۲)

و عهد با مردم هرگونه قرارداد و پیمانی را شامل می شود و چنانچه در قالب شرعی و عقلائی درآید عمل به آن واجب است ولی عهدهای یک طرفه مثل اینکه انسان با دیگری عهد می کند که به او کمک کند این گونه عهدها که عهد ابتدایی نامیده می شود و همچنین وعده هایی که یک جانبه صورت می گیرد وفای به آن از نظر فقهی واجب نیست بلکه مستحب مؤکد است ولی از دیدگاه اخلاق همه آنها محترم و لازم الوفا است و گرنه انسان از نیل به فضائل اخلاقی و مقامات عالیه انسانی باز می ماند.

در بعضی از روایات وعده هایی که انسان مؤمن به دیگری می دهد به منزله نذر شمرده شده هر چند کفار ندارد. امام صادق علیه السلام می فرماید: «عِدَّةُ الْمُؤْمِنِ إِخَاءٌ نَذْرٌ لَا كَفَّارَةَ لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخْلَفِ اللَّهِ بَدَأَ وَلِمَقْتِهِ تَعَرَّضَ وَذَلِكَ قَوْلُهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

(۱). احزاب، آیه ۱۵.

(۲). تفسیر فخر رازی،

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ وعده ای که مؤمن به برادر مؤمنش می دهد نذر است هر چند کفاره ندارد، پس کسی که با آن مخالفت کند با من مخالفت کرده و خشم خدا را سبب شده است و این همان است که در قرآن می فرماید ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی می گوئید که عمل نمی کنید این کار موجب خشم عظیم خدا است که سخن بگوئید و عمل نمی کنید.» (۱)

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است فرمود: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيَفِ إِذَا وَعِدَ؛ کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید به وعده خودش وفا کند.» (۲)

اما عهدهایی که انسان با خودش کند عهدهایی است که به هنگام خودسازی و در طریق تکامل صفات نیک و اعمال صالحه واقع می شود و بسیار مؤثر و سازنده است.

یک نمونه آن همان است که عرفای اسلامی آن را از گام های نخستین سیر و سلوک می شمارند و از آن بعنوان مشارطه که به دنبال آن مراقبه و محاسبه قرار دارد ذکر می کنند، و منظور از مشارطه این است که انسان در هر روز صبحگاهان با خودش عهد کند که جز در مسیر طاعت حق گام برندارد و از گناهان بپرهیزد و سپس در روز مراقب اعمال خویش باشد که به این شرط و عهد عمل کند و شامگاهان به محاسبه پردازد که آیا به این شرط و عهدی که با خود کرده عمل نمود یا نه!

افراد با شخصیت و صاحبان وجدان بیدار

بی شک نسبت به این گونه شرط و عهدها که با خویشتن دارند حساسیت نشان می دهند و به آسانی حاضر به شکستن آن نیستند.

بنابراین می توان گفت که پایبند بودن به عهدهایی که انسان با خویشتن می کند یکی از طرق تهذیب نفس و نیل به فضائل اخلاقی می باشد.

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۶، حدیث ۱.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۶۴، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۴

پایبندی مسلمین به عهد و پیمان ها

پیشرفت سریع اسلام در قرنهای نخستین برای همه مورخان شرق و غرب مایه شگفتی است ولی اگر به علل و عوامل آن درست بیندیشیم به آسانی می توان به رمز و راز آن پیشرفت سریع و برق آسای پی برد.

به یقین یکی از علل آن، پایبندی لشکر اسلام به پیمانهایشان بود، چیزی که قرآن مجید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بارها بر آن تکیه داشتند، این مسأله به قدری برای آنها اهمیت داشت که حاضر بودند بسیاری از پیروزی های زودگذر را فدای آن کنند.

قانون مهم «امان» که در دستورات اسلامی آمده است بر این معنا تأکید دارد که هر کدام از سربازان اسلام در هر رتبه ای که باشند می توانند به بعضی از افراد دشمن موقتاً امان دهند و تمام سربازان اسلام موظفند که نسبت به آن همچون یک عهدنامه قطعی وفادار باشند.

نمونه های زیادی از آن را می توان در تاریخ اسلام مشاهده کرد از جمله:

۱- یاقوت حموی در معجم البلدان درباره فتح شهر سُهریاج «۱» داستان عجیبی نقل می کند که در زمان یکی از خلفا لشکری به آنجا اعزام شد یکی از بزرگان لشکر می گوید ما تصمیم گرفته بودیم یک روز شهر را فتح کنیم (چون عِدّه و عُدّه به

اندازه کافی داشتیم) در ابتدا جنگی در میان اهل شهر و لشکریان اسلام در گرفت سپس لشکر برای تجدید قوا به پایگاه خود برگشتند تنها یکی از افراد جنگجو که از بردگان بود در اطراف شهر باقی مانده بود آنها از او امان خواستند او امان نامه ای نوشت و به تیری بست و به سوی آنها پرتاب کرد هنگامی که لشکر اسلام برای ادامه نبرد به اطراف شهر بازگشت صحنه عجیبی را دیدند، و آن این که مشاهده کردند آنها در شهر را باز کرده اند و از در قلعه خارج شده و کاغذی به دست دارند که نشان می دهد امان نامه ای است از سوی یکی از لشکریان اسلام و از آنها خواستند که امان نامه را

(۱). در مرکز بخش بوانات فارس قصبه ای وجود دارد بنام سوریان که ظاهراً همان سُهریاج باشد زیرا در معجم البلدان در ذیل همین داستان نام فارسی آن را سوریانج ذکر کرده است (که مخفف آن سوریان می باشد).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۵

معتبر بشمارند، لشکریان اسلام در کار خود حیران ماندند. به خلیفه وقت نامه نوشتند و کسب تکلیف کردند، او در جواب نوشت یک فرد مسلمان پیمانش همچون پیمان کل مسلمانان است باید آن را محترم بشمارید و به اهل شهر امان دهید! آنها چنین کردند (و اثر بسیار مطلوبی در جلب و جذب ساکنان شهر به سوی اسلام داشت) «۱».

این داستان نشأت گرفته از حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حَجَّهالوداع است که آن حضرت در سرزمین مِنی در برابر جمعیت فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ أَخَوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَائُهُمْ وَ هُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ يَسْعَى بِدِمَائِهِمْ اذْنَاهُمْ؛

افراد با ایمان با هم برادرند، خونهای آنها یکسان است و آنها در برابر دشمن متحدند و کمترین آن‌ها می‌تواند تعهدی از سوی جمعیت بر عهده بگیرد.» (۲)

۲- در تواریخ اسلام می‌خوانیم هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم، ساسانیان را شکست دادند و هرمان بزرگ به وسیله لشکر ایران دستگیر شد، او را نزد عمر آوردند، خلیفه به او گفت شما بارها با ما پیمان بستید و پیمان شکنی کردید دلیلش چیست؟

هرمان گفت: می‌ترسم قبل از آنکه دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی! خلیفه گفت نترس!

در این هنگام هرمان تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بی‌ارزشی پر از آب کرده برای او آوردند.

هرمان گفت: اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد!

خلیفه گفت: ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را بدست او دادند و او به اطراف نگاه می‌کرد و آب نمی‌نوشید و می‌گفت می‌ترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم کشته شوم.

خلیفه گفت: نترس من به تو اطمینان می‌دهم تا نوشی با تو کاری نداریم.

(۱). معجم البلدان، جلد ۳، ماده شهریاچ.

(۲). اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۰۴، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۶

هرمان ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت خلیفه که فکر می‌کرد آب بدون اختیار او ریخته شده است گفت آب دیگری برای او بیاورید و او را تشنه نکشید.

هرمان گفت: من آب نمی‌خواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم. خلیفه گفت: من تو را به هر صورت خواهم کشت.

ولی هرمان جواب داد تو به من امان و اطمینان دادی.

خلیفه گفت: دروغ

می گویی من به تو امان ندادم.

«انس» حاضر بود و گفت هر زمان راست می گوید تو به او امان داده ای مگر به او نگفتی من با تو کار ندارم تا آب را بنوشی؟!»

خلیفه در کار خود فرو ماند و به هر زمان گفت تو مرا فریب دادی ولی من به خاطر این فریب خوردم که تو قبول اسلام کنی. هر زمان از مشاهده این صحنه (و پایبند بودن مسلمانان به عهد و پیمانانشان نور ایمان در دلش درخشیدن گرفت و) مسلمان شد. «۱»

جالب اینکه از روایات اسلامی استفاده می شود که حتی شبهه عهد و امان نیز لازم الوفاء است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «لَوْ أَنَّ قَوْمًا حَاصِرُوا مَدِينَةَ فَسَيَأْتِيَهُمُ الْأَمَانُ فَقَالُوا: لَا، فَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَالُوا: نَعَمْ فَنَزَلُوا إِلَيْهِمْ كَأَنَّا آمِنِينَ؛ هرگاه گروهی در محاصره سپاهیان اسلام باشند و تقاضای امان کنند ولی مسلمانان پاسخ منفی دهند اما بگمان اینکه پاسخ مثبت بوده به سوی مسلمانان بیایند اینها در امانند.» «۲»

به این ترتیب نه تنها عهد و امان لازم الوفاء است احتمال آن نیز در بعضی موارد لازم الوفاء می باشد.

(۱). تفسیر نمونه، جلد ۱۱، صفحه ۳۸۳.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۵۰، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۷

بحث منطقی و جدال و مرآه

اشاره

بهترین راه برای تبیین حقایق و رسیدن به نظرات صحیح و سالم، بحث منطقی و خالی از هر گونه تعصب و لجاجت است زیرا هنگامی که افکار به یکدیگر ضمیمه شوند و جرقه های استعداد و نبوغ به هم پیوند نوری ساطع می شود که همه چیز را روشن می سازد.

ولی اگر فضای بحث را تعصبا و لجاجتها و خودخواهی ها و خشونتها و در یک کلمه جدال و مرآه فرا

گیرد، چنان ظلمانی و تیره و تاریک می شود که گاه بدیهی ترین حقایق، پنهان و مکتوم می ماند و هر قدر بحثها ادامه یابد پرده های بیشتری بر چهره واقعیتها می افتد.

به همین دلیل در اسلام جدال و مراء یا به تعبیر دیگر بحثهای تعصب آلودی که برای برتری جویی برطرف مقابل و نه برای تبیین حق صورت می گیرد شدیداً نکوهش شده و از آن بعنوان یکی از گناهان کبیره یاد شده چرا که بزرگترین سد راه حق و رسیدن به واقعیتها است.

البته در جای خود تفسیر دقیق جدال و مراء و تفاوت میان این دو را به خواست خدا بیان خواهیم کرد، هدف در اینجا اشاره سربسته ای به ابعاد نفرت اسلام از این خلق و خوی نکوهیده و مدح و ستایش از کسانی است که راه انصاف را در بحث

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۸

می پیمایند و از مسیر منطق و حق و عدالت منحرف نمی شوند.

با این اشاره به قرآن بر می گردیم.

۱- يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يُنْظَرُونَ. (انفال- ۶)

۲- وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا. (کهف- ۵۴)

۳- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. (حج- ۳)

۴- وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُبِينٍ. (حج- ۸)

۵- إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ أَنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. (غافر- ۵۶)

۶- وَ قَالُوا ءَأَلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.

۷- وَ أَنَّ الشَّيَاطِينَ لَیُوحُونَ اِلَىٰ اَوْلِيَائِهِمْ لِیَجَادِلُوْكُمْ وَ اِنْ اَطَعْتُمْهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ. (انعام - ۱۲۱)

۸- الْحَجُّ اشْهُرٌ مَّعْلُوْمَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِیْهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوْقَ وَ لَا جِدَالَ فِی الْحَجِّ. (بقره - ۱۹۷)

۹- اِلَّا اِنَّ الَّذِیْنَ یُمازُوْنَ فِی السَّاعَةِ لَفِی ضَلَالٍ بَعِیْدٍ. (شوری - ۱۸)

۱۰- وَ لَقَدْ اَنْذَرْنَاهُمْ بِطُغْيَانِنَا فَتَمَارَوْا بِالْاَنْذَرِ. (قمر - ۳۶)

ترجمه

۱- آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می کردند (و چنان ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گویی به سوی مرگ رانده می شوند، و آن را با چشم خود می نگرند. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۶۹

۲- و در این قرآن، از هر گونه مثلی برای مردم بیان کرده ایم ولی انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد.

۳- گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی، به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان سرکشی پیروی می کنند.

۴- و گروهی از مردم، بدون هیچ دانش و هیچ هدایت و کتاب روشنی بخشی درباره خدا مجادله می کنند.

۵- کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که برای آن ها آمده باشد ستیزه جویی می کنند در سینه هایشان فقط تکبر (و غرور) است و هرگز به خواسته خود نخواهند رسید پس به خدا پناه بر که او شنوا و بیناست!

۶- و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا او (مسیح)؟! (اگر معبودان ما در دوزخند، مسیح نیز در دوزخ است، چرا که معبود واقع شده) ولی آنها این مثل را جز از طریق جدال (و لجاج) برای تو نزدند آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند!

۷- ... و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند، اگر

از آن‌ها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود!

۸- حج، در ماه‌های معینی است! و کسانی که (با بستن احرام، و شروع به مناسک حج) حج را بر خود فرض کرده‌اند (باید بدانند که) در حج آمیزش جنسی با زنان و گناه و جدال نیست.

۹- ... آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می‌کنند، در گمراهی عمیقی هستند.

۱۰- او آنها را از مجازات ما بیم داد ولی آنها اصرار بر مجادله و القای شک داشتند.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه خداوند گروهی از مؤمنان ضعیف‌الایمان و کم‌حوصله را که در مسیر راه به سوی میدان جنگ بدر مرتباً با پیامبر صلی الله علیه و آله مجادله داشتند نکوهش می‌کند. می‌فرماید: «آنها با این که واقعیت را دریافته بودند (که این مسیر مطابق فرمان خدا است) ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی‌داشتند و آن چنان ترس و وحشت وجود آنها را فرا گرفته بود که گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند و با چشم

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۰

خود آن را می‌بینند» (يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ).

قرائن نشان می‌دهد گروهی از تازه‌مسلمانان که تجربه جنگ نداشتند سخت از حرکت به سوی میدان وحشت داشتند و با این که پیامبر صلی الله علیه و آله با صراحت به آنها گفته بود: من این راه را به فرمان خدا می‌روم باز با پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته مجادله می‌کردند که از این راه برگردد، گویی مرگ را در چند قدمی خود می‌دیدند و در واقع ضعف ایمان و ترس از مرگ و شهادت آنها را وادار

کرده بود که با دلایل واهی و بهانه های گوناگون به تضعیف اراده پیامبر صلی الله علیه و آله برخیزند. قرآن آنها را نکوهش می کند و در آیات بعد تصریح می کند که اراده خدا بر این قرار گرفته بود حق را تقویت کند و ریشه کافران را قطع نماید (هر چند افراد ضعیف الایمان گرفتار تخیلات و اوهامی شده بودند).

از این آیه به خوبی استفاده می شود یکی از سرچشمه های جدال و بحثهای غیر منطقی ضعف نفس و ترس از مقابله با حوادث مهم است.

در تواریخ معروف اسلامی آمده است: هنگامی که خبر حرکت لشکر قریش از مکه برای نجات کاروان تجارتی شان که در راه بود و شنیده بودند مسلمانان قصد حمله به آن کاروان را دارند، در همه جا منتشر شد، گروهی از مسلمانان ضعیف موکداً از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند که به مدینه باز گردد، چرا که توان مقابله را با لشکر قریش ندارند و اصولاً برای جنگ نیامده اند.

از جمله ابو بکر برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! سردمداران قریش هرگز به کسی ایمان نیاوردند، و هیچگاه شکست نخوردند، و ما آماده جنگ نیستیم (یعنی بهتر است به مدینه باز گردیم و با آنها روبرو نشویم).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. «۱»

سپس عمر برخاست و همان سخن ابو بکر را تکرار کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او نیز فرمود بنشین.

(۱). مغازی واقدی، جلد ۱، صفحه ۴۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۱

سپس مقداد برخاست و عرض کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله به همان راهی که خدا دستور داده است برو ما با

توایم ... قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده اگر تو به «برک العماد» (منطقه دور دستی در ناحیه یمن) بروی ما با تو خواهیم بود، و اگر به ما دستور دهی در میان شعله های آتش و نوک خارهای تیز فرو برویم، چنان خواهیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله (از گفتار او شاد شد و) برای او دعا کرد. (۱)

و عجب این که ابن هشام در کتاب سیره خود، و طبری داستان شورای پیامبر صلی الله علیه و آله را با اصحابش درباره جنگ بدر نقل کرده اند؛ ولی به کلام خلیفه اول و دوم که رسیده اند با جمله سر بسته «قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَ أَحْسَنَ، ثُمَّ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَ قَالَ وَ أَحْسَنَ» قناعت کرده اند «۲» بی آنکه سخن آنها را نقل کنند، در حالی که اگر سخن جالبی گفته بودند لا بد مانند سخن مقداد مشروحاً ذکر می شد. و از این معلوم می شود که سخن آنها سخنی بوده که با تعصبات نویسندگان این دو کتاب سازگار نبوده است.

*** در دومین آیه سخن از همه انسان های لجوج و متعصب و تربیت نیافته است، می فرماید: ما در این قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کردیم (و برای هدایت آن ها نمونه هایی از تواریخ تکان دهنده پیشینیان از حوادث دردناک زندگی افراد بی ایمان از شاهان ستمگر و سرکش و از اقوام لجوج و متعصب آوردیم) ولی انسان بیش از هر چیز (در برابر حق) به مجادله می پردازد (و راه وصول حق را به خاطر آن به روی خود می بندد). (وَ لَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که انسان های تربیت نیافته بیش از هر موجودی اهل جدل هستند. و در هر حال این تعبیر نشان می دهد که انسان اگر از

(۱). قاموس الرجال، جلد ۹، صفحه ۱۵.

(۲). سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۶۶ و تاریخ طبری، جلد ۲، صفحه ۱۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۲

فطرت پاک نخستین منحرف شود، به جدل روی می آورد، و با سخنان باطل و تعصب آلودش در برابر حق می ایستد و راه هدایت را به روی خود می بندد و این بزرگترین بلای جان او در طول تاریخ است.

*** در سومین آیه ضمن تعریف روشنی از مجادله باطل، سرنوشت مجادله کنندگان را بیان می کند و می فرماید: بعضی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا بر می خیزند و از هر شیطان متمردی پیروی می کنند (وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ).

گرچه برای این آیه شأن نزولی نقل کرده اند و جمعی از مفسران گفته اند درباره نضربین حارث که از مشرکان لجوج و متعصب بود، نازل شده که درباره قرآن سخنان واهی می گفت، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشت، ولی پیدا است که مفهوم آیه عمومیت دارد، و تمام کسانی را که بدون علم و آگاهی و تنها از روی تعصب و لجاجت بحث و جدل می کنند شامل می شود.

جالب این که در آخر این آیه مجادله کنندگان را پیرو هر شیطان متمردی شمرده و این تعبیر نشان می دهد جدال به باطل، راه شیطان است، بلکه هر شیطانی در مجادله کنندگان نفوذ می کند، و آنها را به راه خود می کشاند.

توصیف شیطان به «مَرِيدٍ» (یعنی متمرد) بیانگر

این حقیقت است که مجادله کنندگان در صف متمردان و سرکشان در مقابل حق قرار دارند. «۱»

و منظور از جمله یجادل فی الله، این است که درباره صفتی از صفات خدا یا اصل وجود خداوند، یا قدرت و علمش، یا کارهای او به مجادله بر می خیزد و به هر حال مذمت شدید جدال به باطل از این آیه به خوبی روشن می شود.

(۱). مرید از ماده مرد (بر وزن مرد) به معنی طغیان و بیگانگی کامل از حق است و در اصل به معنی برهنگی و مجرد آمده، به همین جهت به پسرانی که هنوز موی صورتشان نرویده امرد گفته می شود، و شجرهٔ مَرْدَاء به معنی درختی است که هیچ برگ ندارد و متمرّد و مارد به معنی شخص سرکش است که به طور کامل از اطاعت فرمان خارج شده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۳

*** همین معنی با اضافاتی در آیه هشتم همین سوره (سوره حج) آمده است.

می فرماید: «بعضی از مردم هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانشی و هدایت و کتاب روشنی به مجادله بر می خیزند»
(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ).

اشاره به این که بحث و گفتگو اگر آمیخته با علم و آگاهی شخصی یا هدایت و راهنمایی پیشوایی آگاه، یا کتاب روشنی از کتب آسمانی بوده باشد نه تنها ضرری ندارد، بلکه می تواند کلید حل مشکلات باشد.

ولی هنگامی که امور سه گانه بالا (علم و آگاهی شخصی، راهنمایی پیشوایان آگاه، کتاب های روشنی بخش آسمانی) وجود نداشته باشد، مجادله از طریق هوا و هوس و تعصب ها و لجاجت ها صورت می گیرد که نتیجه اش

گمراهی و بدبختی است.

از آیه نهم این سوره که به دنبال آیه فوق آمده نیز به خوبی استفاده می شود که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، کبر و خود برتر بینی است که سبب گمراهی دیگران نیز می شود، و این گونه افراد در دنیا رسوا، و در آخرت گرفتار عذاب سوزان می شوند (ثَانِي عِظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ). «۱»

*** در پنجمین آیه ضمن توصیف دیگری در بیان مفهوم مجادله به باطل به یکی از سرچشمه ها و انگیزه های اصلی این رذیله اخلاقی اشاره کرده می فرماید: کسانی که در آیات خدا بدون هیچ گونه دلیل و مدرکی که برای آنها آمده باشد، جدل و ستیزه جویی می کنند در دل هایشان فقط کبر و غرور است و هرگز به منظور خود

(۱). حج، آیه ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۴

نخواهند رسید (أَنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ).

واژه «سُلْطَان» در این گونه موارد به معنی دلیل و حجت و برهان است که شامل امور سه گانه ای که در آیه قبل آمده بود می شود، هم علم و آگاهی شخصی را می گیرد و هم هدایت پیشوایان آگاه، و هم راهنمایی کتب آسمانی.

جالب این که می گوید: ریشه اصلی مجادله و ستیزه جویی آنها تکبری است که در درون جان آنها، جایگزین شده، و از طریق جدال به باطل می خواهند به بزرگی برسند، ولی هرگز به آن نخواهند رسید، بلکه ذلیل و خوار می شوند.

و از آنجا که این رذیله اخلاقی یکی از دامهای خطرناک شیطان است در ذیل آیه می فرماید: «اکنون که چنین است به خدا پناه بر که او شنوا و دانا است».

(فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ).

*** در ششمین آیه سخن از مشرکانی است که بر کفر و شرک خود اصرار داشتند و برای توجیه کارهایشان در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله به مجادله بر می خاستند، هنگامی که قرآن می گوید شما و معبودهایتان آتشگیره جهنم هستید، آنها در مقام مجادله می گفتند: «آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح؟ او هم معبود واقع شد و باید وارد دوزخ شود». (وَقَالُوا ءَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ).

سپس قرآن می افزاید: آنها حقیقت را می دانند «و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزدند، بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند». (مَا ضَرَبُوهُ أَلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ).

سپس قرآن به تفاوت میان حضرت مسیح علیه السلام و بت ها پرداخته و می گوید «مسیح علیه السلام بنده ای بود که نعمت خود را بر او تمام کرده بودیم» (إِنَّ هُوَ أَلَّا عَبَدْنَا انْعَمْنَا عَلَيْهِ). (۱)

(۱). زخرف، آیه ۵۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۵

اشاره به این که او خود را بنده خدا می دانست، و هرگز راضی نبود کسی او را پرستش کند، و اگر دیگران راه انحراف پویدند و او را یکی از خدایان سه گانه پنداشتند گناهی متوجه او نیست، و نباید از دوزخیان باشد، بنابراین قابل مقایسه با بت ها یا افرادی مثل فرعون نیست.

جمله «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» نشان می دهد که یکی از سرچشمه های جدال به باطل، خصومت ها و عداوت ها است که انسان را به ستیزه جویی غیر منطقی وامی دارد. و غالباً خودش می داند باطل می گوید، ولی کینه توزی و عداوت، به او اجازه تسلیم در برابر حق نمی دهد.

*** در هفتمین آیه پس از اشاره به حرام بودن مردار و

حیواناتی که برای بت‌ها قربانی می‌کردند، یا گوشت‌هایی که به هنگام ذبح حیوان، نام خدا بر آن برده نمی‌شد می‌فرماید: «این کار گناه است» (وَ أَنَّهُ لَفِئْسَتْ).

سپس به توجیحات غلطی که برای کار خود داشتند اشاره کرده می‌افزاید:

«شیاطین به دوستان خود سخنانی مخفیانه القا می‌کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید، مشرک خواهید بود». (وَ أَنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَ أَنَّ أَطْعَمُوهُمْ أَنكُم لَمُشْرِكُونَ).

مجادله باطل آنها- به گفته جمعی از مفسران بزرگ مانند مرحوم طبرسی و ابو الفتوح رازی و فی ظلال- این بود که آنها می‌گفتند که اگر ما گوشت حیوانات مرده را می‌خوریم به خاطر آن است که خدا آن را کشته، و از حیوانی که ما می‌کشیم بهتر است، در حقیقت تحریم مردار یک نوع بی‌اعتنایی به کار خدا است.

این توجیه سخیف و باطل برای مردار خواری همان چیزی است که شیاطین انس و جن به دوستان خود القا می‌کردند، تا به کمک آن به مجادله با کلام حق برخیزند، و گوشت‌های آلوده مردار را با گوشت پاکیزه حیوانی که به نام خدا ذبح شده است مقایسه کنند، بلکه آن را برتر بدانند.

از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که این گونه مجادله‌ها انگیزه شیطانی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۶

دارد.

از بعضی روایات استفاده می‌شود که این توجیه باطل را گروهی از مجوس در نامه‌ای به مشرکان قریش آموخته بودند. «۱»

*** در هشتمین آیه سخن از جدال در هنگام احرام و حج است. می‌فرماید: «حج در ماه‌های معینی است، و کسانی که (با انجام احرام) حج را بر خود فرض کرده‌اند (باید بدانند) در

حج آمیزش جنسی با همسران و گناه و جدال نیست (الْحَيَّجُّ أَشْهُرُ مَعْلُومَاتٍ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَيَّجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَيَّجِّ).

می دانیم حالت احرام، یک حالت فوق العاده معنوی و روحانی است که انسان را به سوی قرب خدا می برد، به همین دلیل بسیاری از کارهای مباح در احرام ممنوع است و بعضی از کارهای حرام، که به هنگام احرام حرمت مضاعفی دارد.

معروف است که ۲۵ کار است که به هنگام احرام ممنوع است که یکی از آنها جدال است، گرچه معروف در میان فقها این است که منظور از جدال گفتن بلی وَاللَّهِ یا گفتن لا- وَاللَّهِ است. (اولی را برای اثبات مطلبی و دومی را برای نفی مطلبی می گویند) و منظور از فسوق دروغ گفتن و دشنام دادن و اظهار برتری بر دیگران و بیان نقص آنها در حال احرام است، ولی بعید نیست که واژه جدال هر نوع مجادله و ستیزه جویی را در بر گیرد. و به هر حال منع از جدال در حال احرام نشان می دهد که این کار با این عبادت بسیار مهم روحانی سازگار نیست، و انسان را شدیداً از خدا دور می کند.

به کار بردن جمله خبریه در آیه بالا- که می گوید: جدال در حج وجود ندارد، بیانگر تأکید بیشتری در این موضوع است، گویی می فرماید: «این عمل با روح حج ابداً سازگار نیست».

(۱). مجمع البیان و همچنین تفسیر ابو الفتوح رازی، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۷

در نهمین آیه سخن از عنوان مرء که چیزی شبیه به جدال است در میان آمده می فرماید «آگاه باشید کسانی که درباره قیامت

به ستیزه جویی (و تردید و انکار) برمی خیزند، در گمراهی (عمیق و) دوری قرار دارند». (الا انّ الذین یمارون فی الساعه لفی ضلالٍ بَعیدٍ).

روشن است که هدایت فرع بر آن است که انسان حق جو و حق طلب باشد و حق را نزد هر کس و هر جا ببیند با آغوش باز پذیرا شود، و هرگاه تعصب ها و لجاجت ها و کبر و غرور مانع از تسلیم حق در برابر ناحق گردد انسان به گمراهی کشیده می شود آن هم گمراهی عمیق و خطرناکی.

فرق میان جدال و مرء و جهات مشترک این دو را بعداً خواهیم گفت.

*** در دهمین و آخرین آیه، سخن از قوم لجوج لوط است، که هر قدر این پیامبر بزرگ به آنها هشدار داد و آنها را از عذاب الهی بیم داد، و جدی و قطعی بودن مجازات را به آنها گوشزد کرد، آنها نپذیرفتند، و به مجادله و ستیزه جویی در برابر او برخاستند، می فرماید «لوط آنها را از مجازات (عظیم ما) آگاه ساخته بود، ولی آنها اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند». (وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ).

و همین امر سبب شد که قوم لوط در حجابی از غفلت و بی خبری فرو روند تا زمانی که فرمان الهی صادر شد، و شهرهای آنها بر اثر زلزله های شدید زیر و رو گشت و بارانی از سنگ های آسمانی بر ویرانه ها و جسدهای بی جان آنها بارید. آری این است نتیجه جدال و مرء در برابر حق.

*** این آیات به خوبی خطرات این دو رذیله اخلاقی را نشان می دهد و بازگو می کند که چگونه انسان بر اثر جدال از هدایت باز می ماند

و به ولایت شیطان تن در می دهد، و در ضلال بعید و انواع عذاب های الهی غوطه ور می شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۸

تعریف جدال و مرء

فرق میان جدال و مرء و مخاصمه

واژه جدل و جدال به طوری که راغب در مفردات می گوید از «جَدَلْتُ الْجَبَلَ» (طناب را محکم تابیدم) گرفته شده، گویی کسی که سخنان ستیزه جویانه می گوید می خواهد طرف مقابل را با زور از افکار و عقائدش دور سازد.

بعضی نیز گفته اند جدال در اصل به معنی کشتی گرفتن و تلاش بر زمین زدن دیگری است، و از آنجا که مشاجرات لفظی شباهت به آن دارد، این واژه در آن مورد نیز به کار رفته است.

البته جدال بر دو گونه است، جدال به حق و جدال به باطل که اولی ممدوح و دومی مذموم است، از این رو در قرآن مجید در یکجا می فرماید: «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ به آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن». (۱)

در اینجا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به جدال به حق شده، و آن را در کنار حکمت و موعظه حسنه قرار داده است.

اما جدال به باطل همان است که در آیات بالا آمد که افراد لجوج و متعصب گرفتار آن می شوند، و روشن ترین دلایل حق را با ستیزه جویی انکار می کنند و اما «مرء» (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک و تردید) وجود دارد. راغب در کتاب مفردات می گوید: در اصل از «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» یعنی پستان شتر را برای دوشیدن به دست گرفتم، گرفته شده است، سپس به گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق شده (شاید به

تناسب که انسان تردید دارد آیا در پستان شتر چیزی برای دوشیدن وجود دارد یا نه) بعضی تعبیر دقیق تری درباره ریشه اصلی این لغت دارند، می گویند: «مَرَيْتُ النَّاقَةَ» در جایی گفته می شود که شیر موجود در پستان شتر دوشیده شده سپس به امید این که بقایایی که در پستان باقی مانده است خارج شود، آن را بدوشند، که این عمل با شک و تردید انجام می شود، همان گونه که بحث های توأم با مرأ چنین است.

(۱). نحل، آیه ۱۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۷۹

ولی این واژه بعداً به هر نوع بحث و گفتگو درباره هر مطلبی که محل تردید است، خواه بحث و گفتگوی مثبت و حق جویانه، و خواه لجاجت آمیز و پرخاشگرانه باشد اطلاق گردیده است.

از مواردی که «مرأ» در معنی مثبت به کار رفته آیه شریفه ۲۲ سوره کهف است که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد اگر می خواهد درباره اصحاب کهف با مخالفان صحبت کند، آشکارا به گفتگو بنشیند (فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا). «۱»

و موارد منفی آن فراوان است از جمله دو مورد که در آیات بالا آمده بود.

این نکته نیز لازم به یادآوری است که واژه مَرِيه (بر وزن جزیه و قریه) به معنی تردید در تصمیم گیری است، و بعضی به معنی شک توأم با قرائن تهمت گرفته اند.

(همانند ریه).

جدال و مرأ در روایات اسلامی

از آنجا که مجادله به باطل سبب مخفی شدن حق و افزایش تعصب و خشونت و مفسد بی شمار دیگری می شود، در روایات اسلامی به شدت از آن نهی شده مخصوصاً اگر مجادله در مصالح دینی باشد. از جمله:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

«مَاضِلٌ قَوْمٌ بَعِيدٌ أَنْ هَيِّدَاهُمُ اللَّهُ إِلَّا أَوْتُوا الْجِدَالَ؛ هَيْجٌ غَرَوِيٌّ رَأَى بَعْدَ أَنْ كَفَّ اللَّهُ هِدَايَتَهُمْ أَنْ يَكُونُوا مَكْرَهُنَّ» (۲)

۲- همین مضمون در حدیث دیگری با تفاوت مختصری از آن حضرت نقل شده است فرمود: «مَا ضَلَّ قَوْمٌ إِلَّا وَ أَوْتِيَ الْجِدَالَ؛ هَيْجٌ قَوْمِيٌّ كَمَرَاهُ نَشَدُوا مَكْرًا مِنْ أَعْتَادِ الْجِدَالِ» (۳)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَعَنَ اللَّهُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي دِينِهِ»

(۱). کهف، آیه ۲۲.

(۲). احیاء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۵۵۳.

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۰

اولئك مَلْعُونُونَ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ؛ خداوند لعنت کند کسانی که در دین او مجادله و ستیزه جویی می کنند، آنها بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله مورد لعن قرار گرفته اند. (۱)

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است که: «الْجِدَالُ فِي الدِّينِ يُفْسِدُ الْيَقِينَ؛ جدال در دین، سبب فساد ایمان و یقین می شود». (۲)

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْخُصُومَةَ فِي الدِّينِ فَإِنَّهَا تُشْغِلُ الْقَلْبَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ، وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ، وَ تَسْتَجِيرُ الْكُذْبَ؛ از خصومت در دین (و جدال و پرخاشگری) پرهیزید، چرا که فکر انسان را از ذکر خدا به خود مشغول می دارد و سبب اختلاف و نفاق و کینه و عداوت می گردد و سبب پناه بردن به دروغ می شود». (۳)

تعبیر به خصومت در دین هر چند غیر از عنوان جدال است، ولی در این گونه موارد به همان معنی می باشد.

۶- شبیه همین معنی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

نقل شده است فرمود:

إِيَّاكَ وَالْخُصْمَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشُّكَّ وَتَحْبِطُ الْعَمَلَ وَتُزِدِي بِصَاحِبِهَا، وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ فَلَاحِ يُعْفَرُ لَهُ؛ از خصومت و جدال که سبب شک و تردید می شود، اعمال انسان را حبط و نابود می کند و صاحبش را به هلاکت می کشاند و ای بسا سخنی بگویند که هرگز بخشوده نشود». «۴»

۷- از نصایحی که لقمان حکیم به فرزندش کرد نیز توصیه به ترک جدال بود گفت:

يَا بُنَيَّ لَا تُجَادِلِ الْعُلَمَاءَ فَيَمُقُّوكَ؛ فرزندم! با دانشمندان ستیزه جویی مکن که تو را دشمن می دارند» (و از علومشان محروم می مانی). «۵»

۸- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ طَلَبَ الدِّينَ بِالْحِدَالِ تَزُنَّدَقَ؛ هر کس دین را با جدال و ستیزه جویی طلب کند کار او به کفر می کشد». «۶»

۹- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: «ابْلَغْ عَنِّي أَوْلِيَائِي

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۳.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۱۷۷.

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۸، حدیث ۶.

(۴). همان، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۰.

(۵). مجموعه ورام، جلد ۱، صفحه ۱۱۷، (باب ما جاء في المراء و المزاح).

(۶). المحججه البيضاء، جلد ۱، صفحه ۱۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۱

السَّلَامَ وَقُلْ لَهُمْ أَنْ لَا تَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ سَبِيلًا وَمُرْهُمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَمُرْهُمْ بِالسُّكُوتِ وَتَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا لَا يَعْنِيهِمْ؛ سلام مرا به دوستانم برسان و به آنها بگو راه شیطان را به سوی خویش نگشایند، و آنها را امر به صدق و راستی در سخن و ادای امانت کن، و آنها را به سکوت و ترک

جدال در اموری که به آنها مربوط نیست دستور ده». (۱)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان می بریم، آنجا که فرمود:

«لَا يَشِي تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَالْحَيْدَلَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا؛ انسان حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۲)

*** اما مرء که در بحثهای سابق تفاوت آن با جدال گفته شد و حاصل کلام این بود که جدال به معنی هر گونه مشاجره لفظی و ستیزه جویی در کلام است در حالی که مرء به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن شک و تردید وجود دارد. گاه این گفتگو برای طلب حق جویی و گاه به خاطر تعصب و لجاجت و اظهار فضل و برتری جویی است که بسیار نکوهیده است و در روایات اسلامی روی این عنوان، نکوهش بیشتری دیده می شود! (هر چند تفاوت زیادی با جدال ندارد).

۱- در حدیثی نظیر حدیث فوق از پیغمبر اکرم می خوانیم: «لَا يَشِي تَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ بنده ای از بندگان خدا حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر اینکه مرء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۳)

اشاره به اینکه جروبحثهای لجوجانه که برای اظهار فضل و برتری جویی انجام می شود حتی در مسائلی که حق است سبب سقوط انسان در مبانی عقیدتی و اخلاقی می شود.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت از زبان چند نفر از صحابه می خوانیم که

(۱). میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۷۲.

(۲). المحججه البيضاء، جلد

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۸، حدیث ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۲

گفتند: روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالی که مشغول مراء در یک مسئله دینی بودیم، پیغمبر صلی الله علیه و آله به شدت غضبناک شد که او را تا آن زمان آن گونه ندیده بودیم سپس فرمود: «أَنَا هَلَكْتُ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ بِهَذَا، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي قَدْ تَمَّتْ خَسَارَتُهُ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُمَارِي لَاشْفَعُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّا زَعِيمٌ بِثَلَاثَةِ آيَاتٍ فِي الْجَنَّةِ فِي رِيَاضِهَا وَ أَوْسَطِهَا وَ أَعْلَاهَا لِمَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ صَادِقٌ، ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّ أَوَّلَ مَا نَهَانِي عَنْهُ رَبِّي بَعِيدَ عِبَادَةِ الْوَالِدَيْنِ الْمِرَاءُ؛ اقوام قبل از شما به خاطر همین جروبحثهای هوس آلود هلاک شدند. مراء را رها کنید که مؤمن مراء نمی کند، مراء را رها کنید زیرا مراء کننده گرفتار خسارت کامل می شود، مراء را رها کنید که من روز قیامت برای مراء کننده شفاعت نمی کنم، مراء را رها کنید که هر کس آن را رها کند هر چند حق بگوید ضامن سه خانه بهشتی برای او هستم؛ خانه ای در ریاض بهشت (قسمت پائین) و خانه ای در وسط و خانه ای در بالای بهشت (اشاره به اینکه تمام بهشت در زیر پای او است) مراء را رها کنید که اولین چیزی که خداوند بعد از بت پرستی مرا از آن نهی کرد مراء بوده است.» (۱)

۳- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «ذَرُوا الْمِرَاءَ فَإِنَّهُ لَا تَفْهَمُ حِكْمَتَهُ وَ لَا تُؤْمِنُ فِتْنَتَهُ مراء را

ترک کنید چرا که حکمتی از آن فهمیده نمی شود و از فتنه آن در امان نخواهید بود». (۲)

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده: «المرء داءٌ ردی و لیس للناس خصله شر منه و هو خلق ابلیس و نسیته فلا یماری فی ای حال کان الا من کان جاهلاً بنفسه و بغيره محروماً من حقایق الدین؛ مرء (و جروبحنهای غیر منطقی) درد بدی است و هیچ صفتی برای انسان بدتر از آن نیست و آن، اخلاق ابلیس و منسوبین به او است و هیچکس در هیچ حالی مرء نمی کند مگر کسی که نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است، و از حقایق دین محروم می باشد». (۳)

اشاره به اینکه شخص مرء کننده خود را خالی از خطا و دیگران را دائماً خطاکار می داند و این دلیل است که نه خود را شناخته و نه دیگران را و چنین کسی به یقین

(۱) همان، حدیث ۵۰.

(۲)، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱.

(۳) همان، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۳

از درک حقایق دین محروم می ماند.

۵- در حدیثی آمده است که مردی به امام حسین علیه السلام عرض کرد بنشین تا در مسائل دینی با یکدیگر مناظره (و جروبحت) کنیم. امام در پاسخ او فرمود: «یا هذا انا بصیرٌ بدینی مکشوفٌ علی هیدای فان کنت جاهلاً بدینک فاذهب و اطلبه مالی و للممارات و ان الشیطان لیوسوس للرجل و یناجیه و یقول ناظر الناس فی الدین کئی لا یظنوا بک العجز و الجهل...؛ ای مرد! من نسبت به دینم آگاهم و هدایتم برای من روشن است تو اگر نسبت به دینت جاهل هستی برو و

تحقیق کن مرا با مرء چکار و (بدان) شیطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می گوید با مردم مناظره و جروبحث در دین کن تا گمان نکنند تو جاهل و ناتوان هستی». (۱)

۶- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «ارْبَعُ يُمْتَنُ الْقُلُوبَ الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَ كَثْرُهُ مُنَاقَشَةُ النِّسَاءِ يَعْنِي مُحَادَثَهُنَّ وَ مُمَارَاتُ الْمَاحَمَةِ تَقُولُ وَ يَقُولُ وَ لَا- يَزْجَعُ إِلَى خَيْرٍ وَ مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُؤْتَى قَالَ كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: گناهان پی در پی و گفتگوی زیاد با زنان (ناآگاه) و جروبحث با احمق. تو چیزی می گوئی و او چیز دیگر و به نتیجه خوبی نمی رسید و همنشینی با مردگان. بعضی (تعجب کردند و) عرض کردند منظور شما از مردگان چیست ای رسول خدا؟ فرمود: هر ثروتمند غافل و مغرور و مست ثروت». (۲)

۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «أَيُّكُمْ وَ الْمِرَاءُ وَ الْخُصِيْمَةُ فَانَّهُمَا يَمْرُضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَ يُنْبِتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقَ؛ از مرء و جروبحثهای کینه توزانه پرهیز که دل های برادران را نسبت به یکدیگر بیمار می سازد و سبب تفرقه آنان می شود». (۳)

۸- به همین دلیل در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یکی از سخنان جامع آن حضرت آمده است: «أَوْرَعُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الْمِرَاءَ وَ أَنْ كَانَ مُحِقًّا؛ پرهیزکارترین مردم کسی است که مرء را ترک گوید هر چند حق با او باشد». (۴)

۹- در حدیثی از امام امیر المؤمنین علی علیه السلام آمده است: «جَمَاعُ الشَّرِّ اللَّجَاجُ وَ كَثْرُهُ

(۱). همان، حدیث ۳۲.

(۲). همان،

صفحه ۱۲۸، حدیث ۱۰.

(۳). همان، صفحه ۱۳۹، حدیث ۵۶.

(۴). همان، صفحه ۱۲۷، حدیث ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۴

الْمَمَارَاهِ؛ کانون شر لجاجت و کثرت جروبختهای بی منطوق است. «۱»

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از سلمان فارسی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم که فرمود: «لَا يُؤْمِنُ رَجُلٌ حَتَّىٰ يُحِبَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ حَتَّىٰ يَدَعَ الْمِرَاءَ وَ هُوَ مُحِقٌّ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَا عَلَامَةُ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ قَالَ: هَذَا، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ عَلِيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَيْجَ كَسِ الْإِيمَانِ (به من) نمی آورد مگر این که اهل بیت مرا دوست دارد و مرا را هر چند حق با او باشد ترک کند. عمر (در آنجا حاضر بود) و گفت علامت محبت اهل بیت تو چیست؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این (را دوست بدارد) و با دستش بر (شانه) علی علیه السلام زد. «۲»

بی شک این دو موضوع را که پیغمبر اکرم در کلام خود به عنوان نشانه ذکر کرده است با هم رابطه دارد، ممکن است رابطه اش این باشد که دلایل فضیلت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام به قدری روشن است که اگر کسی اهل جدال و مراء و پرخاشگری نباشد به حقیقت آن پی می برد.

*** روایات در زمینه نکوهش مراء بسیار فراوان است. ده حدیثی که در بالا ذکر کردیم گلچینی از میان آنها بود و دقت در همین احادیث برای پی بردن به خطرات این خلق و خوی نکوهیده و آثار اسف انگیز و مخرب آن در فرد و جامعه روشن است.

آثار و پیامدهای جدال و مراء

تاکیدهای فراوان که در آیات قرآن و روایات متواتر

اسلامی در مذمت جدال و مرء و جروبحثهای پرخاشگرانه و بی منطق وارد شده به خاطر آن است که اولاً نخستین اثر منفی این کار و اخلاق سوء پرده افکندن بر چهره حقایق است و بدترین حجاب را میان انسان و درک حقایق ایجاد می کند به گونه ای که گاه حتی

(۱). غرر، جلد ۳، صفحه ۳۷۶، حدیث ۴۷۹۵.

(۲). سفینه البحار، ماده «مرء»؛ بحار الانوار، جلد ۲۷، صفحه ۱۰۷، حدیث ۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۵

اخلاق در قرآن ج ۳۱۳۳

واضح ترین بدیهیات را درک نمی کند و به انکار اموری می پردازد یا از مطالبی دفاع می کند که راستی مضحک است و این نیست مگر به خاطر اینکه انسان وقتی گرم مرا و جدال می شود همه چیز را غیر از آنچه خودش می گوید انکار می کند.

و اینکه در بعضی از روایات گذشته خواندیم خصومت و جدال و مرء قلب را بیمار می کند ممکن است اشاره به همین معنی باشد زیرا قلب به معنی عقل است و بیماری آن به معنی عدم درک حقایق. و نیز اگر در حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که کسانی که به جدال روی آورند کارشان به کفر می کشد و یا اینکه جدال موجب شک در دین خدا و فساد یقین می گردد، همه اینها اشاره لطیفی است به آنچه در بالا گفته شد.

دیگر از آثار منفی این اخلاق رذیله ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و فراموشی یاد خدا و کشیده شدن به انواع دروغها است که در احادیث گذشته به آنها اشاره شده بود دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می خواهد با جدال و مرء بر دوستان خود غلبه کند

و برتری بجوید آنها را بر ضد خود تحریک می کند و غالباً گفتار آنها به تحقیر و دشنام یکدیگر می کشد و اینها بدترین اسباب نفاق و جدائی است حتی گاهی برای توجیه سخنان خود به انواع دروغها متوسل می شوند که این خود بلای بزرگ دیگری است و مجموع اینها سبب می شود که انسان از خدا دور گردد و در دام شیطان گرفتار شود و انسان را به هلاکت معنوی بيفکند.

به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که انسان به حقیقت ایمان دست نمی یابد تا زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هر چند خود را بر حق بدانند زیرا سخنان ستیزه جویانه در مسائل حق نیز سبب انواع خصومتها و عداوتها است و گاه انسان را به انواع گناهان دیگر مانند تحقیر مؤمن و اهانت از طریق سخن یا اشارات دست و چشم و ابرو و دروغ و کذب و تکبر و برتری جوئی آلوده می کند.

اضافه بر همه اینها جدال و مرء اُبْهت و شخصیت انسان را در هم می شکند و زبان جاهلان را به روی انسان باز می کند اگر با افرادی نادان مجادله کند سبب هتک و توهین او می شوند و اگر با دانشمندان ستیزه جوئی کند او را مغلوب و حقیر

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۶

می سازند.

در مجموع همان طور که در روایات سابق خواندیم جدال و مرء یکی از چهار چیزی است که قلب را می میراند و روح انسان را بیمار می سازد.

چه بهتر که انسان بحثهای خود را با دیگران با محبت و دوستی و تواضع و مهربانی و به صورت جستجوی حق برگزار کند که هم از علم و دانش آنها بهره گیرد و هم

آنها از علم و دانش او بهره مند شوند و با کمک یکدیگر بتوانند مطالب پیچیده را بشکافند و به واقعیتها برسند و این همان جدال بر حق است.

انگیزه های جدال و مرء

با توجه به رابطه نزدیکی که در میان صفات رذیله وجود دارد و غالب آنها با یکدیگر مرتبند و علت و معلول یکدیگر محسوب می شوند این خلق و خوی نکوهیده یعنی جدال و مرء و پرخاشگری بی منطق نیز از صفات زشت دیگر سرچشمه می گیرد.

۱- از عوامل مهم جدال و مرء کبر و غرور است که به انسان اجازه نمی دهد به آسانی در برابر حق تسلیم شود و او را وادار می کند که برای حفظ برتری جویی خود حق را از طریق جدال و مرء انکار نماید لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «انَّ مِنَ التَّوَّاضِعِ اَنْ يَرْضَى الرَّجُلُ بِالْمَجْلِسِ دُونَ الْمَجْلِسِ وَ اَنْ يُسَلِّمَ عَلٰى مَنْ يَلْقٰى وَ اَنْ يَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَ اَنْ كَانَ مُحِقًّا وَ لَا يُحِبُّ اَنْ يُحَمِّدَ عَلٰى التَّقْوٰى» در این حدیث امام چهار چیز را نشانه تواضع دانسته: نشستن در هر جای مجلس که میسر باشد و سلام کردن بر هر کسی که ملاقات می کند و ترک مرء هر چند حق با او باشد و عدم خشنودی از ستایش ستایشگران در برابر تقوا. «۱»

۲- خودنمایی و اظهار فضل و ریاکاری یکی دیگر از انگیزه های جدال و مرء و جزو بحثهای پرخاشگرانه است که بسیار متداول و معمول است به ویژه در مجلسی

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۱، حدیث ۲۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۷

که گروهی از عوام حضور داشته

باشند و بخواهد فضیلت خویش را به آنان نشان دهد یا بخواهد در برابر ارباب فضل جایی برای خود بگشاید. در حدیثی که قبلاً از امام حسین علیه السلام نقل کردیم این جمله دیده می شد که فرمود: «وَ أَنَّ الشَّيْطَانَ لَيُوسِسُ لِلرَّجُلِ وَ يُنَاجِيهِ وَ يَقُولُ نَاطِرِ النَّاسِ فِي الدِّينِ كَيْ لَا يَظُنُّوا بِكَ الْعَجْزَ وَ الْجَهْلَ؛ شيطان پیوسته انسان را وسوسه می کند و در گوش او می خواند و می گوید با مردم در امر دین مناظره کن تا گمان نکنند تو عاجز و نادانی.» (۱)

در حدیث دیگری نیز امام صادق علیه السلام هنگامی که طالبان علم را به سه گروه تقسیم می کند گروهی که برای جدال و مراء طالب علمند و گروهی برای فخرفروشی بر مردم و گروه دیگری برای فهمیدن و اندیشیدن (و عمل کردن) سپس در توصیف گروه اول می فرماید: «فَصَاحِبُ الْجَهْلِ وَ الْمِرَاءِ مُؤَذِّمٌ مُتَعَرِّضٌ لِلْمَقَالِ فِي أُنْدِيَةِ الرَّجَالِ؛ آن کس که علم را برای جدال و مراء می طلبد سخنانش آزاردهنده و پرخاشگرانه است، در مجالسی که شخصیتها حضور دارند سخن می گوید.» (و خودنمایی و اظهار فضل می کند) و در پایان حدیث امام علیه السلام به او نفرین می کند و می گوید: «فَدَقَّ اللَّهُ مِنْ هَذَا حَيْشُومَهُ؛ خداوند بینی او را بر خاک بمالد.» (۲)

۳- دیگر از انگیزه های جدال و گفتگوهای پرخاشگرانه جهل و نادانی نسبت به مقام خویشان و دیگران است چرا که خود را، بزرگترین و عالم ترین می پندارد و دیگران را جاهل و نادان لذا در حدیثی که قبلاً از امام صادق علیه السلام نقل کردیم بعد از آنکه امام علیه السلام مراء را یک بیماری دردناک می شمرد و آن

را از خواهی‌های شیطنانی معرفی می‌کند می‌فرماید: «فَلَا يُمَارَى فِي أَيِّ حَالٍ كَانَ إِلَّا مَنْ كَانَ جَاهِلًا بِنَفْسِهِ وَبِغَيْرِهِ؛ هیچکس در هیچ حالی مرء نمی‌کند مگر آنکه نسبت به موقعیت خود و دیگران جاهل است.» (۳)

۴ و ۵- انتقام جوئی و حسد دو انگیزه دیگر از انگیزه‌های جدال و مرء است؛ برای اینکه آبروی طرف مقابل را ببرد و از او انتقام بگیرد و حسادت خود را اعمال نماید و از قدر و مقام او در نظرها بکاهد متوسل به جروبحثهای توأم با توهین و

(۱). همان، صفحه ۱۳۵، حدیث ۳۲.

(۲). مقدمه کتاب معالم الاصول، صفحه ۱۱.

(۳). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۴، حدیث ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۸

تحقیر می‌شود تا از این طریق آبی بر آتش کینه و حسد که در دل او نهفته است پاشد.

۶- تعصب و لجاجت نیز از عوامل مهم جدال و مرء است چرا که اشخاص متعصب و لجوج حاضر نیستند به آسانی دست از عقائد فاسد خود بردارند لذا روی آن می‌ایستند و پیوسته جرّ و بحث می‌کنند، آسمان و ریسمان را به هم می‌بافند و به هر حشیشی متشبث می‌شوند تا اعتقاد فاسد خود را بر کرسی بنشانند همان کاری که بسیاری از کافران و مشرکان در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سایر پیامبران داشتند که نمونه روشن آن گفتگوی بت پرستان بابل در برابر ابراهیم بت شکن علیه السلام در آن هنگام که منطق گویای ابراهیم آنها را در بن بست شدید قرار داد و موقتاً از خواب غفلت بیدار شدند، ولی تعصب و لجاجت همانند یک ابر ظلمانی پرده‌های تاریک بر فکر

و عقل آنها انداخت و باز هم به مقاومت احمقانه خود ادامه دادند!

۷- دنیا پرستی که عامل اصلی همه گناهان یا اکثر گناهان است نیز یکی از عوامل مهم جدال و مرء محسوب می شود کسانی که دارای این صفت رذیله اند می خواهند از این طریق مقامی در جامعه برای خود کسب کنند و به وسیله آن به نوائی برسند و دنیای آنها آباد گردد.

کوتاه سخن اینکه عوامل منفی فراوانی دست به دست هم می دهد و انسان را به جزّ و بحثهای دور از ادب و انسانیت و انصاف می کشاند و او را وادار می کند که با لجاجت و سرسختی در برابر حق بایستد و در برابر باطل دفاع کند.

اقسام مرء و جدال

جدال و مرء را عمدتاً می توان به دو بخش تقسیم کرد، جدال و مرء مثبت یعنی بحث های منطقی و گفتگو برای تبیین مسایل و توضیح حقایق و آگاهی از نقطه نظرهای یکدیگر و رسیدن به واقعیات از این طریق.

و مرء و جدال منفی یعنی بحث های پرخاشگرانه و ستیزه جویانه ای که هدف صحیحی را دنبال نمی کند، و در مسیر روشن شدن حقایق نیست بلکه هدف از آن

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۸۹

اعمال خصومت یا تعصب و لجاج و برتری جویی و خودنمایی و اظهار فضل در برابر دیگران است.

این تقسیم بندی در آیات قرآن نیز منعکس است آنجا که می فرماید: «و لا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ با اهل کتاب (یهود و انصاری) جز به طریقی که نیکوتر است مجادله نکنید». (عنکبوت - ۴۸).

و در جای دیگر می فرماید: «وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ و با روشی نیکوتر با آنها مجادله و مناظره کن». (نحل - ۱۲۵).

و در جای دیگر در

نکوهش جمعی از کافران می فرماید: «يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ؛ با این که حق برای آنها روشن شده باز با تو مجادله می کنند». (انفال - ۶).

و در مورد مراء مثبت در داستان «اصحاب کهف» و تعداد آنها می فرماید: «فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا؛ پس درباره تعداد آنها جز مبارزه منطقی توأم با استدلال نداشته باش». (کهف - ۲۲).

و در مورد مراء منفی می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ؛ آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می کنند و با لجاج و عناد به محاجه می پردازند در گمراهی عمیقی هستند». (شوری - ۱۸).

و تقسیمات دیگری نیز بر حسب افرادی که در طرف مقابل قرار دارند و مسایلی که در آن جدال و مراء می شود دارند.

از جمله طرف مناظره انسان باید انسان فهمیده و عاقلی باشد که بتوان از طریق مناظره منطقی بر علوم او دست یافت، همان گونه که در وصیت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «دَعِ الْمُمَارَاتِ وَ مُجَارَاتِ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا عِلْمَ؛ گفتگو و مناظره را با کسی که نه عقل دارد و نه علم رها کن». (۱)

و شخص مناظره کننده باید انسان آگاهی باشد، چرا که اگر افراد ناآگاه به عنوان دفاع از حق به میدان بیایند و بر اثر ضعف معلومات شکست بخورند، آیین حق ضایع می شود، لذا در حدیثی می خوانیم که محمد بن عبد الله معروف به طیار به

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۹، حدیث ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۰

امام صادق علیه السلام عرض کرد: «بَلَّغْنِي أَنَّكَ كَرِهْتَ مُنَازَرَةَ النَّاسِ؛ به من گفته اند که شما از مناظره (شیعیان) با مخالفان کراهت دارید؟

امام فرمود: اَمَّا كَلَامُ مِثْلِكَ فَلَا يَكْرَهُ، مَنِ اِذَا طَارَ يَحْسِبُ اَنْ يَقَعَ وَ اَنْ وَقَعَ يَحْسِبُ اَنْ يَطِيرَ فَمِنْ كَانَ هَكَذَا لَا نَكْرَهُهُ؛ از گفتگوهای شخصی مانند تو کراهت نداریم کسی که هنگامی که به پرواز در می آید می تواند در جای خود به خوبی بنشیند، و هنگامی که می نشیند می تواند به پرواز در آید (با مهارت وارد بحث می شود و با مهارت از آن خارج می گردد) ما از گفتگو و مناظره چنین کسی ناراحت نیستیم. «۱» انتخاب لقب طیار برای این صحابی معروف امام صادق علیه السلام نیز اشاره به همین معنی است زیرا که در مباحثه و جدل، بسیار قوی و نیرومند بود و با قدرت و مهارت می توانست از حق دفاع کند.

اینجاست که به تمام کسانی که اطلاع کافی از مسائل دین ندارند، و نمی توانند با قدرت از او دفاع کنند. هشدار می دهیم که وارد بحث و مناظره با مخالفان نشوند، چرا که شکست می خورند و شکست آنان موجب سرافکنندگی و ضعف مبانی مذهب در نظر دیگران است.

از آنجا که افراط و تفریط غالباً در امور مختلف در میان افراد نادان وجود دارد کسانی هستند که ناآگاهانه راه افراط را می پویند و می گویند چون جدال و مراد در اسلام شدیداً تحریم شده اصلاً با کسی نباید بحث کرد، هر چند بحثی مستدل و روشنگر و در مسیر حق باشد، سکوت را باید بر هر گونه بحث و استدلال یا به گفته بعضی قیل و قال ترجیح داد.

این هم به یقین یک انحراف بزرگ است چرا که تبیین حقایق جز در سایه منطق و استدلال میسر نیست، و بستن این راه به روی

مردم به معنی محروم ساختن گروه عظیمی از وصول به حقایق و واقعیت ها است.

این سخن را با حدیث جالبی پایان می دهیم.

امام حسن عسکری از جدش امام صادق علیه السلام نقل می کند که در محضر مبارک آن

(۱). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۳۶، حدیث ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۱

امام سخن از جدال در دین شد و این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام از آن نهی کردند، امام صادق علیه السلام فرمودند این مسأله به طور کامل نهی نشده است، بلکه نهی از جدال به غیر طریقه صحیح شده است سپس فرمود: آیا نمی شنوید که خداوند می گوید: «وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۱) و نیز می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» (۲).

در این دو آیه خداوند دستور داده که جدال به احسن کنند (بحث و گفتگوی منطقی و مستدل با بهترین روشها، آنچه حرام است جدال غیر احسن است، چگونه ممکن است خداوند جدال احسن را تحریم کند در حالی که به پیامبرش دستور می دهد در برابر یهود و نصاری که می گفتند بهشت تنها از آن ما است بگوید: «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ اگر راست می گوید دلیل خود را بیاورید» (۳) به این ترتیب صدق و ایمان را با برهان قرین ساخته، و برهان و دلیل همان چیزی است که در جدال به احسن آورده می شود. و هنگامی که بعضی از آن حضرت پرسیدند جدال به غیر احسن چیست؟ حضرت فرمود: آن است که با کسی که اهل باطل است مجادله کنی، او دلیل

نادرستی اقامه کند ولی تو قادر نباشی با منطق صحیح به او پاسخ بگویی و تنها به این قناعت کنی که من گفته تو را قبول ندارم (بدون اقامه دلیل) یا این که آن شخص که اهل باطل است سخن حقی را بگوید که بخواهد از آن برای مقصد نادرست خود کمک بگیرد و تو از ترس نداشتن جواب صحیح سخن حق را انکار کنی. این کار بر شیعیان من حرام است که سب فتنه و انحراف برادران ضعیف الایمان شوند و اهل باطل از ناتوانی این گونه اشخاص در استدلال گواه و شاهدی بر حقانیت خود دست و پا نمایند.

سپس امام صادق علیه السلام نمونه های متعددی از استدلالاتی که قرآن در امر معاد در برابر مشرکان داشته، ذکر می فرماید و آنها را به عنوان مصادیق جدال احسن می شمرد که باعث اتمام حجت بر کفار و ازاله شبهات آنها می شده است. «۴»

(۱). عنکبوت، آیه ۴۶.

(۲). نحل، آیه ۱۲۵.

(۳). بقره، آیه ۱۱۱.

(۴). بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۱۲۵، حدیث ۲ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۲

طرق درمان این رذیله اخلاقی

هرگاه حالت پرخاشگری و جزّ و بحث بی حاصل، و به تعبیر روایات جدال غیر احسن در درون وجود انسان ریشه بدواند، و به صورت خلق و خوی او در آید، دین و ایمان و تقوای چنین انسانی در مخاطره قرار می گیرد، و لازم است برای نجات از خطرات ناشی از این صفت رذیله دست به کار شود و آن را درمان کند، و خود را از شرّ آن رهایی بخشد.

نخستین راه درمان که شاید جزء مقدمات یا یک عامل تسکین دهنده محسوب شود تا به درمان عمقی پردازد، اختیار

سکوت است در هر جا که احتمال می دهد جدال به باطل باشد. و هرگاه این سکوت را مدتی ادامه داد، و به اصطلاح دندان بر جگر بگذارد و مشکلاتش را تحمل کند، زمینه بسیار مساعدی برای درمان نهایی فراهم می شود.

البته سکوت درمان بسیاری از رذایل اخلاقی است (حسد، کینه توزی، سخن چینی، ریاکاری، ناشکری، تهمت، دروغ، برتری جویی، و بسیاری دیگر از رذایل اخلاقی است که از طریق سخن اعمال می شود و سکوت می تواند به عنوان یک راه پیشگیری در تمام این موارد به کار گرفته شود، به همین دلیل در روایات اسلامی مدح و ستایش زیادی نسبت به سکوت شده است که ما شرح آن را در جلد اول این کتاب به طور مبسوط آورده ایم.

راه دیگر برای ریشه کن کردن این رذیله اخلاقی دقت و بررسی آثار مرگبار و عواقب شوم این صفت است مانند محجوب ماندن از درک حقایق و گرفتاری در چنگال اوهام و تعصبها و ایجاد عداوت و دشمنی در میان دوستان و دور ماندن از حقیقت ایمان و گرفتاری در چنگال خشم و غضب الهی شکسته شدن ابهت انسانی در نزد خاص و عام و مانند آن.

به یقین اندیشیدن در پیامدهای سوء، تأثیر عمیقی در باز داشتن انسان دارد.

چگونه ممکن است کسی بداند فلان غذا سمی و کشنده است و در عین حال از آن بخورد؛ کسی غذای سمی تناول می کند که از آثار و پیامدهای آن بی خبر است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۳

اصلاح ریشه ها و برطرف ساختن انگیزه ها یکی از طرق درمان است، هنگامی که می گوئیم انگیزه جدال و مرء و تکبر، برتری جویی، خودنمائی، حسد، انتقام جوئی، دنیاپرستی، تعصب و

لجاجت است به یقین اگر بتوانیم این صفات رذیله را از خود درو سازیم صفت جدال و مرء از ما ریشه کن می شود ولی با وجود آن صفات در درون جان از بین بردن این صفت رذیله بسیار مشکل است.

دوری از افراد لجوج و متعصب و پرهیز از گفتگو با این گونه افراد که خواه ناخواه انسان را به مرء و جدال می کشاند یکی دیگر از راههای درمان است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ جَالَسَ الْجَاهِلَ فَلَيْسَ تَعَدَّ لِقِيلٍ وَقَالَ؛ كَسَى كَهَ بَا آدَمِ جَاهِلٍ (و متعصب) همنشین شود باید آماده قیل و قال و جدال و مرء باشد.» (۱)

به یقین قبل از همه این امور، اراده و تصمیم قاطع بر ترک مرء و جدال داشتن و پرهیز از این رذیله اخلاقی لازم است و آن کس که واقعاً مصمم بر ترک باشد سرانجام پیروز می شود.

انصاف در سخن

نقطه مقابل مرء و جدال انصاف در بحث است، یعنی انسان به سخنان دیگران آن گونه بنگرد که به سخنان خویش می نگرد و از آن همان گونه دفاع کند که از سخن خویش دفاع می کند و به تعبیر دیگر طالب حق باشد و آن را در نزد هر کس و هر جا بیابد پذیرا شود هر چند گوینده حق یک فرد عادی و او عالمی بزرگ و پرآوازه باشد حتی اگر کودک یا کافر و ظالمی سخن حقی بگوید آن را بپذیرد.

البته انصاف که در روایات اسلامی از آن ستایش فراوان شده به معنی یکسان نگریستن به منافع خویش و دیگران است ولی یکی از شاخه های آن انصاف در سخن می باشد. در حدیث معروفی می خوانیم که امام صادق

عليه السلام فرمود: «سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثَةٌ: أَنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى لَا تَرْضَى بِشَيْءٍ إِلَّا رَضِيَتْ لَهُمْ مِثْلَهُ وَ

(۱). سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۵۳۲، چاپ قدیم (ماده مراء).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۴

مُؤَاسَاةُكَ الْآخِ فِي الْمَالِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ برترین اعمال سه چیز است: رعایت انصاف در حق مردم نسبت به خویشان تا آنجا که چیزی را برای خود نخواهی مگر اینکه همانندش را برای آنها بخواهی و مواسات با برادر دینی در مال و ذکر خدا در هر حال.» (۱)

جالب اینکه در بعضی از روایات می بینیم که امام صادق علیه السلام هنگامی که چهارخانه بهشتی را در برابر چهار عمل تضمین می کند ترک مراء را سومین عمل و انصاف دادن در برابر مردم را چهارمین عمل می شمرد که ممکن است اشاره ای به انصاف در سخن بوده باشد.

(۱). کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۵

۱۱

سخن چینی و اصلاح ذات البین

اشاره

زندگی اجتماعی همیشه توأم با نزاعها و نزاعهاست و یکی از شاخه های نزاعم بگو و مگو هائی است که در میان افراد صورت می گیرد و گاه دامنه پیدا می کند و به مشاجرات شدید و حتی در بعضی اوقات ممکن است به خون ریزی منتهی شود!

وظیفه دیگران این است که در اصلاح ذات البین و رفع سوء تفاهم و فراهم آوردن جوّ خوش بینی و حسن ظن در میان افرادی که درگیر مناقشات هستند بکوشند و به اصطلاح آب به روی آتش پاشند.

ولی متأسفانه گروهی هستند که بر اثر انگیزه های مختلف درست در جهت خلاف این مطلب گام برمی دارند گوئی بنزین بر آتش می پاشند و دامنه این حریق را وسیعتر می کنند و به یقین در

تمام مفاسدی که از آن به بار می آید شریک و سهیم اند؛ سخن این را برای آن می برند و سخن آن را برای این و حتی گاهی از خودشان چیزی نیز بر آن می افزایند این گروه را سخن چین می نامند و از بدترین خلق خدا هستند در حالی که گروه اول صالحان و مصلحانند و کار آنها در حد جهاد فی سبیل الله است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۶

همان گونه که در روایات وارد شده است: «اَجْرُ الْمُصْلِحِ بَيْنَ النَّاسِ كَأَجْرِ الْمُجَاهِدِ بَيْنَ أَهْلِ الْحَرْبِ». (۱)

سخن چینی هر گاه تکرار شود به صورت یک خلق و خوی در می آید و از رذائل بسیار زشت اخلاقی است در آیات و روایات اسلامی اشارات زیادی در نکوهش این رذیله اخلاقی و ستایش فراوان درباره اصلاح ذات البین آمده است.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به این دو صفت را بررسی می کنیم سپس به تحلیل ریشه ها، پیامدها و آثار نامطلوب سخن چینی و برکات اصلاح ذات البین و طرق درمان آن رذیله اخلاقی و تقویت این فضیلت می پردازیم.

۱- وَيَلُّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ. (همزه- ۱)

۲- وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ - هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ - مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ اِثِيمٍ - عُتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ. (قلم- ۱۱ تا ۱۳)

۳- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصِبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. (حجرات- ۶)

۴- مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مَقِيتًا. (نساء-

۸۵)

۵- يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا

اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. (انفال- ۱)

۶- وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. (بقره- ۲۲۴)

۷- لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ

(۱). تفسیر منهج الصادقین، ج ۸، صفحه ۴۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۷

مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا. (نساء- ۱۱۴)

۸- ... أَنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. (هود- ۸۸)

ترجمه

۱- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!

۲- و از کسی که بسیار عیبجوست و به سخن چینی آمد و شد می کند- و بسیار مانع کار خیر، و متجاوز و گناهکار است- علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است پیروی مکن.

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید مبدا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!

۴- کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود، و کسی که شفاعت (تشویق و کمک) به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت و خداوند حسابرس و نگهدار هر چیز است.

۵- از تو درباره انفال (غنائم و هر گونه مالی بدون مالک مشخص) سؤال می کنند، بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر است، پس از (مخالفت فرمان) خدا پرهیزید و خصوصتهایی را که در میان شماست آشتی دهید! و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید اگر ایمان دارید!

۶- خدا را در معرض سوگندهای خود

قرار ندهید! و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمائید) و خداوند شنوا و داناست.

۷- در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست، مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران، یا کار نیک یا اصلاح در میان مردم کند و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

۸- ... من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم نمی خواهم و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم! اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۸

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه می فرماید: وای بر هر عیب کننده مسخره جوئی (ویل لکل همزه لمزه).

در تفسیر «همزه» و «لمزه» و فرق میان این دو سخن بسیار است که در تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه آورده ایم مهم آن است که یکی از تفسیرهایی که برای آیه فوق شده است این است که آیه اشاره به افراد سخن چین می کند. از ابن عباس پرسیدند منظور از این آیه چیست؟ و آنها چه کسانی هستند که خداوند ایشان را مذمت به ویل کرده است؟ ابن عباس در پاسخ گفت: «هُمُ الْمَشَاوِرُ بِالنَّمِيمَةِ الْمُمْرِقُونَ بَيْنَ الْأَجْبَةِ النَّاعِتُونَ لِلنَّاسِ بِالْعَيْبِ؛ آنها کسانی هستند که اقدام به سخن چینی می کنند و میان دوستان تفرقه، ایجاد می نمایند و عیب بر مردم می گذارند». مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» این معنی را بعنوان اولین تفسیر برای آیه ذکر کرده و «فخر رازی» آن را هفتمین و آخرین تفسیر برای آیه ذکر می کند و با توجه به مفهوم وسیعی

که همزه و لمزه دارد و هر گونه غیبت و عیب جوئی را شامل می شود سخن چینی نیز در مفهوم آیه درج است؛ خداوند به این گونه اشخاص وعده مجازات «حُطْمَه» را داده است؛ همان آتش برافروخته الهی که از دلها سر می زند و تمام وجود آدمی را فرا می گیرد.

از این آیه استفاده می شود که آتش قیامت- بر عکس- آتش دنیا نخست به درون می زند و اعماق قلب را می سوزاند سپس به برون و شاید بخاطر این باشد که رذائل اخلاقی و اعمال زشت ناشی از آن از درون انسان سرچشمه می گیرد و بازتابش در اعمال بیرون است.

*** در دومین آیه روی سخن را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کرده می فرماید: از آنها که بسیار سوگند یاد می کنند و افراد پستی هستند و بسیار عیب جو و سخن چین می باشند اطاعت مکن. (وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنِمِيمٍ).

و به دنبال این صفات زشت صفات دیگری را در آیات بعد برای آنها

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۲۹۹

می شمرد مانند ممانعت از کار خیر، تجاوزگری، کینه توزی، خشونت، و کفر به آیات الهی و به دنبال آن می فرماید: ما بر بینی او داغ ننگ می نهیم (سَنَسِمُهُ) (و او را در دنیا و آخرت رسوا می سازیم).

ذکر سخن چینی و نمایی در ردیف رذائل مهم دیگر و همچنین کفر بر آیات الهی دلیل بر زشتی فوق العاده این عمل است!

تعبیر به «مَشَاءٍ بَنِمِيمٍ» به صورت صیغه مبالغه، اشاره به کسانی است که پیوسته در مبان مردم سعایت و سخن چینی می کنند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین می کنند و تخم عدوات و دشمنی در دلها می کارند

و این یکی از مهمترین گناهان کبیره است.

«حلاف» به کسی گفته می شود که بسیار سوگند یاد می کند و معمولاً کسانی هستند که نه مردم به آنها اعتماد دارند و نه خودشان نسبت به خودشان و توصیف آنها به مهین (پشت) نیز گواه دیگری بر این معنی است و به خاطر همین فرومایگی و پستی است که بر دیگران عیب می گذارند و پیوسته سخن چینی و افساد می کنند گوئی از محبت و الفت مردم نسبت به یکدیگر رنج می برند و می خواهند همان گونه که خودشان از چشم مردم افتاده اند مردم نیز نسبت به یکدیگر چنین شوند.

در سؤمین آیه مطابق شأن نزول معروفی که دارد «ولید بن عقبه» با گروهی برای جمع آوری زکات از طایفه «بنی مصطلق» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله اعزام شدند. هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول خدا به سوی آنها می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند ولی از آنجا که میان آنها و «ولید» خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها قصد کشتن او را دارند (یا اینکه به عمد آنها را متهم به چنین قصدی کرد) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت و عرض کرد آنها از پرداخت زکات خودداری کردند، پیامبر سخت بر آشفت و آماده، مقابله با آن گروه شد و مطابق روایتی مردم فشار برای جنگ با آنان آوردند «۱» آیه نازل شد و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری

(۱). سیره ابن هشام، جلد ۳، صفحه ۳۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۰

برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید (مبادا دروغ یا تهمت و سخن چینی باشد)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور تحقیق به «خالد بن ولید» داد که با گروهی به سراغ آنها برود.

او با شتاب زدگی هیچ کاری انجام نداد، پس از تحقیق معلوم شد طایفه بنی المصطلق کاملاً به اسلام وفادارند. خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و پیامبر فرمود: **التَّائِي مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛** درنگ کردن و تحقیق نمودن از سوی خدا و عجله از شیطان است. «۱»

طبق حدیثی از امام صادق علیه السلام آیه فوق اشاره به نَمَام و سخن چین دارد. «۲»

از این تعبیر روشن می شود که نَمَامی و سخن چینی، سخنان دروغ را نیز شامل می شود.

*** در چهارمین آیه که بعضی از بزرگان مانند علامه مجلسی آن را در بحث نیمه آورده اند می فرماید: کسی که شفاعت برای کار بدی کند سهمی از آن را خواهد داشت. (وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا) این آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که سخن چینی را نیز شامل می شود چه شفاعت سوئی از این بدتر که در میان دو مسلمان آتش عداوت و دشمنی را شعله ور سازد آنها را نسبت به یکدیگر بدبین کرده و به جان هم بیندازد و لذا در حدیثی از پیامبر نقل شده که فرمود: «مَنْ أَمَرَ بِسُوءٍ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ أَوْ إِشَارَ فَهُوَ شَرِيكٌ؛ کسی که دعوت به کار بدی کند یا راهنمایی به آن نماید و یا حتی اشاره کند شریک در آن کار است».

*** در پنجمین آیه سخن از اصلاح ذات البین است که در نقطه مقابل سخن چینی و افساد ذات البین قرار دارد می فرماید:
تقوای الهی پیشه کنید

و برادرانی را که با هم اختلاف دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیغمبر او را کنید اگر ایمان دارید.

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۱۳۱.

(۲). مستدرک سفینه البحار، جلد ۱۰، صفحه ۱۵۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۱

(فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ).

در شأن نزول این آیه آمده است که بعد از پایان جنگ بدر میان دو نفر از انصار بر سر غنائم جنگی مشاجره لفظی در گرفت آیه فوق نازل شد و تصریح کرد که اختیار غنائم جنگی با پیامبر است و باید در میان افرادی که اختلاف دارند اصلاح کنید.

*** در ششمین آیه می فرماید: خداوند را معرض سوگندهای خود قرار ندهید، برای نیکی کردن و تقوا پیشه نمودن، و اصلاح در میان مردم کردن، و خداوند شنوا و دانا است (وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ إِنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُضَاهِجُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد نخست این که ناظر به کسانی است که گاهی نسبت به کسی عصبانی می شدند و می گفتند ما درباره او کار خیر نخواهیم کرد، و برای اصلاحشان، هیچ اقدامی نمی کنیم، آیه شریفه نازل شد و گفت: این سوگندها باطل و بیهوده است، هیچ چیزی نمی تواند مانع کار خیر و اصلاح مردم شود. (شأن نزولی که برای آیه ذکر شده نیز این نظر را تأیید می کند چرا که نقل شده است میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله به نام «عبد الله بن رواحه» اختلافی روی داد و او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کارشان اقدامی

نکند، آیه نازل شد و این گونه سوگندها را بی اساس معرفی کرد). «۱»

تفسیر دیگر این است که برای انجام کار خیر و تقوا و اصلاح در میان مردم سوگند یاد نکنید، چرا که رجحان انجام این کارها به قدری روشن است که نیاز به سوگند ندارد.

در هر صورت اهمیت اصلاح در میان مردم از آیه به خوبی روشن می شود به خصوص این که آن را در کنار کارهای خیر و تقوا و پرهیزکاری قرار داده است.

(۱). مطابق این تفسیر در جمله *ان تَبَرُّوا كَلِمَةً «لا»* در تقدیر است و در اصل *اَلَّا تَبَرُّوا ...* بوده است، و واژه «عُرْضَه» در اینجا به معنی مانع است، ولی در تفسیر بعد به معنی معرضیت است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۲

در هفتمین آیه سخن از گفتگوهای در گوشی است که در بسیاری از مواقع سبب آزار دیگران و بدبینی و سوء ظن می شود، و گاه راه را برای نقشه های شیطانی و مخفیانه فراهم می سازد، لذا می فرماید: در بسیاری از سخنان در گوشی و محرمانه (آنها خیر و فایده ای نیست) *(لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّنْ نَّجْوَاهُمْ)*.

اما بلافاصله می افزاید: مگر کسی که بخواهد توصیه به کمک کردن به دیگران یا انجام کار نیک یا اصلاح در میان مردم دهد (که در صورت فایده این گونه «نجواها» بر ضررهایش برتری دارد) *(اَلَّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ)*.

و در پایان آیه در یک تعبیر بسیار تشویق آمیز نسبت به این امور می افزاید و هر کس برای خشنودی خدا چنین کند به زودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد *(وَ مَن يَفْعَلْ ذَلِكَ اِتِّعَاءَ مَرْضَاهِ اللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ اَجْرًا)*

عَظِيمًا).

استثناء مسأله اصلاح ذات البین از نکوهش و نجوا از یک سو و قرار گرفتن اصلاح در کنار صدقه و معروف از سوی دیگر، و وعده پاداش عظیم برای آن از سوی سوم، همگی گواه بر اهمیت این کار است.

در این که فرق میان صدقه و معروف چیست؟ بعضی گفتند صدقه به معنی کمک های مستحبی بلا عوض است، و معروف به معنی قرض الحسنه می باشد، و بعضی برای معروف مفهوم عامی قائل شده اند که شامل تمام کارهای نیک می شود (بنابراین نسبت آن با صدقه، نسبت عموم و خصوص مطلق است).

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است که یکی از بهترین «صدقات» که خدا و پیامبرش آن را دوست دارد «اصلاح» در میان مردم است هنگامی که نسبت به یکدیگر بدبین شوند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است، هنگامی که دور شوند «إِلَّا ادُّلِّكَ عَلَىٰ صَدَقَةٍ يُحِبُّهَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ؟ تُصْلِحُ بَيْنَ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَرَّبَ بَيْنَهُمْ إِذَا تَبَاعَدُوا». «۱»

بنابراین اصلاح در میان مردم هم به طور مستقل ذکر شده، و هم به عنوان یکی

(۱). تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۹۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۳

از مصادیق عمده صدقه و معروف. و به تعبیر دیگر چون اصلاح در میان مردم فرد کامل معروف و صدقه است جداگانه ذکر شده است.

*** در هشتمین و آخرین آیه سخن از برنامه یکی از پیامبران بزرگ الهی به نام «شعیب» است، او هدف از قیام خود را چنین بیان می کند: من جز اصلاح تا آنجا که توانایی دارم، نمی خواهم (أَنْ أَرِيدُ إِلَّا الْأَصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ).

این همان هدفی است که تمام پیامبران الهی

آن را تعقیب می کردند، اصلاح عقیده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط اجتماعی مردم.

بعضی در تفسیر اصلاح گفته اند، مفهوم آن این است که می خواهم دنیای شما را با عدالت و آخرت شما را با عبادت اصلاح کنم، ولی روشن است که اصلاح مفهوم وسیع تری دارد که فراتر از عدالت را نیز شامل می شود.

سپس برای توفیق در این امر بسیار مهم یعنی اصلاح دین و دنیای انسان ها در تمام زمینه ها از خداوند بزرگ توفیق می طلبد و می گوید: توفیق من جز به یاری خدا نیست، بر او توکل کردم، و به سوی او باز می گردم. (وَ مَا تُوفِّقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ).

جالب این که شعیب هنگامی این سخن را به قوم گمراه گفت که آنها غرق فساد مالی و اخلاقی بودند، و نهی شعیب را از عبادت بت ها و کم فروشی و فساد مالی، مخالف آزادی خود قلمداد می کردند و می گفتند از تو که آدم عاقل و فهمیده ای هستی بعید است بخواهی جلو آزادی فکری و عملی ما را بگیری گویا آنها نیز مانند گروهی از مردم عصر ما که از مفهوم صحیح آزادی بی خبرند و نمی دانند یا نمی خواهند بدانند که آزادی افتخارآمیز بشر، تنها در چهار چوب ارزش ها است، در بیراهه ها سرگردان بودند، که شعیب به آنها پاسخ گفت هدف من اصلاح به معنی واقعی کلمه است، نه تسلیم هوا و هوس های شما شدن.

قابل توجه این که قوم شعیب علیه السلام او را به عنوان انسانی عاقل و فرزانه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۴

می شناختند، و عنوان «حلیم» و «رشید» را برای او معترف بودند، اما همین که برای اصلاح فساد عقیدتی و

فساد مالی آنها قیام کرد، به مخالفت با او برخاستند.

*** از مجموع آیات فوق دو نکته کاملاً روشن می شود، نخست این که تمامی و سعایت و سخن چینی و ایجاد اختلاف در میان انسان ها، یکی از بزرگترین گناهان و نکوهیده ترین صفات است. و دیگر این که اصلاح در میان مردم یکی از وظایف مهم الهی و انسانی است که با هیچ عذری نمی توان آن را ترک گفت.

سخن چینی (نمیمه) در روایات اسلامی

با توجه به این که سخن چینی از بدترین پدیده های شوم اجتماعی است که جامعه را به هم می ریزد، و سرچشمه مفسد بی شمار و حتی خون ریزی می شود، در احادیث اسلامی مؤکداً از آن نهی شده و روایات تکان دهنده ای پیرامون آن وارد شده است از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که از یاران خود پرسید: «الَا ابْتُكُّم بِشَرَارِكُمْ؛ آیا شما را از بدترین افراد آگاه سازم؟ عرض کردند آری ای رسول خدا!» فرمود:

«الْمَشَاتُونُ بِالنَّمِيمَةِ وَالْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَحِبِّهِ الْبَاغُونَ لِلْبُرَاءِ الْمَعَايِبِ؛ آنها کسانی هستند که برای سخن چینی تلاش می کنند، و بین دوستان جدایی می افکنند و بر افراد پاک عیبجویی می کنند.» (۱)

نمیمه در اصل به معنی صدای کوتاه و آهسته ای است که از حرکت چیزی یا از برخورد پای انسان به زمین هنگام راه رفتن بر می خیزد و از آنجا که افراد سخن چین، معمولاً سخنان خود را آهسته و در گوشی به این و آن می رسانند، تا به

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۵

عنوان خبر مهمی مورد استقبال قرار گیرد، این واژه بر سخن چینی اطلاق شده است. (۱)

و بعضی گفته اند نمیمه در اصل به

معنی تزیین کلام دروغین است، (چرا که افراد سخن چین سعی می کنند، حتی سخنان دروغ خود را به لباس زیبا در آورند).

«۲»

شبه همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده است. «۳»

۲- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «الْجَنَّةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى الْقَتَّائِينَ الْمَشَائِنِ بِالنَّمِيمَةِ؛ بهشت به افراد قَتَّات که تلاش در سخن چینی دارند حرام است». «۴»

قَتَّات از ماده «قَت» (بر وزن شط) در اصل به معنی دروغ گفتن و استراق سمع نمودن است، خواه سخن چینی در آن باشد یا نباشد بنابراین قَتَّات کسی است که می خواهد مخفیانه از اسرار مردم باخبر شود و در میان آنها افساد کند که گاه توأم با سخن چینی نیز می شود.

در بعضی از روایات و کتب لغت قَتَّات و نَمَام به یک معنی تفسیر شده است.

۳- در حدیث دیگری از «ابو ذر» از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «يَا اِبَادْرُ صَاحِبُ النَّمِيمَةِ لَا يَسْتَرِيحُ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ فِي الْآخِرَةِ؛ شخص سخن چین در آخرت از عذاب الهی آسوده نخواهد شد». «۵»

۴- در حدیث دیگری تعبیر شدیدتری درباره افراد سخن چین از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است، در یکی از خطبه هایش فرمود: «وَمَنْ مَشَى فِي نَمِيمَةٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي قَبْرِهِ نَارًا تُحْرِقُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ کسی که در میان دو نفر سخن چینی کند خداوند در قبرش آتشی مسلط می کند که تا روز قیامت او را می سوزاند». «۶»

۵- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که: در یکی از سال ها بنی اسرائیل

گرفتار خشکسالی شدید و قحطی شدند، موسی علیه السلام چند مرتبه به نماز استسقاء پرداخت و دعای او مستجاب نشد (از این نظر در تعجب فرو رفت) خداوند به او

(۱). اقتباس از مفردات راغب (واژه نیمه).

(۲). اقتباس از لسان العرب (واژه نیمه).

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۷.

(۴). همان مدرک.

(۵). همان مدرک، (حدیث ۴).

(۶). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۸، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۶

وحی فرستاد که من دعای تو و همراهانت را مستجاب نمی کنم، چرا که در میان آنها فرد سخن چینی است که اصرار بر کار خود دارد، موسی علیه السلام عرض کرد پروردگارا آن مرد کیست؟ که ما او را از میان خود بیرون کنیم؟ خداوند فرمود: ای موسی من شما را از سخن چینی نهی می کنم آیا ممکن است خودم تمامی کنم (سر آن گنهکار را فاش نمایم، در این هنگام موسی دستور داد) همگی توبه کردند و باران نازل شد. «۱»

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ارْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ الْكَاهِنُ وَالْمُنَافِقُ وَالْمُدْمِنُ الْخَمْرِ وَالْقَتَاةُ وَهُوَ النَّمَامُ؛ چهار گروهند که وارد بهشت نمی شوند:

کاهن (آنها که به دروغ از امور پنهانی و آینده خبر می دهند و ادعای آگاهی بر اسرار غیب دارند) و منافق و معتاد به مشروبات الکلی و قتات یعنی نمام». «۲»

۷- از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الْأَمَامُ جِسْرُ الشَّرِّ؛ سخن چین پل شر و فساد است». «۳»

۸- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا تَجْتَمِعْ أَمَانَةٌ وَنَمِيمَةٌ؛ امانت و درستکاری با سخن چینی هرگز جمع نمی شود». (شخص سخن چین

۹- این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم پایان می دهیم هر چند احادیث در این زمینه بسیار است فرمود: «أَنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ الَّذِينَ يُؤْلَفُونَ وَيَأْلَفُونَ وَأَنَّ ابْغَضَكُمْ إِلَى اللَّهِ الْمَشَائُونَ بِالنَّمِيمَةِ، الْمُفَرَّقُونَ بَيْنَ الْأَخْوَانِ؛ محبوب ترین شما نزد خداوند کسانی هستند که در میان مردم الفت و دوستی ایجاد می کنند و خودشان نیز محبت و دوستی را پذیرا می شوند و مبغوضترین شما نزد خداوند کسانی هستند که سعی در سخن چینی دارند، و در میان دوستان جدایی می افکنند». «۵»

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۶.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۸، صفحه ۶۱۹، حدیث ۱۱ (باب تحریم النمیمه).

(۳). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۹.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۱۰۵۸۱.

(۵). آثار الصادقین، جلد ۲۴، صفحه ۴۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۷

از مجموع این احادیث به خوبی استفاده می شود که تمامی و سخن چینی از گناهان کبیره و بسیار خطرناک و سبب خسران و زیان دنیا و آخرت است کسانی که مرتکب این کار شوند و در میان دوستان و خانواده ها جدایی افکنند هرگز روی بهشت را نخواهند دید، مگر این که توبه کنند و به جبران اعمال خویش پردازند. در خلال این روایات اشارات پرمعنایی به فلسفه حرام بودن این عمل و پیامدهای آن شده بود که در بحث های آینده مشروح تر مورد توجه قرار خواهد گرفت.

پیامدها و آثار سوء سخن چینی

بارها گفته ایم سرمایه اصلی یک جامعه اعتماد و اطمینانی است که افراد با یکدیگر دارند، این اعتماد متقابل سبب اتحاد صفوف و همکاری و تعاون در حد اعلا و پیشرفت جامعه در تمام زمینه ها است.

اسلام که اهمیت فوق العاده ای به حفظ اعتماد عمومی و وحدت صفوف می دهد هر

چیزی را که لطمه ای بر آن وارد سازد حرام شمرده و هر چه سبب تقویت آن گردد لازم می داند (گاه به طریق وجوب و گاه به طریق استحباب دعوت به آن کرده است).

بی شک تمامی و سخن چینی از عوامل مهم تفرقه و ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه و سبب عداوت و دشمنی، و گاه موجب متلاشی شدن خانواده ها است. به همین دلیل در روایات بالا شخص تمام و سخن چین، شرورترین افراد جامعه شمرده شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالنَّمَائِمَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الضَّغَائِنَ؛ از سخن چینی بر حذر باشید که سبب کینه و دشمنی است.» (۱)

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «إِيَّاكَ وَالنَّمِيمَةَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ الضَّغِينَةَ وَتُعْبِدُ عَنِ اللَّهِ وَالنَّاسِ؛ از سخن چینی بپرهیز که تخم عداوت و دشمنی می پاشد و انسان را از خدا و مردم دور می سازد.» (۲)

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۹۳، حدیث ۶۳.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۲۶۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۸

در بعضی دیگر از احادیث تعبیر به «شحناء» شده است که همان معنی عداوت و دشمنی را می رساند.

در احادیث گذشته نیز خواندیم: که سخن چین بدترین خلق خدا شمرده شده به خاطر این که در میان دوستان جدایی می افکند، و افراد پاک را متهم می سازد.

از این گذشته شخص تمام و سخن چین در جامعه، منفور و مطرود می گردد، زیرا طرفین نزاع که به سخنان او گوش فرا دادند، غالباً پشیمان می شوند و سیل لعن و نفرین را به کسی که سبب جدایی ها گشته سرازیر می کنند و مردم را از تماس گرفتن با چنین

شخصی برحذر می دارند، در یکی از احادیث بالا نیز خواندیم که سخن چین هم از خدا دور می شود و هم از خلق خدا.

امام صادق علیه السلام سخن چین را به ساحر تشبیه کرده که با سحرش در میان دوستان، جدایی می افکند. در یک حدیث گویا و با عبارتی کوبنده چنین می فرماید: «أَنَّ مِنْ أَكْبَرِ السِّحْرِ النَّمِيمَةَ يُفَرِّقُ بِهَا بَيْنَ الْمُتَحَابِّينَ وَ يَجْلِبُ الْعِدَاوَةَ عَلَى الْمُتَصَادِفِينَ وَ يَسْفِكُ بِهَا الدِّمَاءَ وَ يَهْدِمُ بِهَا الدُّورَ وَ يَكْشِفُ بِهَا السُّتُورَ، وَالنَّمَامُ أَشْرُّ مَنْ وَطَأَ عَلَى الْأَرْضِ بِقَدَمٍ؛ یکی از بزرگترین سحرها سخن چینی است که در میان دو دوست جدایی می افکند، و تخم عداوت را میان علاقه مندان می پاشد و سبب ریختن خون ها، و ویران شدن خانه ها و دریدن پرده ها می گردد، و سخن چین بدترین کسی است که بر زمین قدم نهاده است.» (۱)

البته سخن چینی سحر نیست ولی آثار سحر را دارد، لذا امام فرموده است یکی از بزرگترین انواع سحر است.

توجه به این نکته لازم است که سخن چینی اثر تخریبی دارد و معمولاً اموری که جنبه تخریب دارد زودتر از اموری که جنبه اصلاح دارد اثر می کند چون زمینه های بدبینی معمولاً در دل ها وجود دارد، هنگامی که سخن چین به آن دامن می زند به سرعت تأثیر می کند و ممکن است با چند جمله دو نفر دوست چهل ساله را از هم

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۰، صفحه ۲۱، حدیث ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۰۹

جدا سازد. همان گونه که ساختن یک سد مفید برای ذخیره آب ممکن است دهها سال طول بکشد اما ویران کردن آن با مواد منفجره در چند ساعت امکان پذیر است.

این سخن را با حدیثی

از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم فرمود: «السَّاعِي قَاتِلُ ثَلَاثَةٍ قَاتِلُ نَفْسِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ يُسِيءُ بِهِ وَ قَاتِلُ مَنْ يُسِيءُ إِلَى اللَّهِ؛ سعایت کننده هم قاتل خویشتن است، و هم قاتل کسی است که بر ضد او سعایت می کند و هم قاتل کسی است که در نزد وی از دیگری سعایت کرده است.» (۱)

بسیار می شود که سعایت نسبت به کسی در نزد شاهان و امراء واقعاً سبب قتل او می گردد، و در چنین صورتی سعایت کننده نیز قاتل خویشتن در پیشگاه خدا محسوب می شود و کسی که نزد او سعایت شده است به خاطر عدم تحقیق کافی، گویی به دست سعایت کننده به قتل رسیده است چون بی گناهی را کشته است.

توجه به این نکته لازم است که جمعی از بزرگان سعایت و نامی را به یک معنی دانسته اند، در حالی که ممکن است فرقی در میان آن دو باشد (هر چند بسیار قریب الاقرب هستند) نامی و سخن چینی آن است که میان دو دوست یا دو خویشاوند یا دو همکار را جدایی بیندازد ولی سعایت این است که نزد شخص بزرگی بدگویی از کسی کند و کار او یا جان او را به خطر بیندازد. لذا سعایت در بسیاری از روایات به عنوان سعایت نزد سلطان و مانند آن به کار رفته است.

اما نزدیک بودن افق هر دو معنی، سبب شده که تحت یک عنوان ذکر شود.

انگیزه های سخن چینی

این صفت رذیله مانند صفات دیگر پیوند ناگسستنی با بسیاری از رذائل اخلاقی دارد، از جمله آن ها حسد است، زیرا شخص حسود که نمی تواند آرامش زندگی دیگران را تحمل کند و از این که دوستان

دست به دست هم دادند و کارهای خود را به سرعت پیش می‌برند، یا خانواده‌ها و همسران که پیوند محبت قوی با هم دارند

(۱). خصال (مترجم) شیخ صدوق، صفحه ۱۲۲ (باب الثلاثه).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۰

رنج می‌برد، و سعی می‌کند از طریق سخن چینی آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و یا به جان هم بیندازد.

دنیاپرستی انگیزه دیگری برای سخن چینی است، چرا که شخص دنیاپرست می‌خواهد در میان دیگران اختلاف بیفکند، و کسب و کار آنها را به رکود و ورشکستگی بکشانند تا خودش بهره‌گیری کند.

نفاق عامل مهم دیگری برای سخن چینی است. قرآن مجید درباره منافقان می‌گوید: «الَا أَنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ؛ آنها (منافقان) فسادکنندگان واقعی هستند، و لکن نمی‌فهمند.» (۱)

آری کار آنها ایجاد فساد است به هر طریقی که ممکن شود، در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «عَلَامَةُ النِّفَاقِ الْحَثُّ عَلَى النَّمِيمَةِ؛ یکی از نشانه‌های نفاق اصرار بر سخن چینی است.» (۲)

آری نزد این طرف می‌آید و به عنوان خیرخواهی بدگویی از طرف مقابل می‌کند، و سخنان زهرآلودی از وی نقل می‌نماید، و نزد طرف مقابل نیز همین عمل را تکرار می‌کند. این شخص دو چهره و منافق، هدفش ایجاد اختلاف، و کشمکش‌های اجتماعی است تا در آن میان نفس آهسته بکشد.

عامل دیگر برای سخن چینی همان چیزی است که امروز به عنوان بیماری اخلاقی آزردهی یا سادیسم معروف است، بعضی هستند که بر اثر عقده حقارت یا انتقام جویی یا انحرافات دیگر روانی از اذیت و آزار دیگران لذت می‌برند، و از خوشی آنها ناراحتند این گونه افراد به سخن چینی و سعایت کشیده می‌شوند تا مردم

را به هم بریزند و در گوشه ای بنشینند و در جنگ و دعوای آنها لذت ببرند.

از بعضی از روایات استفاده می شود ناپاکی نطفه نیز از عوامل گرایش به سعایت و سخن چینی است (البته زمینه ساز است نه این که افراد را مجبور به این کار کند) چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «السَّاعِي بِالنَّاسِ إِلَى النَّاسِ لِغَيْرِ

(۱). بقره، آیه ۱۲.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۲۰۷، حدیث ۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۱

رُشِدِه؛ کسی که نزد مردم بر ضد دیگری سعایت می کند در مسیر صحیح نیست» (بعضی در تفسیر جمله «لغیر رُشِدِه» گفته اند یعنی «لَيْسَ بِوَلَدٍ حَلَالٍ؛ چنین کسی حلال زاده نیست»). (۱)

عادت به دروغ گویی یکی دیگر از عوامل سخن چینی است. شخص دروغگو اصرار دارد که سخنی از این شخص به آن شخص برساند و میان آنها افساد کند هر چند سخنانی به دروغ باشد.

در حدیث مفصّلی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره نشانه های صفات خوب و بد آمده است، می خوانیم: «أَمَّا عَلَامَةُ الْكَذَّابِ فَارْبَعَةٌ ... أَنْ قَالَ لَمْ يَصِدِّقْ وَ أَنْ قِيلَ لَهُ لَمْ يُصِدِّقْ وَ النَّمِيمَةُ وَ الْبُهْتُ؛ نشانه دروغگو چهار چیز است: هر گاه سخنی بگوید راست نمی گوید، و اگر سخنی به او بگویند تصدیق نمی کند، و سخن چینی و بهتان». (۲)

یعنی هنگامی که صفت رذیله دروغگویی در درون جان انسان متمرکز شود این چهار عمل از او آشکار می شود.

طرق درمان

برای مبارزه با این پدیده شوم اخلاقی و قطع ریشه های آن از درون جان آدمی قبل از هر چیز باید به سراغ انگیزه های آن رفت، به یقین تا عامل حسد و

دنیاپرستی و نفاق و حالت آزاردهی و انتقام جویی که عوامل اصلی پدیده شوم نیمه و سخن چینی می باشد از میان نرود، این رذیله اخلاقی از وجود انسان برچیده نمی شود. ممکن است مدتی با اراده و تصمیم های قوی، محدود یا منفی گردد، ولی باز در مواقعی خود را نشان خواهد داد.

فراموش نکنیم که بسیاری از فضایل اخلاقی یا رذایل اخلاقی در یکدیگر تأثیر متقابل دارند هر کدام می تواند سبب دیگری و گاه مسبب از آن گردد، و این در حالات و شرایط مختلف روی می دهد.

از سوی دیگر دقت در پیامدها و آثار سوء تمامی و سخن چینی و سعایت و

(۱). المحجبه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۷۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۲

ویرانگری آن در سطح جامعه و درون خانواده ها و عواقب ناگواری که از این رهگذر دامن همه را می گیرد، و در بحث های گذشته به آن اشاره شد، و همچنین عذاب ها و مجازات های الهی که در دنیا و آخرت بر آن مترتب است، قطعاً عامل بازدارنده دیگری است.

افراد سخن چین به ویژه کسانی که به آن عادت کرده اند، باید آن آثار شوم اجتماعی و کیفرهای الهی این عمل را همه روز از نظر بگذرانند، و پی در پی به خود تلقین کنند که سرانجام تمامی و سخن چینی این است این!، و گرنه وسوسه های شیطانی و هوا و هوس آنها را آسوده نخواهد گذاشت.

برخورد مردم با ایمان با افراد تمام و سخن چین می تواند عامل بازدارنده دیگری باشد. زیرا هنگامی که به گفته های آنها اعتنا نشود، و با بی اعتنائی مواجه گردند، و مردم آنها را طرد کنند، به زودی در

می یابند که سخنان آنها خریداری ندارد- و سبب بدبینی و نفرت مردم می گردد. همین امر اراده آنها را در این کار زشت تضعیف می کند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اَكْذِبِ السَّعَايَةَ وَ النَّمِيمَةَ بَاطِلَةٌ كَانَتْ اَوْ صَيِّحِيحَةً؛ سعایت و سخن چینی را تکذیب کن، خواه باطل باشد یا صحیح». «۱»

اگر دروغ باشد باید تکذیب شود، و اگر راست باشد با بی اعتنائی روبرو گردد.

در حدیث دیگری می خوانیم که مردی نامه ای خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام داد که در آن درباره کسی سخن چینی شده بود. امام به او فرمود: «اَنْ كُنْتَ صَادِقًا مَقْتَنَّاكَ وَاَنْ كُنْتَ كَاذِبًا عَاقَبْنَاكَ وَاَنْ اُحْبَبْتَ الْقَبِيلَةَ اَقْلَنَّاكَ يَلُّ ثَقِيلُنِي يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اگر آنچه را نوشته ای راست باشد ما تو را مبعوض می داریم، و اگر دروغ باشد ما تو را مجازات می کنیم، و اگر توبه کنی توبه تو را می پذیریم.

آن مرد عرض کرد توبه می کنم ای امیر مؤمنان توبه مرا بپذیر». «۲»

این نکته نیز قابل توجه است؛ کسانی که سخن چینی دیگران را نزد تو می کنند

(۱). غرر الحکم، حدیث ۲۴۴۲.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۰۶۸۵؛ در بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷۰ شبیه آن آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۳

درباره تو نزد دیگران نیز سخن چینی خواهند کرد. همان گونه که در حدیثی در روضه بحار الانوار از امام صادق علیه السلام نقل شده می خوانیم: «وَمَنْ نَمَّ اِلَيْكَ سَيَبْنُ عَلَيْكَ؛ کسی که نزد تو سخن چینی کند، بر ضد تو نیز سخن چینی خواهد کرد».

«۱»

آخرین سخن در این زمینه این است که غالب مفسد اخلاقی در صفات رذیله از ضعف ایمان ناشی می شود

هر قدر پایه های ایمان به روز جزا در دل محکم تر گردد، این رذایل کم رنگتر و کم رنگتر خواهد شد.

موارد استثناء

حرام بودن سخن چینی به عنوان یک گناه کبیره و زشتی آن از نظر علم اخلاق یک اصل اساسی است که باید همیشه مورد توجه باشد، ولی به ندرت ممکن است این حکم مانند سایر احکام شرع استثناءهایی داشته باشد که در آن موارد نقل کردن حرف این برای آن یا بالعکس نه تنها جایز باشد، بلکه گاه واجب باشد، از جمله این موارد جایی که احساس کنیم فرد یا گروهی قصد کشتن یا ضربه زدن به فردی را دارد و مسأله جدی است، سخن آنها را برای فرد مورد نظر نقل کنیم تا در محافظت خویشتن بکوشد یا از منطقه خطر دور شود، نظیر آنچه در مورد موسی علیه السلام واقع شد که پس از داستان کشتن قبطی متجاوز کسی نزد موسی علیه السلام آمد و گفت: «إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيُقْتَلُوكَ فَاخْرُجْ أَيْ لَكَ مِنَ النَّاصِ حِينَ؛ این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند فوراً از شهر خارج شو که من از خیرخواهان تو هستم.» (۲)

گاه می شود به وسیله سخن چینی راست یا دروغ میان صفوف دشمن اختلاف افکند، این نیز از موارد جواز یا وجوب آن است نظیر آنچه درباره نعیم بن مسعود و جنگ احزاب نقل شده که در میان دو گروهی از دشمنان اسلام اختلاف افکند و آنها را نسبت به یکدیگر بدبین و در امر جنگ سست نمود. (۳)

ولی این گونه استثنائات نادر هرگز نباید بهانه ای برای آلوده شدن به این گناه یا

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۰.

(۲). قصص،

(۳). شرح این داستان را در تفسیر نمونه جلد ۱۷، صفحه ۲۵۹، ذیل آیه ۲۵ سوره احزاب بخوانید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۴

استقبال از سخنان سخن چینیان شود. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «لَا تَعْجَلَنَّ إِلَى تَصْدِيقِ وَآشٍ وَ أَنْ تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ» در تصدیق سخنان افراد سخن چین عجله نکن هر چند خود را در لباس خیرخواهان در آورند. «۱»

اصلاح ذات البین

اخلاق در قرآن ج ۳ ۳۳۸

نقطه مقابل سخن چینی و سعایت، اصلاح ذات البین است که فرد می کوشد با سخنان خود میان دو نفر که اختلاف است صلح و صفا برقرار سازد. این صفت یکی از فضایل مهم اخلاقی است که در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به آن اشاره شده است.

آیاتی را که به این معنی اشاره می کند در ذیل آیات مربوط به نکوهش نَمَامی و سخن چینی آوردیم و در اینجا به سراغ بخشی از روایات مهمی که در این زمینه رسیده است می رویم.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ مَشَى فِي صَلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ صَلَّى عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ اللَّهِ حَتَّى يَرْجِعَ وَ أُعْطِيَ ثَوَابَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ؛ کسی که در طریق اصلاح میان دو نفر گام بردارد، فرشتگان آسمان بر او درود می فرستند، تا زمانی که باز گردد، و ثواب شب قدر به او داده می شود.» «۲»

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در آخرین وصایایش به فرزندان گرامی اش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: اصلاح ذات البین را ترک نکنید، «فَأَنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ صَلْحُ ذَاتِ

الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّيَامِ؛ اصلاح در میان مردم از تمام نمازها و روزه ها برتر است». (۳)

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «الْأَخْبِرُكُمْ بِأَفْضَلِ مَنْ دَرَجَةِ الصَّيَامِ وَالصَّلَاةِ وَالصَّدَقَةِ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ فَإِنَّ فِسَادَ ذَاتِ الْبَيْنِ هِيَ الْحَالِقَةُ؛

(۱). غرر الحکم، شماره ۱۰۳۲۷.

(۲). وسائل الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۱۶۳، حدیث ۷.

(۳). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۵

آیا به شما خبر بدهم از چیزی که از روزه و نماز و صدقه برتر است، آن اصلاح میان مردم است، زیرا فساد میان مردم همه چیز را از بین می برد». (۱)

۴- امام صادق علیه السلام فرمود: «صَدَقَةٌ يُحِبُّهَا اللَّهُ إِصْلَاحُ بَيْنِ النَّاسِ إِذَا تَفَاسَدُوا وَتَقَارُبُ بَيْنِهِمْ إِذَا تَبَاعَدُوا؛ صدقه ای که خدا آن را دوست دارد اصلاح در میان مردم است هنگامی که روابط آنها خراب شود، و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است. هنگامی آنها از یکدیگر دور شوند». (۲)

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که به مفضل بن عمر فرمود: «إِذَا رَأَيْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ مِنْ شَيْعَتِنَا مُنَازَعَةً فَافْتُدِّهَا مِنْ مَالِي؛ هنگامی که میان دو نفر از شیعیان من نزاعی دیدی (بر سر امور مالی و مانند آن) با مال من، در میان آنها صلح و سازش برقرار ساز». (۳)

بر همین اساس یکی از یاران امام صادق علیه السلام به نام ابو حنیفه سابق الحج می گوید نزاعی در میان من و دامادم درباره میراثی واقع شده بود. مفضل از آنجا که می گذشت، کمی ایستاد سپس گفت: هر دو به منزل من بیایید، ما آنجا رفتیم و با چهارصد درهم،

اختلاف میان ما را حل کرد، سپس گفت بدانید این از مال من نبود بلکه از مال امام صادق علیه السلام بود که دستور فرموده هرگاه اختلافی در میان شیعیان واقع شود از مال آن حضرت بگیرم، و آنها را صلح دهم. «۴»

۶- در تفسیر آیه شریفه «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيمَانِكُمْ» آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا دُعِيتَ لِصُلْحٍ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَلَا تَقُلْ عَلَيَّ يَمِينِي أَنْ لَا أَفْعَلَ؛ هنگامی که تو را دعوت کردند که میان دو نفر صلح برقرار کنی نگو من قسم خوردم که چنین کاری نکنم».

(این قسم اعتباری ندارد از آن صرف نظر کن). «۵»

این حدیث اشاره به کسانی است که گاهی اقدام به اصلاح ذات البین می کنند، سپس گرفتار مشکلاتی می شوند و سوگند یاد می کنند که دیگر گرد این کار نگردند،

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۵۱۷.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۰۹، حدیث ۱.

(۳). همان مدرک، حدیث ۳.

(۴). همان مدرک، حدیث ۴.

(۵). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۱۰، حدیث ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۶

امام می فرماید: این سوگندها بی اعتبار است، و مشکلات پیشین نمی تواند مانع این کار مهم شود.

۷- از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که: «مَنْ اسْتَصْلَحَ الْأَضْدَادَ بَلَغَ الْمُرَادَ؛ کسی که افراد متضاد را صلح دهد به هدف خویش نایل می شود». «۱»

منظور از اضداد در حدیث بالا اضداد فلسفی نیست که قابل جمع نباشد بلکه اضداد عرفی است، البته حدیث تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه اگر انسان بتواند در میان افراد و گروههایی که افکار مختلف دارند هماهنگی ایجاد کند، به اهداف خود در مدیریت جامعه خواهد رسید.

۸- اهمیت اصلاح ذات

البین تا آن حد است که گاه دروغ گفتن در این راه نیز مجاز شمرده شده است چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«الْكَلَامُ ثَلَاثَةٌ صِدْقٌ وَ كِذْبٌ وَ اضْيَاحٌ بَيْنَ النَّاسِ قِيلَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْأَصْلَاحُ بَيْنَ النَّاسِ. قَالَ تَسْمِعُ مِنَ الرَّجُلِ كَلَامًا يَبْلُغُهُ فَتَحْبُثُ نَفْسُهُ فَتَلْقَاهُ فَتَقُولُ سَمِعْتُ مِنْ فُلَانٍ قَالَ فَيَكُ مِنَ الْخَيْرِ كَذَا وَ كَذَا خِلَافُ مَا سَمِعْتَ مِنْهُ؛ سخن سه گونه است: گاه راست است و گاه دروغ. و گاه اصلاح در میان مردم. کسی عرض کرد: فدایت شوم منظور از بین مردم چیست؟

امام فرمود: این که از کسی درباره دیگری سخنی می شنوید که اگر به او برسد ناراحت می شود تو او را ملاقات می کنی و می گویی فلان کس درباره تو ذکر خیر فراوانی داشت- برخلاف آنچه از او شنیده بودی-». (و به این وسیله آن دو را نسبت به یکدیگر خوشبین می کنی). «۲»

مرحوم علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: چنین سخنی هر چند از نظر عرف و لغت دروغ است، ولی به خاطر قصد اصلاح بین مردم جایز می باشد، و تمام اهل اسلام در این سخن متفقند. سپس می افزاید حتی توریه کردن در این موارد واجب نیست، هر چند بتوان توریه بعیدی نمود. «۳»

بی شک کلام دو گونه بیشتر نیست یا مطابق واقع است یا برخلاف واقع، اولی صدق نامیده می شود و دومی کذب. ولی از آنجا که سخنان خلاف واقع به نوبه خود

(۱). غرر الحکم، حدیث ۸۰۴۳.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۴۱، حدیث ۱۶.

(۳). بحار، جلد ۹، صفحه ۲۵۱، حدیث ۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۷

نیز بر دو قسم است

یا موجب فساد است یا موجب صلاح، امام علیه السلام آن دو را از هم جدا کرده و آنچه موجب صلاح است قسم سومی شمرده است.

*** از مجموع احادیث فوق به خوبی روشن می شود که در میان اعمال خیر کمتر عملی به اهمیت اصلاح ذات البین است، تا آنجا که ملائکه بر شخص اصلاح کننده درود می فرستند، و عمل او برتر از نماز و روزه است، و کار او همچون جهاد فی سبیل الله است.

بدیهی است اصلاح ذات البین تنها در سطح فرد یا افراد اثر نمی گذارد بلکه سبب انسجام اقشار مختلف جامعه و تحکیم پیوندهای محبت در میان آنها می شود.

و این اتحاد و انسجام سبب پیروزی و عزت و اقتدار جامعه اسلامی است.

طرق اصلاح ذات البین

اصلاح در میان مردم یا گروهها و طوایف غالباً کار پیچیده ای است مخصوصاً اگر کینه ها و دشمنی ها ریشه دار و کهنه باشد، به همین دلیل برای رسیدن به آن گاهی باید راه طولانی پیمود و از نکات و دقایقی بهره گرفت، و با روان شناسی و روان کاوی آشنا بود و به یقین رعایت اصول ذیل، برای رسیدن به این مقصود مفید و مؤثر است:

۱- پیدا کردن ریشه های اختلاف و نفاق - چرا که تا انسان ریشه ها را نشناسد درمان نتیجه ها مشکل است، و اگر اختلافات ریشه یابی شود و انسان به سراغ نابود کردن ریشه های اختلاف برود زودتر موفق خواهد شد.

۲- شتابزدگی اصلاح ذات البین در بسیاری از مواقع، نتیجه معکوس دارد به خصوص اگر اختلافات عمیق و ریشه دار باشد، در این گونه موارد باید جهات اختلاف را بررسی کرد و گاه تحت شماره روی کاغذ آورد، سپس به حل یک یک آنها پرداخت، و

به هر یک از دو طرف امتیازی داده شود، و تعادلی برقرار گردد، و کار به اصلاح بیانجامد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۸

۳- باید از مسائل عاطفی از آیات و روایاتی که عواطف مذهبی طرفین را تحریک و بسیج می کند بهره گرفت و برای هر دو طرف شخصیت والایی قائل شد تا به خاطر احساس شخصیت حاضر به عفو و گذشت نسبت به بعضی از خواسته های خود بشود.

۴- گاه اصلاح کننده باید از خود نوعی فداکاری به خرج دهد و مثلاً مبلغی از ادعای طرفین را بر عهده بگیرد، همان گونه که در حدیث امام صادق علیه السلام و مفضل در ضمن احادیث بالا خواندیم، و به یقین مالی که در این راه خرج می شود از بهترین انفاق های در راه خدا محسوب می شود.

۵- شخص مُصلح باید به شدت از جانبداری یک طرف پرهیزد، و به تعبیر دیگر خود را بی طرف و نسبت به هر دو علاقه مند و با محبت نشان دهد، زیرا هر گونه جانبداری از یکی از طرف او را از رسیدن به مقصود باز می دارد. البته افراد زورگو و بی منطقی هستند که هرگز سر در برابر حق و عدالت و اصلاح فرود نمی آورند آنها حکم دیگری دارند که در شرح آیات گذشته بیان شد.

۶- در بسیاری از مواقع پیمودن راه طولانی اصلاح نیاز به صبر و حوصله و خون سردی دارد. شخص مصلح نباید زود مأیوس شود و درهای اصلاح را به روی خود بسته ببیند، بلکه باید بداند پیچیده ترین اختلافات را می توان با صبر و شکیبایی و درایت و تدبیر حل کرد. بنابراین اگر در یک مرحله ناکام شود مسأله را نباید پایان

به تعبیر دیگر افساد جنبه تخریبی دارد و کار آسانی است ولی اصلاح جنبه سازندگی دارد و کار پیچیده ای است. یک بنای عظیم را می توان با چند بمب منفجر کرد و با خاک یکسان نمود، ولی ساختن آن سال ها وقت لازم دارد. بنای اعتماد و دوستی و محبت و صمیمیت در جوامع انسانی نیز چنین است، تخریب آن آسان و سریع، و ساختن آن پیچیده و دراز مدت. بنابراین در امر اصلاح هرگز شتابزدگی عاقلانه نیست.

این سخن را با داستان عبرت آموزی که در بحار الانوار آمده است پایان می دهیم:

مرحوم علامه مجلسی از بعضی نقل می کند که در زمان های گذشته مردی غلامی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۱۹

داشت، می خواست آن را بفروشد، به مشتری گفت این غلام عیبی ندارد جز این که سخن چین است!، مشتری این عیب را سبک شمرد و گفت اشکالی ندارد، غلام را خرید (شیطن غلام شروع شد) روزی به همسر آقای خود گفت: شوهرت تو را دوست ندارد و می خواهد همسر دیگری بگیرد، تیغی به تو می دهم کمی از موی پشت سر او را قطع کن تا من با آن سحری فراهم کنم که او تو را دوست بدارد.

سپس نزد شوهرش آمد و به او گفت این زن دوست پنهانی پیدا کرده و قصد کشتن تو را دارد، تو خود را به خواب بزن تا حقیقت را دریابی. مرد شبی خود را به خواب زد، ناگهان احساس کرد که زن با تیغ به سراغ او آمد، باور کرد که می خواهد او را به قتل برساند، برخاست و زن را کشت. قبیله زن باخبر شدند و حرکت کردند و مرد

را کشتند، در میان دو قبیله جنگی در گرفت و گروهی از میان رفتند، و کار به درازا کشید «۱» آری به این آسانی می توان دو قبیله را به جان هم انداخت و قربانی گرفت، ولی به یقین اصلاح در میان آنها به این آسانی نیست.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۲۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۱

۱۲

سوء ظن و حسن ظن

اشاره

بدگمانی هنگامی که به صورت یک حالت درونی درآید از مهمترین رذایل اخلاقی است که موجب از هم پاشیدگی خانواده ها، و گروهها و جوامع انسانی است.

نخستین ثمره شوم بدگمانی عدم اعتماد است و هنگامی که اعتماد از میان برود، همکاری غیر ممکن می شود، و با از میان رفتن همکاری جوامع انسانی به جهنم سوزانی تبدیل می شود که همه از یکدیگر می ترسند و در فکر خنثی کردن فعالیت های یکدیگرند.

به همین دلیل اسلام که برای اعتماد متقابل افراد و امت ها اهمیت فوق العاده ای قائل است از مسأله بدگمانی به شدت نهی کرده است و آنچه را اسباب بدگمانی می شود ممنوع شمرده و به عکس از آنجا که حسن ظن سبب جوشش محبت و اعتماد و همکاری و پیشرفت و تعالی است آن را از صفات و اعمال برجسته شمرده و با تعبیرات بسیار محکم به سوی آن دعوت نموده است.

بی شک حسن ظن ممکن است در بعضی از موارد ضایعاتی داشته باشد ولی هرگز ضایعات آن با آثار و پیامدهای شوم سوء ظن قابل مقایسه نیست.

البته سوء ظن شاخه هایی دارد که یکی از بدترین شاخه های آن سوء ظن بالله است که در بحث های آینده خواهد آمد. با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیاتی را که در زمینه سوء ظن

و حسن ظن رسیده است مورد توجه قرار می دهیم:

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۲

۱- یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. (حجرات- ۱۲)

۲- یل ظننتم ان لن ینقلب الرسیول و المؤمنون الی اهلیم ایداً و زین ذلک فی قلوبکم و ظننتم ظن السوء و کنتم قوماً بوراً. (فتح- ۱۲)

۳- و یعدب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائره السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعد لهم جهنم و ساءت مصیراً. (فتح- ۶)

۴- اذ جائوکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تطنون بالله الظنونا. (احزاب- ۱۰)

۵- ... و طائفه قد اهتمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیه (آل عمران- ۱۵۴)

۶- لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیراً و قالوا هذا افک مبین. (نور- ۱۲)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید. چرا که بعضی از گمانها گناه است

۲- ولی شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این (پندار غلط) در دلهای شما زینت یافته بود و گمان بد کردید و سرانجام (در دام شیطان افتادید و) هلاک شدید!

۳- و (نیز) مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود! خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۳

کرده، و چه بد سرانجامی

است.

۴- (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی که چشمها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید! آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

۵- سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد این آرامش بصورت خواب سبکی بود که (در شب بعد از حادثه احد) گروهی از شما را فرا گرفت، اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند، (و خواب به چشمانشان نرفت) آنها گمانهای نادرستی همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند، و می گفتند «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟ بگو همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست!» آنها در دل خود چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند، می گویند «اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم در این جا کشته نمی شدیم!» بگو اگر هم در خانه های خود بودید آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود قطعاً به سوی آرامگاههای خود بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رساندند)....

۶- چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدند، مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند و نگفتند این دروغی بزرگ و آشکار است.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه با صراحت از سوء ظن نهی شده و تلویحاً مقدمه ای برای تجسس و غیبت شمرده شده است می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها پرهیزید که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار (خصوصی دیگران)

تَجَسَّسْ نَكْنِيدُ وَ هَيْجَ كَسْ اَز شَمَا دِيْغَرِي رَا غِيْت رَا نَكْنِدُ» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا).

چرا تعبیر به کثیراً من الظن (بسیاری از گمانها) شده است به خاطر این است که بیشترین گمان های مردم در حق یکدیگر گمان های بد است لذا تعبیر کثیراً اشاره به آن می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۴

این احتمال نیز داده شده که منظور از کثیر این نیست که غالب گمان ها کمان بد است، بلکه گمان های بد نسبت به خودش زیاد است هر چند در مقایسه با گمان های خوب زیاد نباشد. ولی ظاهر آیه همان معنی اول است.

قابل توجه این که بعد از آن که نهی از بسیاری از گمان ها می کند، در بیان علت آن می فرماید چون بعضی از گمان ها گناه است، اشاره به این که گمان های بد بر دو گونه است؛ بخشی مطابق واقع است و بعضی بر خلاف واقع. آنچه بر خلاف واقع است گناه است، و چون معلوم نیست کدام مطابق واقع و کدام مخالف واقع، انسان باید از گمان های بد بپرهیزد تا گرفتار سوء ظن خلاف واقع نشود و به گناه نیفتد.

و از آنجا که سوء ظن درباره اعمال خصوصی مردم یکی از اسباب تجسس، و تجسس گناه سبب آگاهی بر عیوب پنهانی و به دنبال آن سرچشمه غیبت می شود، در آیه شریفه نخست از گمان بد، و در مرحله بعد از تجسس و در مرحله سوم از غیبت نهی شده است.

در این که سوء ظن امر اختیاری است یا غیر اختیاری، و اگر غیر اختیاری است چگونه می توان از آن نهی کرد،

و اگر اختیاری است آیا بدون این که انسان گامی مطابق آن در عمل بردارد، حرام است و یا در صورت ترتیب اثر دادن به سوء ظن حرام می شود بحثی است که در پایان آیات و روایات به خواست خدا بیان خواهیم کرد.

*** در دومین آیه در مقام نکوهش گروهی از منافقان که از ملازمت رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله در جریان حدیبیه سر باز زدند و گمان می کردند آن گونه از مؤمنان که در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله به مکه می روند هرگز باز نخواهند گشت، و به وسیله مشرکان مکه تار و مار می شوند، در حالی که قضیه کاملاً بر عکس شد و مسلمانان با پیروزی تازه ای که از صلح حدیبیه سرچشمه گرفت سالم به سوی مدینه باز گشتند می فرماید: بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤمنان هرگز به خانه خود باز نخواهند گشت، و این پندار غلط

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۵

در دل های شما زینت یافته بود و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید، و از سعادت بزرگی محروم گشتید. (بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَ زُيِّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنًّا سُوًّا وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا).

واژه «بور» در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است، و چون شدت کسادی باعث فساد می شود، چنانکه در ضرب المثل معروف عرب آمده: «کسد حتی فَسَدًا»، این کلمه به معنی فساد سپس به معنی هلاکت اطلاق شده است، و به زمین های خالی از درخت و گل و گیاه بائر می گویند چون در حقیقت فاسد و مرده است.

گروه منافقان که گرفتار این گمان

باطل در ماجرای صلح حدیبیه شدند عده کمی نبودند و به یقین هلاکت به معنی مرگ دامان آنها را نگرفت، بنابراین بور در اینجا به معنی هلاکت معنوی، محرومیت از ثواب، و خالی بودن سرزمین دل های آنها از گل های فضائل اخلاقی و شجره طیبه ایمان است، و یا منظور هلاکت در آخرت به سبب عذاب الهی، و در دنیا به سبب رسوایی است، و به هر حال آیه دلیل روشنی است بر نهی از سوء ظن مخصوصاً درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

*** در سؤمین آیه مورد بحث سخن از سوء ظن نسبت به ساحت قدس پروردگار عالم است در حالی که در آیات گذشته سخن از سوء ظن به انسان ها بود می فرماید:

هدف (دیگر از فتح مبین - فتح حدیبیه) این بود که مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد بردند مجازات کند، حوادث بدی را که آنها برای مؤمنان انتظار داشتند، تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند به آنها غضب کرده و از رحمتش دور ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده است و چه بد سرانجامی است. (وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السُّوءِ) «۱» عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا).

(۱). سؤء (به فتح سین) به گفته صحاح اللغه معنی مصدری دارد و سوء به ضم سین معنی اسم مصدری، ولی به گفته زمحشری در کشاف هر دو به یک معنی است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۶

گمان بدی که آنها به خدا بردند این بود که گمان

می کردند که وعده های الهی به پیامبرش هرگز تحقق نخواهد یافت و مسلمانان نه تنها بر دشمنان پیروز نمی شوند، بلکه هرگز به مدینه باز نخواهند گشت همان گونه که مشرکان نیز گمان داشتند محمد صلی الله علیه و آله و یارانش با آن جمع کم و نداشتن اسلحه کافی در هم کوبیده می شوند و ستاره اسلام به زودی افول می کند، در حالی که خداوند وعده پیروزی به مسلمانان داده بود و سرانجام چنین شد. مشرکان نه تنها جرئت حمله به مسلمین را پیدا نکردند (با این که مسلمین در حدیبیه نزدیک مکه در چنگال آنها بودند، و چون به قصد زیارت خانه خدا آمده بودند نه به قصد جنگ، سلاحی جز شمشیر که سلاح مسافر است با خود نداشتند) خداوند آن چنان رعب و وحشتی در دل مشرکان انداخت که حاضر به تنظیم صلحنامه معروف حدیبیه شدند، همان صلحنامه ای که راه پیروزی های آینده را به روی مسلمانان گشود.

به هر حال قرآن مجید این سوء ظن را شدیداً نکوهش می کند، و وعده عذاب های دردناک را به صاحبان آن می دهد.

جالب این که در این آیه مسأله سوء ظن به خدا را قدر مشترکی میان منافقین و منافقات و مشرکین و مشرکات شمرده، و نشان می دهد همه آنها اعم از زن و مرد در این امر شریکند. به عکس مؤمنان که همیشه نسبت به خدا و وعده های او و پیامبرش حسن ظن دارد، می دانند این وعده ها قطعاً تحقق می یابد، ممکن است بر طبق مصالحی دیر و زود شود اما سوخت و سوز در آن نیست، چرا که خداوند بزرگ هم به همه چیز عالم و آگاه است، و هم

بر هر چیز قادر و توانا، با این علم و قدرت مطلقه تخلف در وعده هایش امکان پذیر نیست. به همین دلیل در آیه ای به دنبال این آیه در سوره فتح آمده می گوید: «وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا؛ لشگرهای آسمان و زمین از آن خداست، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است».

این که منافقان و مشرکان گرفتار سوء ظن به خدا هستند در حالی که قلب مؤمنان از حسن ظن لبریز می باشد، به این دلیل است که مشرکان و منافقان ظواهر امور را می بینند، در حالی که مؤمنان راستین به باطن امور توجه دارند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۷

چهارمین آیه نیز در مورد سوء ظن نسبت به وعده های الهی است و مربوط به داستان جنگ احزاب است، جنگی که در تاریخ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان خطرناک ترین جنگ محسوب می شود، زیرا مشرکان با جمیع مخالفان اسلام بر ضد اسلام متحد شده بودند، و عظیم ترین نیروی آن زمان را به میدان آوردند به گونه ای که لرزه بر اندام افراد ضعیف الایمان افتاد، و در دل نسبت به وعده های الهی در جهت پیروزی مسلمین متزلزل شدند، می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی که آنها (دشمنان اسلام) از طرف بالا و پائین (شهر) شما (یعنی مدینه) وارد شدند (و همه جا را به محاصره خود در آوردند) و به خاطر بیاورید زمانی را که چشم ها از شدت وحشت خیره شده، و جان ها به لب رسیده بود (و بغض گلو را گرفته بود) و گمان های گوناگون بدی به خدا می بردید، آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند. (اِذَا جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ

وَمِنْ آيَاتِنَا مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْبُصُورُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا هُنَا لِكَلِمَةٍ أَيْتِي الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا).

بی شک سوء ظن به خدا و سوء ظن به مردم تفاوت بسیار دارد، زیرا سوء ظن به مردم غالباً به احتمال انجام یک عمل گناه و ناصواب منتهی می شود، در حالی که سوء ظن به خدا سبب تزلزل پایه های ایمان است، و یا از آن سرچشمه می گیرد؛ زیرا اعتقاد به این که خداوند در وعده هایش خلاف وجود دارد کفر است، چرا که خلف وعده یا ناشی از جهل است یا عجز و یا دروغ. به یقین هیچ یک از این ها در ذات پاک او راه ندارد. به همین دلیل در آیات مربوط به سوء ظن به خدا، نکوهش های شدیدی دیده می شود.

*** در پنجمین آیه باز سخن از سوء ظن بالله است، این آیه که ناظر به جنگ احد می باشد که گروهی از افراد تازه مسلمان بعد از شکستی که در این میدان دامنگیر مسلمانان شد گرفتار سوء ظن نسبت به وعده های الهی شدند، آیه فوق نازل شد و شدیداً آنها را نکوهش کرد، در حالی که در آیات قبل از آن، به این حقیقت اشاره

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۸

شده که وعده الهی درباره پیروزی دشمن در احد در آغاز جنگ تحقق یافت، ولی دنیا پرستی گروهی از شما و پرداختن به جمع آوری غنائم سبب هجوم غافلگیرانه دشمن و آن شکست دردناک شد، خدا به وعده خود عمل کرد، شما عمل نکردید.

سپس در آیه مورد بحث می فرماید: «خداوند به دنبال این غم و اندوه (ناشی از شکست احد) آرامشی بر

شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود که (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرا گرفت اما گروه دیگری که در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمانشان را فرا نگرفت) گمان های نادرستی درباره خدا داشتند، همانند گمان های دوران جاهلیت و می گفتند: آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود، بگو همه کارها به دست خدا است، آنها در دل اموری را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی کنند، می گویند اگر نصیبی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم بگو اگر در خانه هایتان هم بودید، آنهایی که کشته شدند در سرنوشتشان بود افرادی به بسترشان می ریختند (و آنها را به قتل می رساندند) «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنًا نُعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِنْكُمْ وَ طَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ» (آل عمران- ۱۵۴).

و در ذیل همین آیه اشاره می کند که این یک امتحان الهی برای شماها است تا میزان ایمان و پایداری وفاداریتان به اسلام روشن شود.

از تعبیرات این آیه و آیات قبل این نکته روشن می شود که مسأله سوء ظن به خداوند غالباً در مواقع بحرانی و در دل‌های افراد ضعیف‌الایمان پیدا می شده، گاه در جنگ احزاب، گاه در احد، گاه در حدیبیه. و در واقع در این گونه مواقع است که گوهر ایمان و اخلاص آزموده می شود!

*** در ششمین و آخرین

آیه نیز مذمت از سوء ظن به طور عام و دعوت به حسن

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۲۹

ظن است، این آیه ناظر به داستان افک (دروغ و تهمت) است؛ می دانیم گروهی از منافقان یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را متهم به خارج شدن از جاده عفاف کردند و شایعه ای برای آن درست کرده و در یک زمان آن شایعه را در تمام مدینه پخش کردند. گرچه هدف گیری ظاهراً به سوی یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود، ولی در واقع هدف اصلی خود پیامبر و اسلام و قرآن بود، در این هنگام آیات کوبنده ای نازل شد که پرده های نفاق منافقان را کنار زد و نقشه های آنها را نقش بر آب نمود، و این توطئه را در نطفه خفه کرد. تعبیرات این آیات بقدری حساب شده و آمیخته با نکات روانی دقیق است که اعجاب هر انسانی را بر می انگیزد. آیه مورد بحث که یکی از آیات پانزده گانه ای است که در داستان افک نازل شد چنین می فرماید: «چرا هنگامی که این (تهمت بزرگ) را شنیدید، مردان و زنان با ایمان، نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند، چرا نگفتید این دروغ بزرگ و آشکار است» (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِنَفْسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا افْكٌ مُّبِينٌ).

تعبیر به مؤمنون و مؤمنات نشان می دهد که یکی از نشانه های ایمان حسن ظن نسبت به مسلمانان است. و سوء ظن و بدگمانی با جوهره ایمان سازگار نیست.

در واقع در اینجا مردم به سه گروه تقسیم شدند، گروهی منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن، و

گروهی سردمداران آنها که در قرآن مجید از آنها به عنوان «وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ» یاد شده، و گروهی مؤمنان پاکدل بودند که به خاطر ساده دلی در دام شایعه گرفتار شدند.

روی سخن قرآن مجید در آیه فوق به گروه سوم است و آنها را سخت نکوهش می کند که چرا آلت دست منافقان شایعه ساز و شایعه پراکن شده اند.

*** در این آیات شش گانه که بعضی درباره سوء ظن نسبت به مردم و بعضی در مورد سوءظن نسبت به پروردگار عالم است این رذیله اخلاقی شدیداً محکوم شده و به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۰

بعضی از پیامدهای سوء آن نیز اشاره گردیده است، و اگر در مذمت این صفت نکوهیده جز بعضی از این آیات نبود کفایت می کرد تا چه رسد به این آیات متعدد و روایات بیشتری که در بحث آینده خواهد آمد.

سوءظن در روایات اسلامی

نکوهش از سوء ظن به عنوان یکی از بدترین و زشت ترین رذائل اخلاقی در روایات اسلامی بازتاب گسترده ای دارد. به عنوان نمونه به روایات زیر توجه فرمایید:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «يَاكُمْ وَالظَّنُّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الكَذِبِ؛ از گمان بد پرهیزید که گمان بد، بدترین نوع دروغ است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنَ الْمُسْلِمِ دَمَهُ وَ مَالَهُ وَ عِرْضَهُ وَ أَنْ يَظُنَّ بِهِ السُّوءَ؛ خداوند خون و مال و آبروی مسلمانان را بر یکدیگر حرام کرده و همچنین گمان بد درباره آنها.» (۲)

۳- در حدیث تکان دهنده ای از علی علیه السلام می خوانیم: «لَا إِيمَانَ مَعَ سُوءِ ظَنٍّ؛ کسی که سوء ظن دارد ایمان ندارد.» (۳)

این تعبیر ممکن

است اشاره به سوء الظن نسبت به مردم یا نسبت به خدا و یا هر دو بوده باشد.

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «إِيَّاكَ أَنْ تُسَيِّئَ الظَّنَّ فَإِنَّ سُوءَ الظَّنِّ يُفْسِدُ العِبَادَةَ وَيَعْظُمُ الوِزْرَ؛ از سوء ظن پرهیز چرا که سوء ظن عبادت را فاسد، و پشت انسان را از بار گناه سنگین می کند.» (۴)

۵- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «سُوءُ الظَّنِّ بِالْمُحْسِنِ شَرُّ الْأَثَمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ؛ بدگمانی نسبت به افراد نیکوکار بدترین گناه و زشت ترین ستمگری است.» (۵)

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۸، صفحه ۳۸ (حدیث ۴۲)، بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۵.

(۲). المحجّه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

(۳). غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۳۶۲.

(۴). همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۳۰۸.

(۵). همان، جلد ۴، صفحه ۱۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۱

۶- و نیز از همان حضرت روایت شده است که فرمود: «سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ؛ سوء ظن کارها را به فساد می کشد و سبب انواع شر می شود.» (۱)

۷- و از همان امام بزرگوار نقل شده است که فرمود: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَثِقُ بِأَحَدٍ لِسُوءِ ظَنِّهِ وَلَا يَثِقُ بِهِ أَحَدٌ لِسُوءِ فِعْلِهِ؛ بدترین مردم کسی است که به خاطر سوء ظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به خاطر اعمال بدش کسی به او اعتماد نمی کند.» (۲)

۸- در نهج البلاغه نیز می خوانیم: «لَا تُظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُحْتَمَلًا (مَحْمِلًا)؛ هر سخنی که از دهان کسی خارج می شود، گمان بد نسبت به آن مبر، در حالی که می توانی آن را حمل بر صحیح کنی.» (۳)

۹- در حدیث دیگری از امام امیر

مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «وَاللَّهِ مَا يُعَذِّبُ اللَّهُ سَيِّحَانَهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ الْإِيمَانِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ؛ به خدا سوگند خداوند سبجان مؤمنی را بعد از ایمان عذاب نمی کند، مگر به خاطر سوء ظن و بداخلاقی او». (۴)

و نیز در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ سُوءُ الظَّنِّ لَمْ يَتْرُكْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ خَلِيلٍ صُلِحًا؛ کسی که سوء ظن بر او غالب شود هرگز میان او و دوستانش صلح و صفا برقرار نخواهد شد». (۵)

در مورد نکوهش از سوء ظن به خدا و عدم ایمان به وعده های پروردگار نیز روایات زیادی وارد شده که حکایت از اثرات مرگبار آن در زندگی معنوی و مادی انسان دارد، از جمله:

۱- در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی چنین نقل می کند که فرمود: «وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يُعَذِّبُ اللَّهُ مُؤْمِنًا بَعْدَ التَّوْبَةِ وَالْإِسْتِغْفَارِ إِلَّا بِسُوءِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ وَ تَقْصِيرٍ مِنْ رَجَائِهِ بِاللَّهِ وَ سُوءِ خُلُقِهِ وَ اغْتِيَابِهِ لِلْمُؤْمِنِينَ؛ به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که خداوند هیچ مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمی کند مگر به خاطر سوء ظن به خداوند و کوتاهی در امیدواری به ذات پاک او و

(۱). همان مدرک، صفحه ۱۳۲، حدیث ۵۵۷۵.

(۲). همان مدرک، صفحه ۱۷۸.

(۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۶۰، بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۸۷.

(۴). غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۲۴۴، حدیث ۱۰۱۴۰.

(۵). همان، جلد ۵، صفحه ۴۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۲

بداخلاقی و غیبت مؤمنین». (۱)

۲- در حدیث دیگری از حضرت علی علیه السلام می خوانیم که

از داود پیامبر علیه السلام چنین نقل می کند: «یا رَبِّ ما آمَنَ بِكَ مَنْ عَرَفَكَ فَلَمْ يُحْسِنِ الظَّنَّ بِكَ؛ پروردگارا! کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد به تو ایمان نیاورده است.» (۲)

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «الْجُبْنُ وَ الْحِرْصُ وَ الْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ ترس و حرص و بخل غریزه های مختلفی هستند که تمام آنها در سوء ظن به خداوند جمعند.» (۳)

به یقین کسی که به امدادها و نصرت الهی ایمان داشته باشد ترسی از دشمنان خدا به خود راه نمی دهد، و کسی که به وعده های پروردگار در زمینه روزی مطمئن باشد حرص نمی زند و از بخل بیزار است بنابراین صفات سه گانه مزبور در واقع از سوء ظن به خداوند سرچشمه می گیرد.

*** آنچه در روایات بالا آمد که آمیخته با نکته های لطیفی درباره علل و انگیزه ها و پی آمدهای سوءظن به مردم و به خدا بود بخشی از روایات فراوانی است که درباره سوءظن در منابع معتبر آمده است و ما از میان آنها ده روایت درباره سوءظن نسبت به مردم و سه روایت در مورد سوءظن به خداوند را گلچین کردیم و در بخش تحلیل ها به نکات مختلفی که در این روایات آمده است می پردازیم.

حسن ظن در روایات اسلامی

به همان نسبت که سوءظن مایه ویرانی جامعه و بدبختی انسان ها و تشنّت کارها و ناراحتی روح و جسم است، حسن ظن مایه آرامش و وحدت است به همین دلیل

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۹۴.

(۲). همان مدرک، صفحه ۳۹۴.

(۳). شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۳

در احادیث زیادی هم حسن ظن

نسبت به مردم و هم حسن ظن نسبت به خداوند مورد تأکید فراوان قرار گرفته است، در مورد حسن ظن نسبت به مردم، احادیث زیر بسیار جالب است:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَفْضَلِ السَّجَايَا وَاجْزَلِ الْعَطَايَا؛ حسن ظن از بهترین صفات انسانی و پربارترین مواهب الهی است.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ مِنْ أَحْسَنِ الشَّيْمِ وَأَفْضَلِ الْقِسْمِ؛ حسن ظن از بهترین خوی ها و برترین بهره ها است.» (۲)

۳- و نیز از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «حُسْنُ الظَّنِّ يُخَفِّفُ الْهَمَّ وَ يُنْجِي مِنَ تَقَلُّدِ الْأَثَمِ؛ حسن ظن اندوه را سبک می کند، و از آلوده شدن به گناه رهایی می بخشد.» (۳)

۴- در حدیث دیگری باز از همان امام همام چنین نقل شده: «حُسْنُ الظَّنِّ رَاحَةُ الْقَلْبِ وَ سَيِّئَةُ الدِّينِ؛ حسن ظن مایه آرامش قلب و سلامت دین است.» (۴)

۵- باز در حدیث دیگری از همان امام معصوم علیه السلام چنین می خوانیم: «مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِالنَّاسِ حَازَ مِنْهُمْ الْمَحَبَّةَ؛ کسی که نسبت به مردم خوش گمان باشد محبت آنها را به سوی خود جلب خواهد کرد.» (۵)

و در مورد حسن ظن نسبت به پروردگار عالم نیز احادیث نابی در منابع معتبر اسلامی دیده می شود از جمله:

۱- در حدیثی از بعض معصومین علیهم السلام نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا أُعْطِيَ مُؤْمِنٌ قَطُّ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِلَّا بِحُسْنِ ظَنِّهِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجَائِهِ لَهُ وَ حُسْنِ خُلُقِهِ وَ الْكَفِّ عَنِ اغْتِيَابِ الْمُؤْمِنِينَ؛ سوگند به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست هیچ فرد

با ایمانی هرگز به خیر دنیا و آخرت نمی رسد مگر به خاطر (چند چیز) حسن ظن به خداوند متعال، و امید از درگاه او، و حسن خلق و خودداری از غیبت مؤمنان». (۶)

(۱). غرر الحکم، حدیث ۴۸۳۴.

(۲). همان، حدیث ۴۸۲۴.

(۳). همان، حدیث ۴۸۲۳.

(۴). همان، حدیث ۴۸۱۶.

(۵). غرر الحکم، حدیث ۸۸۴۲.

(۶). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۱، حدیث ۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۴

۲- در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم که فرمود: «وَ احْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ بِي اَنْ خَيْرًا فَخَيْرًا وَ اَنْ شَرًّا فَشَرًّا؛ نسبت به خداوند حسن ظن داشته باش، چرا که خداوند متعال می فرماید: من در نزد گمان بنده مؤمن خویشم (و با آن همراهم) اگر گمان خیر داشته باشد به نیکی با او عمل می کنم و اگر گمان بدی داشته باشد به بدی». (۱)

۳- شبیه همین معنی به صورت جامع تری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَا يَحْسُنُ ظَنُّ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ بِاللَّهِ إِلَّا كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ لَانَ اللَّهُ كَرِيمٌ بِيَدِهِ الْخَيْرَاتُ يَسْتَحْيِي اَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ الْمُؤْمِنُ قَدْ احْسَنَ بِهِ الظَّنُّ ثُمَّ يُخْلِفُ ظَنَّهُ وَ رَجَائُهُ فَاحْسِنُوا بِاللَّهِ الظَّنَّ وَ ارْغَبُوا إِلَيْهِ؛ قسم به خدایی که معبودی جز او نیست هرگاه بنده مؤمنی حسن ظن به خدا داشته باشد خدا نزد گمان بنده مؤمن خویش است زیرا خداوند کریم است و تمام نیکی ها به دست او است، حیا می کند از این که بنده مؤمنش حسن ظن به او داشته باشد، سپس او گمان و امید

او را ناکام کند، بنابراین حسن ظن به خدا داشته باشید و به سوی او رغبت کنید». (۲)

۴- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است که فرمود: «رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى الصُّرَاطِ يَزْتَعِدُّ كَمَا تَزْتَعِدُّ السَّعْفَةُ فِي يَوْمِ رِيحٍ عَاصِفٍ وَ جَاءَهُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِاللَّهِ فَسَكَنَ رَعْدَتَهُ؛ (در عالم مکاشفه، یا به هنگام معراج) مردی از ائمتّم را به صراط دیدم که شدیداً می لرزد، آن گونه که شاخه درخت نخل در روز طوفانی می لرزد، در این هنگام حسن ظنش به خدا به سراغ او آمد و به او آرامش بخشید». (۳)

۵- در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر حسن ظن بالله می خوانیم: «حُسْنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَزُجُوا إِلَّا اللَّهَ وَلَا تَخَافُوا إِلَّا ذَنْبَهُ؛ حسن ظن به خداوند این است که تنها به خدا امید داشته باشی و جز از گناهت نترسی». (۴)

(۱). همان، صفحه ۷۲، حدیث ۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۶۵، حدیث ۱۴.

(۳). مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۵۰.

(۴). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۲، حدیث ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۵

تعریف سوءظن و حسن ظن

اشاره

هنگامی که این دو واژه در مورد مردم به کار می رود مفهوم روشنی دارد؛ مفهوم سوءظن آن است که هرگاه کاری از کسی سرزند که قابل تفسیر صحیح و نادرست باشد آن را به صورت نادرستی تفسیر کنیم، مثلاً هنگامی که مردی را با زن ناشناسی ببیند فکر کند آن زن نامحرم است و نیت آنها ارتکاب اعمال خلاف می باشد، در حالی که حسن ظن می گوید بگو حتماً محرم یا همسر او است. یا هنگامی که شخصی اقدام به ساختن

مسجد یا بنای خیر دیگری می کند مقتضای سوءظن آن است هدفش ریاکاری یا اغفال مردم است، در حالی که حسن ظن می گوید این عمل را با انگیزه الهی و نیت خیرخواهانه انجام داده است.

از اینجا روشن می شود که دایره حسن ظن و سوءظن بسیار وسیع و گسترده است و نه تنها در عبادات بلکه در مسائل اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی نیز جاری می شود.

و هنگامی که این دو واژه درباره خداوند به کار رود، منظور از حسن ظن آن است که به وعده های الهی امیدوار باشد، وعده رزق و روزی، وعده یاری کردن یارانش، وعده پیروزی مجاهدان، وعده آمرزش گناهان و مانند اینها. و معنی سوء ظن آن است که به هنگام بروز مشکلات نسبت به وعده های الهی متزلزل شود، و هنگام پیش آمدن امتحانات دشوار در مسائل مالی و غیر آن، وعده های خداوند را فراموش کرده رو به گناه آورد.

در روایات گذشته نیز تعبیرات زنده و روشنی دیده می شود که آنچه را در بالا گفتیم تأیید می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۶

در اینجا نکات مهمی است که باید به تحلیل آنها پرداخت:

۱- پیامدها و آثار شوم سوءظن

گسترش دامنه سوء ظن در جوامع بشری، آثار بسیار زیانبار و نامطلوبی دارد که به طور اجمال بر کسی پوشیده نیست، ولی در توضیح آن، جهات ذیل قابل توجه است:

الف) از میان رفتن «اعتماد» که مهمترین سرمایه جامعه است، به خاطر گسترش سوء ظن از مهمترین آثار سوء این رذیله اخلاقی می باشد که در اخبار گذشته نیز به آن اشاره شده بود، از جمله این که می فرمود: «بدترین مردم کسی است که به خاطر سوءظن به هیچ کس اعتماد ندارد، و به

خاطر اعمال بدش کسی به او اعتماد نمی کند».

در جامعه ای که بی اعتمادی حکمفرما است، همدلی، همکاری و تعاون وجود ندارد و آثار و برکات زندگی دسته جمعی از میان می رود.

در حدیثی از امام علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ سَأَتْ ظُنُونَهُ اعْتَقَدَ الْخِيَانَةَ بِمَنْ لَا يَخُونُهُ؛ کسی که بدگمان باشد نسبت به کسی که به او خیانتی نکرده بدبین می شود و او را خائن می پندارد». (۱)

ب) سوءظن آرامش جامعه را بر هم می زند، همان گونه که آرامش روح صاحبان این رذیله اخلاقی را بر هم می زند، کسی که سوءظن دارد، از همه وحشت دارد و گاه تصور می کند که همه بر ضد او گام بر می دارند و دائماً باید حالت دفاعی به خود بگیرد.

ج) اضافه بر این در بسیاری از موارد به دنبال سوءظن خود حرکت می کند و حادثه می آفریند، و گاه حتی به خون ریزی منتهی می شود. مخصوصاً در مواردی که افراد، سوءظنی به نوامیس خود پیدا کنند، یا گمان کنند که دیگران در پی اموال یا

(۱). غرر الحکم، حدیث ۸۸۳۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۷

نوامیس آنها هستند، به گونه ای که می توان گفت عامل اصلی بسیاری از پرونده های جنایی سوءظن های بیجا است که بی گناهان را هدف گیری کرده است.

به همین دلیل در روایات گذشته از علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «سُيُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَبْعَثُ عَلَى الشُّرُورِ؛ سوءظن کارها را به فساد می کشد و مردم را به انواع بدی ها وادار می کند».

و از این مهمتر این است که در بسیاری از موارد بر اثر سوءظن مرتکب جنایات می شوند، زمانی از اشتباه خود با خبر می گردند که کار از کار گذشته، به همین دلیل احساس گناهکاری شدیدی به آنها دست

می دهد که گاه آنها را تا سر حد جنون می کشاند.

به عنوان نمونه به ماجرای می توان اشاره کرد که برای یکی از پزشکان روانی واقع شده بود که به هنگام بازدید از تیمارستانی به فرد مجنونی برخورد کرد که مرتب کلمه دستمال را تکرار می کرد، هنگامی که پیگیری نمود به اینجا رسید که عامل جنون او این بوده است که روزی در کیف همسرش دستمالی را می بیند که محتوی ادکلن و بعضی از هدایای مناسب مردان است، بلافاصله نسبت به همسرش بدین می شود که با مرد بیگانه ای ارتباط دارد، و بدون تحقیق بیشتر همسر خود را بر اثر خشم زیاد به قتل می رساند، بعد که دستمال را باز می کند کاغذی در آن می بیند که روی آن نوشته است این هدیه را برای سال روز تولد شوهرم گرفته ام، ناگهان شوک شدیدی به او دست می دهد و دیوانه می شود و مرتب به یاد آن دستمال می افتد.

د) سوءظن در واقع یک ظلم آشکار است، چرا که افراد بی گناه را در منطقه فکر خود هدف انواع تیرهای تهمت قرار می دهد، و اگر آثار عملی بر آن بار کند، مرتکب ظلم های بیشتر می شود، روی این جهت در احادیث گذشته از علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «بدگمانی بدترین ظلم ها است».

ه) سوءظن سبب می شود که انسان به سرعت دوستان خود را از دست بدهد، حتی نزدیکانش او را تنها بگذارند، و این وحشتناک ترین غربت است چرا که هیچ

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۸

انسان با شخصیتی حاضر نمی شود با کسی معاشرت کند که اعمال نیک او را با بدگمانی تفسیر کند و او را به هر کار خلافی متهم سازد. در احادیث

گذشته نیز از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم که می فرمود: «کسی که سوءظن بر او غالب شود، راه صلح و صفا میان او و دوستانش را می بندد».

و) در پاره ای از روایات گذشته خواندیم که سوءظن، عبادت انسان را فاسد می کند و پشت او را از بار گناه سنگین می نماید.

اگر منظور از سوءظن در این روایت، سوءظن به پروردگار باشد علت فساد عبادت روشن است. و اگر نسبت به مردم باشد (همان گونه که ذیل روایت گواهی می دهد) به خاطر آن است که در بسیاری از موارد به دنبال سوءظن انسان مرتکب تجسس، و به دنبال تجسس مرتکب غیبت و گاه تهمت می شود، و می دانیم غیبت و تهمت یکی از اسباب عدم قبولی عبادت است.

ز) سوءظن چون یک تفکر انحرافی است تدریجاً در سایر افکار انسانی نیز اثر می گذارد، و تحلیل های او نیز از حوادث نادرست می شود، و از رسیدن به واقعیت ها که زمینه پیشرفت و موفقیت است باز می ماند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «مَنْ سَاءَ ظَنُّهُ سَاءَ وَهُمُّهُ؛ کسی که سوء ظن داشته باشد تفکر او خراب می شود».

پیامدهای سوءظن به خدا

سوءظن به پروردگار و بدبینی نسبت به وعده های الهی و آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبر وارد شده، آثار مخربی در بنیان ایمان و عقائد انسان دارد، و انسان را از خدا دور می سازد، همان گونه که در روایات گذشته خواندیم که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود: «داود علیه السلام در مناجاتش می گفت: پروردگارا کسی که تو را بشناسد و حسن ظن به تو نداشته باشد ایمان نیاورده است».

اضافه بر این سوءظن

به وعده های الهی سبب فساد عبادت می گردد، چرا که روح

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۹

اخلاص را در انسان می میراند، و این که در احادیث گذشته خواندیم: «سوءظن عبادت را فاسد می کند» ممکن است اشاره به همین باشد.

نکته دیگر این که سوءظن به وعده های الهی انسان را در برابر حوادث سخت و پیچیده، سست و ناتوان می کند، همان گونه که در تفسیر آیات مربوط به سوءظن خواندیم که: در بعضی از میدان های جنگ، چگونه گروهی از تازه مسلمانان گرفتار سوءظن به وعده های الهی شدند (و در مبارزه با دشمن سست گشتند در حالی که مؤمنان راستین و با معرفت که حسن ظن به خدا داشتند، با کمال قدرت و امیدواری در برابر دشمنان ایستادند و پیروز شدند).

به علاوه سوءظن بالله، انسان را از عنایات الهی محروم می کند، زیرا خداوند با هر کس مطابق حسن ظن و سوءظن او عمل می نماید، همان گونه که در روایات گذشته اشاره شده بود که «لقمان حکیم» به فرزندش می گفت: «فرزندم نسبت به خدا حسن ظن داشته باش، سپس از مردم سؤال کن کیست که نسبت به خدا گمان نیک داشته باشد و خداوند مطابق آن با او رفتار نکند؟». «۱»

کوتاه سخن این که اگر انسان، طالب آرامش و استقامت و ایستادگی و جلب عنایات پروردگار و ایمان خالص است، باید نسبت به خداوند و وعده های او حسن ظن داشته باشد.

عوامل و انگیزه های سوءظن

اخلاق در قرآن ج ۳ ۳۶۵

این رذیله اخلاقی، همانند رذائل دیگر از سرچشمه های متعددی نشأت می گیرد:

۱- آلودگی درون و برون: افرادی که خود آلوده اند، دیگران را همچون خود آلوده می پندارند. و از طریق «مقایسه به نفس»، که یکی از

صفات غالب انسان ها است مردم را به کیش خود و به روش خود می پندارند، و تا از آلودگی پاک نشوند، حسن ظن به دیگران نخواهند داشت. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم:

(۱). آثار الصادقین، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۰

«لَا يَظُنُّ بِإِحْدٍ خَيْرًا لِإِنَّهُ لَا يَرَاهُ إِلَّا بِطَبْعِ نَفْسِهِ؛ آدم بد به هیچ کس گمان خوب نمی برد، زیرا دیگران را همچون خود می پندارد». (۱)

۲- همنشینی با بدان: کسی که معاشرانش را از افراد فاسد و مفسد انتخاب کرده است، طبیعی است که نسبت به همه مردم سوء ظن پیدا کند، چرا که تصور می کند معاشران او نمونه هایی از سایر مردمندها، همان گونه که در حدیث معروف امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ؛ همنشینی با بدان سبب بدگمانی نسبت به نیکان می شود». (۲)

۳- زندگی در محیطهای فاسد: هنگامی که انسان در خانواده یا در شهر و کشوری که فساد بر آن حاکم شده است زندگی کند، نظر او نسبت به همه افراد حتی به نیکان بد می شود. هر چند معاشران او افراد خوبی باشند ولی غلبه فساد بر محیط کار، خود ایجاد سوءظن می کند.

۴- حسد و کینه توزی و تکبر و غرور: بخشی دیگر از عوامل سوءظن است چرا که شخص حسود و کینه توز می خواهد از این طریق از مقام شخص محسود بکاهد و کینه خود را از این طریق اعمال کند، افراد متکبر برای تحقیر دیگران متوسل به سوءظن می شوند تا آنها را در فکر خود و جامعه، افرادی پست و حقیر جلوه دهد.

۵- عقده حقارت: یکی دیگر از عوامل

سوءظن است. کسی که گرفتار خود کم بینی شده، و یا از سوی دیگران مورد تحقیر واقع گشته است سعی می کند دیگران را هم در محیط فکر خود حقیر و پست و آلوده و گنهکار حساب کند، تا از عقده خود بکاهد، و آرامش کاذبی برای خویش فراهم سازد.

اما سوءظن نسبت به خداوند، عمدتاً از ضعف ایمان ناشی می شود، عدم ایمان به صفات ذات و صفات افعال، و ضعف باورها نسبت به علم و قدرت و رحمانیت و رازقیت و سایر صفات پروردگار او را به سوءظن در وعده هایش می کشاند، و راههای سعادت و نجات را به روی انسان می بندد.

(۱). غرر الحکم، حدیث ۱۹۰۳.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۹۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۱

مراتب سوءظن

یکی از سؤالات مهمی که در اینجا مطرح است این است که اصولاً آیا سوءظن یک امر اختیاری است یا غیر اختیاری؟ اگر انسان صحنه ای را می بیند و بی اختیار گمان بدی درباره شخص یا اشخاص می برد، آیا این قابل نکوهش است؟ و ممکن است در دائره تکلیف قرار گیرد، با این که همه مقدمات آن غیر اختیاری بوده؟ و چگونه ممکن است آن همه مذمت و کیفر به یک امر غیر اختیاری تعلق گیرد؟

برای پاسخ این سؤال دو راه را می توان پیمود:

۱- نخست این که: این بدگمانی که در فکر انسان پیدا شده به تنهایی مشمول مجازاتها و نکوهش ها نیست، بلکه اگر در مرحله عمل ظاهر نشود، و انسان ترتیب اثری بر آن ندهد، سخنی نگوید، و کاری که دلالت بر بدگمانی می کند انجام ندهد، نه جای نکوهش دارد و نه کیفر.

به همین دلیل بعضی از بزرگان علم اخلاق، چنین

گفته اند: «وَأَمَّا الْخَوَاطِرُ وَحَدِيثُ النَّفْسِ فَهُوَ مَعْفُوٌّ عَنْهُ ... وَلَكِنَّ الْمَنْهِيَّ عَنْهُ أَنْ تَظُنَّ، وَالظَّنُّ عِبَارَةٌ عَمَّا تَزَكُنُ إِلَيْهِ النَّفْسُ، وَ تَمِيلُ إِلَيْهِ الْقَلْبُ؛ آنچه به خاطر، خطور می کند و انسان با خودش می گوید، مورد عفو واقع شده ... آنچه از آن نهی شده این است که: گمان (بد) ببری، و گمان آن است که فکر تو به آن اعتماد کند، و قلب به آن مایل شود (و طبعاً در عمل ظاهر گردد)». «۱»

کوتاه سخن این که سوءظن دارای سه مرحله است: «سوءظن قلبی»، «سوءظن زبانی»، «سوءظن عملی». آنچه در قلب است مشمول تکلیف نیست چون از اختیار بیرون است، ولی آنچه در زبان و در عمل است، حرام و ممنوع می باشد.

به همین دلیل، در بعضی از روایات می خوانیم: «سه چیز است که هیچکس از آن برکنار نمی ماند، یکی از آنها گمان بد است» سپس فرمود: «وَإِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَحَقَّقْ؛ هنگامی که گمان بدی بردی ترتیب اثر به آن مده». «۲»

۲- دیگر اینکه: بسیاری از سوءظن های غیر اختیاری یا در ابتدا مقدمات

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۶۸.

(۲). فرائد الاصول شیخ انصاری، در بحث حدیث رفع. بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۰، ذیل حدیث ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۲

اختیاری دارد یا در ادامه راه، افرادی که با افراد بد همنشینی می کنند سوءظن به نیکان پیدا خواهند کرد، بنابراین بر آنها لازم است از همنشینی با بدان پرهیزند تا حالت سوءظن آنان بر طرف گردد، و این یک امر اختیاری است. و اگر بدون مقدمات اختیاری چنین گمانی برای انسان پیدا شد انسان درباره آن باید بیندیشد، و احتمالات صحیح را

مد نظر قرار دهد. مثلاً بگوید: این زن ناشناس که با فلان کس است شاید خواهر او یا فرزند خواهر، یا فرزند برادر، یا همسر او است، و ممکن است من آنها را نشناسم، بی شک اندیشه در این احتمالات صحیح، سبب می شود که سوءظن سست گردد یا به کلی برطرف شود. به همین دلیل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اطْلُبْ لِاخِيكَ عُذْرًا فَإِنْ لَمْ تَجِدْ لَهُ عُذْرًا فَالْتِمَسْ لَهُ عُذْرًا؛ برای برادر مسلمان (جهت توجیه اعمالش) عذری جستجو کن و اگر عذری نیافتی باز هم کوشش کن عذری بیابی.» (۱)

و در حدیثی که قبلاً از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایت کردیم، خواندیم که می فرمود:

«کار برادرت را به بهترین صورت حمل کن ... و گمان بدی به سخنی که از برادرت شنیده می شود، مبر، در حالی که می توانی محمل صحیحی برای آن پیدا کنی.»

به این ترتیب ما می توانیم از یک نظر سوءظن را به سه گونه تقسیم کنیم:

۱- سوءظنی که آثارش در سخن و رفتار پیدا می شود. این سوءظن حرام است.

۲- سوءظنی که اثر ظاهری ندارد، ولی با تفکر و اندیشه و از بین بردن مقدمات خارجی، زوال می پذیرد، این گونه سوءظن احتمال دارد مشمول ادله حرمت باشد.

۳- سوءظنی که هیچ اثر خارجی بر آن مترتب نمی شود و به کلی از اختیار انسان بیرون است، و با هیچ کاری از میان نمی رود چنین سوءظنی مشمول تکالیف شرع نیست، مادام که انسان ترتیب اثری بر آن نداده باشد.

و این که در قرآن مجید در آیه ۳۶ سوره اسراء می خوانیم: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ

الْفُؤَادَ كُلَّ أَوْلِيكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا؛ از آنچه علم به آن نداری پیروی نکن، چرا که گوش و چشم و دل، همه مسئولند.» نیز ناظر به همین معنی است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۹۶، حدیث ۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۳

طرق درمان بدگمانی

در اینجا نخست باید به سراغ اصول حاکم بر درمان بیماری های اخلاقی و رذائل برویم که همان اندیشیدن در آثار نکبت بار آن است، زیرا هنگامی که انسان به پیامدهای سوءظن بیندیشد، که چگونه سرمایه اجتماعی را از بین می برد و آرامش جامعه را بر هم می زند، و سبب می شود که انسان دوستان خود را از دست دهد و او را از واقعیت های اجتماع غافل می سازد و انسان را به ظلم و ستم در حق دیگران وادار می کند- آن گونه که شرح آنها گذشت- خواه ناخواه از این خوی زشت و رذیله اخلاقی فاصله می گیرد، همان گونه که آگاهی انسان بر مسموم بودن یک غذا، سبب فاصله گرفتن از آن می شود، این از یک سوء، از سوی دیگر هرگاه انسان ریشه های این گناه را قطع کند یعنی از همنشینی با بدان که سبب سوءظن به نیکان است پرهیزد و تا می تواند از زندگی در محیطهای فاسد دور شود، حسد و کینه توزی و تکبر و غرور را که از عوامل اصلی سوءظن هستند از خود دور سازد همچنین سایر انگیزه ها و ریشه ها را قطع کند به یقین این رذیله اخلاقی از وجود او برچیده خواهد شد.

اضافه بر این ها امور زیر می تواند به نجات از شرّ این خوی زشت کمک کند:

الف) جستجوی توجیه صحیح برای اعمال مبهمی که ممکن است سبب سوءظن گردد.

همان گونه که در روایات سابق خواندیم که امام علی علیه السلام می فرماید: «لَا تُظَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَحَدٍ سُوءٌ وَأَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مُخْتَمَلًا؛ هرگز به سخنی که از کسی صادر می شود گمان بد مبر در حالی که می توانی توجیه صحیحی برای آن بیابی». (۱)

روشن است بسیاری از کسانی که در زندگی شخصی مورد سوءظن و بدگمانی واقع می شوند اعمالشان قابل توجیه و حمل بر صحت است.

ب) همیشه تجسس در کار دیگران در عین آن که از سوءظن سرچشمه می گیرد سبب تشدید سوءظن می شود، اگر انسان از تجسس در زندگی خصوصی افراد

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۴

پرهیزد، یکی از مهمترین عوامل سوءظن را از خود دور ساخته است.

ج) ترتیب اثر ندادن به بدگمانی نیز یکی دیگر از طرق درمان آن است، زیرا اگر انسان نسبت به کسی بدگمان شد، و به دنبال آن از او فاصله گرفت و اظهار بی اعتمادی نمود، و خلاصه در لابلای اعمالش آثار بدگمانی ظاهر شد، سبب تشدید این صفت می شود، ولی با بی اعتنایی و ترتیب اثر ندادن تدریجاً ضعیف و محو می گردد. به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم: «إِذَا ظَنَنْتُمْ فَلَا تَحَقَّقُوا؛ هنگامی که گمان بد بردید، به آن ترتیب اثر ندهید». (۱)

بی شک توجه به مجازات های الهی و آثار سوء معنوی این رذیله اخلاقی که نمونه ای از آن در روایات آغاز بحث گذشت، نیز اثر قوی و بازدارنده در این زمینه دارد، و انسان را به ترک آن دعوت می کند.

موارد استثناء

بی تردید زشتی سوءظن، هر چند به عنوان یک قاعده کلی مورد قبول است استثنائاتی نیز دارد که در روایات اسلامی به

آن اشاره شده است از جمله:

الف) هرگاه فساد در محیطی به صورت یک خوی غالب در آید، و آلودگان غلبه پیدا کنند، حسن ظن در چنین شرائطی نه تنها از فضایل اخلاقی نیست، بلکه ممکن است انسان را گرفتار عواقب ناگواری کند. لذا در روایات اسلامی نسبت به این موضوع هشدار داده شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اِذَا اسْتَوَلَى الصَّلَاحُ عَلَى الزَّمَانِ وَ اهْلِهِ ثُمَّ اسَاءَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ لَمْ تَطْهَرُ مِنْهُ حَوْبَهُ فَقَدْ ظَلَمَ، وَ اِذَا اسْتَوَلَى الفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَ اهْلِهِ فَاحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ عَرَّرَ؛ هنگامی که صلاح و دوستی بر زمان و اهلش غالب شود، سپس کسی نسبت به دیگری که گناهی از او آشکار نشده است سوءظن پیدا کند، ظلم و ستم کرده است، و هرگاه فساد بر زمان و اهلش چیره گردد، و در این حال کسی به دیگری حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده است.» (۲)

(۱). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۴۹۷، حدیث ۷۵۸۵.

(۲). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۵

همین مضمون از امام صادق و امام کاظم و امام علی الهادی علیهم السلام با تعبیرات مختلف نقل شده است. (۱)

حدیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده می فرماید: «اِحْتَرِسُوا مِنَ النَّاسِ بِسُوءِ الظَّنِّ؛ با سوءظن در برابر مردم از خود پاسداری کنید» (۲) نیز ممکن است اشاره به چنین زمان و چنین حال و احوالی باشد. و گرنه سوءظن به عنوان یک اصل هرگز مورد ستایش نیست.

از این روایات در مجموع چنین استفاده می شود که در محیطهای نسبتاً سالم، اصل را باید بر

حسن ظن گذارد، و به عکس در محیطهای فاسد، اصل را باید بر سوء ظن گذاشت. البته نه به معنی این که انسان چیزی را ندانسته به کسی نسبت دهد بلکه در چنین زمانی باید احتیاط را از دست ندهد، مبادا گرفتار زیان های جبران ناپذیر شود.

البته نباید این استثناء و این گونه احادیث بهانه گردد که هر کس به هر کس سوءظن پیدا کند و بگوید زمانه فاسد شده و حسن ظن غلط است. حتی در زمان های فاسد هم باید افراد را گروه بندی کرد، افراد ظاهر الصیلاح که در صف خوبان قرار دارند و خلاف روشنی از آنها دیده نشده نباید مورد سوءظن واقع شوند.

ولی گروه هایی که در صف مفسده انگیزان قرار گرفته اند، و کارهای خلاف از آنها مکرر دیده شده هرگز نسبت به حرکات آنها نباید خوشبین بود.

ب) در مسایل امنیتی و اطلاعاتی که به سرنوشت جامعه مربوط است، نمی توان با خوشبینی به هر حرکتی در جامعه نگاه کرد، بلکه باید در آنجا حسن ظن را کنار گذاشت. یا به تعبیر دیگر باید با احتیاط لازم با این گونه حرکات برخورد کرد. مفهوم این سخن آن نیست که با سوءظن کسی مورد مجازات یا هتک و اهانت و یا بی مهری قرار گیرد، بلکه منظور این است که تمام حرکات مشکوک باید زیر نظر باشد، و پیرامون آن تحقیق شود، اگر بعد از تحقیق دلائل روشنی بر انجام کار خلاف توأم با

(۱). میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۷۸۷، حدیث ۱۱۵۷۵ تا ۱۱۵۷۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۸، حدیث ۱۴۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۶

نیت سوء به دست آمد تعقیب گردد.

ج) از موارد دیگری که

سوءظن نه تنها جایز است بلکه ممکن است واجب باشد در برابر دشمنان است، ممکن است دشمن دم از صلح و دوستی و محبت و تغییر رویه بزند و دست دوستی به سوی ما دراز کند. در این گونه موارد هرگز نباید گرفتار حسن ظن شد، و بلافاصله دست دشمن را فشرده و به او اعتماد کرد، بلکه؛ باید احتمال داد ممکن است تمام اینها مکر و فریب و خدعه و نیرنگ باشد، و توطئه ای برای غافلگیر ساختن.

روی همین اصل در فرمان معروف «مالک اشتر» آمده است: «الْحَيْذَرُ كُلُّ الْحَيْذَرِ مِنْ عَيْدُوكَ بَعْدَ صَيْلِحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَعَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهَمِ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ؛ هنگامی که با دشمنت پیمان صلح بست، کاملاً از او بر حذر باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می شود تا طرف را غافلگیر کند، بنابراین در چنین شرایطی احتیاط را از دست نده، و دوراندیش باش، و حسن ظن خویش را متهم ساز.» (۱)

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۷

۱۳

تجسس یا جستجوگری در کارهای خصوصی مردم

اشاره

تجسس به معنی جستجوگری در اعمال و امور مربوط به دیگران است، و غالباً در مورد امور نامطلوب و خلاف اخلاق به کار می رود، ولی تجسس در لغت عرب به معنی جستجوگری در امور مثبت است.

در حقیقت سوءظن و گمان بد سبب می شود که انسان برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم به جستجو پردازد، و گاه عوامل دیگری مانند: بخل و حسد و تنگ نظری ممکن است انگیزه این کار زشت باشد.

تجسس به صورتی که در بالا گفته شد در اسلام شدیداً ممنوع است و سبب ناامنی اجتماع و سرچشمه انواع خصومت ها می شود، اگر اجازه

داده شود هر کسی به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران پردازد، ممکن است آبروی بسیاری از افراد بر باد برود، و آتش کینه توزی و دشمنی در جامعه روشن شود، و جهنمی به وجود آید که تمام افراد اجتماع در آن در عذاب باشند.

البته این حکم اخلاقی و اسلامی هیچگاه تضادی با ضرورت وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی ندارد، چرا که آن مربوط به زندگی خصوصی افراد است و این مربوط به سرنوشت جامعه، و پیش گیری از نفوذ عوامل بیگانه و توطئه و

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۸

تخریب آنان است. با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم.

تنها آیه ای که در قرآن مجید با صراحت نهی از تجسس می کند آیه ۱۲ سوره حجرات است می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمان ها پرهیزید چرا که پاره ای از گمان ها گناه است و (در کار دیگران) تجسس نکنید، و یکدیگر را غیبت ننمایید..».

همان گونه که در بحث غیبت و سوءظن نیز اشاره شده، آیه شریفه فوق از سه چیز نهی می کند که در واقع علت و معلول یکدیگرند، نخست از گمان بد که سرچشمه تجسس می شود، سپس از تجسس که سبب آگاهی بر عیوب پنهانی مردم و غیبت آنان می گردد.

همان گونه که در بالا اشاره شد «تجسس» بار منفی دارد و معمولاً در مواردی گفته می شود که یک کار غیر اخلاقی صورت می گیرد. ولی «تجسس» در جایی به کار می رود که انسان در جستجوی شیء مطلوبی باشد. چنانکه در داستان «یوسف» علیه السلام می خوانیم که

«یعقوب» به فرزندانش دستور داد: «يَا بُنَيَّ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيْسَّرُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ؛ ای فرزندان من بروید و از (گم شده های من) یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت الهی مأیوس نشوید.» (۱)

بعضی نیز گفته اند: تجسس به معنی گوش دادن مخفیانه یا استراق سمع نسبت به سخنان دیگران است در حالی که تجسس، جستجوی عملی از اسرار و عیوب دیگران می باشد.

این نکته قابل توجه است که نهی از تجسس در آیه سوره حجرات، هیچ قید و شرطی ندارد، و این نشان می دهد اصل بر حرمت تجسس به عنوان یک قاعده کلی است، و اگر در شرایط خاصی به خاطر اهداف مهمتری مجاز شمرده شود، عنوان استثناء خواهد داشت.

(۱). یوسف، آیه ۸۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۴۹

توجه به آیه فوق و حرمت تجسس در میان مسلمین به قدری روشن بوده است که توده مردم نیز در مسائل مورد ابتلاء خود به آن استدلال می کردند. حدیثی که در بعضی از منابع اهل سنت (کنز العمال) از (ثورکندی) نقل شده شاهد این مدعا است، می گوید «عمر بن خطاب» گاهی در شبها برای مسایل امنیتی در «مدینه» گشت می زد از درون خانه ای صدای مردی را شنید که مشغول آواز خوانی بود، «عمر» از دیوار بالا رفت و گفت: ای دشمن خدا آیا گمان کردی تو مشغول گناهی و خداوند تو را مستور داشته است؟

آن مرد به «عمر» گفت ای خلیفه عجله مکن! اگر من یک گناه کرده ام تو سه گناه کرده ای، خداوند می فرماید: «وَلَا تَجَسَّسُوا»، تو تجسس کردی، و نیز می فرماید:

«وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا؛ از در وارد خانه شوید» (۱) تو از دیوار

آمدی! و خداوند می فرماید: «لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا؛ در خانه هایی غیر از خانه های خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل خانه سلام کنید». «۲» تو بدون اجازه وارد شدی.

عمر (در برابر این استدلال) وا ماند (و به او) گفت: اگر تو را مورد عفو قرار دهم به راه راست خواهی آمد؟ گفت: آری، عمر از او صرف نظر کرد و بیرون آمد. «۳»

تجسس در روایات اسلامی

مسأله تجسس در روایات اسلامی مورد نکوهش شدید واقع شده است به گونه ای که هر خواننده ای به اهمیت آن کاملاً واقف می شود از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «يَا كُفْمَ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ اكْذَابُ الْحَدِيثِ وَلَا تَحَسَّسُوا وَلَا تَجَسَّسُوا؛ از گمان (بد) پرهیزید زیرا گمان (بد) دروغ ترین سخن است، و تحسس و تجسس نکنید». «۴»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت چنین می خوانیم: «لَا تَحَاسَدُوا وَلَا تَبَاغَضُوا

(۱). بقره، آیه ۱۸۹.

(۲). نور، آیه ۲۷.

(۳). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۸۰۸، حدیث ۸۸۲۷.

(۴). صحیح مسلم، جلد ۴، صفحه ۱۹۸۵، حدیث ۲۵۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۰

و لَا تَجَسَّسُوا وَلَا تَحَسَّسُوا وَلَا تَنَاجَشُوا وَ كُونُوا عِبَادَ اللَّهِ اخْوَانًا؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید و بغض و کینه نداشته باشید، و در کار دیگران تجسس و تحسس نکنید، و مردم را (با کارهای مختلف خود) از خود نرانید، و بندگان خدا و برادران دینی باشید».

از این حدیث به خوبی به دست می آید که تجسس همانند حسد و کینه و نفرت، سبب دوری مردم از یکدیگر و از هم پاشیدن شیرازه اجتماع است. «۱»

مرحوم کلینی در کتاب

کافی در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل می کند که فرمودند: «یا مَعْشَرَ مَنْ اسْلَمَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يُسَلِّمْ بِقَلْبِهِ لَا تَتَّبِعُوا عَشْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّهُ مَنْ تَتَّبَعَ عَشْرَاتِ الْمُسْلِمِينَ تَتَّبَعَ اللَّهُ عَثْرَتَهُ وَ مَنْ تَتَّبَعَ عَثْرَتَهُ يُفْضِحْهُ؛ ای گروهی که با زبان مسلمان شده اید اما دل شما اسلام را نپذیرفته است، از لغزش های مسلمانان جستجو مکنید، چرا که هر کس تجسس درباره لغزش های مسلمین کند، خداوند از لغزش او جستجو خواهد کرد، و هر کس که خداوند از لغزش او جستجو کند، رسوایش خواهد نمود». (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «تَتَّبِعِ الْعُيُوبَ مِنْ أَقْبَحِ الْعُيُوبِ وَ شَرِّ السَّيِّئَاتِ؛ جستجو کردن از عیب دیگران از زشت ترین عیوب و بدترین گناهان است». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «مَنْ بَحَثَ عَنِ اسْرَارِ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ اسْرَارَهُ؛ کسی که از اسرار دیگران تفتیش کند، خداوند اسرار او را بر ملا می سازد». (۴)

۵- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ تَتَّبَعَ خَفِيَّاتِ الْعُيُوبِ حَزَمَهُ اللَّهُ مَوَدَّاتِ الْقُلُوبِ؛ کسی که در جستجوی عیوب پنهانی دیگران باشد خداوند او را از دوستی دل های مردم محروم می سازد». (۵)

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام چنین می خوانیم: که به یکی از یارانش فرمود: «لَا تَفْتَشِ النَّاسَ عَنِ اذْيَانِهِمْ فَتَبْقَى بِلا صَدِيقٍ؛ درباره عقائد مردم تفتیش نکن که بی دوست خواهی ماند». (۶)

(۱). همان مدرک.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۵۴، حدیث ۴.

(۳). شرح غرر، جلد ۳، صفحه ۱۳۸۶، حدیث ۴۵۸۱.

(۴). همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۷۹۹.

(۵). همان مدرک، حدیث ۸۸۰۰.

(۶). بحار الأنوار، جلد

چرا که غالب مردم عیوب و اشکالاتی در عقیده (یا در عمل) دارند که هرگاه پنهان بماند و عمل به ظاهر حال بشود دوستی مردم با یکدیگر میسر است، در غیر این صورت انسان بدون دوست و تنها می ماند.

پیامدهای سوء تجسس

جستجوگری در کار دیگران آثار بسیار منفی در زندگی فردی و اجتماعی دارد زیرا از یک سو سبب نفرت مردم از جستجوگر که به حریم زندگی شخصی و اسرار آنها هجوم می برد می شود، هیچ کس تحمل نمی کند که دیگری در زندگی خصوصی او دخالت کند و یا در پی کشف اسرار او باشد، چنین کسی را متجاوز، بی شرم و بی شخصیت می دانند، و مردم از او سخت متنفرند.

حدیثی که در بالا خواندیم و می فرمود: افراد جستجوگر بر اسرار عیوب مردم بدون دوست می مانند ممکن است اشاره به این مطلب باشد.

از سویی دیگر غالب مردم دارای نقاط ضعف و عیوبی هستند چنانچه مستور بماند می توانند با هم زندگی کنند، ولی بر ملا شدن عیوب پنهانی سبب بدبینی و بی اعتمادی نسبت به هر کس خواهد شد، و همین امر شیرازه امور اجتماعی را از هم می پاشد.

حدیث بالا به این نکته نیز می تواند اشاره داشته باشد که تفتیش در حال دیگران سبب بدبینی به همه و از دست دادن تمام دوست ها می شود.

از سوی سوم جستجو و تفتیش درباره عقائد و اسرار و عیوب دیگران سبب کینه توزی و عداوت در صحنه اجتماع و گاه منجر به درگیری های شدید می شود.

اگر سلامت جامعه و امنیت و آرامش را طالب باشیم، باید از این امر به شدت پرهیزیم.

از سوی چهارم بسیاری از مردم در این گونه

موارد مقابله به مثل می کنند، یعنی سعی می کنند به اسرار زندگی و عیوب پنهانی تفتیش کنندگان پی ببرند و بر ملا سازند و شاید حدیثی که می گوید: «مَنْ بَحَثَ عَنِ اسْرَارِ غَيْرِهِ أَظْهَرَ اللَّهُ اسْرَارَهُ؛ کسی

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۲

که از اسرار دیگران جستجو کند، خداوند اسرار او را فاش می کند.» (۱)

و حدیث دیگری که می گوید: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ أَنْكَشَفَ عَوْرَاتِ بَيْتِهِ؛ کسی که پرده از اسرار دیگران بردارد، اسرار خانه او فاش خواهد شد.» (۲) ممکن است اشاره به همین معنی، یا اشاره به اثر وضعی و مجازات الهی این عمل در دنیا باشد.

در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «مَنْ تَطَّلَعَ عَلَى اسْرَارِ جَارِهِ انْتَهَكَتْ اسْتِتَارُهُ؛ کسی که تفتیش از اسرار همسایه خود کند، پرده اسرار او پاره می شود.» (۳)

*** سرچشمه های این رذیله اخلاقی یعنی تفتیش در احوال و اسرار دیگران نیز بسیار است، از جمله:

۱- سوء ظن و بدبینی غالباً انسان را به سوی تجسس درباره دیگران می راند و هرگاه جای خود را به حسن ظن بدهد، به فکر تفتیش پیرامون عیوب دیگران نخواهد افتاد. به همین دلیل- همان گونه که در سابق نیز اشاره شد- در آیه ۱۲ سوره حجرات، نهی از تجسس به دنبال نهی از سوء ظن قرار گرفته است.

۲- آلودگی به گناهان و عیوب مختلف یکی دیگر از عوامل جستجوگری در حال دیگران است، چرا که افراد آلوده و پر عیب می خواهند همتایانی پیدا کنند و از این طریق به خود آرامش کاذب دهند که اگر ما آلوده ایم کیست که آلوده نباشد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «شَرُّ النَّاسِ

الظَّانُّونَ وَ شَرُّ الظَّانِّينَ الْمُتَجَسِّسُونَ...؛ بدترین مردم سوءظن برندگانند و بدترین سوءظن برندگان، تفتیش کنندگانند.» (۴)

۳- حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر و خود برتر بینی هر کدام می تواند عاملی برای جستجوگری باشد تا مقصود را از درجه اعتبار بیندازد، و زهر عداوت خود را

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۷۹۹.

(۲). همان مدرک، حدیث ۸۸۰۲.

(۳). همان مدرک، حدیث ۸۷۹۸.

(۴). مستدرک الوسائل، چاپ جدید، جلد ۹، صفحه ۱۴۷، حدیث ۱۵ (باب ۱۴۱).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۳

بریزد، و خود برتر بینی را اشباع کند.

۴- ضعف ایمان نیز یکی از عوامل بسیاری از صفات رذیله و از جمله تفتیش در حال دیگران است، زیرا انسان ضعیف الایمان احترامی برای ایمان و حیثیت دیگران قائل نیست، و به آسانی به حریم زندگی خصوصی آنها تجاوز می کند و از بین بردن آبروی مسلمانان آبرومند برای او مسأله مهمی محسوب نمی شود، همان گونه که در احادیث گذشته در کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خواندیم که این گونه افراد را به عنوان «یا مَعْشَرَ مَنْ آمَنَ بِلِسَانِهِ وَ لَمْ يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِهِ؛ ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید، ولی ایمان در دل شما وارد نشده» خطاب می فرماید.

استثنائات

اشاره

به دنبال بحث های گذشته این سوال مطرح می شود که آیا تجسس در تمام موارد به عنوان یک عمل ضد اخلاقی ممنوع و حرام شمرده می شود و یا موارد و استثنائاتی هم دارد، همه کشورهای دنیا اعم از اسلامی و غیر اسلامی دارای سازمان های وسیع اطلاعاتی هستند که گاه تمام زندگی افراد را مورد تجسس قرار می دهند، و سعی در کشف اسرار آنها دارند، موارد

دیگری که تجسس و تفتیش از نظر عقلای جهان نه تنها ممنوع نیست بلکه لازم شمرده می شود نیز وجود دارد.

در پاسخ این سوال باید گفت که این اصل کلی نیز مانند بسیاری از اصول دیگر استثنائات غیر قابل انکاری دارد از جمله:

۱- سازمان های اطلاعاتی

هر حکومتی وظیفه دارد کشورش را از شرّ توطئه های دشمنان بیرونی و درونی و جاسوسان دشمن حفظ کند. بی شک اگر مدیران جامعه بخواهند در برابر هر پیش آمدی با حسن ظن برخورد کنند به زودی گرفتار عواقب دردناک توطئه های منافقان داخلی و دشمنان خارجی خواهند شد، زیرا نقشه های آنان بسیار مرموز، و افراد آنها کاملاً ظواهر را حفظ می کنند، و جز با تفتیش و تجسس دقیق امکان

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۴

آگاهی بر آن توطئه ها و خنثی کردن آنها وجود ندارد.

در چنین مواردی باید حسن ظن را کنار گذاشت، و با سوء ظن به هر پدیده ای نگریست و برای حفظ اهداف بزرگتر و والاتر یعنی مصالح امت اسلامی به تجسس پرداخت و در واقع فلسفه تشکیل دستگاههای اطلاعاتی و ضدّ اطلاعاتی دشمن (ضد جاسوسان بیگانه) همین است. و به تعبیر دیگر این استثناء از قانون اهم و مهم سرچشمه می گیرد، و ای بسا افرادی که مورد سوءظن واقع می شوند و در اسرار زندگی آنها تفتیش به عمل می آید، افراد سالم و بی گناهی باشند ولی بدیهی است برای پیدا کردن گنهکاران واقعی و مزدوران دشمن چاره ای جز جستجوی وسیع در تمام مواردی که احتمال آن وجود دارد نمی باشد.

حتّی گاه لازم می شود، جاسوسانی در لباس مختلف به میان دشمنان بفرستند یا در مؤسّسات مهم داخلی افرادی در قالب کارمند و کارگر و نظافتچی و مانند

آن مبعوث کنند تا اگر بذر فتنه ای پاشیده شده و توطئه ای در حال شکل گرفتن است، پیش از آن که آتش آن زبانه کشد و مصالح امت را در کام خود فرو برد، در نطفه خفه و خاموش کنند.

البته مفهوم این سخن این نیست که این امر بهانه ای شود برای دخالت در زندگی خصوصی همه افراد و افشای اسراری که هیچ گونه ارتباطی با مصالح امت ندارد، هر چند متأسفانه از این اصل عقلایی همیشه سوء استفاده هایی شده است، با توجه به این که این یک حکم استثنایی است باید دقیقاً در مواردی که فلسفه آن وجود دارد دنبال شود و حتی یک قدم فراتر از آن رفتن جایز نیست.

در آیات قرآن و تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و روایات اسلامی اشارات روشنی به این مسأله دیده می شود.

در آیه ۴۷ توبه قرآن تصریح می کند که در میان شما جاسوسان دشمن وجود دارند (وَ فِیْكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمْ)، یعنی باید مراقب آنها باشید.

داستان تفتیش زنی که اخبار مدینه را در آستانه جریان فتح مکه برای ابو سفیان می برد، به وسیله علی علیه السلام از طریق تهدید او با شمشیر تا آنجا که مجبور شد نامه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۵

منافقان را که در لابلاهی گیسوی خود پنهان کرده بود بیرون بیاورد و تحویل دهد «۱» و ماجرای استخبار حدیفه در جنگ احزاب از وضع دشمن و نفوذ در قلب لشکر آنها و آوردن اخبار آنها برای رسول الله در تاریخ اسلام معروف است. «۲»

از آیات قرآن مجید استفاده می شود که این مسأله در عصر انبیای گذشته نیز وجود داشته است و گاه به

صورت اعجاز‌آمیز حتی از پرندگان برای آگاهی از اوضاع مناطق دور دست مانند آنچه در داستان سلیمان و هدهد آمده استفاده می‌کردند.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا بَعَثَ جَيْشًا فَاتَّهَمَ امِيرًا - يَا فَاتَّهَمَ امِيرًا - بَعَثَ مَعَهُمْ مِنْ ثِقَاتِهِ مَنْ يَتَجَسَّسُ لَهُ خَبْرَهُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که لشکری را می‌فرستاد و امیری بر آنها می‌گماشت (که ممکن بود گاهی مورد اتهام واقع شود) همراه او یکی از افراد مورد اعتماد را می‌فرستاد تا اخبار او را جستجو کرده و به رسول الله گزارش دهد». (۳)

در نهج البلاغه در نامه ۳۳ نهج البلاغه می‌خوانیم که امام امیر مؤمنان علیه السلام به قُشَم بنِ عَبَّاسِ فرماندار مکه چنین می‌نویسد: «أَمَا بَعِيدُ فَأَنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهٌ إِلَى الْمُوسِمِ أَنَسٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، الْعَمِي الْقُلُوبِ ... الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ يَهِ الْخَالِقِ ... فَأَقِمْ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ؛ اما بعد مأمور اطلاعات من در مغرب (شام) برایم نوشته و مرا آگاه ساخته که گروهی از مردم شام به سوی حج گسیل داده شده‌اند، گروهی کوردل ... که حق را با باطل می‌آمیزند، و از مخلوق در طریق نافرمانی خالق اطاعت می‌کنند ... بنابراین مراقب منطقه خویش باش مراقبت شخصی دورانیش و نیرومند».

در حدیث دیگری از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده شود بِشَيْبَسَه (۴) (شخصی از یارانش) را به عنوان مأمور اطلاعاتی فرستاد تا خبرهایی از قافله ابو سفیان برای او

(۱). برای توضیح بیشتر به جلد ۱۰ پیام قرآن، صفحه ۴۰۳ به بعد مراجعه فرمائید.

(۲). برای توضیح بیشتر به جلد ۱۰ پیام قرآن، صفحه ۴۰۳ به بعد مراجعه فرمائید.

(۳). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۴۴، حدیث ۴.

(۴). در بعضی از کتب بَسَبَس نقل شده، او بسبس بن عمرو است. (سیره ابن هشام، جلد ۲، صفحه ۲۶۵).

(۵). سنن ابی داود، حدیث ۲۶۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۶

در نامه مالک اشتر نیز اشاره روشنی به این مطلب دیده می شود که امیر مؤمنان علی علیه السلام به او دستور می دهد که مأموران اطلاعاتی خود را برای بررسی حال کارمندان و کارکنان مخفیانه بفرستد به گونه ای که آنان احساس کنند که دائماً چشم هایی از نقطه نامعلوم مراقب کار آنها است می فرماید: «ثُمَّ تَفَقَّدُوا أَعْمَالَهُمْ وَابْعَثُوا الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السِّرِّ لِأَمْرِهِمْ حَيْدُوهُ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَةِ؛ با فرستادن مأموران مخفی از افراد راستگو و باوفا، اعمال کارمندان و کارکنان را زیر نظر بگیر، زیرا جستجوی مداوم پنهانی نسبت به کارهای آنها سبب می شود که به امانت داری و مدارا کردن نسبت به زیردستان تعقیب شود». «۱»

در حدیث معروف امام حسین علیه السلام در مورد ماندن محمد حنفیه برادر آن حضرت چنین می خوانیم: هنگامی که حضرت آماده حرکت از مدینه به مکه و از آنجا به سوی کربلا شد، برادرش محمد علیه السلام از آن حضرت خواست تا همراه وی باشد، امام علیه السلام فرمود: «أَمَّا أَنْتَ فَلَا، عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ وَتَكُونَ لِي عَيْنًا لَا تَخْفَ عَنِّي شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِمْ؛ اما تو همراه من نیا، در مدینه بمان و چشم

من در آنجا باش تا چیزی از اخبار آنها (دشمنان) بر من مخفی نماند.» (۲)

۲- سازمان های بازرسی

امروز در تمام ادارات و مؤسسات مهم، سازمان هایی به نام سازمان های بازرسی وجود دارد که کار آنها نظارت بر اعمال کارمندان و کارکنان و جلوگیری از حیف و میل ها و کنترل حسن انجام وظیفه از سوی آنان می باشد.

بدیهی است کار آنها تجسس در زندگی شخصی کارمندان و کارکنان نیست بلکه نظارت آنان بر امور مربوط به انجام وظایف اجتماعی و رعایت مصالح امت است و اگر چنین سازمان هایی به کلی برچیده شود یا افراد ناصالح در آن قرار گیرند، ممکن است فساد، سراسر اجتماع را بگیرد.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲). حياه الحسين، جلد ۲، صفحه ۲۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۷

روشن است این مسأله مخصوص به زمان و مکان خاصی نیست، بلکه در گذشته در مناطق مختلف جهان وجود داشته است.

تفاوت سازمان های اطلاعاتی با سازمان های بازرسی در این است که سازمان های اطلاعاتی مخفیانه کار می کنند، ولی سازمانهای بازرسی آشکارا و شناخته شده درباره مسائلی که مشکوک به نظر می رسد تجسس می نمایند تا اگر خلافی واقع شده کشف شود و خلافکار به دست عدالت سپرده شود.

۳- تجسس در مسائل شخصی سرنوشت ساز- کسی که می خواهد همسری برای خود انتخاب کند یا شریکی برای معامله برگزیند یا کارمندی برای یک مؤسسه حساس بگمارد به یقین بدون تفحص و تجسس و تحقیق چنین کاری را نمی کند، و عقل و شرع به او اجازه می دهد که حال آنها را از دوستان و همسایگان و معاشرانش جستجو کند، یا شخصاً از دور و نزدیک مراقب او باشد تا اطمینان حاصل کند که او شخص صالحی

است و برای هدفی که دارد مناسب است.

به یقین این جستجوگری از موضوع تجسس حرام خارج است، ولی هرگز نباید این گونه مسائل بهانه ای برای ورود در زندگی خصوصی افراد گردد، و در حالی که فعلاً تصمیم چندان بر ازدواج یا انتخاب شریک یا استخدام کارمند ندارد به بهانه این که ممکن است روزی چنین حاجتی حاصل شود پس هم امروز تجسس و تفحص را شروع کند، این بهانه های شیطانی هرگز نمی تواند مجوز برای تعدی از حدود شرع گردد.

کوتاه سخن این که هرگونه افراط و تفریط در این مسأله سبب انحراف از تعلیمات اصیل اسلام می شود، و به تعبیر دیگر نه می توان به بهانه حرمت تجسس از تحقیق و تفحص در مسایل سرنوشت ساز جامعه اسلامی دور ماند، و مصالح امت را در برابر توطئه های دشمن، بی دفاع ساخت، و نه می توان به بهانه مصالح امت هجوم به زندگی خصوصی مردم که هیچ ارتباطی با آن امور ندارد برد، هر دو اشتباه است و موارد خارج از اسلام.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۸

طرق درمان

تا ریشه های این خوی زشت و عادت به جستجوگری در زندگی خصوصی دیگران از وجود انسان برچیده نشود، ترک کردن آن غیر ممکن است، بنابراین آنها که می خواهند خودسازی کنند، و این خوی زشت را از خود دور سازند در درجه اول باید سوءظن را در خود- طبق برنامه ای که در بحث گذشته داشتیم- دور نمایند، چرا که همیشه سوءظن انسان را به جستجوگری وا می دارد. حسد و کینه توزی و عداوت و تکبر، هر یک می تواند عاملی برای تجسس در زندگی خصوصی دیگران باشد، که اگر از وجود انسان برچیده شوند نتیجه

آن نیز از بین خواهد رفت.

عقده حقارت و آلودگی به گناه که انسان را دعوت می کند افرادی مانند خود پیدا کند تا به مصداق *اِذَا عَمَّتْ طَابَتْ* آرامش کاذبی پیدا کنند، اگر از وجود انسان برچیده نشود، تفتیش در حالات دیگران ادامه خواهد یافت.

از این ها گذشته هر کس باید در این موضوع بیندیشد که آیا راضی هست دیگران در زندگی خصوصی او تفتیش کنند و به اسرار او دست یابند، اگر راضی نیست چرا خودش تمایل دارد در زندگی دیگران تفتیش کند، و به اسرار خصوصی آنها دست یابد، این مقایسه در بسیاری از خوهای زشت می تواند جنبه بازدارنده قوی و نیرومندی داشته باشد.

توجه به پیامدهای سوء تجسس برای فرد و جامعه و کیفرهای شدید الهی آن در دنیا و آخرت، و اینکه هر کس برای فاش کردن اسرار دیگران تلاش کند خدا اسرار و عیوب پنهانی او را بر ملا خواهد نمود، و پرده های او را در دنیا و آخرت می درد، نیز می تواند اثر مهمی در بازدارندگی از این خوی زشت داشته باشد.

ولی مهم این است که نه تنها در درمان این خوی زشت بلکه در تمام رذائل اخلاقی باید عوامل بازدارنده تکرار شوند، و مکرر در مکرر آنچه را در بالا- اشاره کردیم بازنگری شوند، تا به خواست خدا، ریشه های گندیده رذائل از سرزمین قلب انسان کنده شود، و روح در پرتو انوار فضائل، نورانیت و آرامش یابد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۵۹

رازداری و افشاء سرّ

این مسأله در حقیقت بحث های گذشته را تکمیل می کند، یا به تعبیر دیگر می توان رازداری و افشاء سرّ را به عنوان یک فضیلت و رذیله اخلاقی به طور مستقل

مورد توجه قرار داد و می توان آن را از شاخه های مسأله تجسس درباره اسرار دیگران به حساب آورد.

به هر حال در تعریف رازداری چنین می توان گفت، بسیاری از مردم رازهایی اعم از خوب و بد دارند که اگر افشا شود زیان می بینند. مثلاً شخص آبرومندی بر اثر وسوسه های شیطان مرتکب گناه بزرگ مخفیانه ای شده، و فرد یا افراد خاصی به عللی از آن آگاه شده اند اگر این راز بر ملا شود شخصیت اجتماعی او سقوط می کند، لذا از آن چند نفر خواهش می کند راز او را مستور دارند.

با این که کار خیری از او سرزده که اگر فاش شود و مردم به مقامات عالی او پی برند ممکن است بر سر زبان ها بیفتد و از او تعریف و تمجید کنند و قصد خالص او مشوب شود، و یا گرفتار عجب و غرور گردد، لذا از فرد یا افرادی که از آن باخبر شده اند، تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند.

با این که اقدام به یک کار مهم اقتصادی کرده که اگر رقیبان؛ باخبر شوند منافع مادی او به خطر می افتد، از کسانی که آگاه شده اند تقاضا می کند راز او را مکتوم دارند.

بنابراین مسأله رازداری تنها مربوط به گناهان و رذائل اخلاقی نیست بلکه گاهی مربوط به فضائل معنوی یا منافع مهم و مثبت مادی است، و در یک کلمه رازداری مربوط به اسراری است که فاش شدن آن سبب ضرر و زیان صاحب آن می شود.

خواه مربوط به شخص خاصی باشد و یا مربوط به جامعه اسلامی باشد و صاحبان راز در واقع مردمند.

در آیات قرآن مجید، چیزی که صریحاً دلالت بر لزوم رازداری و زشتی

افشاء سرّ باشد نیافتیم، البته تعبیر به سرّ در قرآن مجید فراوان است ولی هیچ کدام مربوط به بحث ما نیست بلکه غالباً از آگاهی خداوند به همه اسرار و رازها خبر می دهد. و به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۰

تعبیر دیگر گویای گسترش علم الله است، و متأسفانه بعضی از نویسندگان بدون توجه به محتوای این آیات آن را در مسأله رازداری آورده اند.

اما در آیات قرآن تعبیرات دیگری دیده می شود که (نه به دلالت صریح مطابقی و تضمینی بلکه به دلالت التزامی) از فضیلت رازداری و زشتی افشاء سرّ خبر می دهد، از جمله:

۱- در آیه ۱۶ سوره توبه می خوانیم: «إِمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهِدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهِّ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ؛ آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید، در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند، و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است».

این آیه می گوید مسلمانان اسرار خود را به کسانی بگویند که مطمئن به حفظ آن باشند نه به افراد نامطمئنی که افشاء سرّ می کنند. مفهوم این سخن آن است که رازداری فضیلت است، و افشاء سرّ از رذائل محسوب می شود.

۲- در آیه ۱۱۸ آل عمران نیز می خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا؛ ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خودتان انتخاب نکنید، آنها از هرگونه شرّ و فساد

درباره شما کوتاهی نمی کنند».

بطانه تقریباً مفهومی همانند ولیجه دارد، و هر دو به معنی محرم اسرار است. و این که خداوند همه مؤمنان را مخاطب ساخته و می گوید غیر مسلمانان (مخلص و مؤمن) را محرم سرّ خود ندانید، در واقع اشاره ای به لزوم حفظ اسرار و نکوهش از افشاء سرّ دارد، منتها این آیه و آیه قبل ناظر به اسرار شخصی نیست بلکه نظر به اسرار جامعه اسلامی دارد که افشای آن ضربه ای به مسلمین وارد می کند.

گاه تصور می شود که آیه ۸۳ سوره نساء (وَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ إِذَا عَوَّاهِ) در این آیه خداوند از منافقان، یا بعضی از افراد ضعیف الایمان نکوهش می کند که آنها هنگامی که سخنی درباره پیروزی یا شکست گروهی از مسلمین به آنها می رسد زود آن را پخش می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۱

ولی ذیل آیه نشان می دهد که این آیه ناظر به پخش شایعات بی اساس یا مشکوک است نه پخش اسرار، چون می فرماید: اگر آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و اولی الامر (بزرگانی که قدرت تشخیص کافی دارند) مراجعه کنند از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد (و بیهوده دست به پخش شایعات نمی زنند).

تعبیر به امن و خوف که در آیه آمده اشاره به این است گاهی به دشمن شایعاتی مربوط به پیروزی مسلمین منتشر می کرد تا آنها را در امر جهاد سست کند، و گاه شایعاتی درباره شکست آنها، تا آنان را مأیوس سازد، قرآن مسلمانان را از پخش این گونه شایعات برحذر می دارد که مبادا نقشه دشمن اثر کند و آنها به مقصود خود که تضعیف مسلمین است نائل شوند.

البتة در قرآن

مجید در مورد خصوص رازداری همسران در سوره تحریم بحث مشروحی آمده است و خداوند سرزنش شدیدی نسبت به بعضی از همسران پیامبر که در رازداری کوتاهی کرده و اسرار بیت رسالت را افشا کردند نموده است می فرماید: «وَ إِذَا اسْتَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ اعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ - أَنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَ أَنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبْرِيْلُ وَ صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد، و از قسمت دیگر خودداری نمود، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت - اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دل‌هایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است، و همچنین جبرئیل و مؤمنان صالح، و فرشتگان بعد از آن‌ها پشتیبان او هستند.» (۱)

(۱). تحریم، آیه ۳ و ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۲

در این که این رازی که بعضی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله افشا

کردند چه بود، بحث های مفصلی در میان مسلمانان است، و چون شرح آن به درازا می کشد می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه ۳ و ۴ سوره تحریم مراجعه فرمایید.

مورد دیگری که در قرآن مجید به صورت خاص درباره رازداری (البته با اشاره نه با تصریح) آمده است، در داستان ابولبابه است که بنی قریظه (گروهی از یهود که از هیچ گونه کارشکنی و خیانت درباره مسلمین فرو گذار نمی کردند) با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر صلی الله علیه و آله شوند، او با اشاره گفت، اگر تسلیم شوید همه شما را اعدام خواهد کرد، سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و روزهای متوالی خود را به ستون مسجد بست و مشغول توبه و گریه زاری بود سرانجام خداوند توبه او را پذیرفت و آیه ۱۰۲ سوره توبه در پذیرش توبه او نازل گردید. «وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد، خدا غفور رحیم است».

تعبیر به «گروهی» اشاره به این است که محتوای آیه مخصوص به فرد خاصی نیست بلکه تمام کسانی که گناهی می کنند و در صدد جبران بر می آیند و در توبه خود خالص و صادقند را شامل می شود.

این تقریباً مجموعه اشاراتی بود که در آیات قرآن نسبت به رازداری و افشای سر آمده است.

رازداری در روایات اسلامی

در احادیث اسلامی درباره رازداری و ترک افشای سر تعبیرات گوناگونی دیده می شود که

نشان دهنده اهتمام اسلام به این موضوع است تا آنجا که اسرار دیگران به منزله امانتهای آنها شمرده شده و افشای سرّ به عنوان خیانت در امانت است.

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِذَا حَدَّثَ الرَّجُلُ الْجَدِيثَ ثُمَّ التَفَتَ فَهِيَ أَمَانَةٌ؛ هنگامی که شخصی سخنی با دیگری می گوید سپس به اطراف خود نگاه می کند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۳

(که دیگری آن را نشنود) آن بمنزله امانت است (و افشاء این سرّ همچون خیانت در امانت است). «۱»

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ أَفْشَى سِرّاً اسْتَوْدَعَهُ فَقَدْ خَانَ؛ هر کس سرّی را که به او سپرده شده فاش کند خیانت کرده است. «۲»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ كَشَفَ حِجَابَ أَخِيهِ انْكَشَفَ حِجَابَ بَيْتِهِ؛ کسی که پرده از روی اسرار برادر مسلمانش بردارد خداوند عیوب اسرار او را بر ملا می کند. «۳»

۴- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَ مُصَادِقَةِ الْأَخْيَارِ وَ جَمِيعِ الشَّرِّ فِي الْأَذَاعَةِ وَ مُوَاحَاةِ الْأَشْرَارِ؛ تمام خیر دنیا و آخرت در دو چیز جمع شده؛ در رازداری و دوستی با نیکان و تمام بدی ها در دو چیز جمع است افشای سرّ و دوستی با بدان. «۴»

البته کتمان سر ممکن است اشاره به کتمان سرّ خویشان باشد ولی اطلاق حدیث شامل کتمان اسرار خویش و دیگران هر دو می شود.

۵- در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله در مواعظ خویش به ابو ذر چنین فرمود: «يَا اِبَادِرُ الْمَجَالِسِ بِالْأَمَانَةِ، وَ أَفْشَاءِ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ، فَاجْتَنِبْ ذَلِكَ؛

جلسات خصوصی امانت است، و افشاء سر برادر مؤمن خیانت می باشد، از آن پرهیز». (۵)

*** رازداری شاخه های متعددی دارد:

۱- حفظ اسرار دیگران؛

۲- حفظ اسرار خویشان؛

۳- حفظ اسرار اولیاء دین؛

(۱). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۳۷.

(۲). شرح غرر، جلد ۵، صفحه ۲۶۸، حدیث ۸۲۹۵.

(۳). همان مدرک، صفحه ۳۷۱، حدیث ۸۸۰۲.

(۴). بحار الانوار، جلد ۷۱، صفحه ۱۷۸، حدیث ۱۷.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۴

۴- اسرار نظام و حکومت اسلامی.

آنچه در بالا از روایات آمد مربوط به حفظ اسرار دیگران بود، و اما در مورد حفظ اسرار خویشان نیز روایات فراوانی داریم که به مسلمانان توصیه می کند اسرار زندگی خصوصی خود را حفظ کنند، چرا که افشای آن گاهی منشأ حسد، کینه توزی، رقابت های ناسالم می گردد، و انسان مورد تهاجم افراد تنگ نظر و کینه توز واقع می شود و مصالح او به خطر می افتد، که نمونه ای از آن ذیلاً از نظر می گذرد:

۱- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «سِرُّكَ سُرُورُكَ اِنْ كَتَمْتَهُ وَاِنْ اذَعْتَهُ كَانَ ثُبُورَكَ؛ سرّ تو مایه سرور و خوشحالی تو است به شرط آن که آن را کتمان کنی، و اگر آن را افشا کنی (ای بسا) مایه هلاک تو می شود». (۱)

۲- در تعبیر دیگر می فرماید: «سِرُّكَ اسِيرُكَ فَاِنْ اَفْشَيْتَهُ بَيَّرْتَ اسِيرَهُ؛ سرّ تو اسیر تو است اگر آن را افشا کنی تو اسیر او می شوی». (۲)

۳- باز در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ؛ سینه عاقل صندوق سرّ او است». (۳)

۴- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سُرُّكَ مِنْ دَمِكَ فَلَا يَجْرِيَنَّ مِنْ غَيْرِ اَوْدَاجِكَ؛ سرِّ تو

به منزله خون تو است که فقط باید در رگ های تو جاری باشد». (۴)

۵- در حدیث پرمعنایی دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است که مؤمن نمی تواند مؤمن باشد مگر این که سه خصلت در او وجود داشته باشد: سنتی از پروردگار، و سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سنتی از ولی او، سپس می فرماید: «فَسَيِّئَةٌ مِنْ رَبِّهِ كِتْمَانُ سِرِّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ؛ خداوند عالم الغیب است و اسرار غیب را بر کسی فاش نمی کند، مگر برای رسولانی که آنها را (برای حفظ اسرار غیب) پذیرفته است». سپس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را مدارات با مردم، و سنت ولی او را صبر در برابر مشکلات می شمرد. (۵)

(۱). غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۴۱، حدیث ۵۶۱۶.

(۲). همان، صفحه ۱۴۶.

(۳). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۶.

(۴). میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۷.

(۵). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۵

حتی در بعضی از روایات توصیه شده است که همه اسرار زندگی خصوصی خود را حتی به نزدیکترین دوستان نگویند، چرا که ممکن است روزی ورق برگردد و آن دوست، دشمن شود، و به افشای اسرار و ریختن آبرو پردازد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «لَا تَطَّلِعْ صَدِيقَكَ مِنْ سِرِّكَ إِلَّا عَلَى مَا لَوْ اطَّلَعَتْ عَلَيْهِ عَدُوُّكَ لَمْ يَضُرَّكَ، فَإِنَّ الصَّدِيقَ قَدْ يَكُونُ عَدُوًّا يَوْمًا؛ دوست را بر آن مقدار از اسرار آگاه ساز، که اگر دشمنت را از آن آگاه سازی به تویانی نرسد، چرا که دوست ممکن است روزی

*** در مورد افشای اسرار اولیاء اللہ و ائمه معصومین علیهم السلام روایات بسیار مهمی وارد شده و تأکید شدید بر کتمان این اسرار گردیده است.

این اسرار ممکن است اشاره به مقامات مهم معصومین علیهم السلام باشد که اگر دشمنان از آن آگاه شوند حمل به غلو می کنند و آن را دستاویزی برای تکفیر شیعیان و تضعیف یا از میان بردن آنها می کنند در حالی که مطالبی وجود دارد که حساب شده و هماهنگ با قرآن مجید و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.

یا اشاره به اسرار آنها در مورد نشر مکتب اهل بیت علیهم السلام در مناطق مختلف که برای دشمنان اهل بیت علیهم السلام بسیار حساسیت برانگیز بود.

و یا اشاره به زمان قیام امام قائم (عج) از اهل بیت علیهم السلام است، و همان گونه که بعضی از روایات اشاره دارد، بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام تصمیم بر قیام در برابر حکومت های سالم زمان داشتند، ولی چون گروهی از شیعیان ناآگاه اسرار را افشا کردند، آن قیام، عقیم شد. و در ذیل به بخشی از روایاتی که در زمینه کتمان اسرار معصومین علیهم السلام وارد شده اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «اِذَا تَقَارَبَ هَذَا الْأَمْرُ كَانَ أَشَدَّ لِلتَّقِيَّةِ؛

(۱). میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۴۲۷، حدیث ۸۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۶

اخلاق در قرآن ج ۳ ۳۹۰

هنگامی که امر قیام ما نزدیک می شود تقیه و کتمان را بیشتر کنید». (و در حفظ اسرار بکوشید). (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «مَنْ أَفْشَى سِرَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا قَاهُ اللَّهُ حَرَّ الْحَدِيدِ؛ کسی

که اسرار ما اهل بیت علیهم السلام را افشا کند، خداوند گرمی آهن را به او می چشانند» (این تعبیر ممکن است اشاره به گرمی سلاح دشمنان بر پیکر او باشد). «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام حسن عسکری می خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

«أَمْرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ وَ عَلِمْنَا الَّذِي أَوْدَعْنَاكَ، وَ اسِرَارَنَا الَّذِي حَمَلْنَاكَ فَلَا تُبَدِّ عُلُومَنَا لِمَنْ يُقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ ... وَ لَا تُفْشِ سِرَّنا الی مَنْ يَشْنَعُ عَلَيْنَا عِنْدَ الْجَاهِلِينَ بِأَحْوَالِنَا؛ به تو دستور می دهم که دین خود را مصوم داری، و دانشی را که نزد تو به ودیعت گذاردیم حفظ کنی، و همچنین اسرار خود را که به تو سپردیم، بنابراین علوم ما را نزد افراد لجوج که با آن به دشمنی بر می خیزند آشکار مکن، و اسرار ما را نزد بی خبران نسبت به احوال ما که آن را عیب بر ما می گیرند افشا ننما». «۳»

از این حدیث شریف در ضمن معلوم می شود که بیان کردن اسرار ائمه علیهم السلام نزد آگاهان و افراد حق جو و حق طلب، هیچ مشکلی ندارد، این افراد عنود و لجوج هستند که اگر مقامات اهل بیت علیهم السلام و فضایل آنان و علومشان را در معارف اسلامی و احکام بشنوند بر آن خرده می گیرند و بد و بیراه می گویند و ایجاد مزاحمت برای پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام می نمایند.

۴- در حدیثی از امام صادق علیهم السلام می خوانیم که فرمود: «امْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثٍ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافِظَتِهِمْ عَلَيْهَا، وَ عِنْدَ اسِرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عَنْ عَدُوِّنَا وَ الی اَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَسَّاتِهِمْ لِأَخْوَانِهِمْ فِيهَا؛ شیعیان ما را با سه چیز امتحان کنید، یکی

با وقت نماز که چگونه آن را حفظ می کنند (آیا نمازها را اول وقت می خوانند) و دیگر با اسراری که نزد آنها است چگونه آن را از دشمنان محافظت می نمایند، و سوم نسبت به اموالشان، آیا

(۱). بحار، جلد ۷۲، صفحه ۴۱۲.

(۲). همان مدرک.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۴۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۷

مواسات با برادران دینی خود در آن دارند؟». «۱»

۵- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «ما قَتَلْنَا مَنْ اِذَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاٍ وَلَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ؛ کسی که اسرار ما را فاش کند ما را به صورت قتل خطا نکشته، بلکه به صورت قتل عمد کشته است». «۲»

۶- در واقع بسیاری از مشکلات ائمه علیهم السلام و گرفتاری آنها در چنگال ظالمان بی رحم و دشمنان سرسخت و حسود اهل بیت علیهم السلام به خاطر این بود که بعضی از شیعیان که زبان آنها چاک و بند درستی نداشت مطالبی درباره فضائل آن بزرگواران یا ضعف ها و رذائل دشمنان آنها می شنیدند و آن را فاش می کردند، و به گوش حکام ظالم وقت می رسید، و مایه دردسر می شد و گاه به قتل آن بزرگواران می انجامید، همچنین اخباری که درباره قائم اهل بیت علیهم السلام و انتقام او از دشمنان بوده که سخت مایه وحشت دشمنان می شد، هنگامی که افشا می گشت، مشکلات عظیمی برای آن بزرگواران به دست می آمد.

۷- در حدیث دیگری که همان مضمون حدیث سابق را به شکل تازه ای دنبال می کند از همان بزرگوار می خوانیم که در تفسی آیه شریفه «وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ أَنْهَا- یعنی یهود- پیامبران خدا را به ناحق می کشند» «۳» می فرماید:

«اما وَاللَّهِ مَا قَتَلُوهُمْ بِأَسْيَافِهِمْ وَلَكِنْ إِذَا عَاوَا سِرَّهُمْ وَافْشَوْا عَلَيْهِمْ فَقَتَلُوا؛ به خدا سوگند آنها پیامبران را با شمشیرشان نکشتند، بلکه اسرار آنها را فاش کردند (و دشمنان حق ترسیدند مزاحمی برای تخت و تاج حکومتشان پیدا شود) در نتیجه پیامبران الهی کشته شدند.» (۴)

۸- در حدیث دیگری از مفضل بن عمر نقل شده که می گوید: آن روز که معلی بن خنیس (یکی از یاران امام صادق) را کشتند من خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم یا ابن رسول الله! آیا این حادثه مهمی که امروز برای شیعه اتفاق افتاده است نمی بینی؟ فرمود: چه شده است؟ عرض کردم معلی بن خنیس را کشتند فرمود:

(۱). بحار الانوار، جلد ۸۰، صفحه ۲۲.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۰، حدیث ۴.

(۳). آل عمران، آیه ۱۱۲.

(۴). مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۴. (حدیث شماره ۷).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۸

«رَحِمَ اللَّهُ الْمُعَلِّيَّ قَدْ كُنْتُ اتَّوَقَّعُ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ إِذَاعَ سِرَّنَا، وَ لَيْسَ النَّاصِبُ لَنَا حَرْبًا بِأَعْظَمِ مَوْنَهُ عَلَيْنَا مِنَ الْمُرِيْعِ عَلَيْنَا سِرَّنَا؛ خدا معلی را رحمت کند، من هم چنین انتظاری درباره او داشتم، او اسرار ما را فاش کرد، و کسی که در برابر ما به جنگ برخیزد مشقت او بر ما بیش از کسی نیست که اسرار ما را فاش کند.» (۱)

به هر حال حفظ اسرار ائمه اهل بیت علیهم السلام و به طور کلی حفظ اسرار مذهب از مسائل مسلمی است که نمی توان در آن تردید کرد، چرا که اگر این اسرار فاش شود و دشمنان بر آن دست یابند، در مورد فضایل آنها حسادت می ورزند، و در مورد برنامه های اجتماعی و تربیتی آنان

سعی می کنند، تمام آنها را خنثی نمایند، به همین دلیل دستور اکید به حفظ اسرار داده شده است.

*** شاخه دیگر از رازداری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور اسلامی است، که لزوم آن از بدیهیات است، به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم خودش نسبت به این مسأله فوق العاده اهمیت می داد، و هم اصحاب و یارانش را به آن توصیه می کرد، و بسیاری از پیروزی های مسلمین به خاطر حفظ همین اسرار بود.

مثلاً در داستان فتح مکه اگر آن زن (ساره) که از سوی دشمنان مأمور بود آمادگی مسلمان ها را برای فتح مکه به مشرکان قریش برساند، در کار خود موفق می شد مکه به این آسانی فتح نمی شد، و ای بسا خون های زیادی از طرفین بر زمین می ریخت. ولی تأکید پیامبر صلی الله علیه و آله بر کنترل راه ها و توقیف کردن آن زن مرموز و خبرچین سبب شد که لشکر عظیم اسلام ناگهان در کنار مکه پیاده شد، و مشرکان که خود در برابر عمل انجام شده یافتند، تسلیم شدند.

در روایات اسلامی به این مسأله نیز اشاره شده و تعبیرهای پر معنایی در این روایات دیده می شود از جمله:

(۱). مرآة العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۶۹

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِالْجَالِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْيُ بِتَحَصُّبِ الْأَشْرَارِ؛ پیروزی در پرتو دوراندیشی است، و دوراندیشی در به کارگیری صحیح اندیشه است، و اندیشه صحیح با نگهداری و رازداری میسر است.»

«۱»

۲- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَيَّرَ قَوْمًا بِالْإِذَاعَةِ، فَقَالَ إِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ

مِنَ الْآمِنِ اَوْ الْخَوْفِ اِذْعُوا بِهِ، فَآيَاكُمْ وَالْاِذَاعَهْ؛ خداوند متعال گروهی را به خاطر افشای اسرار سرزنش فرموده و گفته است هنگامی که مطلبی درباره امنیت یا خوف (پیروزی یا شکست) به آنها می رسد، فوراً آن را فاش می کنند (یا آنها را به عنوان پیروزی از خطرات دشمن غافل می سازند و یا به عنوان شکست مأیوس می کنند) بنابراین از افشاء اسرار بپرهیزید. «۲»

۳- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اَظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يَسِيءَ تَحْكُمَ مَفْسَدَةً لَهُ؛ اظهار کردن چیزی قبل از آن که استحکام یابد، سبب فساد آن می شود». (چرا که مخالفان آگاه می شوند و سنگ در راه آن می اندازند، و چه بسا از رسیدن به نتیجه مانع می شوند). «۳»

پیامدهای رازداری و افشای اسرار

همه انسان ها در زندگی شخصی خود رازهایی دارند که گاه مربوط به ضعف ها و عیوب آنها است و گاه مربوط به پیروزی ها و موفقیت ها می باشد، به یقین افشا کردن آنچه مربوط به ضعف و عیب است، اعتبار و حیثیت اجتماعی افراد را زیر سؤال می برد، و ای بسای مایه سلب اعتماد عمومی و شکست و آبروریزی شود، به همین دلیل هم خودشان باید آن اسرار را بپوشانند و هم دیگران، تا مجالی برای اصلاح عیوب و برطرف کردن ضعف ها حاصل شود.

و افشا کردن آنچه مربوط به پیروزی ها است آتش حسد را در دل حسودان شعله ور می سازد، و افراد تنگ نظر و بخیل را برای از بین بردن اسباب موفقیت تحریک می کند، و در هر حال مایه شرّ و فساد و بدبختی و ناکامی است به همین

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۸.

(۲). مرآه العقول، جلد ۱۱، صفحه ۶۵.

(۳). بحار الانوار، جلد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۰

دلیل باید در حفظ این اسرار کوشید.

در حدیثی از امام کاظم علیه السلام چنین نقل شده است که فرمود: «أَحْفَظُ لِسَانِكَ تُعَزَّ، وَلَا تُمَكِّنُ النَّاسَ مِنْ قِيَادِ رَقَبَتِكَ فَتُدَلَّ؛ زبانت را حفظ کن تا آبرومند باشی، و زمام اختیار خود را به دست مردم نده که ذلیل خواهی شد.» (۱)

جالب اینکه در آغاز این حدیث چنین آمده است: «أَنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ، فَإِنْ اسْتَيْطَعْتَ أَلَّا تُعْلَمَ هَذِهِ فَاَفْعَلْ؛ هرگاه در یک دست تو چیزی باشد و بتوانی کاری کنی که دست دیگر با خبر نشود بکن.» (۲)

از اینجا روشن می شود که هرگاه کسی از اسرار دیگری باخبر شود، نزد او امانت است اگر آن را افشا کند خیانت در امانت کرده، و سبب می شود که او گرفتار خسارات عظیمی شود، یا مقام و موقعیت اجتماعی او به خطر افتد و یا تنگ نظران و حسودان بر ضد او تحریک و بسیج شوند، و یا اراذل و اوباش در مال و عرض و ناموس او طمع ورزند.

به همین دلیل در احادیث بالا خواندیم که می فرمود: «اسرار شما مایه خوشحالی شما است اگر آنها را کتمان کنید، ولی اگر افشا کنید مایه هلاکت شما است.»

بنابراین انسان تا ممکن است باید اسرار خود را به کسی نگوید و به تعبیر دیگر سینه او صندوق سرّ او باشد، و اگر ضرورتی ایجاد کرد، یا بر اثر تصادفی دیگری از آن آگاه شد، او باید در حفظ اسرار بکوشد و نسبت به برادر مؤمنش خیانت نکند.

در مورد افشای اسرار مذهب و مکتب در برابر متعصبان لجوج و کینه توز که هیچ

مذهب و مکتبی را تحمل نمی کنند، و هیچ فکری غیر از فکر قاصر خویش را به رسمیت نمی شناسد نیز مطلب همین گونه است مخصوصاً در مورد فضائل ائمه معصومین علیهم السلام که شنیدن آن برای دشمنان حسود و تنگ نظر سخت و سنگین است.

همچنین در مورد حفظ اسرار سیاسی و نظامی کشور اسلام و افشای آن که گاه سرنوشت کشور اسلام را به خطر می اندازد یا سبب می شود خونهای بی گناهان

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۲۵، حدیث ۱۴.

(۲). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۱

زیادی ریخته شود و اموال و آبروها و جان هایی بر باد رود، رازداری از اهم وظائف، و افشای اسرار از زشت ترین رذائل اخلاقی است، و ترک آن کیفر سنگینی دارد.

به همین دلیل در احادیث گذشته خواندیم که امام صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که چیزی از اسرار ما را فاش کند، همچون کسی است که ما را عمداً به قتل رسانده نه به عنوان قتل خطا».

در حدیث جالبی که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است می خوانیم که خلاصه اش چنین است: دو نفر نزد علی علیه السلام آمدند، یکی از آنها را ماری گزیده بود و دیگری عقربی به او نیش زده بود، آنها سخت گریه می کردند. علی علیه السلام فرمود: اینها کیفر کاری را تحمل می کنند که انجام داده اند، آنها را به منزلشان بردند و دو ماه در ناراحت ترین حالات به سر می بردند، سپس امیر مؤمنان علی علیه السلام دستور داد آنها را نزد او حاضر کردند، فرمود: حالتان چگونه است؟ عرض کردند در سخت ترین درد و رنجها به سر می بریم فرمود: از گناهی که شما را

به اینجا کشیده است توبه کنید؟ و به او پناه برید. عرض کردند ای امیر مؤمنان چه گناهی از ما سر زده است؟ امام رو به یکی از آنها کرد و فرمود: «اما تو آیا به خاطر داری روزی فلان کس نسبت به سلمان فارسی به خاطر علاقه اش به ما بدگویی می کرد ولی تو دفاع از او نکردی بی آنکه ترسی به جان و مال و فرزندان خویش داشته باشی، تنها نوعی شرمساری مانع تو شد (که نمی باید بشود) اگر می خواهی خداوند درد تو را درمان کند تصمیم بگیر که بعد از این هر کسی از دوستان ما بدگویی کرد و تو می توانی یاریش کنی کوتاهی نکن مگر این که بر جان و مال و خانواده ات بترسی».

و به دومی فرمود: «آیا می دانی چرا به این وضع گرفتار شدی؟ آیا به خاطر داری روزی قنبر من وارد مجلس یکی از حکام جور شد و تو در آنجا بودی و به احترام او برخاستی، حاکم جور به تو اعتراض کرد که چرا در حضور من به قنبر احترام کردی؟»

تو در پاسخ گفتی من چگونه به احترام او برنخیزم در حالی که فرشتگان خدا بالهای خود را در راه او می گسترانند، و روی بال های فرشتگان راه می رود. هنگامی که این

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۲

سخن را گفتی او عصبانی شد و برخاست و به ظرب و شتم و آزار قنبر پرداخت، اگر می خواهی خداوند عافیت به تو دهد، هرگز در برابر دشمنان ما کاری نکن که به زیان دوستان ما تمام شود». «۱»

همچنین اگر در تواریخ می خواندیم که بعضی از پیشوایان اسلام جاسوس هایی را اعدام کردند به خاطر

این است که کار آنها خون های پاکی را بر زمین می ریزد، از این رو باید خون ناپاک آنها بر زمین ریخته شود.

ضرورت ها

گاه نیاز یا ضرورتی ایجاب می کند که انسان سرّ خود را به دیگری بگوید، در این گونه موارد نیز به ما دستور داده شده است که افراد عاقل و امینی را برای این کار پیدا کنیم. علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ اسَرَّ إِلَى غَيْرِ ثِقَةٍ فَقَدْ ضَيَّعَ أَمْرَهُ؛ کسی که سرّ خویش را نزد افراد غیر مطمئن بازگو کند سرّ خود را ضایع کرده است.» (۲)

حتی دستور داده اند که در صورت ضرورت سرّ خود را به کسی بسپارید که او هم سری در نزد شما داشته باشد، تا به خاطر حفظ سرّ خویش، سرّ شما را افشا نکند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «لَا تَضَعُ سِرَّكَ عِنْدَ مَنْ لَا سِرَّ لَهُ عِنْدَكَ؛ سرّ خود را نزد کسی که سری نزد تو ندارد نگذار.» (۳)

مخصوصاً باید توجه داشت کسانی که اسرار خویش را فاش می کنند، افراد قابل اعتمادی برای حفظ اسرار دیگران نیستند باید از آنها پرهیز کرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ ضَاعَفَ عَنِ حِفْظِ سِرِّهِ، لَمْ يُطِقْ سِرّاً غَيْرَهُ؛ کسی که از حفظ سرّ خود ناتوان است، توانایی بر حفظ اسرار دیگران ندارد.» (۴)

(۱). بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۲۳۷. (با تلخیص).

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵۷.

(۳). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۵۵.

(۴). همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۴۰۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۳

انگیزه های افشای سرّ و راه درمان آن

این صفت رذیله از ضعف های مختلفی است که در بعضی انسان ها سرچشمه می گیرد از جمله:

۱- افراد حسود برای ضربه زدن به کسی که مورد حسدشان است سعی در افشای اسرار آنها دارند تا از این طریق در افکار عمومی بی اعتبار شوند یا منافعشان به خطر بیفتد.

افراد کینه توز برای اعمال کینه های خود از افشای اسرار دیگران خودداری نمی کنند تا از آنها انتقام بگیرند.

۳- دیگر از انگیزه های کمی ظرفیت و جهل و نادانی و بی خبری است. کسانی که گرفتار این حالاتند هرگز راز نگهدار نخواهند بود.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که اسرار خود را نزد سه کس نگذارید، و یکی از سه کس را شخص احمق شمرد. «۱»

در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا تُسِرَّ إِلَى الْجَاهِلِ شَيْئًا لَا يُطِيقُ كِتْمَانَهُ؛ سِرَّ خود را نزد جاهل نگذار که توان کتمان آن را ندارد». «۲»

۴- اصولاً افشاء سِرّ و به طور کلی نشر خبرهای پنهانی و تازه و احیاناً شگفت انگیز برای گروهی از مردم جاذبه دارد، و آمادگی زیادی برای شنیدن آن دارند، همین معنی بعضی از مردم را وسوسه می کند که به افشاء سِرّ دیگران پردازند و نظر شنوندگان منحرف را به خود جلب کنند.

۵- لغزش ها و اشتباهات و عدم توجه به سِرّی بودن بعضی از مسائل نیز عامل مهم دیگری در افشای اسرای است، و به همین دلیل هر چه افراد رازدار بیشتر باشد، احتمال افشای سِرّ فزونی می یابد، تا آنجا که گفته اند: «كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْأَثَانَ شَاعَ؛ هر رازی از دو نفر بگذرد فاش می شود».

در حدیثی می خوانیم که امام صادق علیه السلام از یکی از یارانش به نام عمار پرسید آیا

(۱). غرر الحکم، حدیث ۴۶۶۲.

(۲). غرر الحکم، حدیث ۱۰۲۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۴

آن سِرّی را که به تو گفتم به کسی گفتم؟ عرض کرد نه به هیچکس نگفتم جز به سلیمان بن خالد. فرمود: آفرین (و به همین دلیل فاش شده است) آیا قول

شاعر را شنیده ای که می گوید:

فَلَا يَعْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّكَ تَالْتَالَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْاِثْنَيْنِ شَائِعٌ

سری که میان من و تو است نباید به شخص سومی برسد، چرا که هر سری از دو نفر تجاوز کند، پخش می شود. (۱)

دلیل آن هم روشن است چرا که اگر بنا شود هر کسی سر دیگری را به یکی از محرم اسرارش بگوید نفر دوم نیز همین کار را انجام می دهد، سومی و چهارمی نیز به محرم اسرار بگویند در مدت کوتاهی در سراسر جامعه پخش می شود.

و اما راه درمان

از بحث های پیشین دانستیم که اگر موضوع افشاء اسرار در مورد اشخاص انجام شود، آبرو، و حیثیت آنها می رود، و اعتماد عمومی را که سرمایه اصلی است از دست می دهد تا آنجا که گاهی به کلی سقوط می کند، و آثار وجودی آنان از جامعه محو می شود.

و اگر افشای اسرار مربوط به جامعه و مکتب و مذهب باشد گاه کشوری را به خطر می اندازد و پیروان مذهبی را گرفتار می سازد، خون های بی گناهان ریخته می شود، و اموال آنها به دست متعصبان غارتگر بر باد می رود.

توجه به عواقب دردناک افشای اسرار، یکی از عوامل بازدارنده درباره این رذیله اخلاقی است، همان گونه که دقت در پیامدهای هر یک از صفات رذیله، عامل بازدارنده ای در برابر آن است.

خشکانیدن ریشه های این رذیله اخلاقی یعنی جهل و حسد و کینه توزی و مانند

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۲۴، حدیث ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۵

آن راه مهم دیگری برای درمان است.

افزایش ظرفیت انسان و گنجایش روح او می تواند کمک به رازداری و حفظ اسرار دیگران کند.

اندیشه در کیفرهای سنگین الهی که افشای اسرار فرد و جامعه دارد

که در گذشته به گوشه ای از آن اشاره شد عامل بازدارنده امور دیگری است.

توجه به این نکته که اگر افشای اسرار دیگران سبب ضرر و زیان هایی به آنها بشود، فاش کننده سرّ به عنوان تسبیب، در بسیاری از موارد ضامن آن ضرر و زیان ها است، نیز عامل بازدارنده دیگری است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۷

۱۴

حلم و غضب

اشاره

خشم و غضب از خطرناک ترین حالات انسان است که اگر جلو آن رها شود، گاه به شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل بر اعصاب خودنمایی می کند و بسیاری از تصمیم های خطرناک و جنایاتی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را پردازد، در چنین حالتی انجام می شود و اگر می بینیم قرآن مجید آن را دومین صفت پرهیزکاران بعد از صفت انفاق (در آیه ۱۳۴ آل عمران) شمرده به خاطر همین است.

خشم و غضب همچون آتشی سوزان است که گاه یک جرّقه آن تدریجاً مبدل به دریایی از آتش می شود، و خانه ها و شهرهایی را در کام خود فرو می برد.

اگر تاریخ را ورق بزنیم مشکلات عظیمی را که در جوامع انسانی بر اثر شعله سوزان غضب و خشم به وجود آمده بررسی کنیم خواهیم دید که سرچشمه بسیاری از ضایعات و ناملائمات و حوادث دردناک همین خشم و غضب بوده است و خساراتی که دامن افراد و خانواده ها و اجتماعات را گرفته از بیشترین خسارات است.

با این اشاره به آیات قرآن باز می گردیم و خطرات این رذیله و برکات حلم و بردباری که نقطه مقابل آن است را مورد بررسی قرار می دهیم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۸

۱- وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ وَ

الْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُواهُمْ يَغْفِرُونَ. (شوری - ۳۷)

۲- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. (آل عمران - ۱۳۴)

۳- وَذَاتُ النَّوْنِ إِذْ دَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ. (انبیاء - ۸۷)

۴- أَنْ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ. (توبه - ۱۱۴)

۵- أَنْ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ. (هود - ۷۵)

۶- فَبَشِّرْنَاهُ بِيُغْلَامٍ حَلِيمٍ. (صافات - ۱۰۱)

۷- وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. (فرقان - ۶۳)

۸- خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹)

ترجمه

۱- همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند عفو می کنند.

۲- همانها که در توانگری و تنگ دستی انفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از خطای مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد.

۳- ذا النون (یونس) را (به یاد آور) در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمت ها (ی متراکم) صدا زد (خداوندا) جز تو معبودی نیست منزه تو، من از ستمکاران بودم.

۴- به یقین ابراهیم مهربان و بردبار بود.

۵- چرا که ابراهیم بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۷۹

۶- ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و صبور بشارت دادیم.

۷- و هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند) به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنائی و بزرگواری می گذرند).

۸- (به هر حال) با آنها مدارا کن و عذرشان

را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث که درباره اوصاف گروهی از مؤمنان پاکدل و مشمول عنایات حق سخن می گوید، بعد از ذکر ایمان و توکل بر خدا می فرماید: «آنها کسانی هستند که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند، و هنگامی که خشمگین شوند (خشم خود را فرو می برند و) عفو می کنند (وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ).»
به تعبیر دیگر آنها هنگامی که آتش غضب در درونشان شعله ور می شود خود را کنترل می کنند و دست به انواع گناهان و جنایات آلوده نمی سازند.

ذکر این صفت بعد از مسأله اجتناب از گناهان بزرگ و اعمال زشت شاید به این جهت است که سرچشمه بسیاری از گناهان، حالت غضب است که زمام نفس را از دست عقل بیرون می برد و آزادانه به هر سو می تازد.

جالب اینکه نمی فرماید: آنها غضب نمی کنند، چرا که خشم و غضب به هنگام بروز ناملایمات سخت، طبیعی هر انسانی است، مهم آن است که آنها بر غضب خویش مسلطند و هرگز زیر سلطه غضب قرار نمی گیرند، به خصوص اینکه وجود غضب در انسان همیشه جنبه منفی و ویرانگری ندارد، گاه می شود که بسیار سازنده است که بعداً به طور مشروح به خواست خدا به آن می پردازیم.

*** در دومین آیه بعد از آن که به پرهیزکاران، وعده بهشت جاویدان می دهد که

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۰

وسعت آن به وسعت آسمانها و زمین است در بیان اوصاف آنها نخست مسأله انفاق را مطرح می کند و می گوید: «این پرهیزکاران کسانی هستند که در وسعت

و پریشانی انفاق می کنند» (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ) سپس می افزاید: «و خشم خود را فرو می برند» (وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ) و در نتیجه از «خطاهای مردم می گذرند» (وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ) و در مجموع آنها افرادی نیکوکارند، «چرا که خداوند نیکوکاران را دوست دارد» (وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ).

جالب این که در آیه بعد از آن وعده آمرزش و مغفرت به آنها داده شده که اگر لغزشی برای آنها پیدا شود، و گناهی از آن ها سرزند به یاد خدا بیفتند و استغفار کنند، خداوند آنها را مشمول عفو خود قرار می دهد.

اشاره به این که همان گونه که آنها دیگران را عفو می کنند و از خطاهایشان می گذرند، خداوند هم آنها را عفو می کند و از خطاهایشان می گذرد.

به هر حال «کظم غیظ؛ فرو بردن خشم» در این آیه به عنوان یکی از صفات برجسته پرهیزکاران، و در رده های اول بیان شده است. (۱)

*** در سؤمین آیه سخن از خشم و غضب یکی از پیامبران الهی یعنی «یونس» علیه السلام نسبت به امت خویش است. خشمی که در ظاهر مقدس بود ولی در واقع از عجله و دستپاچگی نشأت می گرفت و به همین دلیل خداوند به خاطر این «ترک اولی» او را در تنگنای شدیدی قرار داد و سرانجام از این «ترک اولی» توبه کرد، می فرماید:

«و ذا النُّونِ» (یونس) را (به یادآور) در آن هنگام خشمگین (از میان قوم خود) رفت، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت (اما هنگامی که در کام نهنگ فرو

(۱). «کَظِمٌ» صیغه مبالغه از ماده کظم (بر وزن نظم) در اصل به معنی بستن گلوی مشک بعد از پر شدن است، به

همین دلیل کظیم به کسی گفته می شود که مملو از غضب شده و خویشتن داری می کند و به اصطلاح دندان بر جگر می گذارد و صرف نظر می کند، و غیظ به معنی شدت خشم است که بر اثر بروز ناملایمات به انسان دست می دهد و به نظر می رسد که غیظ مرحله شدید و بالای خشم می باشد بنابراین کظم غیظ به معنی خویشتن داری و سلطه بر نفس به هنگام بروز شدت غضب است و این صفت بسیار بالایی است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۱

رفت) در آن ظلمت های متراکم صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم (وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ اِنْ لَّا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ).

سرانجام و بعد از تحمل سختی های فراوان خداوند توبه او را پذیرفت و بی آنکه در شکم نهنگ هضم شود، او را بیرون فرستاد، با تنی بسیار رنجور و ضعیف و ناتوان.

در این که مدت توقف یونس علیه السلام در شکم ماهی چقدر بوده چهل روز یا یک هفته یا سه روز، یا طبق روایتی که از علی علیه السلام نقل شده نه ساعت، اختلاف است، هر چه بود بسیار جانکاه و ناراحت کننده بود حتی یک لحظه آن.

راستی «یونس» چه «ترک اولی» کرده بود که مستحق چنین کیفری شد؟ با این که می دانیم از انبیاء گناه و معصیتی سر نمی زند، تصور ابتدایی بر این است که خشم و غضب در برابر قوم گمراهی که دعوت خیرخواهانه پیامبر دلسوزی مانند یونس علیه السلام را نمی پذیرند، کاملاً طبیعی است، ولی برای پیامبر بزرگی مانند او، اولی این

بود که پس از آگاهی از این که به زودی عذاب الهی برای آن قوم فرا خواهد رسید، باز هم تا آخرین لحظه آنها را ترک نگویید، و از تأثیر سخن مأیوس نشود، و اگر یونس علیه السلام خشمگین نمی شد، شاید در کار خود تجدید نظر می کرد، تجربه نیز نشان داد که آن قوم در آخرین لحظات بیدار شدند و دست توبه و انابه به درگاه حق برداشتند و خداوند عذاب را از آنان برگرفت.

جایی که چنین خشمی را- که زیاد هم بی دلیل نبود- خداوند بر پیامبرانش نمی بخشد چگونه شعله های خشمی را که از کینه توزی و انتقام و حسد و خوی های رذیله دیگر زبانه می کشد خواهد بخشید؟

بدیهی است منظور از خشم در اینجا خشم بر قوم گنهکار است، و منظور از جمله (فَطَنُّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ)؛ این است که او گمان می کرد، هجرتش از میان آن قوم گنهکار کار بدی نیست که در خور سرزنش و کیفر باشد، و منظور از اعتراف یونس علیه السلام به ظلم و ستم همان ظلم و ستم بر خویشان است که گرفتار مجازات «ترک اولی شد».

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۲

و اما آیاتی که از حلم و بردباری و ترک غضب ستایش می کند به شرح زیر است:

در اولین و دومین آیه از آیات مورد بحث خداوند، حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان «اَوَّاهِ حَلِيمٍ» یا «حَلِيمٍ اَوَّاهِ» معرفی می کند، اولی به دنبال داستان سرپیچی آزر (عموی ابراهیم) از دعوت او به سوی توحید و بت شکنی و استغفار ابراهیم علیه السلام برای او، و دومی به دنبال خبر دادن فرشتگان از مجازات «قوم لوط» و تقاضای

ابراهیم علیه السلام از خداوند در مورد تخفیف مجازات آنان آمده است.

«اَوْاهُ» به معنی کسی است که مهربان و رحیم است، و برای هدایت افراد دل سوزی فراوان می کند. (۱)

به هر حال توصیف حضرت ابراهیم علیه السلام به «اَوْاهِ حَلِيمٍ» یا «حَلِيمٍ اَوْاهِ» که بیانگر رابطه و نزدیکی این دو وصف با یکدیگر است. نشان می دهد که فرو بردن غضب و حلم و بردباری و دلسوزی حتی درباره مجرمان و تلاش برای نجات آنها از چنگال جرم و گناه و کیفر از صفات برجسته ای است که انبیاء بزرگ به آن متّصف بودند.

حضرت ابراهیم علیه السلام نه تنها در برابر عمویش «آزر» که مردی متعصب و لجوج بود حلم و بردباری نشان می داد بلکه حتی در برابر «قوم لوط» با آن آلودگی های عجیب، دلسوزی داشت که اگر ممکن باشد آنها را از این آلودگی ها و گناهان بزرگ رهایی بخشد تا گرفتار عذاب الهی نشوند.

ولی فرمان الهی فرا رسید که همین اندازه حلم و بردباری در برابر عمو و قوم لوط کافی است، آنها قابل هدایت نیستند. و مخصوصاً قوم لوط گرفتار آن عذاب شدید و کوبنده شدند.

*** در ششمین آیه خداوند، یکی از مواهب بزرگ خویش را بر ابراهیم می شمرد،

(۱). البته برای «اَوْاه» معنای دیگری ذکر شده، ولی مناسب همان معنی است که در بالا گفته شده و در اصل «اَوْاه» به معنی کسی است که فراوان آه می کشد خواه به خاطر توبه باشد یا مسؤولیت، یا دلسوزی نسبت به مردم.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۳

می فرماید: (دعای او را درباره فرزند اجابت کردیم و) او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم (فَبَشِّرْهُنَّاهُ

بِغْلَامٍ حَلِيمٍ).

جالب این که از میان تمام صفات برجسته انسان، در این آیه تنها روی صفت حلم و بردباری تکیه شده است.

راغب در کتاب مفردات می گوید: حلم به معنی خویشتن داری به هنگام هیجان غضب است و از آنجا این حالت از عقل و خرد ناشی می شود که گاه حلم به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته است.

این پیشگویی درباره «اسماعیل» تحقق یافت، هنگامی که به صورت جوان نوری در آمد هوشیاری و عقل و حلم و بردباری خود را به هنگام فرمان الهی درباره ذبح او نشان داد و همان گونه که در آیه بعد از آن آمده است، «به پدرش عرض کرد: «یا اَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ؛ پدر جان آنچه را دستور داری انجام ده» و در برابر مسأله ذبح تا آخرین مرحله که فرمان خودداری به ابراهیم علیه السلام داده شد خونسرد و تسلیم بود.

*** در هفتمین آیه که بیان صفات «عباد الرحمن» (بندگان خاص خدا) می کند در ضمن صفات برجسته دوازده گانه آن ها این صفت را بر می شمرد، «هنگامی که جاهلان آن ها را خطاب می کنند (و سخنان ناموزون به آنها نثار می کنند) آنها در پاسخ سلام می گویند (و از کنار آنها با حلم و بزرگواری می گذرند) «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا».

گرچه در این آیه واژه حلم به کار نرفته، ولی مفهوم مجموع آیه آن است که بندگان خاص خدا در برابر ناملایمات مخصوصاً سخنان زشت جاهلان خشمگین نمی شوند و بردباری نشان می دهند، و خود را از شر درگیری با این گونه افراد به وسیله حلم و بردباری رهایی می بخشند.

در حدیثی که در تفسیر آیه آمده است چنین می خوانیم که: پیامبر

اکرم صلی الله علیه و آله روزی فرمود: جمعی از امت من باشند که من آنها را دوست دارم و آنها نیز مرا

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۴

دوست دارند، و آنها هنوز به وجود نیامده اند، گویا ایشان را می بینم (سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از اوصاف برجسته آنها را شمرد تا به اینجا رسید) و به صفت صبر و حلم آراسته باشند... و در طریق رفق و مدارا سلوک کنند، کسی عرض کرد یا رسول الله با غلامان خود رفق و مدارا کنند، فرمود: نه، آنها غلام ندارند و خودشان خدمت خویش را انجام می دهند، بلکه با جاهلان و سفیهان مدارا نمایند سپس این آیه را تلاوت فرمود: (وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا). «۱»

منظور از سلام در اینجا این است با آنها با مسالمت رفتار می کنند و پاسخی که توأم با مقابله به مثل و لغو و دشنام باشد نمی گویند و به سخنان زشت آنها بی اعتنا هستند گویی اصلاً نشنیده اند.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث که در سوره اعراف آمده است سه دستور مهم در عبارت کوتاهی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله - به عنوان نماینده همه مؤمنان - داده شده است می فرماید: عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن) (خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

طبیعی است روی گردانی از جاهلان به معنی حلم و بردباری و ترک هر گونه پرخاشگری در برابر آنان است. بلکه می توان گفت: دو جمله قبل هم که دستور به مدارا و

پذیرش عذر به دعوت نیکی ها می دهد به نوعی دلالت بر همین معنی دارد.

راه و رسم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همیشه همین بود که در برابر جاهلان و نابخردان نهایت صبر و حوصله و تحمل و بردباری را نشان می داد و هرگز به خاطر سخنان ناموزون و کارهای بی ادبانه آنها خشم و غضب بر او چیره نمی شد.

آیه بعد از این آیه که می گوید: اگر وسوسه های شیطان به تو برسد، به خدا پناه بر

(۱). تفسیر منهج الصادقین، جلد ۶، صفحه ۴۱۷، (مطابق نقل تفسیر اثنی عشری ذیل آیه مورد بحث) و تفسیر روح البیان، جلد ۶، صفحه ۲۴۱ (ذیل آیه مورد بحث).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۵

که او شنونده و دانا است (وَ اَمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) می تواند اشاره دیگری به این معنی باشد که آتش خشم و غضب یک انگیزه شیطانی است که هر کس در برابر آن باید به خدا پناه برد.

شاهد این سخن روایتی است که در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه آمده است هنگامی که آیه اول نازل شد و دستور بردباری در برابر جاهلان داد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرضه داشت «كَيْفَ يَا رَبُّ وَالْغَضَبُ؛ چگونه می توانم تحمل کنم» در حالی که خشم و غضب حاصل می شود؟» آیه بعد نازل شد و حضرت دستور داد که در برابر تحریکات شیطانی به خدا پناه ببر. «۱»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که جامع ترین آیات قرآن درباره مکارم اخلاق، همین آیه است. «۲»

راستی هم چنین است زیرا در برابر خطاها، عفو و پذیرش عذر را

در پیش گرفتن، و همه مردم را دعوت به نیکی نمودن، و با جاهلان و نابخردان درگیر نشدن، سه برنامه مهم در رابطه با زندگی اجتماعی و فعالیت های جمعی است که اگر هر سه با شرایط خاصش پیاده شود، اکثر مشکلات اجتماعی حل خواهد شد.

*** از مجموع آیات فوق اهمیت فضیلت اخلاقی حلم و بردباری و خطرات رذیله خشم و غضب به خوبی آشکار می شود.

خشم و غضب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی تعبیرات عجیب و تکان دهنده ای درباره خشم و غضب وارد شده است، که از خطرات این رذیله اخلاقی به خوبی پرده بر می دارد، دوازده حدیث که ذیلاً از نظر شما عزیزان می گذرد، گلچینی از آنها است.

(۱). تفسیر روح البیان، جلد ۳، صفحه ۲۹۸، ذیل آیه.

(۲). مجمع البیان، ذیل آیه.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۶

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «الْغَضَبُ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ غضب، آتش پاره سوزان و برافروخته ای است از سوی شیطان». (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْعَسَلَ غَضَبَ إِيْمَانَ رَا فَاَسَدٌ مِی كَنَد هَمَان كُونه كَه صَبْر (دَارُوی بَسِیَار تَلْخِی اَسْت كَه دَر تَلْخِی ضَرْب المَثَل اَسْت) عَسَل رَا خَرَاب مِی كَنَد». (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اعْيِدِي عَيْدُوَ لِلْمَرْءِ غَضْبُهُ وَ شَهْوَتُهُ، فَمَنْ مَلَكَهُمَا عَلَتْ دَرَجَتُهُ وَ بَلَغَ غَايَتَهُ؛ سخت ترین دشمن انسان غضب و هوای نفس او است، هر کس بتواند این دو را مهار کند، درجه او بلند می شود، و به آخرین مرحله کمال می رسد». (۳)

۴- در حدیث دیگری از همان امام همام می خوانیم: «الْغَضَبُ

نَارًا مُوقَدَةً، مَنْ كَظَمَهُ أَطْفَأَهَا، وَ مَنْ أَطْلَقَهُ كَانَ أَوَّلَ مُحْتَرِقٍ بِهَا؛ غضب آتش برافروخته ای است که هر کس آن را فرو برد، آن آتش را خاموش کرده، و هر کس جلو آن را رها کند، نخستین کسی است که به آن آتش می سوزد». (۴)

۵- در عبارت گویای دیگری از آن بزرگوار آمده است: «لَيْسَ لِابْلِيسَ جُنْدٌ أَشَدُّ مِنَ النَّسَاءِ الْغَضَبِ؛ برای شیطان سپاهی قوی تر از زنان (فاسد) و غضب نیست». (۵)

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام در یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی می خوانیم: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم و غضب کلید تمام بدی ها است». (۶)

۷- خطرات غضب به قدری است که امام سجاد علیه السلام در یکی از دعاهای معروف صحیفه سجادیه از آن به خدا پناه می برد و عرضه می دارد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحِرْصِ وَ سَيِّرَةِ الْغَضَبِ وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ وَ قَلَّةِ الْقَنَاعَةِ؛ خداوندا من به تو پناه می برم از هیجان حرص و شدت غضب و چیره شدن حسد و ضعف شکیبائی و کمی قناعت». (۷)

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۶۵.

(۲). همان مدرک.

(۳). شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۴۵۴، حدیث ۳۲۶۹.

(۴). همان، صفحه ۴۷، حدیث ۱۷۸۷.

(۵). آثار الصادقین، جلد ۱۵، صفحه ۴۵۴.

(۶). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

(۷). صحیفه سجادیه، دعای ۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۷

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «إِيَّاكَ وَ الْغَضَبَ فَأَوْلُهُ جُنُونٌ وَ آخِرُهُ نَدَمٌ؛ از غضب بیرهیز که آغازش دیوانگی و آخرش پشیمانی است». (۱)

۹- از همان بزرگوار در تعبیر گویای دیگری در رابطه منفی غضب و عقل می خوانیم: «عِنْدَ غَلْبَةِ الْغَيْظِ

وَ الْغَضَبِ يُخْتَبِرُ حِلْمَ الْهُلَمَاءِ؛ به هنگام غلبه خشم و غضب عقل عاقلان به آزمون گذارده می شود. «۲»

۱۰- و نیز در گفتار پر معنای دیگر درباره عواقب دردناک غضب می فرماید: «عُقُوبَةُ الْغَضُوبِ وَ الْحَقُّودِ وَ الْحَسُودِ تَبِيدٌ بِأَنْفُسِهِمْ؛ کیفر افراد خشمگین و کینه توز و حسود، قبل از هر کس دامن خود آنها را می گیرد». «۳»

۱۱- از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ کسی که خشم خود را باز دارد، خداوند عیوب او را مستور می دارد». «۴»

۱۲- این بحث را با حدیث ناب دیگری پایان می دهیم- هر چند احادیث معصومین علیهم السلام در این زمینه بسیار فراوان و پر بار است- امام صادق علیه السلام می فرماید:

«أَيُّ شَيْءٍ أَشَدُّ مِنَ الْغَضَبِ إِذَا الرَّجُلُ إِذَا غَضِبَ يَقْتُلُ النَّفْسَ وَ يَقْدِفُ الْمُحْصَنَ؛ چه چیز بدتر از غضب است، هنگامی که انسان خشمگین می شود، آدم می کشد و افراد پاک را دشنام می دهد و متهم می سازد». «۵»

*** از روایات بالا- که گلچینی از روایات زیادی بود که در نکوهش غضب وارد شده است- ابعاد فاجعه ای که غضب و خشم در زندگی انسان می آفریند به خوبی روشن شد، در حقیقت همان گونه که در روایات بالا آمد خشم بدترین دشمن انسان، آتش سوزان، خطرناکترین لشکر شیطان، کلید تمام بدی ها، آغازش جنون و پایانش

(۱). شرح غرر، جلد ۲، صفحه ۲۸۶، حدیث ۲۶۳۵.

(۲). همان، جلد ۴، صفحه ۳۲۶، حدیث ۶۲۲۵.

(۳). همان، صفحه ۳۶۱، حدیث ۶۳۲۵.

(۴). المحججه البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

(۵). سفینه البحار، ماده غضب.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۸

پشیمانی است.

اثرات ویرانگر غضب و پیامدهای آن

کمتر صفتی از صفات رذیله است که به اندازه غضب ویرانی به بار می آورد و اگر

فهرستی از آثار سوء غضب نوشته شود، معلوم می گردد که اثرات سوء آن از بسیاری از اخلاق رذیله بیشتر است، و از جمله می توان امور زیر را برشمرد:

۱- قبل از هر چیز باید به این نکته توجه داشت که خشم و غضب دشمن آدمی است و به هنگام هیجان غضب، عقل به کلی از کار می افتد، و انسان دیوانه وار حرکاتی را انجام می دهد که نه تنها مایه تعجب همه اطرافیانش می گردد، بلکه خود او نیز بعد از فرو نشستن آتش غضب، از کارهایی که در آن حال انجام داده است در تعجب و وحشت فرو می رود، در آن حال گاهی دیوانه وار به هر کس حتی نزدیکترین دوستان خود حمله می کند، دست او تا مرفق در خون بی گناهان فرو می رود، می زند، درهم می شکند، می کوبد و ویران می کند، درست همانند یک دیوانه خطرناک.

لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرماید: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْأَلْبَابَ وَ يُبْعِدُ مِنَ الصَّوَابِ؛ غضب عقل آدمی را فاسد می کند، و انسان را از کار صحیح دور می سازد.» (۱)

و نیز به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که اگر بخواهید میزان عقل انسان ها را به دست آورید، به مقدار مالکیت آنها بر نفس و اعصابشان به هنگام غضب نگاه کنید، در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لَا يُعْرِفُ الرَّأْيُ عِنْدَ الْغَضَبِ؛ فقط در موقع غضب می توان عقل و رأی افراد را سنجید.» (۲)

۲- غضب موجب تباهی ایمان است، زیرا افراد عصبانی نه تنها مرتکب گناهان کبیره می شوند که با ایمان صحیح سازگار نیست، بلکه گاهی به ساحت مقدس پروردگار نیز - نعوذ بالله - جسارت می کنند، و یا بر حکمت و

قسمت و تدبیر او خرده می گیرند که این مرحله ای است بسیار خطرناک.

در احادیث گذشته خواندیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: غضب ایمان را فاسد می کند، همان گونه که صبر (دارویی است بسیار تلخ) عسل را فاسد می کند.

(۱). غرر الحکم، حدیث ۱۳۵۶.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۱۳.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۸۹

۳- غضب منطوق انسان را خراب می کند، و به گزافه گویی و باطل گویی وامی دارد، و اگر شخص غضبناک در مقام قضاوت باشد به یقین داوری صحیح نخواهد کرد. به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «شِدَّةُ الْغَضَبِ تُغَيِّرُ الْمُنْطَقَ وَ تَقْطَعُ مَادَّةَ الْحُجَّةِ، وَ تُفَرِّقُ الْفَهْمَ؛ شدت غضب منطوق انسان را دگرگون می سازد، و ریشه دلیل را قطع می کند، و فهم و شعور را پراکنده می سازد.» (۱)

در آداب القضاء در کتاب قضاوت از کتب فقهیه نیز تصریح شده است که قاضی به هنگام غضب بر کرسی قضاوت ننشیند.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ ابْتُلِيَ بِالْقَضَاءِ فَلَا يَقْضِي وَ هُوَ غَضْبَانٌ؛ کسی که گرفتار امر قضاوت می شود، در حال غضب قضاوت نکند.»

۴- دیگر از پیامدهای سوء خشم و غضب، آشکار شدن عیوب پنهانی انسان است زیرا در حال عادی، هر کس خود را کنترل می کند، تا عیوب و نقطه ضعف های خویش را پنهان دارد، و آبرویش را در برابر این عیوب که تقریباً همه کم و بیش دارند حفظ نمایند، اما هنگامی که آتش خشم و غضب شعله ور می شود، پرده ها کنار می رود، و کنترل عقل برداشته می شود، و عیوب مخفی انسان آشکار می گردد، و آبروها بر باد می رود.

در غرر الحکم

از امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین نقل شده است: «بُئِسَ الْقَرِينُ الْغَضَبُ يُبْدِي الْمَعَابِبَ، وَ يُدْنِي الشَّرَّ وَ يُبَاعِدُ الْخَيْرَ؛ غَضَبُ هَمْنِشِينَ بَدِي اسْت، عِيُوبَ نَهَانِي رَا آشْكَارَ مِي سَاَزْد، شَرُّ وَ بَدِي رَا نَزْدِيكَ وَ خَيْرٌ وَ نِيكِي رَا دُورَ مِي سَاَزْد.» (۲)

۵- خشم و غضب راه شیطان را به سوی انسان باز، و به او نزدیک می سازد، زیرا ایمان و عقل که دو مانع قوی در برابر هجمات شیطانند به هنگام غضب، ضعیف و ناتوان می شوند، و موانع از سر راه شیطان برداشته می شود به همین دلیل به آسانی در انسان نفوذ می کند.

در حدیث معروفی می خوانیم: هنگامی که نوح علیه السلام امت خود را (که بعد از ارشاد و

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۸.

(۲). جامع احادیث الشیعه، کتاب الجهاد، جلد ۱۳، صفحه ۴۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۰

تبلیغ طولانی و مستمر پذیرش هدایت نشده بودند) نفرین کرد (و نابود شدند) شیطان نزد نوح علیه السلام آمد و گفت: تو حقی بر گردن من داری می خواهم آن را تلافی کنم.

نوح علیه السلام در تعجب فرو رفت، گفت بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم، چه حقی؟

گفت همان نفرینی که درباره قومت کردی و آنها را غرق نمودی و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم، و من تا مدتی راحتم، تا زمانی که نسل دیگری پیاخیزد و من به گمراه کردن آنها مشغول شوم.

نوح علیه السلام (با این که می دانست نهایت کوشش را برای قوم خود کرده بود در عین حال ناراحت شد و) به شیطان گفت: حالا چه جبرانی می خواهی کنی؟

(نوح می خواست سخنان او را نپذیرد،

ولی خطاب از طرف پروردگار آمد که گفتارش را بپذیر در اینجا راست می گوید).

شیطان گفت: در سه زمان به یاد من باش، که من نزدیکترین فاصله را به مردم در این سه موقع دارم:

۱- هنگامی که خشم تو را فرا می گیرد به یاد من باش.

۲- هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می کنی مراقب من باش.

۳- و هنگامی که با زن بیگانه ای تنها هستی، و هیچ کس در آنجا نیست باز به یاد من باش. «۱»

در روایت دیگری می خوانیم که «ذو القرنین یکی از فرشتگان را ملاقات کرد و به او گفت: دانشی به من بیاموز که بر ایمان و یقینم بیفزاید. او گفت: خشم و غضب را ترک کن زیرا هنگامی که انسان غضب می کند، شیطان بیش از هر زمان بر او مسلط است، بنابراین غضب را با وقار خویشتن داری بازگردان، و آتش آن را با آرامش خاموش کن و از عجله بپرهیز که هنگامی که در کارها عجله کنی از نصیب خود

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۱، صفحه ۳۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۱

محروم خواهی شد و در برابر اشخاص دور و نزدیک مهربان باش و سخت گیر و عنود نباش. «۱»

بی شک غضب علاوه بر این آثار شوم مادی و اجتماعی و اخلاقی آثار سوء معنوی فراوانی نیز دارد به طوری که از روایات مختلف استفاده می شود کسی که خشم خود را فرو برد، ثواب شهدا را «۲» دارد و در قیامت همنشین انبیاء «۳» و قلب او از نور ایمان پر می شود «۴»

اسباب و انگیزه های غضب

غضب و خشم پدیده روحی پیچیده ای است که از عوامل و انگیزه های مختلف سرچشمه می گیرد و شناخت این عوامل

یکی از مهمترین اسباب تند خویی و غضب است، از جمله عوامل و اسباب زیر را می توان نام برد که هر یک سهم مهمی در بروز این پدیده خطرناک روحی دارد از جمله:

۱- قضاوت های عجولانه: در زندگی فردی و اجتماعی همه روز اخبار ناراحت کننده ای به انسان می رسد، اگر فوراً به قضاوت بنشیند، آتش خشم در دل او شعله ور می شود، و گاه دست به کارهای زشت و خطرناکی می زند، و چه بسا بعد از تحقیق و تحمل می بیند اصل خبر نادرست یا حد اقل ناقص بوده که اگر تحقیق می کرد، هرگز خشمگین نمی شد. اخلاق در قرآن ج ۳ ۴۳۴

آری این قضاوت های عجولانه است که در طول تاریخ عامل عصبانیت ها و عواقب تلخ و دردناک شده است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که می فرماید: «مِنْ طَبَائِعِ الْجُهَالِ التَّسْرُوعُ إِلَى الْغَضَبِ فِي كُلِّ حَالٍ؛ از طبیعت جاهلان این است که در هر حال به سوی خشم و

(۱). المحججہ البيضاء، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

(۲). جامع احادیث الشیعه، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۹.

(۳). همان مدرک.

(۴). همان، صفحه ۴۷۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۲

غضب سرعت می کنند (چرا که گرفتار قضاوت های عجولانه می شوند). «۱»

۲- کمی ظرفیت: افرادی که دارای روح بزرگ، و فکر گسترده هستند، حوادث تلخ را در درون جان خود، تحمل می کنند و نگه می دارند، ولی افراد کم ظرفیت با کمترین ناملائی از ناملائمات بر می آشوبند، و گاه به زمین و زمان بد می گویند.

حدیث بالا که سرعت غضب را از خوی جهال شمرده بود اشاره ای به این حقیقت نیز می تواند داشته باشد.

۳- تکبر و خودبرتربینی: افراد متکبر افرادی پر توقع اند و همیشه مایل هستند که دیگران حریم آنها

را حفظ کنند، مقدم آنها را خیر مقدم بدانند و گرمی دارند و امتیازات خاصی برای آنها قائل شوند، اما هنگامی که این عکس العمل ها را از مردم نمی بینند به سرعت عصبانی و خشمگین می شوند، در حالی که ریشه اصلی بدبختی در وجود خود آنها است و دوستان و اطرافیان مردم گناهی ندارند.

در حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام نقل شده که ضمن شرح اسباب غضب یکی از عوامل آن را تکبر و عجب و خودبینی برشمرد. «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که حواریون به او گفتند ای آموزنده نیکی ها به ما بگو از همه خطرناک تر چیست؟ فرمود: غضب خداوند است، عرض کردند: با چه وسیله ای از غضب خداوند در امان باشیم، فرمود: غضب نکنید.

عرض کردند سرچشمه غضب چیست؟ فرمود: «الْكِبْرُ وَالْتَّحَبُّرُ وَمَحَقَرَةُ النَّاسِ؛ تکبر و خودبزرگ بینی و مردم را کوچک شمردن». «۳»

۴- حسد و کینه توزی: افراد حسود و کینه توز، مواد اصلی کینه توزی را در درون دل نهفته اند، و دقیقاً همچون مخزن باروتی است که با نزدیک شدن به جرقه کوچکی شعله ور می گردد، و آتش خشم از تمام وجودشان ظاهر می شود. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْحِقْدُ مَثَارُ الْغَضَبِ؛ کینه توزی سبب خشم

(۱). شرح غرر الحکم، جلد ۶، صفحه ۲۸، حدیث ۹۳۵۱.

(۲). محججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۴.

(۳). سفینه البحار، ماده غضب.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۳

است. «۱»

۵- حرص و دنیاپرستی: افرادی که عشق و دلباختگی به دنیا وجودشان را پر کرده و حرص و آز در درون جانیشان لانه گزیده، کمترین مزاحمت به منافع خویش را تحمل نمی کنند، و به سرعت بر

می آسوبند. و از آنجا که زندگی اجتماعی خالی از مزاحمت های پی در پی نیست، بلکه می توان گفت مزاحمت های جزئی همه روز وجود این گونه افراد غالباً خشمگین و عصبانی هستند و اگر نتوانند، خشم خود را بر سر این و آن بریزند، درون جانشان را همچون خوره می خورد.

در ادامه حدیثی که از حضرت مسیح علیه السلام در بالا اشاره کردیم نیز اشاره به این عامل شده و می فرماید: «وَشِدَّةُ الْحِرْصِ عَلَى فُضُولِ الْمَالِ وَالْجَاهِ؛ شدت حرص بر فزونی مال و مقام».

درمان غضب

با توجه به این که غضب، آثار شوم و پیامدهای بسیار خطرناکی دارد، و گاه شیرازه زندگی انسان را از هم می پاشد، کوشش و تلاش برای درمان آن بسیار لازم است و افراد عصبانی اگر در اصلاح حال خویش نکوشند پشیمان خواهند شد.

بزرگان علم اخلاق در این زمینه بحث های فراوانی دارند و از آن بالاتر در روایات اسلامی دستورهای مهم و مؤثری برای خاموش کردن آتش غضب داده شده است که گلچینی از آن را ذیلًا از نظر می گذرانیم:

۱- افراد خشمگین و عصبانی همیشه حتی قبل از آن که شعله های آتش غضب قلب آنها را احاطه کند، باید در آثار شوم آن بیندیشند، و مرتب به خود تلقین کنند که غضب آتشی است که ممکن است خرمن ایمان و سعادت و هستی آنها را بسوزاند، غضب آتش خشم خدا را در دنیا و آخرت می افروزد. غضب دوستان را از انسان دور می کند و حربه به دست دشمنان می دهد، غضب آثار ویرانگری روی اعصاب انسان می گذارد، عمر او را کم می کند و سلامتی او را به خطر می اندازد. غضب انسان را از رسیدن به مقامات

(۱). شرح غرر، جلد ۱، صفحه ۱۴۲، حدیث ۵۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۴

به عکس، حلم و بردباری رمز موفقیت و پیشرفت و سلامت روح و جسم و سبب محبوبیت در جامعه و موجب رضای خدا و دوری شیطان است. همچنین درباره ثواب های الهی که برای بردباران ذخیره شده و کیفرهایی که در انتظار صاحبان غضب است نیز بیندیشید.

نه تنها در حال غضب، بلکه قبل از آن نیز باید در این مسائل بیندیشد و به خود تلقین کند تا گرفتار آن نشود.

۲- فکر در عواقب خشم و غضب؛ بارها این نکته را تجربه کرده ایم و اگر ما تجربه نکرده ایم دیگران تجربه کرده اند، که هر تصمیمی که انسان به هنگام غضب می گیرد نسنجیده و نادرست است و غالباً موجب پشیمانی می گردد، چه بهتر که این جمله معروف را که از بعضی از دانشمندان به یادگار مانده، همواره با خود زمزمه کند، به هنگام غضب نه تصمیم و نه تنبیه و نه مجازات.

۳- از طرق مهم درمان که در روایات بر آن تأکید شده است ذکر خدا است، در بعضی از روایات آمده هنگامی که عصبانی می شوید: «اعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» بگوئید. «۱»

در بعضی دیگر آمده است به هنگام غضب «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» بگوئید تا غضب از شما برود. «۲»

در بعضی دیگر از روایات آمده است: «به هنگام غضب صورت بر زمین بگذارید و برای خدا سجده کنید».

ابو سعید خدری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: غضب جرقه ای است که در قلب انسان قرار می گیرد (و آثار آن در وجود

او نمایان می شود) آیا نمی بینید که چشمان او سرخ، و رگ های او متورم می شود. کسی که این حالات را در خود مشاهده کند، صورتش را به زمین بگذارد. «۳»

به یقین هر کس چنین کند و به درگاه خدا پناه ببرد و از او رفع شر شیطان و غضب را بخواهد آرامش می یابد.

(۱). سفینه البحار، ماده غضب، المحججه الیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۷.

(۲). جامع الاحادیث، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۲.

(۳). المحججه الیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۵

به یقین هر گونه ذکر خدا در این حال مناسب و مؤثر است، ولی آنچه در بالا آمد، مؤثرتر می باشد.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل، بابی تحت عنوان باب وجوب ذکر الله عند الغضب در ابواب جهاد النفس آورده است که دلیل بر اهمیت این موضوع است. «۱»

۴- تغییر دادن حالت یکی دیگر از طرق درمان غضب است همان گونه که در روایات اسلامی آمده است: اگر شخص در حال نشستن عصبانی شده برخیزد و اگر ایستاده است بنشیند، و صورت از آن صحنه برگرداند یا دراز بکشد و اگر بتواند از آن محل دور شود، و خود را به کار دیگری مشغول سازد.

این تغییر حالت برای فرو نشستن آتش خشم و غضب بسیار مؤثر و مفید است.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «كَانَ النَّبِيُّ إِذَا غَضِبَ وَهُوَ قَائِمٌ جَلَسَ وَإِذَا غَضِبَ وَهُوَ جَالِسٌ اضْطَجَعَ، فَيَذْهَبُ غَيْضُهُ؛ هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله (بر اثر کارهای بسیار زشت جاهلان) عصبانی می شد، در حالی که ایستاده بود می نشست و اگر نشسته بود، به پهلو می خوابید و خشم او

برطرف می شد». (۲)

در بحار الانوار از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «وَ أَيُّمَا رَجُلٍ غَضِبَ وَ هُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنَّهُ سَيَذْهَبُ عَنْهُ رَجُزُ الشَّيْطَانِ وَ أَنْ كَانَ جَالِسًا فَلْيَقُمْ؛ هر کس که خشمگین شود در حالی که ایستاده باشد بنشیند، چرا که پلیدی شیطان از او دور می شود، و اگر نشسته است برخیزد».

در ذیل این حدیث آمده است که اگر انسان نسبت به یکی از بستگانش خشمگین شود و بدن او را با دست خود لمس کند و این تماس بدنی خشم او را فرو می نشاند. (۳)

۵- وضو گرفتن: نوشیدن آب خنک و شستن سر و صورت با آن به یقین در خاموش کردن آتش غضب مؤثر است. بلکه در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است

(۱). وسائل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۲۹۱، (باب ۵۴ از ابواب جهاد النفس)

(۲). المحججه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۰۸، بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۶

«إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ؛ هنگامی که کسی از شما خشمگین شود وضو بگیرد». (۱)

از این تعبیر استفاده می شود که وضو گرفتن به هنگام خشم و غضب مستحب است و در فرو نشاندن آتش غضب تأثیر دارد.

مرحوم علامه مجلسی در تفسیر کوتاهی که بر این حدیث نوشته است می فرماید:

«بعید نیست که منظور از وضو گرفتن در اینجا شستن دست باشد». ولی با توجه به این که وضو در لسان روایات به معنی همین وضوی نماز است و به اصطلاح حقیقت شرعی در معنی جدید شده است، ظاهر حدیث مزبور همان وضوی نماز است.

در بعضی از روایات

از رسول خدا صلی الله علیه و آله علاوه بر وضو، غسل هم وارد شده است می فرماید: «وَإِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَتَوَضَّأْ وَ لِيُغْتَسِلْ فَمَنْ الْغَضَبِ مِنَ النَّارِ؛ هنگامی که کسی از شما خشمگین می شود وضو بگیرد و غسل کند، زیرا غضب از آتش است» (و آتش را آب خاموش می کند). «۲»

و در تعبیر دیگری آمده است که غضب از شیطان است، و شیطان از آتش آفریده شده و آتش را آب خاموش می کند، بنابراین هنگامی که کسی از شما خشمگین شد وضو بگیرد. «۳»

هرگاه امور بالا به یکدیگر ضمیمه شود، و اضافه بر آنها انسان در پیامدهای خطرناک غضب در دنیا و آخرت، و کيفر و مجازات الهی آن بیندیشد به یقین آتش غضب او هر چند شدید و سوزان باشد خاموش خواهد شد. مشکل آنجا پیدا می شود که انسان در همان حال و در همان صحنه بماند و هیچ تغییر و دگرگونی در وضع خود ندهد که نجات از پیامدهای آن، مشکل و گاه غیر ممکن می شود.

اقسام غضب

خشم و غضب همیشه جنبه منفی ندارد، گاه جنبه مثبت دارد و برای زندگی مادی و معنوی انسان ضروری و لازم است. بنابراین می توان غضب را به مثبت و

(۱). همان، جلد ۷۷، صفحه ۳۱۲.

(۲). همان، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۲.

(۳). همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۷

منفی، یا «ستوده» و «نکوهیده» تقسیم کرد، و هرگاه خشم الهی را نیز بر آن بیفزاییم غضب بر سه گونه تقسیم خواهد شد:

۱- غضب خداوند: در بسیاری از آیات قرآن سخن از غضب و سخط الهی به میان آمده است، مخصوصاً درباره بنی اسرائیل که در آیات زیادی اشاره به غضب

الهی نسبت به آنها، بلکه غضب بعد از غضب آمده است تا آنجا که مغضوب علیهم از سوی جمعی از مفسران، در سوره حمد، به گنهکاران بنی اسرائیل که نه تنها در گذشته، بلکه در عصر و زمان ما نیز چهره تاریخ بشریت را سیاه کرده اند، تفسیر شده است.

بی شک غضب به معنی هیجان درونی توأم با انتقام جویی که آثار آن برافروخته شدن صورت و پرشدن رگ های گردن از خون است در مورد خداوند که بالاتر از جسم و جسمانیت و تغییر و دگرگونی است مفهومی ندارد، همان گونه که انتقام جویی به معنی فرو نشاندن سوز دل و به اصطلاح تشفی قلب با اذیت و آزار دشمن درباره ذات پاک الهی نیز نامفهوم است.

لذا مفسران غضب الهی را به معنی کیفر عادلانه او در مورد گنه کاران در دنیا و آخرت تفسیر کرده اند.

راغب در کتاب مفردات با صراحت می گوید: هنگامی که غضب به عنوان یکی از اوصاف الهی ذکر شود مراد از آن فقط انتقام (و مجازات) است.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، چنانکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که در برابر این سؤال که غضب خداوند چیست؟ فرمود:

«غَضَبَ اللَّهِ تَعَالَى عِقَابُهُ. يَا عَمْرُو! «۱» مَنْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ يُعَيِّرُهُ شَيْءٌ فَقَدْ كَفَرَ؛ منظور از غضب خداوند متعال، عقاب و کیفر او است. ای عمرو! کسی که گمان کند چیزی خداوند را دگرگون می سازد (و تغییر حالت می دهد) کافر شده است.» «۲»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که خشم خدا کیفر او است

(۱). اشاره به عمرو بن عبید معتزلی است که با جماعتی خدمت

امام باقر علیه السلام آمده بودند، به گمان این که آن حضرت را بیازمایند و سرانجام شرمنده باز گشتند.

(۲). بحار الانوار، جلد ۴، صفحه ۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۸

همان گونه که رضای او ثواب او است. (نه این که در ذات خداوند به هنگام خشم و رضا تغییر و دگرگونی حاصل شود که این از صفات ممکنات است).

کوتاه سخن اینکه آیات و روایاتی که سخن از غضب و سخط خدا می گوید، ارتباطی با خشم و غضب مخلوقین ندارد، بلکه کیفرهایی است عادلانه که برای تربیت انسان ها مقرر شده است.

۲- خشم های منفی و غضب های ویرانگر که در مباحث گذشته به طور کامل پیرامون آن بحث شد، و خطرات و پیامدهای سوء آن را دانستیم، و انگیزه ها و طرق درمان آن را نیز بررسی کردیم، و در اینجا نیازی به توضیح بیشتر نمی بینیم.

۳- غضب های مثبت انسانی: اگر کسی گمان کند خداوند نیرویی در انسان بی حکمت آفریده است، یا بعضی از نیروهای خدا داد صرفاً جنبه ویرانگری دارد چنین کسی حکمت خدا را نشناخته، و در واقع توحید افعالی او ناقص است.

محال است عضوی در پیکر و نیروئی در درون و جان آدمی باشد، و اثر مثبتی نداشته باشد. از جمله نیروی غضب است.

هنگامی که انسان خشمگین می شود، تمام توان او بسیج می گردد، و گاه قدرت او چندین برابر زمان عادی و معمولی می شود. فلسفه وجودی این حالت در واقع آن است که اگر جان یا مال یا منافع دیگر انسان به خطر بیفتد بتواند حد اکثر دفاع را در برابر مهاجم داشته باشد، و این نعمت بسیار بزرگی است.

پرندگان یا حیوانات دیگری را دیده ایم که در

هنگام عادی با یک اشاره فرار می کنند، اما زمانی که جان خود یا فرزندان خود را در خطر ببینند، گاه چنان می ایستند و دفاع می کنند که انسان را در شگفتی فرو می برند. گاه یک پرنده ترسو هنگامی که نوزاد خود را در خطر ببیند، مانند یک عقاب حمله می کند، و با قوت و قدرت مهاجم یا مهاجمین را عقب می راند، حتی حیوانی مانند گربه اگر در اتاق در بسته ای گرفتار شود و به او حمله کنند، به مقابله بر می خیزد و مبدل به حیوان بسیار خطرناک می شود که به روی هر انسان مهاجم پنجه می اندازد و مانند یک حیوان درنده طرف مقابل را مجروح می کند.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۳۹۹

بنابراین نیروی غضب یک نیروی مفید و مهم دفاعی است که برای بقای حیات انسان ضرورت دارد، مشروط بر این که در جای خود به کار گرفته شود.

در آیات و روایات اسلامی سخن از خشم مقدس و غضب الهی بسیار است، از جمله:

۱- در داستان موسی علیه السلام می خوانیم: هنگامی که برای گرفتن پیام الهی به کوه طور آمده بود، و در غیاب او سامری گمراه از فرصت استفاده کرد و گوساله معروف خود را ساخت و بنی اسرائیل را به پرستش آن وادار نمود، و خداوند این خبر را در همان کوه طور به اطلاع موسی علیه السلام رسانید، موسی علیه السلام خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خویش باز گشت و الواحی که در آن احکام بنی اسرائیل بود. به کناری افکند، و موهای سر یا ریش برادر و جانشین خود را گرفت و کشید و بر او فریاد زد:

که چرا در مقابل این

انحراف بزرگ خاموش نشستی؟ چرا از من پیروی نکردی؟ و فرمان مرا به بوته فراموشی افکندی و در اینجا هارون به دفاع از خود پرداخت و ترس از تفرقه را به عنوان عذر خود ذکر نمود: (وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَ مَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ امْرَأَتِي وَالْقَىٰ الْأُلُوٰحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ). «۱»

این خشم و عصبانیت شدید تکانی به بنی اسرائیل داد، و بسیار زود متوجه اشتباه بزرگ خود، یعنی انحراف از توحید به شرک شدند.

به یقین این گونه عصبانیت ها و غضب ها که در برابر انحراف و گمراهی مردم ظهور و بروز پیدا می کند، مثبت و سازنده است و جنبه الهی دارد.

همچنین تمام خشم و غضب های انبیای الهی در برابر اقوام گمراه.

به یقین اگر موسی علیه السلام با خونسردی با این مسأله برخورد می کرد، ای بسا خون سردی او را دلیل بر امضای گوساله پرستی می گرفتند و مبارزه با آن بعداً مشکل می شد ولی این خشم و غضب کار خود را کرد، و تکان سختی به آنان داد.

(۱). به سوره طه، آیات ۹۲ تا ۹۴ و سوره اعراف آیات ۱۵۰ تا ۱۵۱ مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۰

۲- در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز می خوانیم که گاه در برابر بعضی از حوادث به گونه ای عصبانی می شد که آثار خشم و غضب در چهره مبارکش نمایان می گشت.

مثلاً در داستان حدیبیه می خوانیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در برابر پیشنهاد سهیل بن عمرو (نماینده قریش جهت عقد پیمان صلح) درباره بعضی از موارد نادرست صلحنامه سخت عصبانی شد به گونه ای که

آثار خشم و غضب در چهره او نمایان گشت (و همین امر سبب پس گرفتن آن پیشنهاد شد). «۱»

۳- در حالات امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در برابر ظلم یکی از مسلمانان نسبت به همسرش، و تهدید کردن او را به سوزاندن با آتش، علی علیه السلام سخت عصبانی شد، و به روی آن جوان شمشیر کشید و فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم (و سفارش نیک رفتاری به همسرت را به تو می نمایم) تو داری این چنین پرخاشگرانه به حق و عدالت پشت می کنی، توبه کن و گرنه جانت در خطر است. جوان متجاوز که وضع را چنین دید به سرعت عقب نشینی کرد و از در عذرخواهی درآمد و تقاضای بخشش نمود. «۲»

به یقین این خشم مقدس الهی بود که در مقام دعوت افراد گنهکار به سوی حق و عدالت بسیار کارساز و مؤثر است.

۴- درباره ابو ذر می خوانیم هنگامی که عثمان امر به معروف و نهی از منکر او را تحمل نکرد دستور تبعید او را به سرزمین بد آب و هوای ریزه صادر کرد. علی علیه السلام به بدرقه او آمد و هنگام وداع با او فرمود: «یا اباذَرُ اِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ (عَزَّ وَجَلَّ) فَارْجُ مَنْ غَضِبَ بَتَّ لَهُ اِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلٰى دُنْيَاهُمْ وَ خَفْتَهُمْ عَلٰى دِينِكَ، فَاتْرُكْ فِى اَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ وَ اهْرُبْ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ ای ابو ذر! تو به خاطر خدا خشم گرفتی و غضب کردی، پس به همان کس که برایش غضب نمودی امیدوار باش این مردم (عثمان و دار و دسته او) از تو بر دنیایشان ترسیدند و

تو از آنها بر دینت، پس آنچه را که آنها برایش در وحشتند به خودشان واگذار. و به خاطر آنچه بر آن می ترسی از آنها فرار کن.» (۳)

(۱). بحار الانوار، جلد ۲۰، صفحه ۳۶۰.

(۲). همان، جلد ۴۰، صفحه ۱۱۳.

(۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۱

بدیهی است خشم ابو ذر نسبت به کسانی که اموال بیت المال را به ناحق در میان خود تقسیم می کردند و به مردم ظلم و ستم روا می داشتند یک خشم مقدس الهی بود.

در سخن دیگری از خود ابو ذر به هنگامی که معاویه از انتقادات او به وحشت افتاد، و می خواست او را از شام که تبعید کند، نقل شده است چنین می خوانیم که او خطاب به گروهی از مؤمنان شام به بدرقه او آمده بودند چنین گفت: «أَيُّهَا النَّاسُ اجْمَعُوا مَعِ صِيَّاتِكُمْ وَ صَوْمِكُمْ غَضَبًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِذَا عُصِيَ فِي الْأَرْضِ؛ ای مردم! همراه نماز و روزه خود خشم برای خداوند متعال در برابر گناهانی در زمین انجام می شود داشته باشید.» (۱)

۵- در حدیثی در حالات سیدالشهدا امام حسین علیه السلام می خوانیم هنگامی که ولید بن عتبه والی و فرماندار مدینه بود (و می خواست با استفاده از موقعیت خود اموالی از حضرت را غضب کند) امام عمامه او را از سرش برداشت و بر گردنش پیچید (و فشار داد ولید هنگامی که این شجاعت و غضب را ملاحظه کرد عقب نشینی نمود) مروان (معاون ولید) به او گفت من تا امروز چنین جرأت و جسارت کسی را بر امیرش ندیده بودم. (اشاره به ضعف ولید کرد) ولید گفت: به خدا قسم تو به من عصبانی نشده ای بلکه

از حلم و بردباری من حسد بردی، این مال تعلق به حسین داشت ولی امام حسین فرمود: «این مال را به تو واگذار کردم ای ولید» این سخن را فرمود و از جای برخاست (اشاره به این که خشم و غضب من به خاطر مال دنیا نبود بلکه به خاطر این بود که به تو ثابت کنم با زورگویی در برابر من کاری پیش نمی رود). «۲»

۶- در حدیث دیگری می خوانیم که امام علی بن ابی طالب علیه السلام هنگامی که می خواست مالک اشتر را به عنوان استاندار مصر بفرستد نامه ای برای مردم مصر فرستاد که آغازش چنین بود: «مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ غَضِبُوا

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۷۰.

(۲). بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۱۹۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۲

لِلَّهِ حِينَ عَصَيْتَ فِي أَرْضِهِ وَ ذُهِبَ بِحَقِّهِ؛ این نامه ای از بنده خدا علی امیر مؤمنان به جمعیتی که به خاطر خدا غضب کردند، در آن هنگام که در زمین او عصیان شد و حق او را بردند». (اشاره به قیام مردم در برابر غارت غارتگری اطرافیان عثمان نسبت به بیت المال است). «۱»

۷- در بعضی از احادیث آمده است: خداوند متعال به شیعیان وحی فرستاد که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد، چهل هزار نفر از بدان و شصت هزار نفر از خوبان، شیعیان عرض کرد: گنهکاران و بدان مستحق عذابند، نیکان چرا؟ خطاب آمد: «دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ يَعُظُوا لِعُصْبِي؛ آنها با معصیت کاران تساهل و تسامح کردند، و به خاطر غضب من خشم نگرفتند». «۲»

اینها و مانند اینها که در روایات اسلامی کم

نیست همگی اشاره به خشم های مقدسی دارد که برای خدا و دفاع از حق در برابر ظالمان و گنهکاران انجام می گیرد.

تفاوت خشم های مقدس و مزوم در این است که اولاً خشم مقدس تحت کنترل عقل و شرع قرار دارد و به منظور بسیج تمام نیروها در برابر کار خلافی است که در حال انجام است تا جلو آن گرفته شود. ولی خشم های شیطانی نه تنها تحت کنترل عقل نیست بلکه هوا و هوس های لجام گسیخته بر آن حاکم است.

ثانیاً خشم مقدس هدف مقدسی را دنبال می کند و همواره توأم با برنامه ریزی است در حالی که خشم های شیطانی نه هدف مقدسی دارد و نه برنامه ای.

ثالثاً خشم های مقدس همیشه حدود معینی دارد، و از حد تجاوز نمی کند در حالی که خشم شیطانی هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد، و با یک مثال ساده می توان تمام تفاوت هایی را که در بالا آمد مشخص کرد، خشم های مقدس مانند سیلاب هایی است که از کوه ها به راه می افتد و پشت سد قرار می گیرد و به صورت حساب شده در کانال ها به جریان می افتد و سبب انواع آبادی ها و برکت ها است. در حالی که خشم شیطانی همانند سیلاب هایی است که از کوه سرازیر می شود و هیچ مانعی بر سر راه آن نیست و هر چیزی را بر سر راه خود بیابد درهم می کوبد و ویران می سازد.

(۱). نهج البلاغه، نامه ۳۸.

(۲). بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۱۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۳

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم: «أَنَّما الْمُؤمِنُ الَّذی اذا غَضِبَ لَمْ یَخْرُجْهُ غَضَبُهُ مِنْ حَقِّ، وَ اذا رَضِيَ لَمْ یَدْخُلْهُ رِضاَهُ فِی باطِلٍ؛

مؤمن کسی است که هرگاه خشمگین شود، خشم او را از دایره حق خارج نمی کند، و هرگاه (از کسی) خشنود گردد، خشنودیش او را در باطل وارد نمی سازد». (۱)

حلم و بردباری

نقطه مقابل غضب و خشم لجام گیسخته، حلم و بردباری و خویشتن داری است، و همان گونه که از امام حسن علیه السلام نقل شده که وقتی از حضرتش درباره تفسیر حلم سؤال کردند فرمود: «كَظْمُ الْغَيْظِ وَ مَلِكُ النَّفْسِ؛ حلم فرو بردن غضب و تسلط بر نفس است». (۲)

و نشانه آن حسن برخورد با افراد و معاشرت بالمعروف است، همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَيْسَ بِحَلِيمٍ مَنْ لَمْ يُعَاشِرْ بِالْمَعْرُوفِ مَنْ لَا يُدَّ لَهُ مِنْ مُعَاشِرَتِهِ؛ کسی که نسبت به افرادی که ناچار است با آنها معاشرت کند خوش رفتاری نداشته باشد، حکیم و بردبار نیست». (۳)

افرادى هستند که بر اثر عجز و ناتوانی بردباری پیشه می کنند، و در واقع دارای فضیلت حلم نیستند چرا که هر وقت قدرت پیدا کردند، دست به انتقام دراز می کنند، همان گونه که در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ وَ اِذَا قَدَرَ اتَّقَمَ، اِنَّمَا الْحَلِيمُ مَنْ اِذَا قَدَرَ عَفَى؛ کسی که به خاطر عجز و ناتوانی ساکت شود و اقدام به کاری نکند و به هنگام توانایی انتقام بگیرد حلیم و بردبار نیست. حلیم کسی است که به هنگام توانایی ببخشد». (۴)

به هر حال حلم و بردباری همه کس مخصوصاً برای رؤساء و مدیران و سرپرست های خانواده ها، یکی از باارزش ترین فضائل اخلاقی است که سبب پیشرفت و تعالی و حسن مدیریت و

جذب دل ها و حل مشکلات عظیم است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۳۵۴.

(۲). همان، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۲.

(۳). کنز العمال، حدیث ۵۸۱۵، جلد ۳، صفحه ۱۳۰.

(۴). غرر الحکم، حدیث ۷۵۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۴

در اهمیت این فضیلت اخلاقی چند روایت زیر را که به عنوان گلچینی از روایات این باب برگزیده ایم کافی به نظر میرسد.

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که: «الَا اخْبِرُكُمْ بِاشْبَهِكُمْ بِي اخْلَاقًا؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ اخْسِيَنَكُمْ اخْلَاقًا وَ اعْظَمَكُمْ حِلْمًا وَ ابْرَكُمْ بِقَرَابَتِهِ وَ اَشَدَّكُمْ اِنْصَافًا مِنْ نَفْسِهِ فِي الْغَضَبِ وَ الرِّضَا؛ آیا به شما خبر بدهم کدامیک از شما از جهت اخلاق به من شبیه ترید؟ عرض کردند آری ای رسول خدا. فرمود: آن کس که از همه خوش خوتر، و بردبارتر و نیکوکارتر نسبت به خویشاوندانش و با انصاف تر در حال خشم و خشنودی بوده باشد.» (۱)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار چنین نقل شده است: «ما جُمِعَ شَيْءٌ اِلَى شَيْءٍ اَفْضَلَ مِنْ حِلْمٍ اِلَى عِلْمٍ؛ چیزی با چیزی همراه نشده که برتر از همراهی حلم با علم باشد.» (۲)

۳- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اشَجَّعَ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ الْجَهْلَ بِالْحِلْمِ؛ شجاع ترین مردم کسی است که با نیروی علم بر جهل غالب آید.» (۳)

شبه همین معنی از آن حضرت نقل شده که فرمود: «اَقْوَى النَّاسِ مَنْ قَوِيَ عَلَى غَضَبِهِ بِحِلْمِهِ؛ قوی ترین مردم کسی است که با نیروی حلمش بر غضبش چیره شود.» (۴)

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اَنَّ اَفْضَلَ اخْلَاقِ الرَّجَالِ الْحِلْمُ؛ برترین اخلاق مردان حلم است.» (۵)

۵- در حدیث جالب

دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم: «انَّ الْمُؤْمِنَ لِيُدْرِكَ بِالْحِلْمِ وَاللَّيْنِ دَرَجَةَ الْعَابِدِ الْمُتَهَجِّدِ؛ شَخْصٌ مُؤْمِنٌ بِحِلْمٍ وَنَرْمَشٍ بِمَقَامِ عِبَادَتِ كُنُودَةِ شَبِّ زَنْدَةِ دَارِ مِي رَسَدِ». «۶»

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حلم و بردباری از عبادات مهم در پیشگاه پروردگار است.

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۵۲، شبیه همین معنی با کمی تفاوت در وسائل الشیعه جلد ۱۱، صفحه ۲۱۱ آمده است.

(۲). همان، صفحه ۲۱۲.

(۳). شرح فارسی غرر، جلد ۲، صفحه ۴۵۰.

(۴). همان، صفحه ۴۳۵.

(۵). همان، صفحه ۴۸۸.

(۶). مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، صفحه ۲۸۸ (کتاب الجهاد).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۵

۶- در حدیث پرمعنای دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ أَحَبَّ السَّبِيلَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ جُرْعَةٌ غَيْظٌ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةٌ مُصِيبَةٌ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ؛ از محبوبترین راه ها به سوی خدا نوشیدن دو جرعه است، جرعه خشم را به وسیله حلم فرو بردن و جرعه مصیبت را با صبر تحمل کردن». «۱»

۷- روزی علی علیه السلام شنید که مرد (نابخردی) قبر را دشنام می دهد و گویی قبر می خواست به او پاسخ دهد، امام فرمود: قبر! او را رها کن تا خدا را راضی و شیطان را خشمگین و دشمنت را (با شرمندگی) کیفر داده باشی. سپس فرمود: «فَوَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَاءَ النَّسِيمَةَ مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ بِمِثْلِ الْحِلْمِ، وَ لَا اسْخَطَ الشَّيْطَانَ بِمِثْلِ الصَّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقَ بِمِثْلِ السَّكُوتِ عَنْهُ؛ قسم به خدایی که دانه را در زیر خاک شکافته، و انسان را آفریده هیچ شخص مؤمنی پروردگارش را به چیزی مانند حلم خشنود نساخته و شیطان را

به چیزی مانند خاموشی به هنگام غضب خشمگین نکرده، و احمق را به چیزی همانند سکوت، مجازات نموده است.» (۲)

۸- از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده: «مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ قَادِرٌ عَلَىٰ انْفَاذِهِ وَحَلَمَ عَنْهُ، اَعْطَاهُ اللَّهُ اجْرًا شَهِيدٍ؛ کسی که خشم خود را فرو برد، در حالی که قدرت بر انجام کاری مطابق آن دارد و حلم و بردباری پیشه کند، خداوند اجر شهیدی به او می دهد.» (۳)

۹- در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است که امام علی بن الحسین علیه السلام چنین فرمود: «أَنَّه لَيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يُدْرِكَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ؛ من لذت می برم که انسان که حلم و بردباریش به هنگام خشم به سراغ او آید.» (و او را از چنگال خطر رهایی بخشد).

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم- هر چند روایات در این زمینه فراوان است- در این حدیث آمده است که امام علیه السلام خدمتکاری داشت و او را به دنبال کاری فرستاده بود، ولی تأخیر کرد، امام شخصاً به دنبال او رفت، دید در گوشه ای خوابیده است (و گرما بر او غلبه کرده بود) امام بالای سر او نشست و مدتی او را باد زد تا آسوده بخوابد، هنگامی که بیدار شد امام (با محبت و

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۰، حدیث ۹.

(۲). سفینه البحار، ماده حلم.

(۳). جامع الاحادیث، جلد ۱۳، صفحه ۴۷۹، حدیث ۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۶

بردباری مخصوصی) به او فرمود: این کار درست نیست که هم شب بخوابی و هم روز، شب را بخواب و روز را

برای ما بگذار. «۱»

این رفتار که نهایت محبت و تواضع و بردباری امام را می‌رساند می‌تواند سرمشقی برای افراد عصبانی باشد که در این گونه موارد از هر گونه خشونت چشم‌پوشند و راه حلم را در پیش گیرند.

*** در اینجا چند نکته قابل توجه است:

۱- حلم و بردباری آثار بسیاری در زندگی انسان‌ها دارد، از جمله این که:

انسان را از خطرات غضب که گاهی تا آخر عمر دامن انسان را رها نمی‌کند نجات و رهایی می‌بخشد.

دیگر این که مایه عزت و آبرو است، چرا که همه مردم حلم و بردباری را در مقابل افراد نادان و لجوج دلیل بر شخصیت و ظرفیت و عقل می‌شمرند، لذا در بعضی از اخبار از علی علیه السلام آمده است: «مَنْ حَلَمَ سَادَ؛ آن کس که حلم پیشه کند، بزرگ و سرور می‌شود». «۲»

اضافه بر این حلم در برابر نادان سبب می‌شود که مردم به یاری حلیم و بر ضد نادان قیام می‌کند به همین دلیل در حدیثی می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «أَنَّ أَوَّلَ عَوَظِ الْحَلِيمِ مِنَ خَصْمِهِ أَنْ النَّاسَ كُلَّهُمْ اعْوَانُهُ عَلَى خَصْمِهِ؛ «۳» نخستین نتیجه‌ای که شخص بردبار و حلیم از حلم خود می‌گیرد این است که مردم به یاری او در مقابل دشمن جاهلش بر می‌خیزند». «۴»

به علاوه حلم سبب عزت و آبرو است در حالی که خشم آمیخته به جهل سبب آبروریزی است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَا اعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا اذَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ؛ خداوند هیچ کس را به خاطر جهلش عزیز نمی‌کند، همان گونه که هیچ کس را به

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۲، حدیث ۳ و ۷.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۸، حدیث ۱.

(۳). غرر الحکم، جلد ۲، ص ۶۶.

(۴). شرح غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۶۶.

(۵). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۷

کوتاه سخن این که حلم و بردباری در زندگی برای انسان برکات زیادی دارد، و بهترین سخن در این زمینه سخنی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است می فرماید: «فَأَمَّا الْحِلْمُ فَمِنْهُ رُكُوبُ الْجَمِيلِ، وَ صُحْبَةُ الْأَبْرَارِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الضُّعْفِ، وَ رَفْعٌ مِنَ الْخَسَاسَةِ، وَ تَشَهُّيُ الْخَيْرِ، وَ يُفَرِّبُ صَاحِبَهُ مِنْ مِعَالِي الدَّرَجَاتِ، وَ الْعَفْوِ وَ الْمَهْلِ وَ الْمَعْرُوفِ وَ الصَّمْتِ، فَهَذَا مَا يَتَشَبَّهُ لِلْعَاقِلِ بِحِلْمِهِ» آن حضرت در این حدیث شریف و پر معنی ده نتیجه مثبت برای حلم بیان کرده و می فرماید: «از آثار حلم، انجام کارهای خوب، همنشینی با نیکان، بالا رفتن شخصیت انسان، برطرف شدن خست و پستی، طالب خیر بودن، به مقامات عالی رسیدن، از عفو بهره گرفتن و به مردم فرصت دادن، کار نیک بجا آوردن و سکوت (در برابر نادان) پیشه کردن، این ها اموری هستند که عاقل به خاطر علمش از آن بهره می گیرد». (۱)

۲- حلم و بردباری مانند سایر صفات انسان دارای سرچشمه ها و انگیزه های متعددی است، سرچشمه حلم را می توان امور زیر شمرد:

الف) سلطه بر نفس و مالکیت خویشتن، سبب می شود که انسان در برابر ناملائمات از کوره در نرود، و گرفتار خشم و آشفتهگی ها نشود، امیر مؤمنان علی علیه السلام در تعریف حلم اشاره ای به این سرچشمه فرموده است آنجا که می گوید: «أَنَّ مَا

الْحِلْمُ كَظْمِ الْعَيْظِ وَ مِلْكَ النَّفْسِ؛ حلم، فرو بردن خشم و مالکیت نفس است. «۲»

همین معنی از امام مجتبی علیه السلام نیز نقل شده است. «۳»

ب) علو طبع و بلندی همت و شخصیت بالا از اموری است که به انسان اجازه نمی دهد خشم خویش را آشکار کند، و دست به کارهای غیر منطقی افراد خشمگین کم ظرفیت بزند. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ وَالْأَنَاةُ تُوَآمَانِ يُنتَجُهُمَا عُلُوُّ الْهَمِّهِ؛ بردباری و خونسردی (در برابر حوادث) فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد شده اند.» «۴»

ج) ایمان به خدا و توجه به ذات پاک و صفات او و از جمله حلم خداوند در برابر عاصیان و طاغیان نیز می تواند سرچشمه دیگری برای این فضیلت اخلاقی باشد.

(۱). تحف العقول، صفحه ۱۹.

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۷۴۱، حدیث ۳۸۵۹.

(۳). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۰۲.

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۸

امام صادق علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ سِرَاجٌ سَرَّاجُ اللَّهِ يَسْتَضِيئُ بِهِ صَاحِبُهُ إِلَى جَوَارِهِ وَ لَا يَكُونُ حَلِيمًا إِلَّا الْمُؤَيَّدُ بِأَنْوَارِ اللَّهِ وَ بِأَنْوَارِ الْمَعْرِفَةِ وَ التَّوْحِيدِ؛ حلم چراغی است که دارنده آن از آن بهره می گیرد، و به سوی جوار قرب خدا پیش می رود، و انسان نمی تواند حلیم باشد، مگر اینکه با انوار الهی و انوار معرفت و توحید تأیید گردد.» «۱»

د) علم و عقل و آگاهی بر نتایج مثبت حلم و پیامدهای منفی خشم و غضب نیز عامل دیگری برای پیدایش این فضیلت اخلاقی در وجود انسان ها است، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْحِلْمُ نَوْرٌ جَوْهَرُهُ الْعَقْلُ؛ حلم و بردباری نوری است که جوهره

آن عقل است». (۲) و در تعبیر دیگری می فرماید: «بُؤْفُورِ الْعَقْلِ يَتَوَفَّرُ الْحِلْمُ؛ با افزایش عقل بر میزان حلم و بردباری نیز افزوده می شود». (۳)

و نیز در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ فَإِنَّهُ ثَمَرَةُ الْعِلْمِ؛ بر تو باد به حلم و بردباری که میوه درخت علم است». (۴)

۳- موارد استثناء: با این که حلم از فضائل بسیار برجسته و از خوهای شایسته انسانی است، ولی مواردی پیش می آید که حلم در آنجا پسندیده نیست و این گونه استثنائات در سایر فضائل اخلاقی نیز ممکن است پیدا شود مثلاً در مواردی که حلم و بردباری سبب جرأت و جسارت جاهلان متعصب می شود و بر فشار و فساد و عصیان خود می افزایند در اینجا حلم پسندیده نیست باید عکس العمل مناسبی نشان داده شود تا او سکوت کند.

در مواردی که حلم و بردباری به زیان جامعه و یا مکتب و عقیده انسان تمام می شود در آنجا نیز حلم و سکوت غلط است.

و نیز در مواردی که حلم نشانه ضعف و ذلت محسوب می شود حلم کار خوبی نیست و به گفته شاعر:

اظهار عجز پیش ستم پیشه ابلهی است اشک کباب باعث طغیان آتش است

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۲، حدیث ۶۱.

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۱۱، حدیث ۱۱۸۵.

(۳). همان، جلد ۳، صفحه ۲۲۱، حدیث ۴۲۷۴.

(۴). همان، جلد ۴، صفحه ۲۸۵، حدیث ۶۰۸۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۰۹

یکی از بزرگترین فضائل اخلاقی که رسیدن به آن کار آسانی نیست، عفو و گذشت به هنگام قدرت و ترک انتقام جویی است.

بسیاری از مردم کینه ها را در سینه های خود پنهان می کنند، و به طور دائم در

انتظار روزی هستند که بر دشمن پیروز شوند، و چندین برابر از او انتقام بگیرند، نه فقط بدی را به بدی پاسخ گویند، بلکه یک بدی را به چندین بدی پاسخ دهند، و از همه بدتر این که گاه به این صفت رذیله و بسیار زشت افتخار هم می کنند، و می گویند ما کسی هستیم که پس از پیروزی بر دشمن با او چنین و چنان کردیم.

تاریخ جهان پر است از انتقام جویی های بی رحمانه سلاطین و امرا و قبائل و اقوام و ملت ها.

عجب این که انتقام جویی ها به صورت زنجیره ای پیش می رود، فرضاً قبیله ای از قبیله ای دیگر یک نفر را به قتل می رساند، قبیله مقتول به هنگام قدرت ده نفر را می کشد، باز قبیله اول به هنگام قدرت پنجاه نفر را به قتل می رساند و حمام خون به راه می افتد.

غارتها، هتک ناموس ها، قتل عام ها معمولاً زاینده همین خوی زشت حیوانی است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۰

اما به عکس سیره انبیاء و اولیاء این بوده است که هنگام پیروزی حتی الامکان گذشته ها را با آب عفو بشویند، و دشمنان سرسخت را از این طریق به دوستان صمیمی مبدل سازند.

آنها هرگز علاقه نداشتند خون را با خون بشویند (جز در موارد استثناء) و بدی را با بدی پاسخ گویند، بلکه سعی داشتند تا آنجا که مقدور است بدی ها را به خوبی پاسخ دهند، چرا که هدف آنها تربیت بوده نه انتقام، خاموش کردن آتش بوده نه برافروختن آتش های جدید.

ولی به یقین این کار، کار همه کس نیست، کار افرادی است که در پرتو ایمان و تقوا تربیت شده اند و تسلط بر نفس داشتند، کار افراد با فضیلت و

پرافتخار و انسان‌های شایسته است، و گرنه درنده‌خویان چیزی را جز انتقام به رسمیت نمی‌شناسند و به آن افتخار می‌کنند.

آیات قرآن مجید و روایات اسلامی مملو است از بیان فضیلت عفو و نکوهش از روح انتقام‌جویی و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام گواه بسیار زنده و خوبی برای این معنی است که یک نمونه آن داستان فتح مکه و عفو عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله از دشمنان خونخوار و بسیار سرسخت است.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و آیات عفو و انتقام را مورد بررسی قرار می‌دهیم (توجه داشته باشید که واژه انتقام در قرآن مجید به معنی بالا به کار نرفته و تنها به معنی مجازات الهی است و لذا در همه جا به خداوند نسبت داده شده است، و هیچ ارتباطی به بحث ما ندارد.

۱- وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَىٰ وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. (شوری - ۴۰)

۲- وَ لَمَّا يَأْتِلِ أَوْلُو الْفُضُلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُتُوتُوا أَوْلَى الْقُرْبَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيُعْفُوا فَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۱

لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (نور - ۲۲)

۳- خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ. (اعراف - ۱۹۹)

۴- وَ أَنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ. (نحل - ۱۲۶)

۵- ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُونَ. (مؤمنون - ۹۶)

۶- وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَ مَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا

وَمَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. (فصلت - ۳۴ و ۳۵)

۷- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنثَى بِالْأُنثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ. (بقره - ۱۷۸)

۸- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عِدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ وَأَنْ تَغْفُوا وَتَضِيْفُحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (تغابن - ۱۴)

۹- أَنْ تَبَدُّوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تُغْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا. (نساء - ۱۴۹)

۱۰- وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا. (مزمل - ۱۰)

ترجمه:

۱- کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن، و هر کس عفو و اصلاح کند پاداش او با خدا است، خداوند ظالمان را دوست ندارد.

۲- آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۲

که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و چشم ببوشند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۳- و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید! و اگر شکیبایی کنید این کار برای شکیبایان بهتر است.

۴- با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت کن و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن).

۵- بدی را به بهترین راه و روش دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه توصیف می کنند آگاهتریم.

۶- هرگز نیکی و بدی یکسان نیست،

بدی را با نیکی دفع کن ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است گویی دوستی گرم و صمیمی است- اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی رسند و جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی گردند.

۷- ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است؛ آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن، پس اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود چیزی به او بخشیده شود (و حکم قصاص او، تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و صاحب خون، حال پرداخت کننده دیه را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را (به ولی مقتول) پردازد (و در آن مسامحه نکند) این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما، و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت.

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانان دشمنان شما هستند از آنها برحذر باشید و اگر عفو کنید و چشم پوشید و ببخشید (خدا شما را می بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است.

۹- اگر نیکی ها را آشکار یا مخفی کنید و از بدیها گذشت نمائید خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است عفو و گذشت می کند).

۱۰- و در برابر آنچه (دشمنان) می گویند شکبیا باش و به طرزی شایسته از آنان دوری کن. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۳

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند نخست اشاره به مسأله مقابله به مثل و

مجازات در حق عقوبت می فرماید و آن را حق مؤمنین می شمرد (تا دشمن و افراد خطاکار خود را در امنیت نبینند) سپس اشاره به مسأله عفو و گذشت و ترک انتقام جویی می کند و می گوید کیفر بدی مجازاتی همانند آن است و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است و خداوند ظالمان را دوست ندارد (وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَىٰ وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ).

با توجه به این که سوره شوری از سوره هایی است که تمام آن در مکه نازل شده و می دانیم در آن زمان مؤمنان مورد تعرض وسیع و گسترده مخالفان قرار می گرفتند، قرآن در آیه ۳۹ این سوره به آنها دستور می دهد که در برابر ظلم تسلیم نشوند، و هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند از دیگران یاری بطلبند و به کمک یکدیگر بشتابند، سپس در آیه ۴۰ به این حقیقت اشاره می کند که مبادا به خاطر این که بعضی از دوستان شما مورد ستم قرار گرفتند در مقام انتقام جویی برآیید و از حد بگذرانید و خود نیز در صف ظالمان قرار گیرید، حتی اگر در آنجا که عفو آثار سویی ندارد عفو و اصلاح کنید بهتر است.

در این که منظور از اصلاح که در این آیه به دنبال عفو آمده چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، بعضی اصلاح میان خود و خدا را ذکر کرده اند، و بعضی اصلاح میان مظلوم و ظالم تا این مسأله بار دیگر تکرار نگردد، و بعضی اصلاح خویشتن را از انتقام جویی و خشم و غضب و بعضی ترک قصاص را ذکر کرده اند. «۱»

جمع میان

این معانی در تفسیر کلی این آیه نیز بعید به نظر نمی رسد. و به هر حال آیه به روشنی این حقیقت را ثابت می کند که عفو و اصلاحی که به دنبال آن صورت می گیرد تا ریشه کینه ها برای همیشه کنده شود، و تعبیر «فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» (پاداش او بر خدا است) بدون این که اجر معینی حتی بهشت را تعیین کرده باشد نشان می دهد اجر و پاداش چنین کسی به قدری عظیم است که جز خدا نمی داند.

(۱). تفسیر المیزان و قرطبی و اثنی عشری و روح البیان و فی ظلال، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۴

در دومین آیه که ناظر به جریان افک یعنی تهمت می باشد که بعضی از منافقان به یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله زده بودند و از این طریق می خواستند حیثیت پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام را زیر سؤال ببرند نازل شده نشان می دهد که عفو و گذشت درباره همه مطلوب است حتی گناهکاران و آلودگان، زیرا این آیه زمانی نازل شد که گروهی از صحابه بعد از داستان افک سوگند یاد کردند به هیچ یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند کمک مالی نکنند. این آیه نازل شد، و آنها را از شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد، می فرماید: آنها که برتری (مالی) و وسعت زندگی دارند نباید سوگند یاد کنند که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع نمایند (وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ).

می افزایش باید عفو و گذشت نمایند آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد، (حال که چشم امید به رحمت خدا دارید شما هم به دیگران رحمت کنید) (وَلْيَغْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ).

و خداوند غفور و رحیم است (شما هم غفور و رحیم باشید) (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

نکته قابل توجه اینجا است که داستان افک جریان خطرناکی بود که اسلام و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله را نشانه می گرفت، گروهی از منافقان بنیان گذار آن بودند، ولی جمعی از مؤمنان غافل نیز فریب خوردند و درگیر آن شدند، با این حال قرآن نسبت به این گروه فریب خورده غافل، توصیه به عفو و گذشت می کند، بنابراین در مسائل شخصی به طریق اولی باید عفو و گذشت کرد.

در این که در میان «عفو» و «صفح» چه تفاوتی است، راغب در مفردات می گوید عفو گذشت است و صفح ترک ملامت است که مرحله ای بالاتر از گذشت می باشد.

چرا که ممکن است انسان عفو کند ولی از ملامت خودداری ننماید. ولی با توجه به اینکه صفح به معنی روی برگرداندن است می تواند اشاره به این باشد که اصلاً خطای خطاکار را به کلی به دست فراموشی بسپارد، نه تنها ملامت نکند، بلکه هیچ تأثیری در ارتباط شما با او نداشته باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۵

این نکته نیز شایان دقت است که این گروه قسم یاد کرده بودند که کمک های خود را از کسانی که درگیر ماجرای افک شدند قطع کنند، در عین حال قرآن می گوید قسم یاد نکنید یعنی قسم های شما نسبت به چنین اموری بی اثر و بیهوده است. زیرا هیچ قسمی نسبت به کار

خیر پذیرفته نیست!

*** سوّمین آیه خطاب به پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله است، خطابی که تکلیف دیگران را نیز روشن می سازد، می فرماید: «عفو را بگیر (با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر) و مردم را به کارهای نیک دستور ده، و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه جویی مکن) (خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ).

این سه دستور که از سوی خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ جامعه داده شده است همه بیانگر اهمیت عفو و گذشت است، در دستور اول توصیه به عفو می کند. دستور دوم اشاره به این دارد که بیش از آنچه مردم قدرت دارند از آنها نخواهد، و در دستور سوم بی اعتنائی نسبت به مزاحمت های جاهلان را توصیه می کند که آن نیز آمیخته با نوعی عفو و گذشت است.

رهبران راستین و پویندگان راه حق همواره در مسیر خود به سوی خدا و اصلاح جامعه با افراد متعصب و جاهل و لجوج روبرو می شوند که انواع مزاحمت ها و هتک و توهین را نسبت به آنها روا می دارند، آیه فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن می گوید با آنها گلاویز نشوید و بهترین راه نادیده و نشنیده گرفتن کارهای آنها است، و تجربه نشان می دهد که این کار بهترین راه برای بیدار ساختن و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصب آنها است.

در حدیثی آمده است که وقتی آیه فوق نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمود: منظور از این آیه چیست؟ و چه کاری باید انجام دهد؟ جبرئیل عرض کرد:

نمی دانم باید

از درگاه خداوند سؤال کنم. بار دیگر برگشت و عرض کرد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَغْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ تُعْطِيَ مَنْ حَرَمَكَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَكَ؛ خداوند به تو

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۶

دستور می دهد کسی را که به تو ستم کرده عفو کنی، و کسی که تو را محروم کرده مشمول عطای خود سازی، و کسی که از تو بریده با او پیوند محبت داشته باشی». «۱»

*** در چهارمین آیه روی سخن را به همه مسلمانان کرده و به آنها چنین دستور می دهد اگر خواستید مجازات کنید به مقداری که به شما تعدی شده بسنده کنید (نه بیشتر از آن) ولی اگر شکیبایی پیشه کنید (و عفو و گذشت نمایید) این کار برای شکیبایان بهتر است (وَ أَنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ).

در روایات آمده است که این آیه در جنگ احد نازل شد، در آن هنگام که چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به بدن رشید حمزه افتاد که در خاک و خون غلتیده بود و دشمن سنگدل سینه و پهلو او را شکافته و کبد (یا قلب) او را بیرون کشیده بود و گوش و بینی او را نیز قطع کرده بود. پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار منقلب و ناراحت شد و بعد از حمد و سپاس الهی و شکایت به درگاه او فرمود: اگر من بر آنها غلبه یابم آنها را مثله خواهم کرد» (و طبق روایت دیگری فرمود: با هفتاد نفر از آنها همین معامله می کنم.) آیه فوق نازل شده، و دستور به عدم تعدی در مجازات داد و مسلمانان را

دعوت به صبر (و عفو) نمود، بلافاصله پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: «اصْبِرْ اصْبِرْ؛ خدایا صبر می کنم، صبر می کنم».

«۲»

جالب این که در آیه بعد از این می فرماید: «وَاصْبِرْ وَ مَاصْبِرْكَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ شکیبایی پیشه کن و شکیبایی تو جز برای خدا و توفیق پروردگار نیست». اشاره به این که در این لحظات دردناک که تمام وجود انسان به خاطر جنایات دشمن سنگدل نادان می سوزد، صبر و گذشت کار بسیار مشکلی است که جز به امدادهای الهی میسر نیست.

البته اجازه ای که از ابتدای آیه در مورد مقابله به مثل استفاده می شود راجع به

(۱). مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۵۱۲.

(۲). تفسیر عیاشی و الدر المنثور، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۷

اصل کشتن قتل عمد است، ولی نسبت به مُثله که یک عمل غیر انسانی حتی مقابله به مثل نیز جایز نیست، و این مطلب صریحاً در روایات اسلامی آمده است که حتی سگ درنده را هم نمی توان مُثله کرد «۱» و اگر از روایت فوق جواز مُثله استفاده شد به وسیله روایات صریح تفسیر خواهد شد، که منظور، اصل قتل است نه مُثله کردن.

جمعی نیز گفته اند که مسأله انتقام نابرابر و مُثله کردن آنها از سوی مسلمانان مطرح شد نه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و عمومیّت خطاب آیه نیز مؤید همین معنی است که این تصمیم از سوی مسلمانان بود.

*** در پنجمین آیه باز روی سخن را به پیامبر صلی الله علیه و آله کرده دستوری فراتر از عفو و گذشت می دهد و می فرماید: بدی را از راهی که بهتر است دفع کن، و پاسخ

بدی را به نیکی ده، ما به آنچه آنها می گویند و توصیف می کنند آگاه تریم (ادْفَعِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ).

*** در ششمین آیه نیز همین معنی با تعبیر دیگری آمده است، می فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

و در آیه ۲۲ سوره رعد نیز می خوانیم:

هنگامی که اوصاف اولی الألباب و صاحبان اندیشه و فکر را شرح می دهد، می فرماید: یکی از اوصاف آنها این است که با حسنات، سیئات را از میان می برند (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ). این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که آنها خطاها و گناهان خویش را با حسنات و اعمال نیک جبران می کنند، و نیز می تواند اشاره به

(۱). نهج البلاغه، نامه ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۸

این باشد که آنها بدی دیگران را به بدی پاسخ نمی گویند، بلکه بدی را با نیکی تلافی می کنند، تا افراد خطاکار و گناه کار پیش وجدان خود شرمنده شوند و در کار خویش تجدید نظر نمایند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که هر دو معنی در تفسیر آیه جمع باشد. «۱»

از این سه آیه به خوبی استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله (و کسانی که پیرو راستین او بوده و هستند) مأموریت دارند از مرحله عفو و گذشت نیز فراتر بروند و بدی را با نیکی پاسخ دهند، کاری که تحمل آن برای هر کس میسر نیست، به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند

و کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند نمی رسند (وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

و راستی مقابله به ضد در برابر بدی ها کار سنگینی است که جز نیکان و پاکان توان آن را ندارند؛ آنها که بهره عظیمی از ایمان و تقوا و سهم وافری از فضایل اخلاقی دارند.

جالب این که در تاریخ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیشوایان بزرگ دین کراراً این موضوع به ثبوت رسیده است که گاهی سخت ترین دشمنان کینه توز بر اثر مقابله به ضد (نیکی در برابر بدی) به کلی منقلب شده و مبدل به دوستان صمیمی گشته اند، و این تجربه های فراوان نشان می دهد که تأثیر این عمل، ملموس و چشمگیر است.

*** در هفتمین آیه سخن از مسأله قصاص است که یکی از احکام مهم اجتماعی اسلام و ضامن حفظ خون ها می باشد و قرآن آن را مایه حیات جامعه می شمرد، در عین حال عفو و گذشت را برتر از آن می داند. می فرماید: «ای کسانی که ایمان

(۱). به تفسیر المیزان، جلد ۱۶، ذیل آیه مورد بحث رجوع شود.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۱۹

آورده اید حکم قصاص در مورد مقتولین بر شما نوشته شده» (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى).

تا آنجا که می فرماید: اگر کسی از سوی برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد، (و قصاص تبدیل به خونبها گردد) باید از طریق پسندیده ای (برای ادای بدهی خود) پیروی کند، و قاتل نیز به نیکی دیه را به او (ولی مقتول) بپردازد، این تخفیف و رحمتی است از سوی پروردگار شما (فَمَنْ عَفَىٰ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَ

اداءُ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ).

و در پایان آیه با آنهایی که بعد از عفو و گذشت یا تبدیل قصاص به دیه پشیمان می شوند و به خشونت باز می گردند و به هنگام قدرت قاتل را می کشند، اخطار شدید داده است و می فرماید: «هر کس بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت» (فَمَنْ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

زیرا بعد از عفو یا تبدیل قصاص به دیه، راه بازگشت به کلی مسدود می شود، و قصاص برای همیشه ساقط می گردد، و انتقام جویی از قاتل، قتل مجددی محسوب می شود که از هر نظر قابل تعقیب است.

این آیه قاتلان را در میان خوف و رجاء نگه می دارد، از یک طرف راه قصاص را گشوده تا کسی جرئت نکند دست به خون دیگری بیالاید، و از طرفی راه عفو را بسته تا جلو انتقام جوئی های خشن و خطرناک را بگیرد، و این نهایت حکمت و تدبیر در این مسأله مهم اجتماعی است.

تعبیر به برادر در آیه فوق، نشان می دهد که حتی اگر در میان مسلمین قتلی صورت گیرد، باز رابطه برادری قطع نمی شود، و تا ضرورتی ایجاب نکند نباید به سراغ قصاص رفت، و این تعبیر دلیل بر این است که اسلام عفو و گذشت را بر قصاص ترجیح می دهد و با این تعبیر می خواهد حس محبت و دوستی را در اولیاء دم برانگیزد. (این مضمون از ابن عباس در روایتی نقل شده است). «۱»

(۱). تفسیر روح البیان، جلد اول، صفحه ۲۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۰

همچنین تعبیر به «ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِّنْكُمْ وَرَحْمَةٌ» نیز دلیل دیگری بر ترجیح عفو و گذشت یا تبدیل قصاص

به دیه است.

*** در هشتمین آیه خطاب به همه مؤمنان کرده و در مورد اختلافات و کشمکش های خانوادگی چنین می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، بعضی از همسران و فرزندان دشمنان شما هستند از آنها بر حذر باشید (یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهُ).

این عدوات ممکن است از طرق مختلفی اعمال گردد، در جنبه های معنوی مانند جلوگیری کردن از هجرت به مدینه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله یا وصیت کردن به بعضی از اموال برای کارهای خیر یا در مسائل معنوی یا در مسائل مادی مانند مزاحمت های مختلفی که فرزندان ناهل و همسران پر توقع نسبت به پدر و شوهر انجام می دهند.

ولی در ذیل آیه می افزاید: اگر عفو کنید و صرف نظر نمایید و گنهکار را ببخشید «خدا شما را می بخشد» زیرا خداوند بخشنده و مهربان است (وَ اِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَاِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

بی شک اگر عفو و گذشت از محیط خانواده برچیده شود، و هر کس بخواهد در مزاحمت هایی که به حق او می شود، در مقام انتقام جویی برآید، محیط خانواده مبدل به جهنم سوزانی می شود که هیچ کس در آن امنیت ندارد، و به زودی خانواده ها از هم متلاشی می شوند.

جالب توجه این که در این آیه خداوند نخست با صراحت دستور به عفو، و سپس صفح می دهد و در ذیل آیه به طور ضمنی دستور به غفران می دهد، زیرا می فرماید:

آیا دوست ندارید که خداوند شما را ببخشد؟ یعنی شما هم غفران کنید تا مشمول غفران خدا قرار گیرید.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۱

حال باید دید فرق میان عفو و صفح و غفران

چیست؟ «۱» به نظر می‌رسد که عفو مرحله نخستین است و به معنی گذشت و ترک انتقام و هر گونه عکس العمل می‌باشد، و صفح به معنی روی برگرداندن و نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن است که این مرحله دوم می‌باشد، و غفران به معنی پوشانیدن آثار خطا و گناه است، که مردم هم آن را به فراموشی بسپارند، و این آخرین مرحله است و برترین مقامات انسان‌های با ایمان در برابر خطاهای دیگران است.

*** در نهمین آیه، عفو و گذشت در کنار انجام اعمال خیر قرار گرفته و وعده عفو الهی در برابر آن داده شده است، می‌فرماید: «اگر نیکی‌ها را آشکار یا مخفی سازید، و از بدی‌ها گذشت نمایید (مشمول عفو خدا خواهید شد) خداوند بخشنده و توانا است (و با این که قادر بر انتقام است - جز در موارد معینی - عفو و گذشت می‌کند.

(ان تَبَدُّوا خَيْرًا اَوْ تَخْفُوهُ اَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيْرًا).

بنابراین انسان نباید تصور کند انتقام گرفتن به هنگام قدرت و پیروزی افتخاری است، افتخار آن است که انسان در این گونه موارد مالک اعصاب خویش باشد و تا آنجا که از عفو و گذشت سوء استفاده نمی‌شود، عفو و گذشت نماید.

*** در دهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث باز روی سخن به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است (ولی منظور همه مسلمان‌ها می‌باشد) می‌فرماید: در برابر آنچه آنها (دشمنان) می‌گویند شکبیا باش، و به طرز شایسته‌ای از آنها کناره‌گیری کن (وَاصْبِرْ عَلٰی مَا

(۱). توجه داشته باشید که ماده «غفران» همان گونه که در مورد خداوند گفته می‌شود در آیات متعددی درباره

انسان نیز به کار رفته است مانند: قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ (جاثیه، آیه ۱۴) و مانند وَاذَا مَا غَضَبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (شوری، آیه ۳۷).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۲

يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا).

می دانیم که یکی از حربه های ناجوانمردانه مشرکان و دشمنان لجوج پیامبر صلی الله علیه و آله انواع هتک و توهین ها و دشنام ها و نسبت های ناروایی بود که به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می دادند که قلب مبارک آن حضرت را سخت آزار می داد، ولی با این همه، خداوند به او دستور می دهد که در برابر آن شکیبایی کند و همه را نادیده بگیرد، و هجر جمیل نماید.

منظور از «هَجْرِ جَمِيل» (دوری شایسته) به معنی هجران آمیخته با محبت و حسن خلق و دلسوزی و دعوت به سوی حق است، و این یکی از روش های تربیتی در برابر افراد لجوج و نادان می باشد، که اگر در برابر آنها بایستند بر لجاجت آنها افزوده می شود، لذا دستور داده شده است که در برابر هتاک و بدگویی آنها بی اعتنا بگذرد. بعضی تصور کرده اند که این دستور، قبل از نزول دستور جهاد است و آن را با نزول دستور جهاد منسوخ دانسته اند، در حالی که چنین نیست؛ زیرا جهاد جایی دارد، و هجر جمیل جای دیگر.

به هر حال این آیه، عفو و گذشت را مخصوصاً در برابر گروه خاصی که زبان آنها قید و بندی ندارد و بر اثر جهل و نادانی از گفتن هر کلام ناپسند و زشتی ابا ندارند توصیه می کند؛ چرا که هجر جمیل بدون عفو حاصل نمی شود.

به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه پیامی

است به تمام منادیان راه حق و مبلغان اسلام (در هر زمان و مکان) که در برابر خشونت های جاهلان و بدگویی های متعصبان نادان، بر آشفته نشوند، و خونسردی را از دست ندهند و حسن اخلاق و مدارا را پیشه خود سازند. «۱»

*** آیات فوق که مخاطبش گاه همه مسلمانان هستند، و گاه شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان رهبر مسلمین است به خوبی مقام والای عفو و گذشت را در برابر حوادث تلخ و ناملائمات روشن می سازد، و اساس و پایه کار مسلمین را در

(۱). مجمع البیان جلد ۱۰، صفحه ۳۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۳

میان خود بر پایه عفو و گذشت می نهد، و حتی در مقابل دشمنان در آنجا که از عفو و گذشت سوءاستفاده نشود به آن توصیه می کند.

عفو و انتقام در روایات اسلامی

مسأله فضیلت عفو و نکوهش انتقام در روایات اسلامی بازتاب وسیعی دارد، و تعبیرات بسیار تکان دهنده ای درباره آن دیده می شود از جمله:

۱- در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمده است «اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مَنْ كَانَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ فَلْيَدْخُلِ الْجَنَّةَ فَيَقَالَ مَنْ ذَا الَّذِي اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ، فَيَقَالُ الْعَافُونَ عَنِ النَّاسِ فَيَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ هنگامی که روز قیامت می شود ندا دهنده ای صدا می زند هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود چه کسی اجرش بر خدا است؟ در پاسخ می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، و آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند». «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در یکی از خطبه ها فرمود:

«الَا اخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ خَلَائِقِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ الْعَفْوُ عَمَّنْ ظَلَمَكَ وَ

تَصِلُ مَنْ قَطَعِكَ وَالْإِحْسَانُ إِلَى مَنْ إِسَاءَ إِلَيْكَ، وَاعْطَاءُ مَنْ حَرَمَيْكَ؛ آیا به شما خبر دهم که بهترین اخلاق دنیا و آخرت چیست؟ عفو و گذشت از کسی که به شما ستم کرده، و پیوند با کسی که از شما بریده، و نیکی به کسی که به شما بدی کرده، و بخشش به کسی که شما را محروم ساخته است». (۲)

در این حدیث شریف عالی ترین مراتب عفو که همان پاسخ دادن بدی با خوبی است در شاخه های مختلف بیان شده است و این مقام انبیاء و اولیاء و صلحای راستین است.

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «الْعَفْوُ تَاجُ الْمَكَارِمِ؛ عفو و گذشت تاج فضایل اخلاقی است». (۳)

می دانیم تاج هم نشانه عظمت و قدرت است، و هم زینت، و بر بالاترین عضو بدن یعنی سر گذاشته می شود، این تعبیر نشان می دهد که عفو و گذشت در میان همه

(۱). همان، ذیل آیه ۴۰ سوره شوری.

(۲). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۷.

(۳). شرح غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۴۰ (حدیث ۵۲۰).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۴

فضایل اخلاقی موقعیت خاصی را دارد.

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «شَيْئَانِ لَا يُوزَنُ ثَوَابُهُمَا الْعَفْوُ وَالْعَدْلُ؛ دو چیز است به قدری ثواب آن زیاد است که به وزن نمی آید، عفو و عدالت». (۱)

قرار گرفتن عفو در کنار عدالت علاوه بر این که اهمیت عفو را روشن می سازد، تعدیل این دو را با یکدیگر نشان می دهد، چرا که عدالت حق است و باعث نظم جامعه، ولی عفو یک فضیلت است که سبب برطرف شدن کینه ها و جوشش محبت ها می گردد. و انضمام این دو به

یکدیگر هرگونه سوء استفاده را از بین می برد.

۵- در حدیث دیگری از همان بزرگوار بدترین مردم را چنین معرفی می کند می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْفُو عَنِ الزَّلَّةِ وَلَا يَسْتُرُ الْعَوْرَةَ؛ بدترین مردم کسی است که از لغزش ها نمی گذرد و عفو نمی کند، و عیوب مردم را نمی پوشاند.» (۲)

۶- در حدیثی می خوانیم که مرد (خطاکاری) را نزد مأمون حاضر کردند، او تصمیم داشت گردنش را بزنند، و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام حاضر بود، مأمون عرض کرد: «مَا تَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ شما در این باره چه می فرمایید: «فَقَالَ أَقُولُ أَنَّ اللَّهَ لَا يَزِيدُكَ بِحُسْنِ الْعَفْوِ إِلَّا عِزًّا فَعَفَى عَنْهُ؛ حضرت فرمود: من می گویم خداوند با حسن عفو جز عزت تو را نمی افزاید.»

مأمون این سخن را شنید و آن مرد را (که به احتمال قوی یک جرم سیاسی بر ضد مأمون داشت) بخشید (۳)

۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «قَلَّ الْعَفْوُ أَقْبَحَ الْعُيُوبِ، وَ التَّسْرُعُ إِلَى الْإِنْتِقَامِ اعْظَمُ الذُّنُوبِ؛ کمی عفو و گذشت زشت ترین عیب ها است، و شتاب کردن به سوی انتقام بزرگترین گناهان است.» (۴)

۸- همان حضرت در کلمات قصارش در نهج البلاغه فرموده است: «إِذَا قَدَّرْتَ عَلَيَّ

(۱). همان مدرک، جلد ۴، صفحه ۱۸۴ (حدیث ۵۷۶۹).

(۲). شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۷۵ (حدیث ۵۷۳۵).

(۳). بحار الانوار، جلد ۴۹، صفحه ۱۷۲، حدیث ۱۰.

(۴). شرح غرر، جلد ۴، صفحه ۵۰۵، حدیث ۶۷۶۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۵

عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ هِنْكَامِي كِه بَر دَشْمَن خُود پِیْرُوز شُدِي، عَفْو رَا شُكْرَانِه اِيْن پِیْرُوزِي قَرَار دِه.» (۱)

همین معنی به صورت های دیگری وارد شده از جمله

می فرماید: «الْعَفْوُ زَكَاةُ الظَّفْرِ؛ عفو زکات پیروزی است». (۲)

۹- در حدیثی از امام ابوالحسن (حضرت رضا یا حضرت هادی علیهما السلام) می خوانیم که فرمود: «مَا التَّقَاتُ فِتْنَانِ قَطُّ إِلَّا نَصَرَ اللَّهُ اعْظَمَهُمَا عَفْوًا؛ دو گروه در میدان نبرد در برابر هم قرار نگرفتند مگر این که خداوند گروهی را که عفو بیشتری دارند پیروز کرد». (۳)

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم فرمود:

«دَعِ الْأَنْتِقَامَ فَإِنَّهُ مِنْ أَسْوَأِ أَعْمَالِ الْمُقْتَدِرِ؛ انتقام جویی را رها کن که از بدترین کارهای افراد قدرتمند است». (۴)

از مجموع این احادیث اهمیت فوق العاده عفو و گذشت و زشتی کینه توزی و انتقام روشن می شود و باید توجه داشت که احادیث بسیار فزونتر است از آنچه در اینجا نوشتیم.

اقسام عفو

فضیلت عفو و گذشت و ترک انتقام جوئی به عنوان یک اصل از نظر شرع و عقل و کتاب و سنت جای تردید نیست اما این بدان معنا نیست که استثنائی نداشته باشد، بلکه مواردی پیش می آید که عفو و گذشت سبب جرأت جانیان و جسارت خاطیان می شود به یقین هیچکس عفو و گذشت را در این گونه موارد عفو و گذشت نمی شمرد بلکه برای حفظ نظم جامعه و نهی از منکر و پیش گیری از تکرار جرم باید از عفو صرف نظر کرد و به مجازات عادلانه پرداخت.

دستور قرآن مجید در مورد مقابله به مثل در آیه ۱۹۴ سوره بقره ممکن است

(۱). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۱۱.

(۲). همان مدرک، حدیث ۲۱۱.

(۳). بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۴۲۴، حدیث ۶۵.

(۴). شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۲۰، (حدیث ۵۱۳۹)

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۶

به همین معنی باشد آنجا که می فرماید: «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ؛ کسی که بر شما تعدی کند همانند آن بر او تعدی کنید» (در واقع مقابله به مثل، تعدی نیست، بلکه مجازات عادلانه است).

البته این احتمال نیز وجود دارد که آیه در مقام بیان جواز قصاص و مجازات عادلانه بوده باشد (و به اصطلاح، امر در مقام توهم حذر است و دلیل بر وجوب یا استحباب نیست).

به هر حال عفو و مجازات هر کدام جای ویژه ای دارد، عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام و مقابله به مثل دارد، و اگر راه عفو را پیش می گیرد، از موضع ضعف نیست، این گونه عفو مفید و سازنده است، هم برای مظلومی که پیروز شده زیرا سبب صفای دل و تسلط او بر هوای نفس می شود، و هم برای ظالمی که مغلوب گشته زیرا او را به اصلاح خویشتن و می دارد.

در احادیث اسلامی نیز به این استثناء اشاره شده، اشاراتی پر معنی و لطیف از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْعَفْوُ يُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدْرِ اضْطِرَاحِهِ مِنَ الْكَرِيمِ؛ عفو و گذشت افراد لیم و پست را فاسد می کند، به همان اندازه که افراد با شخصیت را اصلاح می نماید.» (۱)

در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْعَفْوُ عَنِ الْمُقْرِ لَاعَنِ الْمُصْرِّ عَفْوٌ؛ درباره کسی است که اعتراف و اقرار به گناه خود داشته باشد نه در مورد کسی که بر گناه اصرار دارد.» (۲)

و نیز در حدیث دیگری از همان امام همام آمده است که فرمود: «جَازٍ بِالْحَسَنَةِ وَ تَجَاوَزٌ عَنِ السَّيِّئَةِ مَا لَمْ يَكُنْ ثَلَمًا فِي

الدين او وهناً في سلطان الاسلام؛ نيکی ها را به نيکی پاداش بده، و از بدی ها صرف نظر کن مادام که لطمه ای بر دين يا سستی بر حکومت اسلامی وارد نمی کند». «۳» (در این گونه موارد باید به سراغ مجازات عادلانه رفت).

(۱). کنز الفوائد، جلد ۲، صفحه ۱۸۲، - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۲۴.

(۲). همان، حدیث ۷۸۳، و همان، صفحه ۳۳۰، حدیث ۷۸۳.

(۳). غرر الحکم، حدیث ۴۷۸۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۷

در حدیثی نیز از امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام در تأیید همین سخن آمده است که فرمود: «حَقُّ مَنْ اسَاءَكَ اَنْ تَعْفُوَ عَنْهُ، وَ اَنْ عَلِمْتَ اَنَّ الْعَفْوَ عَنْهُ يُضَيِّرُ اِتِّصَارَتَكَ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ لَمَنْ اِتَّصَرَ بَعْدَ ظُلْمٍ فَاولئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ؛ حق کسی که به تو بدی کرده این است که او را عفو کنی ولی اگر می دانی عفو او سبب زیان می شود می توانی انتقام بگیری خداوند متعال می فرماید کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد (و به مجازات ظالم پردازد) ایرادی بر او نیست». «۱»

ولی نباید وجود این گونه استثنائها سبب سوء استفاده گردد و هر کس به بهانه اینکه عفو و گذشت سبب جرئت و جسارت بدکاران و خاطیان است به انتقام جویی پردازد، بلکه باید از روی خلوص و عدم تعصب موارد استثنای از اصل عفو و گذشت را با دقت شناخت و طبق آن عمل کرد.

این نکته نیز شایان توجه است که عفو و گذشت از اجرای حدود و تعزیرات شرعیه جز در مواردی که در روایات منصوص است جایز نیست، چرا که اجرای حد و تعزیر

در جای خود از واجبات است.

۳- آثار عفو و ثمرات و انگیزه های آن

عفو و گذشت با توجه به اشاراتی که در آیات و روایات گذشته بود، آثار بسیار مطلوب و جالب و شگفت انگیزی دارد که به طور خلاصه می توان چنین گفت:

۱- عفو و گذشت گاه دشمنان سرسخت را به دوستان صمیمی مبدل می سازد به خصوص زمانی که توام با نیکی و مقابله به ضد (یعنی خوبی در مقابل بدی بوده باشد) که در آیه ۳۴ سوره فصلت به آن اشاره شده است.

۲- عفو و گذشت سبب بقاء حکومتها و دوام قدرت است چرا که از دشمنیها و مخالفتها می کاهد و بر دوستان و طرفداران می افزاید. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «عَفْوُ الْمُلُوكِ بَقَاءُ الْمُلْكِ؛ عفو پادشاهان سبب بقاء حکومت است.» (۲)

(۱). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۰۱۵، حدیث ۱۳۲۲۵.

(۲). بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۶۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۸

۳- عفو و گذشت سبب عزت و آبرو می گردد، چرا که در نظر مردم نشانه بزرگواری و شخصیت و سعه صدر است، در حالی که انتقامجویی نشانه کوتاه فکری و عدم تسلط بر نفس می باشد، در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «عليكم بالعفو فان العفو لا يزيد الا عزاً؛ بر شما باد به عفو و گذشت، چرا که عفو چیزی جز عزت بر انسان نمی افزاید.» (۱)

۴- عفو و گذشت جلو تسلسل ناهنجاریها و کینه ورزیها و خشونت و جنایت را می گیرد، و در واقع نقطه پایانی بر آنها می گذارد، زیرا انتقام جویی از یک طرف سبب برافروخته شدن آتش کینه در دل طرف دیگر می شود، و او را به انتقامی

خشن تر و می دارد، و آن انتقام خشن تر سبب خشونت بیشتری از طرف دیگر می شود، و گاه به جنگی تمام عیار در میان دو طایفه یا دو قبیله بزرگ منجر می گردد که خون های زیادی در آن ریخته می شود، و اموال و ثروت ها بر باد می رود.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «تَعَاَفُوا تَسْقُطِ الضَّغَائِنُ بَيْنَكُمْ؛ یکدیگر را عفو کنید که دشمنی ها و کینه ها را از میان می برد». (۲)

۵- عفو سبب سلامت روح و آرامش جان و در نتیجه سبب طول عمر است، همان گونه که در حدیث دیگری از رسول الله صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «مَنْ كَثَرَ عَفْوَهُ مُدَّ فِي عُمُرِهِ؛ کسی که عفویش افزون گردد، عمرش طولانی می شود». (۳)

البته آنچه در بالا گفته شد آثار و برکات اجتماعی عفو و گذشت است، و اما نتایج معنوی و پاداش های اخروی آن، بیش از این ها است، همین اندازه کافی است که بدانیم در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که: «العفو مع القدرة جُنَّةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ عفو و گذشت به هنگام قدرت سپری است، در برابر عذاب الهی». (۴)

و اما انگیزه های انتقام جویی نیز فراوان است از جمله تنگ نظری، کوتاه بینی، عدم آینده نگری، حسد، کینه توزی، ضعف نفس، هواپرستی، و بسیاری از خواهی

(۱). اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۸.

(۲). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۳۷۳، حدیث ۷۰۰۴.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۳۱۸۴.

(۴). غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۳۹۸، حدیث ۱۵۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۲۹

زشت دیگر، که هر کدام به تنهایی یا به ضمیمه دیگری، آتش انتقام جویی

را در دل انسان ها بر می افروزد، و مردم را به جان هم می اندازد، نظام اجتماعی را به هم می ریزد، و گاه باعث ضایع شدن اموال و نفوس و از میان رفتن قدرت جامعه ها و کشورها می گردد.

طرق درمان انتقام جویی و کسب فضیلت عفو

بهترین راه برای درمان صفت رذیله انتقام جویی و صعود به اوج فضیلت عفو و گذشت در درجه اول، تفکر درباره پیامدهای هر کدام از این دو صفت است، هنگامی که انسان ببیند عفو و گذشت چه برکاتی در دنیا و آخرت دارد و چگونه سبب قدرت و آبرو و عظمت نزد خلق و خالق می شود، و انسان را از بسیاری از مشکلات زندگی و دردسرهای فراوان می رهاند و به او محبوبیت در نزد مردم و خدا می دهد در حالی که انتقام جویی گاه شیرازه زندگی او را به هم می ریزد، و جان و مال و آبروی او را با انواع خطرات مواجه می کند به یقین عفو و گذشت را بر انتقام جویی ترجیح خواهد داد، و کم کم این مسأله به صورت خلق و خو و ملکه اخلاقی در می آید.

از سوی دیگر هنگامی که ریشه های انتقام جویی را که در بالا اشاره شد بشناسد و به درمان یک یک آنها پردازد، با از میان رفتن علت، معلول نیز از میان خواهد رفت، و کینه توزی و انتقام جویی جای خود را به دوستی و محبت و عفو و گذشت خواهد سپرد.

به این ترتیب به پایان بحث درباره فضیلت عفو و گذشت و رذیله انتقام جویی می رسیم هر چند هنوز مسایل ناگفته در اینجا کم نیست.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۱

۱۶

غیرت و بی غیرتی

اشاره

از واژه هایی که در روایات اسلامی به عنوان بیان یک فضیلت مهم اخلاقی آمده است غیرت است که در اصل به معنی دفاع شدید از عرض و ناموس یا مال و مملکت و دین و آیین است، مخصوصاً این واژه در مواردی به کار می رود که چیزی

حق اختصاصی شخص یا گروهی است، و دیگران می خواهند حریم آن را بشکنند، و صاحب آن به دفاع شدید برمی خیزد.

به هر حال این وصف اگر به صورت معتدل در انسان باشد، فضیلتی بزرگ است.

چه فضیلتی از این بالاتر که انسان را اجازه ندهد بیگانه ای به حریم ناموس یا کشور یا دین و آیین او هجوم برد، بلکه در مقابل او بایستد، و تا سر حد جان دفاع کند.

متأسفانه در دنیای امروز که ارزش های اخلاقی کمرنگ شده و انحرافات اخلاقی خانواده هایی را فرا گرفته، مخصوصاً در غرب ارتباط زنان و مردان با افراد بیگانه عیب شمرده نمی شود، این واژه تدریجاً به فراموشی سپرده می شود و گاه در نظر بعضی، ضد ارزش و ناشی از تعصب کور قلمداد می شود، و این یک فاجعه عظیم است در حالی که بدون غیرت، حمایت و دفاع قوی از ارزش ها و افتخارات

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۲

امکان پذیر نیست.

با این اشاره به قرآن مجید بر می گردیم و از آیات قرآن در این مسأله مهم الهام می گیریم.

۱- لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - مَلْعُونِينَ اِيْمًا ثَقِفُوا اِخْدُوا وَ قُتِلُوا ثَقْتِيًّا - سُنَّهَ اللّٰهِ فِي الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهَ اللّٰهِ تَبْدِيْلًا. (احزاب - ۶۰ تا ۶۲)

۲- قَالَ رَبِّ السَّجْنُ احْبُ الْاَيِّ مِمَّا يَدْعُونِي اِلَيْهِ وَ اَلَّا تَصْرِفَ عَنِّي كَيْدَهُنَّ اَصْبُ الْاَيْهِنَّ وَ اَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ. (يوسف - ۳۳)

۳- ... وَ لَا يَضْرِبْنَ بَارِجِلِهِنَّ لِیَعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زَيْتِهِنَّ. (نور - ۳۱)

ترجمه

۱- اگر منافقان و بیماردلان و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه

پخش می کنند دست از کار خود برندارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند!- و از همه جا طرد می شوند و هر جا یافت شوند گرفتار خواهند شد و به سختی به قتل خواهند رسید!- این سنت خداوند در اقوام پیشین است، و برای سنت الهی هیچ گونه تغییر نخواهی یافت!

۲- (یوسف) گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا بسوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی بسوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود.

۳- ... و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد). اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۳

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث خداوند سه گروه را شدیداً مورد تهدید قرار می دهد منافقان و بیماردلان (اراذل و اوباش هوسباز) و شایعه پراکنان که اگر دست از کارهای خود یعنی مزاحمت نوامیس مردم و تضعیف روحیه مسلمین و نشر شایعات دروغین درباره زنان پاکدامن برندارند به شدیدترین مجازات گرفتار خواهند شد، می فرماید: «اگر منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری است و آنها که اخبار دروغ و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود نکشند تو را بر ضد آنها می شورانیم، سپس نمی توانند جز مدت کوتاهی در این شهر در کنار تو باشند- و از همه جا طرد می شوند- و هر جا یافت شوند دستگیر خواهند شد و به قتل می رسند (لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي

الْمَدِينَةَ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا - مَلْعُونِينَ اَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِلُوا تَقْتِيلًا).

این غیرت الهیته که سبب دفاع شدید از عرض و نوامیس و کیان مسلمین شده است سرمشقی برای همه در مسأله غیرت دینی و ناموسی است و نشان می دهد که در برابر اراذل و اوباش و منافقان کوردل و بیماردلان نباید بی تفاوت یا خونسرد باشند.

این تعبیر با آنچه از فعل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تاریخ نقل شده که در این گونه موارد سخت گیر بود و با متخلفان برخورد شدید می کرد، نشان می دهد که این مسأله به عنوان یک فضیلت اخلاقی و وظیفه اجتماعی پذیرفته شده است.

تعبیرات سه گانه در آیه بالا (مُنافِقُونَ، الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ) ممکن است همه اشاره به گروه معینی باشد که با انواع کارهای خلاف به تضعیف مسلمین می پرداختند، ولی ظاهر آیه، و پاره ای از شأن نزول ها نشان می دهد که اشاره به سه گروه مختلف است: منافقان با پخش شایعاتی درباره غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه سعی داشتند روحیه مسلمانان را تضعیف کنند، و گروهی از اراذل و اوباش با ایجاد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۴

مزاحمت در مورد زنان مسلمان اسباب ناراحتی آنها را فراهم می کردند و گروه دیگری با پخش شایعات درباره زنان با ایمان، آنها را سخت آزار می دادند، آیه فوق هر سه گروه را تهدید به مجازات شدید تبعید و قتل می کند.

تعبیر به «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در آیات قرآن در معانی مختلف به کار رفته، گاه اشاره به نفاق است، مانند آنچه در آیه ۱۰ سوره بقره آمده است (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ

فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا) و گاه در مورد کسانی که هوس های سرکش جنسی دارند به کار رفته، چنان که در آیه ۳۲ همین سوره به زنان پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده شده که به هنگام صحبت کردن با نامحرمان، به گونه ای هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در آنها طمع کنند (فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ).

جالب توجه این که قرآن در ادامه همین آیات (آیه ۶۰ و ۶۱) می افزاید: این سنت خداوند در اقوام پیشین است (و منحصر به امت اسلام نیست) و برای سنت الهی هیچ گونه تغییری نخواهی یافت.

این تعبیر نشان می دهد که حکم بالا- یک حکم عام در تمام ادیان الهی بوده، و سنتی است تغییرناپذیر که باید در برابر مزاحمین و منافقین و شایعه پراکنان برخورد قاطعانه کرد (البته با حفظ تمام موازین شرعی و منطقی) و مفهوم غیرت همین است.

*** در دومین آیه به نمونه غیرت دینی یکی از بزرگترین پیامبران الهی یعنی حضرت یوسف علیه السلام برخورد می کنیم هنگامی که از سوی زنان هوسباز مصر مخصوصاً ذلیخا مورد تهاجم قرار گرفت و از او خواستند تسلیم خواسته های نامشروع ذلیخا یا تسلیم خواسته های نامشروع خودشان شود یوسف که در سن جوانی و در برابر طوفان شهوات قرار داشت به شدت مقاومت کرد تا آنجا که زندان را با همه

اخلاق در قرآن ج ۳ ۴۶۳

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۵

رنجهایش بر تسلیم در برابر خواسته های آنها ترجیح داد و به درگاه پروردگار چنین عرضه داشت «پروردگار من! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها

را از من برنگردانی قلب من به آنها مایل می شود و از جاهلان خواهم بود (قَالَ رَبِّ السَّجُنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَالْأَتَّصِرُفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ)؛ این تعبیر هم از مقام عفت و عصمت یوسف حکایت می کند و هم از غیرت و پارسائی او و هنگامی که این روحیه پاک را مقایسه با عدم غیرت عزیز مصر مقایسه می کنیم که وقتی ناپاکی همسرش ذلیخا بر او ثابت شد تنها به این جمله قناعت کرد! «يُوسُفُفَ اعْرِضْ عَن هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِإِثْمِنِكَ أَنْكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ؛ یوسف! از این موضوع صرف نظر کن و تو ای زن نیز استغفار کن که از خطاکاران بودی» (یوسف - ۲۹) فرق میان این دو روشن می شود واضح است منظور یوسف این نبود که از خداوند طلب زندان کند بلکه هدف این بود که اگر او را در میان زندان و عمل نامشروع مخیر کنند (همان گونه که ساختند) زندان را ترجیح می دهد.

*** در سومین آیه مورد بحث خداوند دستوری به زنان مؤمنه می دهد که علاوه بر حفظ حجاب «هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانش پیدا شود و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد!» (وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ).

در این آیه نیز عفت و غیرت به هم آمیخته شده تا آنجا که به زنان اجازه نمی دهد پا را بر زمین بکوبند و صدای خلخال را ظاهر کنند «۱» و همان گونه که در بالا

(۱). خلخال طوق باریکی از نقره یا طلا بوده که دارای حلقه ها یا زنگهای کوچکی بوده که اگر محکم

راه می رفتند صدای لاده و زندهای عرب بعنوان یک زینت آن را به ساق پا می کردند و بعضی می گویند فلسفه اصلی آن بوده که زنان بیابان گرد عرب که معمولاً پاهایشان برهنه بوده است آن را به پا می کردند تا حشرات موذی صدای آن را بشنوند و دور شوند سپس به صورت یک زینت در آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۶

اشاره کردیم اسلام به زنان پیامبر (به عنوان الگو و سرمشق) دستور می دهد که هنگام سخن گفتن با بیگانگان سخنان خود را با آهنگی هوس انگیز ادا نکنند که سبب تحریک هوسبازان گردد اینها همه دستوراتی است که هم تأکید در رعایت نهایت عفت را دارد و هم رعایت غیرت.

غیرت در روایات اسلامی

در روایات اسلامی اهمیت بسیار زیادی به مسأله غیرت به عنوان یک فضیلت داده شده و حتی از خداوند به عنوان غیور (کسی که بسیار غیرت دارد) یاد شده است از جمله:

۱- امام صادق علیه السلام می فرماید: «انَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ وَلِغَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ ظَاهِرَهَا وَبَاطِنَهَا؛ خداوند غیور است و هر غیوری را دوست دارد و به خاطر غیرتش تمام کارهای زشت را اعم از آشکار و پنهان تحریم فرموده است.» «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «اِذَا لَمْ يَغْرِ الرَّجُلُ فَهُوَ مَنْكُوسُ الْقَلْبِ؛ اگر انسانی غیرت نداشته باشد قلب و فکرش وارونه است.» «۲»

به گفته علامه مجلسی منظور از قلب وارونه در اینجا این است که همانند ظرف وارونه است که چیزی در آن جای نمی گیرد، قلب افراد فاقد غیرت نیز تهی از صفات و اخلاق برجسته انسانی است. «۳»

این تعبیر نشان می دهد که صفت غیرت رابطه نزدیکی با سایر

اوصاف برجسته انسانی دارد.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «كَانَ اِبْرَاهِيْمُ اَبِي غَيُوْرًا وَاَنَا اَغْيَرُ مِنْهُ وَاَرْغَمَ اللّٰهُ اَنْفَ مَنْ لَا يُعَارُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ؛ پدرم ابراهیم مرد غیوری

(۱). فروع کافی، جلد ۵، صفحه ۵۳۵، باب الغیره، حدیث ۱.

(۲). همان، صفحه ۵۳۶، حدیث ۲.

(۳). مرآت العقول، ذیل حدیث مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۷

بود و من از او غیورترم. خداوند بینی مؤمنانی را که غیرت ندارند به خاک بمالد». (۱)

۴- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «اِنِّي لَغَيُوْرٌ وَاللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اَغْيَرُ مِنِّي وَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی يُحِبُّ مِنْ عِبَادَةِ الْغَيُوْرِ؛ من غیورم و خداوند از من غیورتر است، و خداوند بندگان غیورش را دوست دارد». (۲)

۵- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است که فرمود: «اِنَّ الْغَيْرَةَ مِنَ الْاِيْمَانِ؛ غیرت از ایمان است». (چرا که ایمان انسان را دعوت به حفظ دین و آیین و کشور و ناموس خود می کند، و آن کس که از اینها دفاع نکند و غیرت نداشته باشد با ایمان نیست). (۳)

۶- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلٰی قَدْرِ هِمَّتِهِ ... وَ شَجَاعَتُهُ عَلٰی قَدْرِ اَنْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلٰی قَدْرِ غَيْرَتِهِ؛ ارزش انسان به اندازه همت او است، و شجاعت او به اندازه عزت نفس و بی اعتنائیش (نسبت به ارزشهای مادی) است، و عفت او به اندازه غیرت او است». (۴)

۷- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند (چون اسیران خطرناکی

بودند) حضرت دستور قتل آنها را داد، جز یکی از آنها را که آزاد فرمود، او از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کرد، چرا مرا آزاد فرمودی، فرمود جبرئیل به من خبر داد که در تو پنج خصلت است که خدا و پیامبرش تو را دوست دارند «الْغَيْرَةُ الشَّدِيدَةُ عَلَى حَزْمَتِكَ وَالسَّخَاءُ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَصِدْقُ اللِّسَانِ وَالشَّجَاعَةُ؛ غیرت شدید نسبت به خانواده، و سخاوت و حسن خلق و راستگویی و شجاعت، هنگامی که آن مرد آن سخن را شنید، اسلام آورد و جزء مسلمانان برجسته شد، و در یکی از غزوات که با پیامبر صلی الله علیه و آله بود به درجه شهادت نائل گشت». «۵»

(۱). بحار الانوار، جلد ۱۰۰، صفحه ۲۴۸، حدیث ۳۳.

(۲). کنز العمال، حدیث ۷۰۷۶، (جلد ۳، صفحه ۳۸۷).

(۳). همان، صفحه ۳۸۵، حدیث ۷۰۶۵.

(۴). نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۴۷.

(۵). وسائل الشیعه، جلد ۱۴، صفحه ۱۰۹ (باب ۷۷ حدیث ۱۰).

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۸

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که ضمن نکوهش از بعضی مردم عراق که زنانشان در بیرون منزل به صورت زننده ای با مردان اختلاط داشتند فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَا يُعَارُ؛ خدا لعنت کند کسی را که غیرت ندارد». «۱»

تعریف اقسام غیرت

همان گونه که در بالا آوردیم غیرت صفتی است که انسان را وادار به دفاع شدید از دین و آیین و ناموس و کشور خود می کند، و اصولاً هرگونه دفاع شدید از ارزش ها نوعی غیرتمندی است. گرچه این واژه غالباً درباره غیرت ناموسی به کار می رود ولی مفهوم آن وسیع و گسترده است.

البته این صفت مانند صفات برجسته

دیگر اگر به راه افراط کشیده شود مبدل به ضد می شود، و خلق نکوهیده ای است، و آن در صورتی است که به شکل دفاع غیر منطقی و آمیخته با وسواس درآید.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ الْغَيْرَهُ مَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ مِنْهَا مَا يَكْرَهُ اللَّهُ فَأَمَّا مَا يُحِبُّ فَالْغَيْرَةُ فِي الرَّيْبِ وَ أَمَّا يَكْرَهُ فَالْغَيْرَةُ فِي غَيْرِ الرَّيْبِ؛ نوعی از غیرت است که خداوند آن را دوست دارد، و نوعی خدا آن را دوست ندارد، اما غیرتی که خدا آن را دوست دارد، غیرتی است که در موارد مشکوک (که قرائنی بر آلودگی ها وجود دارد) می باشد، و اما آنچه را خدا نمی پسندد، غیرتی است که در غیر این موارد باشد (یعنی انسان مثلاً همسر خود را با ظن و گمان بی اساس متهم سازد، و نسبت به پاکدامنی او گرفتار وسواس گردد که این صفت بسیار زشت و خطرناک و سبب تشویق افراد پاکدامن به فساد می شود.)» «۲»

در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم در یکی از نامه ها به فرزند گرامیش امام مجتبی علیه السلام فرمود: «وَ أَيَّاكَ وَ التَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه ۱۱۵، حدیث ۷.

(۲). کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۳۸۵، حدیث ۷۰۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۳۹

يَدْعُوا الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ وَ الْبَرِيَّةَ إِلَى الرَّيْبِ؛ از غیرت در غیر موردش بپرهیز چرا که این گونه غیرت ها (ی افراطی انحرافی و آمیخته با وسواس) سبب می شود که افراد صحیح و درستکار از آنان، گرفتار آلودگی و بیماری شوند و افراد

حقیقت این است که افراط در همه چیز مذموم است به خصوص در امثال غیرت چرا که افراط در آن، سبب می شود که انسان نسبت به نزدیک ترین محارم خود سوء ظن پیدا کند، و آنها را با کنجکاوی های بی مورد و حرکات مشکوک و سخنان بی اساس مورد اتهام قرار دهد، و ای بسا همین امر سبب شود که آنها را در دامن فساد بیندازد و به هر حال این گونه غیرت ها و سوء ظن ها در شرع اسلام حرام است و باید جداً از آن پرهیز کرد. از اخبار مربوط به جاهلیت چنین بر می آید که یکی از علل کشتن دختران و زنده به گور کردن نوزادان دختر یا عامل اصلی آن نوعی غیرت انحرافی و بی منطق بود که می گفتند ممکن است این ها بزرگ شوند و در جنگ های قبیله ای اسیر چنگال دشمنان گردند، و نوامیس ما به دست جوانان دشمن بیفتد، چه بهتر که ما آنها را نابود کنیم، و نوامیس خود را حفظ نمایم.

آثار غیرت در زندگی انسان ها

غیرت به صورت صحیح و معتدل و مثبت یک نیروی دفاعی عظیم است که به کمک آن می توان بر دشمنان و مخالفان پیروز شد، چرا که این نیروی باطنی هنگامی که جان و مال و ناموس و دین و ایمان یا استقلال یک کشور در معرض تهدید قرار می گیرد بسیج می شوند، و تمام نیروهای ذخیره وجود انسان را به حرکت در می آورد، و گاه یک انسان غیور در تحت تأثیر عامل غیرت، نیرویی به اندازه ده انسان پیدا می کند و تا حد ایثار و فداکاری، ایستادگی و پایداری نشان می دهد، به

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۰

همین دلیل، غیرت یکی از اسباب عزّت و سربلندی و اقتدار است.

افراد آلوده و منحرف هنگامی که خود را در برابر یک انسان غیرتمند ببینند به زودی مقاومت خود را از دست می دهند و عقب نشینی می کنند و این یکی دیگر از برکات غیرت است.

غیرت سبب می شود که حریم ارزش های والای یک جامعه نشکنند و پاک و محفوظ بماند.

غیرت سبب امنیت جامعه و از میان رفتن مظاهر فساد و فحشاء است در حالی که بی غیرتی هم امنیت را در هم می شکند، و هم ارزش ها را به باد می دهد و هم صحنه جامعه را به صحنه فساد و آلودگی ها مبدل می سازد.

هنگامی که حضرت لوط علیه السلام صحنه آلوده شهر آن قوم گنهکار را دید که حتی تصمیم دارند مزاحم میهمانان او شوند (میهمانان حضرت لوط فرشتگان الهی بودند که به صورت جوانانی زیبا بر او وارد شدند، و او که از وضع آنها خبر نداشت و آلودگی محیط را می دانست سخت در وحشت و ناراحتی فرو رفت، و هنگامی که قوم آلوده و منحرف از وجود این مهمانان با خبر شدند به سراغ خانه او آمدند، و لوط علیه السلام هر قدر آنها را نصیحت کرد اثر نگذاشت حتی حاضر شدند دختران خود را به عقد آنان (که توبه کنند و ایمان آورند) در آورند، آنها این ایثار بزرگ را نیز نپذیرفتند و در خواسته های انحرافی خود، پافشاری داشتند، لوط علیه السلام به آنها گفت: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي الْيَسِّ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؛ از خدا بترسید و آبروی مرا نبرید و با قصد سوء نسبت به میهمانانم مرا

رسوا مسازید، آیا یک انسان عاقل و شایسته و با غیرت در میان شما وجود ندارد (که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد؟)».

ولی هنگامی که این سخنان در آنها اثر نکرد، فرشتگان الهی خود را به او معرفی کردند، و گفتند نگران نباش، به زودی عذاب الهی آنها را درهم می کوبد، و طومار زندگانشان را در هم می پیچد، و چنین شد.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۱

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم که فرمود: «انَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ الْإِلَى ثَلَاثِ خَلَالٍ يَتَكَلَّفُهَا وَ انْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبْعِهِ ذَلِكَ؛ مَعَاشِرَةً جَمِيلَةً، وَ سَمْعَةً بِتَقْدِيرٍ، وَ غَيْرَةً بِتَحْصِينٍ؛ انسان در منزل و در برابر خانواده اش نیاز به سه صفت دارد که اگر در طبیعت او وجود نداشته باشد باید آن را به زحمت برای خود فراهم سازد، معاشرت زیبا و توسعه آمیخته با اندازه و حساب، و غیرت آمیخته با حفظ و نگهداری از آلودگی ها.» «۱»

(۱). بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۳۶. اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۳

۱۷

اجتماع گرایی و انزواطلبی

اشاره

علمای اخلاق بحثی تحت عنوان مخالطه و عزلت در کتاب های اخلاقی آورده اند، و گاه اختلاف کرده اند که آیا مخالطه (اجتماع گرایی) افضل است، یا عزلت؟

(انزواطلبی) بعضی تمایل به افضل بودن مخالطه داشته اند، و بعضی به انزواطلبی، و گاهی نیز آن را تابع شرایط مختلف دانسته اند که در پاره ای از شرایط اولی مطلوب است و در پاره ای از شرایط دومی.

ولی محققان - مخصوصاً محققان عصر ما - با الهام گرفتن از کتاب و سنت و دلیل عقل اصل زندگی انسان را به اجتماع گرایی می دانند، و معتقدند انسان موجودی

است اجتماعی، و تنها در سایه اجتماع می تواند به اهداف والای خود دست یابد، مشکلات خود را آسان تر مرتفع کند، و به سعادت مطلوب سریع تر برسد.

آنها معتقدند گوشه گیری و انزواطلبی نه با فطرت انسان سازگار است و نه با روح تعلیمات اسلام، بلکه اجتماع گرایی، روح تمام تعلیمات اسلام است از عبادات به صورت دسته جمعی انجام می شود گرفته تا مسائل مربوط به حقوق بشر و حکومت اسلامی، و امر به معروف و نهی از منکر و اجرای حدود و احقاق حقوق و تعاون در برّ و تقوا و مانند آن.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۴

اسلام دست خدا را با جماعت می داند (يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ) و جدا شدن از صفوف مسلمین را سبب نفوذ شیطان شمرده و می فرماید: گوسفندان تک رو از گله طعمه گرگند (وَ الشَّاذُّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذُّبِّ). «۱»

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و نمودهایی از آیات را در این زمینه مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. (آل عمران- ۱۰۳)

۲- وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا. (نساء- ۱۱۵)

۳- هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ - وَ أَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (انفال- ۶۲ و ۶۳)

۴- إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ

۵- وَ جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا. (حدید- ۲۷)

ترجمه:

۱- و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت (بزرگ) خدا را به یاد آورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید خدا شما را از آن نجات داد این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد شاید پذیرای

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۵

هدایت شوید.

۲- کسی که بعد از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.

۳- و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است، او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد- و دل های آنها را با هم الفت داد! اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنان الفت دهی نمی توانستی! ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد! او توانا و حکیم است.

۴- خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند گوئی بنایی آهنین اند!

۵- ... و در دل کسانی که از او پیروی کردند رأفت و رحمت قرار دادیم و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند ما بر آنان مقرر نداشتیم بودیم گر

چه هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آن رعایت نکردند.

تفسیر و جمع بندی

در هر یک از آیاتی که در بالا آمد اشاره خاص و ویژه ای به اهمیت مسأله اجتماع و توجه به وحدت و اتحاد شده است، در نخستین آیه بعد از آنکه دعوت به اعتصام به جبل الله و عدم تفرقه شده است می فرماید: و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت) چنگ بزنید، و پراکنده نشوید و به یاد بیاورید نعمت (بزرگ) خدا را بر خود که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او در میان دل های شما الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او برادر هم شدید (وَ اِغْتَصَمُوا بِجَبَلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبِرْتُمْ بِنِعْمَةِ اٰخِوَانًا).

در این که منظور از جبل الله در آیه فوق چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند، در بعضی از روایات آمده است که منظور از جبل الله قرآن مجید است که همه باید به عنوان نقطه وحدت به آن چنگ زنند، و در بعضی از روایات آمده منظور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، و معلوم است که همه اینها به یک حقیقت باز می گردد،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۶

جبل الله همان ارتباط با خدا است که از طریق قرآن و پیغمبر و آلش حاصل می شود.

درست است که این آیه سخن از دوستی مسلمین با یکدیگر و ترک دشمنی ها می گوید، ولی مسلم است در صورتی که انسان در انزوا به سر برد، دوستی و اتحاد و اعتصام همه گروه ها به جبل الله مفهومی نخواهد داشت، و جالب اینکه قرآن در آیه

فوق، عداوت را یک سنت عصر جاهلی می شمرد، و دوستی و محبت را از ویژگی های اسلام و می فرماید: در گذشته دشمن بودید و امروز برادر یکدیگرید. و در ذیل آیه تأکید بیشتری بر این معنی می فرماید؛ در گذشته شما بر لب حفره ای از آتش بودید و خداوند شما را از آنجا برگرفت و نجات داد، این گونه خداوند آیات خود را بر شما آشکار می سازد تا هدایت شوید. (وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا).

این نکته نیز شایان دقت است که اسلام رابطه مسلمین را با یکدیگر رابطه دوستی نمی شمرد بلکه آن را رابطه برادری که نزدیک ترین رابطه عاطفی دو انسان به یکدیگر بر اساس مساوات و برابری است می داند.

بدیهی است برادران پر محبت و پر جوش هرگز نمی توانند دور از یکدیگر و بی خبر از هم زندگی کنند، حتماً با این پیوند عاطفی نزدیک در کنار هم خواهند بود.

نکته مهم دیگر این که هرگز مسائل مادی نمی تواند رمز وحدت و سبب ارتباط محکم اجتماعی باشد، چرا که امور مادی همیشه منشأ تنازع و اختلاف است، تقاضاهای مردم نامحدود، و امور مادی محدود است. و همه اختلافات از آن برمی خیزد، ولی حبل الله و رابطه با خدا که یک امر معنوی روحانی است، می تواند بهترین رابطه عاطفی را میان انسان ها از هر قوم و نژاد و زبان و گروه اجتماعی برقرار سازد.

*** در دومین آیه، سخن از سرنوشت دردناک کسانی می گوید که از جامعه مؤمنین و مسلمین جدا می شود و راه مستقل برای خود بر می گزینند، می گوید: کسی که بعد از

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۷

آشکار شدن حق به مخالفت با پیامبر صلی

الله علیه و آله بر خیزد، و از طریقی جز طریقی مؤمنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم (و در گمراهیش سرگردان می سازیم) و در دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا).

این آیه به روشنی به مسلمانان دستور می دهد که از جامعه اسلامی جدا نشوند، و همگی با هم طریقی هدایت را در پیش گیرند.

البته با توجه به جمله «من يشاقق الرسول...» و تعبیر به «سبیل المؤمنین» روشن می شود که منظور از هماهنگی با جامعه اسلامی هماهنگی با جامعه ای است که در طریقی پیروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله گام بر دارد، و ایمان و اطاعت خدا، اساس و پایه آن می باشد، و گرنه همرننگ شدن با هر جامعه ای منظور نیست.

بی شک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره در جماعت بود، در پنج وقت با مسلمین نماز می گذارد، روز جمعه نماز باشکوه تری داشت و در حج در اجتماع عظیم تری همه مسلمانان را به اجتماع در گرد این برنامه ها فرا می خواند و به یقین گوشه گیران عزلت طلب، مخالفان این برنامه، و جدای از جماعت مؤمنانند، و مشمول آیه فوق خواهند بود.

جمعی از علمای اهل سنت به این آیه برای حجیت اجماع استدلال کرده اند، ما نیز می گوییم مانعی ندارد که این آیه دلیل بر حجیت اجماع مسلمین باشد ولی اجماعی که امام معصوم علیه السلام نیز در آن حضور داشته باشد و به تعبیر مصطلح اصولی اجماع دخولی یا اجماع کشفی باشد

حجت است.

*** در سومین آیه، یکی از نعمت های بزرگ خداوند بر پیامبرش را این می شمرد که مؤمنان را گرد او جمع کرد، و در میان دل های آنها الفت برقرار ساخت، کاری که از طرق عادی در آن شرایط غیر ممکن بود می فرماید «او همان کسی است که تو را با

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۸

یاری خود و مؤمنان تقویت کرد، و میان دل های آنها الفت برقرار ساخت، اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنها الفت دهی، نمی توانستی، ولی خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد، او توانا و حکیم است.» (هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ وَالْمُؤْمِنِينَ - وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ).

اگر اسلام برای انزوا و گوشه گیری و عزلت ارزشی قائل بود، هرگز تألیف بین قلوب مؤمنین و پیوند آنها را به یکدیگر به عنوان معجزه بزرگ برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان نمی کرد.

این تعبیر نشان می دهد که نه تنها زندگی در دل اجتماع مطلوب است، بلکه باید چنان پیوندی در دل ها ایجاد شود که آنها را یک پارچه کند.

بدیهی است که هرگز نمی توان گفت این مربوط به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و عصر آن حضرت بوده، چرا که در هر زمان مدافعان حق باید گرد محوری جمع شوند، و با تألیف قلوب، جمعیتی قوی و نیرومند بسازند، و از حق و امام زمان و پیشوای خود دفاع کنند.

قابل توجه اینکه خداوند در اینجا تألیف قلوب را به خودش نسبت می دهد و می گوید: خدا در دل های شما

الفت ایجاد کرد، همان طور که در آیه ۱۰۳ آل عمران نیز به خود نسبت داده، با این که می دانیم پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله دست به چنین کاری زده، این برای آن است که نشان دهد که این یک معجزه الهی بود که خدا در اختیار پیامبرش قرار داد، و گر نه آن قدر کینه ها و عداوتهای نو و کهنه در میان مردم متعصب و لجوج و نادان و بی سواد عصر جاهلی بود، که هیچ قدرتی نمی توانست آنها را بر طرف سازد. حتی اگر تمام ثروت های زمین را در این راه هزینه می کردند، ولی تعلیمات اسلام و اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله و امدادهای الهی کار خود را کرد، و غیر ممکن را ممکن ساخت، و معجزه ای عظیم که از مهم ترین معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله است به وقوع پیوست، و الفت که در لغت به معنی اجتماع توأم با انسجام و انس و التیام است، و

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۴۹

در میان آن دل های پراکنده و مملو از بغض و کینه ایجاد شده و کینه های دیرینه را از دل ها شست.

*** در چهارمین آیه، سخن از وحدت صفوف مسلمین است، چیزی که هرگز در انزوا و عزلت یافت نمی شود، می فرماید: «خداوند کسانی را دوست می دارد، که در راه او پیکار می کنند، همچون سدی فولادین و بنایی آهنین» (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ).

بنیان به معنی هرگونه بنا است، هم سد را شامل می شود، و هم بناهای دیگر، و مرصوص از ماده رصاص به معنی سرب گرفته شده، و از آنجا که در

زمان های گذشته، گاهی برای محکم شدن بنا و یک پارچگی دیوارها، سرب را آب می کردند، و در لابلای قطعات سنگ و مانند آن می ریختند که تمام فاصله ها را پر کند، و مصالح بنا را به هم پیوند دهد، لذا به هر بنای محکمی مرصوص می گفتند که اشاره به استحکام و یکپارچگی آن بود.

درست است که آیه درباره پیکار نظامی و جهاد فی سبیل الله است، ولی روشن است که همین معنی در سایر مجاهدت های اجتماعی در زمینه سیاست و فرهنگ و اقتصاد، جاری است، و در آنجا نیز یکپارچگی و اتحاد و انسجام دل ها لازم است.

چیزی که در میان گوشه گیران انزوا طلب اصلاً وجود ندارد، چرا که آنها همانند قطعات سنگ یا آجرهایی هستند که بدون هیچ انسجام و به هم پیوستگی هر کدام در گوشه ای افتاده اند، نه دفاعی در برابر دشمن از آنها سر می زند، و نه پیکاری برای حل مشکلات اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه.

*** در پنجمین و آخرین آیه مورد بحث، اشاره به مسأله رهبانیت و برنامه ترک دنیا و دیرنشینی گروهی از مسیحیان کرده و از آن به عنوان یک بدعت نکوهش می کند،

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۰

کاری که هرگز به آنها دستور داده نشده بود، می فرماید: «آنها رهبانیتی را بدعت گذارده بودند که ما بر آنها مقرر نداشته بودیم، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند، لذا به آنهاایی که از این گروه ایمان آوردند پاداش دادیم، و بسیاری از آنان فاسقند و خارج از اطاعت پروردگار» (و رُهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ

آمَنُوا مِنْهُمْ اجْرَهُمْ وَ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ).

می دانیم امروز گروهی از مسیحیان تارک دنیا اعم از زن و مرد داریم که به دیرها پناه می برند، و همه به صورت مجرد زندگی می کنند و به اصطلاح به تمام مذاهب دنیا پشت پا می زنند و به اصطلاح مشغول عبادت می شوند و دیرها مراکزی هستند که برای این گونه افراد بنا شده است.

این موضوع مربوط به امروز نیست، بلکه از بدعت هایی است که از قرن سوم میلادی هنگام ظهور امپراطوری رومی «دیسوس» و مبارزه شدید او با پیروان مسیح علیه السلام پیدا شد، آنها بر اثر شکست از این امپراطور خونخوار به کوه ها و بیابان ها پناه بردند، و بذر رهبانیت در میان آنها پاشیده شد. «۱»

بنابراین، این گونه رهبانیت که با روح تعلیمات انبیاء هرگز سازگار نیست در قرون اولیه مسیحیت نیز نبود بلکه بدعتی بود که بعداً به وسیله افراد نادان منحرف گذارده شد و تا به امروز نیز ادامه دارد که گروهی هم زندگی اجتماعی را ترک می کنند و هم ازدواج و هم سایر فعالیت ها را، و توسط به اصطلاح بانیان خیر خواه، هزینه آنها پرداخته می شود.

حال در این دیرها چه می گذرد، و بر اثر انحراف از اصول فطری انسانی چه مفاصد عجیبی روی می نهد، داستان بسیار مفصل و غم انگیزی دارد تا آنجا که یکی نویسندگان مسیحی به بعضی از دیرها اشاره کرده و آن را کانونی از فحشاء می شمرد.

و اصولاً این زندگی غیر طبیعی بر روح و فکر آنها اثرات منفی گذارده و سبب

(۱). دائرة المعارف قرن بیستم؛ ماده رهب.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۱

اختلالات روانی گوناگونی می شود.

اسلام آمد و خط بطلانی بر این

گونه کارها کشید، و مردم را دعوت به زندگی اجتماعی توأم با پارسایی نمود.

توجه به این نکته لازم است که رهبانیت در اصل از ماده «رَهْبَه» (بر وزن ضربه) به معنی ترس و خوف است و منظور در اینجا خوف از خدا است، و به گفته راغب در کتاب مفردات، ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد، سپس این واژه به کار گروهی از مسیحیان یا غیر آنها که انزواطلبی را پیش گرفته و به گمان خود به عبادت پروردگار می پرداختند اطلاق شده است، از جمله بدعت های زشت مسیحیان در مورد رهبانیت، تحریم ازدواج برای مردان و زنان تارک دنیا بود و پشت پا زدن به همه وظائف اجتماعی و انتخاب صومعه ها و دیرهای دور افتاده را برای برنامه های عبادی بدعت آمیز.

از آیه بالا استفاده می شود رهبانیت به دو گونه است: مطلوب و نامطلوب.

به یقین رهبانیت نامطلوب همان چیزی است که در بالا اشاره شد، و رهبانیت مطلوب همان ساده زیستی و حذف تجملات از زندگی، و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است که توأم با زندگی اجتماعی و جهاد و پیکار در مسیر حرکت جامعه به پیش، در تمام زمینه های معنوی و مادی معقول است.

به تعبیر دیگر آیه فوق می گوید: نوعی رهبانیت در آیین مسیح علیه السلام از سوی خدا نازل شده بود که زهد حضرت مسیح علیه السلام نمونه ای از آن بود، ولی مسیحیان (در قرون بعد) نوع دیگر از رهبانیت را بدعت گذاری کردند که هرگز در آیین مسیح علیه السلام نبود، و آن انزوای اجتماعی و بیگانگی از زندگی دنیا و ترک ازدواج و گوشه گیری بود.

ممکن است گفته شود

حضرت مسیح علیه السلام هم در عمر خود ازدواج نکرد، ولی نباید فراموش نمود که حضرت مسیح علیه السلام عمری کوتاه داشت، و حدود سی سال در میان مردم روی زمین زندگی نمود، و در این مدت مشغول به تبلیغ آیین حق، و پیوسته از نقطه ای به نقطه دیگر می رفت و مجالی برای ازدواج نیافت.

به هر حال اسلام رهبانیت بدعت گذاری شده مسیحیان را به شدت محکوم کرد

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۲

و حدیث معروف «لَا رُهْبَانِيَّةَ فِي الْإِسْلَامِ؛ در اسلام رهبانیت وجود ندارد» در منابع مختلف آمده است.

سخن درباره رهبانیت و تاریخچه و ابعاد و نتایج آن بسیار است، برای آگاهی بیشتر می توانید به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق مراجعه فرمایید «۱» و در بحث های آینده نیز اشارات دیگری به این مطلب خواهیم داشت.

اجتماع گرایی و انزواطلبی در روایات اسلامی

یک نگاه اجمالی به تعلیمات اسلام در زمینه های مختلف به خوبی نشان می دهد که همه جا اسلام طرفدار جماعت و اجتماع است، و حتی عبادات اسلامی که رابطه میان خلق و خالق است و به صورت دسته جمعی انجام می شود.

اذان و اقامه دعوت عام به سوی نماز و فلاح و رستگاری است (حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ) ضمیرها در سوره حمد، همه به صورت جمعی است، و در شکل متکلم مع الغیر، و در پایان نماز سلامی است عام بر همه مؤمنان و نماز گزاران.

نماز جماعت و از آن فراتر نماز جمعه و از همه فراتر حج، عباداتی می باشند که به طور کامل جنبه اجتماعی دارند.

در روایات اسلامی تأکید فراوان بر لزوم جماعت و همراهی و همگامی با آن شده است از جمله:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و

آله می خوانیم که فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَآيَاكُمْ وَالْفُرْقَةَ؛ ای مردم! بر شما است که از جماعت جدا نشوید، و از جدایی و پراکندگی بپرهیزید» (۲)

۲- در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم: «الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ، وَالْفُرْقَةُ عَذَابٌ؛ اجتماع رحمت است، و پراکندگی عذاب.» (۳)

۳- در حدیث دیگری باز از همان حضرت آمده است: «يُدَاللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ فَإِذَا اشْتَدَّ

(۱). تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۳۸۱ - ۳۹۰.

(۲). کنز العمال، جلد ۱، حدیث ۱۰۲۸، صفحه ۲۰۶.

(۳). میزان الحکمه، جلد اول، حدیث ۲۴۳۸، صفحه ۴۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۳

(شَدَّ) الشَّادِمُنْهُمْ اخْتَطَفَهُ الشَّيْطَانُ كَمَا يَخْتَطِفُ الذُّبُّ الشَّاتِ الشَّادَةَ مِنَ النَّعْمِ؛ دست خدا بر سر جماعت است، هنگامی که یکی از آنها از جمعیت جدا شود (و به انزوا روی آورد) شیطان او را می رباید، همان گونه که گرگ گوسفند جدا شده از گله را می رباید.» (۱)

۴- همین مضمون را به تعبیر دیگری از مولای متقیان علی علیه السلام در نهج البلاغه می خوانیم فرمود: «وَالزُّمُورُ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ، وَآيَاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّادَ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّادَ مِنَ الْعَنَمِ لِلذُّبِّ، الْإِمْنُ دَعَا إِلَى هَذَا لِشِعَارِ فَمَا قُتِلُوا وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِي هَذِهِ؛ همواره با سواد اعظم (اکثریت طرفداران حق) باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها بهره شیطان است، چنانچه گوسفند تک رو بهره گرگ. آگاه باشید، هر کس به این شعار دعوت کند (اشاره به شعار تفرقه اندازی مملو از فتنه و فساد خوارج است) وی را بکشید، گرچه زیر این عمامه من باشد.» (۲)

۵- با توجه به اهمیت تعبیر

فوق به روایت دیگری که از رسول خدا صلی الله علیه و آله در همین زمینه نقل شده توجه کنید، می فرماید: «أَنَّ الشَّيْطَانَ ذُنُوبُ الْإِنْسَانِ كَذُنُوبِ الْغَنَمِ يَأْخُذُ الْقَاصِيَةَ وَالنَّاحِيَةَ وَالشَّارِدَةَ، أَيَاكُمْ وَالشُّعَابَ، وَعَلَيْكُمْ بِالْعَامَّةِ وَالْجَمَاعَةِ وَالْمَسَاجِدِ؛ شَيْطَانٌ كَرَّكَ إِنْسَانٌ هَا اسْتَمَانِدٌ مَانِدٌ كَرَّكَ بَرَايَ كُوسْفَنَدِ كِه كُوسْفَنَدَانِي رَا كِه اَز كَلِه دُور مِي شُونَد يَا دَر كِنَار قَرَار مِي كِيرِنَد يَا فَرَار مِي كِنَد، مِي كِيرِد. اَز جَدَائِي وَ فَرَقِه فَرَقِه شَدَن بِيْرَهِيْزِيْد وَ بَر شَمَا بَاد كِه هَمْرَاه مَرْدَم وَ جَمَاعَت وَ مَسَاجِد بَاشِيْد.» (۳)

۶- در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ إِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، وَالسَّابِقُ بِالصُّلْحِ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ؛ بَرَايَ هِيْج مَسْلَمَانِي جَائِز نِيْسَت، بِيْش اَز سِه رُوز اَز بَرَادَر مَسْلَمَانِش دُورِي (وَ قَهْر) كِنَد، وَ آن كَس كِه پِيْش قَدَم دَر صِلْح مِي شُود، دَاخِل دَر بَهْشَت خَوَاهَد شُد.» (۴)

۷- همین مضمون را با تعبیر دیگری از آن حضرت می خوانیم: «لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ إِخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِوَأْتِقَهُ؛ بَرَايَ هِيْج مَسْلَمَانِي سَزَاوَار نِيْسَت بِيْش اَز سِه رُوز اَز بَرَادَر مَسْلَمَانِش دُورِي كِنَد، مَكْر اِيْن كِه كَسِي بُوْدِه بَاشَد كِه اِنْسَان اَز

(۱). كَنَز الْعَمَال، جلد ۱، صفحه ۲۰۶، حدیث ۱۰۳۲.

(۲). نَهْج الْبَلَاغَه، خطبه ۱۲۷.

(۳). الْمَحْجَه الْبِيْضَاء، جلد ۴، صفحه ۸.

(۴). هَمَان، صفحه ۷.

اِخْلَاق دَر قُرْآن، ج ۳، ص: ۴۵۴

خَطَرَات اَوْ اِيْمَن نَبَاشَد.» (۱)

حَتِي دَر بَعْضِي اَز اِحَادِيْث اَمْدِه اسْت: «اَكْر دُو نَفْر اَز يَكْدِيْكَر قَهْر كِنَنَد وَ اَز دُنْيَا بَرُوند مَسْلَمَان اَز دُنْيَا نَمِي مِيرِنَد.» (۲)

دَرَسْت اسْت كِه اِيْن اِحَادِيْث دَر بَارِه جَدَائِي بِه مَعْنِي قَهْر كَرْدَن اَز يَكْدِيْكَر اسْت،

ولی به هر حال نشان می دهد که اسلام همواره طرفدار اجتماع و پیوستن دل ها است و به یقین عزلت و گوشه گیری با روح این دستورها نمی سازد.

۸- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که به مردی که می خواست به کوه برود و گوشه گیری کند تا عبادت خدا بجا آورد، فرمود: «لَصَبْرٌ أَحَدِكُمْ سَاعَةً عَلَى مَا يَكْرَهُ فِي بَعْضِ مَوَاطِنِ الْأَسْلَامِ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَتِهِ خَالِياً أَوْ بَعِيناً سَنَةً؛ صبر کردن یکی از شما به اندازه یک ساعت در برابر ناملايمات در میان مسلمانان بهتر از عبادت چهل سال در انزوا است.» (۳)

۹- روایات متعددی داریم که در اسلام از رهبانیت که نوعی انزوا و گوشه گیری است به شدت نهی شده از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود:

«لَيْسَ فِي أُمَّتِي رَهْبَانِيَّةٌ وَلَا سَيَّاحَةٌ؛ در امت من رهبانیت و سیاحت نیست.» (منظور از رهبانیت، گوشه گیری و ترک دنیا برای عبادت است. و منظور از سیاحت انزواطلبی سیار است، زیرا در زمان قدیم بعضی به کلی ترک خانه و لانه می کردند و دائماً به صورت سیاح در گردش بودند، و آن را نوعی عبادت و ترک دنیا می پنداشتند، بنابراین در اسلام نه گوشه گیری ثابت و نه انزواطلبی سیار وجود ندارد). (۴)

۱۰- در حدیث پرمعنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین می خوانیم که در عصر آن حضرت، فرزند «عثمان بن مظعون» یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت، او شدیداً اندوهگین شد، تا آنجا که گوشه ای از خانه اش را به عنوان مسجد برگزید و مشغول عبادت شد (و همه

کار را ترک کرد و منزوی گردید) این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله

(۱). همان مدرک.

(۲). سفینه البحار، ماده هجر.

(۳). میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۱۹۶۶، حدیث ۱۲۹۱۴.

(۴). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۵

رسید. او را صدا زد و به او فرمود: «یا عُمَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبَانِيَّةَ، أَمَّا رَهْبَانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ ای عثمان! خداوند متعال وظیفه ما را رهبانیت قرار نداده، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است» (اشاره به این که اگر می خواهی ترک دنیا کنی، از یک طریق مثبت مانند جهاد در راه خدا و شهادت فی سبیل الله ترک دنیا کن، نه به صورت منفی و منزوی شدن).

سپس درباره مرگ فرزندش به او دلداری داد و فرمود: «آیا شادمان نمی شوی که روز قیامت به هر دری از درهای بهشت برسی فرزندت را در آنجا ببینی که دامن تو را می گیرد و نزد خدا تو را شفاعت می کند» (۱)

۱۱- شبیه این معنی را در نهج البلاغه درباره یکی از یاران علی علیه السلام می خوانیم که وقتی وارد «بصره» شد، به دیدن «علاء بن زیاد حارثی» رفت، هنگامی که خانه بسیار وسیع او را دید تعجب کرد و فرمود: «خانه ای به این وسعت در این دنیا برای چه می خواهی؟ نیاز تو در آخرت به آن بیشتر است، سپس افزود، آری می توانی به وسیله این خانه به آخرت برسی به این صورت که مؤمنان را در آن مهمان کنی، صلّه رحم نمایی و حقوق لازم آن را پردازی، اگر این کار کنی، به وسیله آن به

آخرت می رسی».

در اینجا «علاء بن زیاد» از برادرش «عاصم بن زیاد» که در نقطه مقابل او قرار داشت، سخن گفت و عرض کرد: یا امیر المؤمنین! من از کار برادرم به شما شکایت می کنم.

امام فرمود: «مگر چه شده؟»

عرض کرد: عبايي پوشیده و از دنیا کناره گیری کرده است.

امام فرمود: «او را نزد من حاضر کنید.»

هنگامی که خدمت حضرت آمد، به او چنین فرمود: «يا عُمَدَيِّ نَفْسِهِ، لَقَدْ اسْتَهَامَ بِكَ الْخَيْثُ، اما رَحِمْتَ اهْلَكَ وَ وُلَدَكَ، ا تَرَى اِنَّ اللّهَ اَحَلَّ لَكَ الطَّيِّبَاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ اَنْ

(۱). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۶

تَأْخُذَهَا؟؛ ای دشمن جان خود! شیطان در تو راه یافته، و هدف تیرهای او قرار گرفته ای (اگر به خود رحم نمی کنی) آیا به خانواده و فرزندت رحم نمی کنی؟ تو خیال می کنی خداوند نعمت های پاکیزه را بر تو حلال کرده، اما دوست ندارد که تو را از آنها استفاده کنی؟ (آیا چنین تناقضی امکان پذیر است؟)».

سپس هنگامی که «عاصم» به امیر المؤمنین عرض کرد: «پس شما چرا یک چنین لباس خشن و غذای ناگوار داری؟» (بگذارید من هم به شما اقتدا کنم؟).

امام فرمود: «وظیفه من با تو فرق دارد، خداوند به پیشوایان حق و عدالت واجب کرده که بر خود سخت بگیرند و مانند ضعیف ترین مردم زندگی کنند، تا فقر فقیران آنها را در فشار قرار ندهد (تا سر از فرمان خدا برتابند).» (۱)

۱۲- از روایت دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که به عبد الله بن مسعود فرمود چنین استفاده می شود که مسأله «رهبانیت» و انزوای اجتماعی، در میان بنی اسرائیل (یهودیانی که به حضرت مسیح علیه

السلام گرایش پیدا کردند) در یک شرایط استثنایی بر آنها تحمیل شد و هرگز جزء آیین آنها نبود.

«ابن مسعود» می گوید: «من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بر یک مرکب سوار بودیم فرمود:

«می دانی از کجا بنی اسرائیل رهبانیت را به وجود آوردند؟» ابن مسعود می گوید: «من گفتم خدا و پیامبرش آگاه ترند» فرمود: «ظَهَرَتْ عَلَيْهِمُ الْجَبَابِرَةُ بَعْدَ عِيسَى يَعْمَلُونَ بِمَعَاصِي اللَّهِ فَغَضِبَ اللَّهُ الْأَيْمَانَ فَقَاتَلُوهُمْ فَهَزَمَ أَهْلَ الْإِيمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَالُوا أَنْ ظَهَرْنَا لَهُؤُلَاءِ أَفْنُونًا وَلَمْ يَبْقَ لِلدِّينِ أَحَدٌ يَدْعُوا إِلَيْهِ، فَتَعَالَوْا نَتَفَرَّقْ فِي الْأَرْضِ إِلَى أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ النَّبِيَّ الَّذِي وَعَدْنَا بِهِ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَعْنُونَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَفَرَّقُوا فِي غَيْرِ الْجِبَالِ وَاحْتَدُوا رَهْبَانِيَّةً؛ گروهی از جباران، بعد از حضرت عیسی علیه السلام ظهور کردند که پیوسته مشغول گناه بودند، مؤمنان به مسیح علیه السلام به آنها خشم گرفتند، و به جنگ با آنها برخاستند و سه بار گرفتار شکست شدند، و از آن مؤمنان جزء گروه کمی باقی نماند (و بقیه شهید شدند) آنها با خود گفتند اگر ما در مقابل آنها آشکار شویم همه ما را نابود خواهند کرد، و

(۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۷

کسی برای دعوت به دین باقی نمی ماند، بیاید پراکنده شویم تا زمانی که پیامبری که عیسی علیه السلام به ما وعده داده است ظاهر شود- مقصودشان محمد صلی الله علیه و آله بود- آنها به غارهای کوه ها پناه بردند، و آیین رهبانیت را به وجود آوردند» (۱) «بنابراین رهبانیت جزء آیین مسیح علیه السلام نبود، روشی بود که در شرایط خاصی، جمعی

از پیروان مسیح علیه السلام برای حفظ خود به وجود آوردند.

احادیث مخالف و معارض!

در برابر روایات بالا، روایاتی در منابع حدیث آمده است که نشان می دهد انزوای طلبی مطلوب و دقیقاً در تضاد با روایات و بحث های سابق است، از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْعَزْلَةُ عِبَادَةٌ؛ گوشه گیری عبادت است». «۲»

۲- در حدیث دیگری از امام امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «مَنْ انْفَرَدَ عَنِ النَّاسِ اَنْسَ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ کسی که از مردم جدا شود، با خدا انس می گیرد». «۳»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي اغْتِرَالِ اِبْنَاءِ الدُّنْيَا جَمَاعُ الصَّلَاحِ؛ در جدایی از مردم دنیا، مجموعه مصلحت ها است». «۴»

۴- و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي الْاَنْفِرَادِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ كُنُوزُ الْاَزْبَاحِ؛ در جدایی از مردم برای عبادت پروردگار، گنج های منفعت ها نهفته است». «۵»

۵- در حدیثی از امام کاظم علیه السلام می خوانیم که به هشام بن حکم فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْوَحْدَةِ عَلَامَةٌ عَلَى قُوَّةِ الْعَقْلِ فَمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ اَعْتَزَلَ عَنِ الدُّنْيَا وَالرَّاغِبِينَ فِيهَا وَرَغِبَ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ...؛ صبر بر تنهایی دلیل قوت عقل است، کسی که عقل الهی داشته باشد، از اهل دنیا و دنیاپرستان، دوری می گزیند و به آنچه در نزد خداست رغبت می ورزد». «۶»

این احادیث گواهی می دهند که انزوا و دوری از مردم، نشانه عقل و دانش و

(۱). مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۲۴۳، ذیل آیه ۲۷ حدید.

(۲). میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۲۸۸۴.

(۳). شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.

(۴). همان، جلد ۴، حدیث ۶۵۰۵، صفحه ۴۰۶.

(۵). همان، حدیث ۶۵۰۴.

(۶). بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۱۱۱.

سبب حضور قلب در عبادت و رسیدن به انواع فوائد است.

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «انْ قَدَرْتَ اَنْ لَا تَخْرُجَ مِنْ بَيْتِكَ فَاَفْعَلْ، فَاِنَّ عَلَيْكَ فِي خُرُوجِكَ اَلْمَا تَغْتَابُ وَ لَا تَكْذِبَ وَ لَا تَحْسِدَ وَ لَا تُرَائِي وَ لَا تَتَصَيَّبَعَ وَ لَا تُدَاهِنَ؛ اِذَا بَتَوَانِيْ كِه اَز خَانِه اَت بِيْرُوْنِ نُرُوِي چِنِيْن كِن، زِيْرَا هِنْگَامِي كِه بِيْرُوْنِ نُرُوِي غِيْبِت نَخَوَاهِي كَرْد، وَ دِرُوغ نَخَوَاهِي كَفْت وَ حَسَد نَمِي وَرَزِي وَ رِيَا نَمِي كِنِي وَ تَصْنَع وَ مَدَاهِنِه نَخَوَاهِي كَرْد». «۱»

۷- امام امير المؤمنين عليه السلام می فرمود: «سَلَامَةُ الدِّيْنِ فِيْ اِعْتِرَالِ النَّاسِ؛ سَلَامَتِ دِيْنِ دَرِ كُوْشِه گِيْرِي اَز مَرْدَمِ اسْت». «۲»

۸- اين بحث را با حدیث دیگری از امام امير المؤمنين علی عليه السلام پایان می دهیم هر چند حدیث در این زمینه بسیار است: فرمود: «مَنْ اِعْتَرَلَ النَّاسَ سَلِيْمًا مِنْ شَرِّهِمْ؛ كَسِي كِه اَز مَرْدَمِ كِنَارِه گِيْرِي كِنْد، اَز شَرِّ اَنِهَا دَرِ اَمَانِ خَوَاهِدِ بُوْد». «۳»

*** گاه طرفداران مسأله عُزْلَت و گوشه گیری که در میان صوفیه و مرتاضان، هواخواهان بسیاری داشتند به بعضی از آیات قرآن نیز توسل می جستند، از جمله آیه ۱۶ سوره كهف كه می فرماید: «وَ اِذَا اِعْتَرَلْتُمْ وَّهُمْ وَ مَا يَعْْبُدُوْنَ اِلَّا اللّٰهَ فَاُوْوَا اِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ اَمْرِكُمْ مِرْفَقًا؛ هِنْگَامِي كِه اَز اَنَانِ وَ اَنچِه جَز خُدَا مِي پَرَسْتَنْد، كِنَارِه گِيْرِي كَرْدِيْد، بِه غَارِ پِنَاهِ بَرِيْد كِه پَرُوْرْدِ گَارْتَانِ رَحْمَتِش رَا بَرِ شَمَا مِي كَسْتَرَانْد، وَ دَرِ بَرَابَرِ اِيْنِ اَمْرِ (وَ حَشْتِي كِه اَز كَفَّارِ دَارِيْد) اَرَامِشِي بَرَايِ شَمَا فَرَاهِمِ مِي سَاَزْد».

همچنین به سخن ابراهیم که در سوره مریم آیه ۴۸ و ۴۹ آمده است تمسک می جویند، آنجا

که می گوید: «وَاعْتَزَلْكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ اذْعُوا رَبِّي عَسَىٰ اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا- فَلَمَّا اعْتَزَلْتَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ اسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا؛ وَ از شما و آنچه غیر خدا می خوانید کناره می کنم و پروردگار را

(۱). فروع کافی، ج ۸، ص ۱۲۸.

(۲). شرح غرر، جلد ۴، حدیث ۵۶۰۹، صفحه ۱۴۰.

(۳). همان، جلد ۵، حدیث ۸۱۵۱، صفحه ۲۳۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۵۹

می خوانم و امیدوارم در خواندن پروردگارم بی پاسخ نمانم- هنگامی که از آنان و آنچه غیر خدا می پرستید، کناره گیری کرد، ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر یک را پیامبری (بزرگ) قرار دادیم». (۱)

در هر دو آیه، عزلت و کناره گیری از جامعه وسیله جلب رحمت پروردگار و مواهب الهی شمرده شده است و این نشان می دهد که عزلت و گوشه گیری امر ناپسند و نکوهیده ای نیست.

طریق جمع بین آیات و روایات

ولی با دقت در متون آیات و روایات به خوبی ثابت می شود که مسأله عزلت و گوشه گیری در یک سلسله شرایط خاص اجتماعی، و به صورت استثنایی توصیه شده است. در مورد اصحاب کهف می دانیم که آنها در یک جامعه کافر و بی بندوبار گرفتار شده بودند و به جرم ایمانشان به خدا، تحت تعقیب بودند، و چاره ای جز فرار از شهر و دیار و پناه بردن به کوه و غار نداشتند.

در مورد ابراهیم علیه السلام نیز چنین بود، او نهایت تلاش و کوشش خود را در طریق مبارزه با بت پرستی تا پای جان انجام داد، ولی هنگامی که مؤثر واقع نشد و جانش در خطر بود، مأمور به مهاجرت و عزلت شد.

بدیهی است این

شرایط برای هر کس در هر زمان حاصل شود، چاره ای جز هجرت و عزلت نیست، اما این اصل یک اصل اساسی محسوب نمی شود بلکه یک استثناء مربوط به شرایط خاص است.

در روایات نیز قرائن برای این جمع فراوان است.

در آنجا که امام صادق علیه السلام گوشه گیری را برای خود انتخاب می کند، دلیل آن را فساد زمان و تغییر اخوان و عدم امکان همکاری با مردم آن عصر می شمرد.

(۱). مریم، آیه ۴۸ و ۴۹.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۰

در حدیثی که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کردیم سلامت دین را در عزلت می داند که مربوط به جایی است که معاشرت با مردم به راستی دین انسان را به خطر بیفکند.

گاه بعضی از افراد شرایط خاصی دارند، و بسیار آسیب پذیر و ضعیف در برابر مظاهر فسادند، ممکن است به این گونه افراد توصیه شود، کمتر در اجتماعات ظاهر شوند. آنها شبیه افراد بسیار ضعیف المزاجی هستند که اگر در اجتماعات حاضر شوند به زودی مزاج آنها انواع بیماری ها را به خود جذب می کند، ممکن است طیب به چنین شخصی دستور دهد کمتر در اجتماع ظاهر شود. امروز معمول است هنگامی که هوا بیش از حد آلوده می شود، به افراد ضعیف مانند کودکان و پیرمردان و بیماران قلبی و تنفسی توصیه می شود در خانه بمانند.

بدیهی است هیچ یک از اینها یک اصل کلی نیست، بلکه مربوط به شرایط خاص اجتماعی است، یا شرایط خاص فرد است، بنابراین نباید آن را به همگان و در هر زمان و مکان توصیه کرد.

اگر می بینیم امام صادق علیه السلام به یکی از یارانش می فرماید اگر می توانی از خانه ات بیرون نروی

چنین کن، چرا که از غیبت و دروغ و حسد و ریا و ظاهرسازی و مداهنه نجات خواهی یافت، حتماً یا شرایط جامعه در آن زمان چنین ایجاب می کرده و یا آن فرد، فرد آسیب پذیر و ضعیفی بوده است.

از مجموع آنچه در بالا گفته شد نتیجه می گیریم:

این نکته را نیز نمی توان نادیده گرفت که انسان های اجتماعی نیز برای انس به پروردگار ساعت یا ساعاتی را از روز باید به خویشتن پردازند، مخصوصاً در ساعات آخر شب، تنها باشند و با خدا انس گیرند و راز و نیاز کنند، و از این فراتر این که سالکان راه خدا و عاشقان پروردگار و عارفان پاکباخته در همان ساعاتی که در میان جمعند، با خدا هستند، و جز او نمی بینند، و به غیر او انس نمی گیرند، و همه را برای او می خواهند.

گاه نیز می شود که جدایی و قهر کردن از مردمی که راه فساد را لجوجانه

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۱

می پیمایند، یکی از طرق مبارزه منفی با مفسد است، چرا که این امر سبب می شود که آنها تکان بخورند و به خویش آیند. در حالات جمعی از علما دیده می شود که وقتی مردم در فساد اصرار می ورزیدند آنها را ترک می گفتند و به صورت قهر از میان آنها بیرون می رفتند، و چیزی نمی گذشت که مردم احساس سرشکستگی و کمبود می نمودند، و به سراغ آن عالم رفته او را به میان خود باز گردانده و اعمال خویش را اصلاح می نمودند.

همه اینها استثنائاتی است که در برابر اصل کلی اجتماعی بودن انسان قابل قبول است.

انگیزه ها و پیامدهای اجتماع گرایی و انزواطلبی

انگیزه اصلی توجه انسان ها به مسائل اجتماعی و جامعه گرایی از طبیعت انسان سرچشمه

می گیرد، و این جمله که انسان مدنی بالطبع است در میان همه جامعه شناسان، یک جمله شناخته شده ای است، گوشه گیری و انزوا روح انسان را به شدت آزار می دهد، و به گفته جامعه شناسان مطالعاتی که در مورد افراد تارک دنیا به عمل آمده نشان می دهد که انزوا و گوشه گیری اثر بدی در روح آنها گذارده و در آنان افسردگی و یأس و توهم و در غالب اوقات تولید اختلال روانی می کند. «۱»

و به همین دلیل یکی از بدترین شکنجه ها برای انسان زندان های انفرادی است که حتی در صورت ضرورت نباید ادامه یابد، زیرا به یقین موجب اختلال روانی می شود، مگر در کسانی که روح عرفانی فوق العاده قوی داشته باشند و با خدا انس بگیرند، و راز و نیاز با او را جانشین همه چیز کنند.

البته توجه انسان به زندگی اجتماعی و گروهی تنها از طبیعت و فطرت انسان سرچشمه نمی گیرد، بلکه منطق و عقل نیز، این کار را به او توصیه می کند، چرا که بدون زندگی اجتماعی، به هیچ گونه رشد و ترقی نصیب انسان ها نمی شود، و اگر

(۱). جامعه شناسی ساموئیل کینک، صفحه ۴۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۲

انسان ها از همدیگر جدا زندگی می کردند، امروز هم تقریباً به همان حالت انسان های نخستین بودند، زیرا با یک مطالعه ساده می توان فهمید که تمام علوم و دانش ها و معارف و صنایع از ضمیمه شدن افکار و اندیشه ها و تجربیات به یکدیگر به وجود آمده است، و همین امر است که قطار جامعه انسانی را به پیش می راند و از پیچ و خم ها عبور می دهد، و به قله های ترقی و تکامل می رساند.

به طور کلی می توان گفت که تنهایی

و عُزَلت سرچشمه بسیاری از مفسد و بدبختی ها و ناکامی ها است، از جمله:

۱- بسیاری از انحرافات فکری و اعوجاج سلیقه، و کج اندیشی و بدخُلقی از انزوا و گوشه گیری سرچشمه می گیرد، به همین دلیل افراد منزوی غالباً افراد تندخو، سخت گیر، لجوج، و خودبزرگ بین هستند (البته این اصل مانند هر اصل دیگری استثنائاتی دارد).

۲- عجب و خود پسندی یکی دیگر از آثار گوشه گیری و انزوا است زیرا انسان روی غریزه حبّ ذات معمولاً به خود و آثارش سخت علاقه مند است، و هرگاه با دیگران معاشرت نداشته باشد، و فضائل و کمالات آنها را نبیند و خویش را با آنها مقایسه نکند، سبب می شود که خود را برترین و بالاترین انسان ها تصوّر کند.

به همین دلیل بسیار دیده شده که افراد منزوی و گوشه گیر ادعای بزرگ و گاهی عجیب دارند که همگی از عجب و خود بینی فوق العاده و حالت توهم و خیال پروری حکایت می کند.

اما هنگامی که انسان با دیگران معاشرت کند، غالباً می بیند که افراد فاضل تر و عالم تر، پاک تر و باتقواتر از او وجود دارد، یا لااقل افراد زیادی همانند او هستند. از همین رو از عالم خیال و وهم و پندار فاصله می گیرند، و از ادعای بیهوده پرهیز می کند.

۳- سوء ظن به همه افراد حتی نزدیک ترین کسان، یکی دیگر از آثار منفی انزواطلبی و گوشه گیری است، و عجب اینکه سوء ظن سبب گوشه گیری می شود، و گوشه گیری سبب سوء ظن بیشتر، و این گونه افراد مردم را نادرست، آلوده، حق

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۳

نشاس، حسود و کینه توز می پندارند، ولی هرگاه در اجتماع ظاهر شوند، و دوستان خوبی برای خود برگزینند،

به زودی می فهمند که همه این توقعات باطل بوده است.

۴- غافل ماندن از عیوب خویش. انسان به خاطر حب ذات معمولاً عیوب خود را نمی بیند، بلکه گاه عیوب خود را، صفات برجسته و نقطه های قوت می پندارد، چرا که انسان همیشه باید عیوب خود را در آینه قضاوت دیگران تماشا کند، و ببیند افراد بی طرف و بی نظر درباره او چه می گویند و چه انتقاد و ایرادی دارند، حتی گاهی انسان عیوب خود را در آینه فکر بدخواهانش بهتر می تواند ببیند، چرا که در صدد عیب جویی هستند، و مو به مو شرح می دهند؛ ولی افراد منزوی و گوشه گیر از چنین آینه ای محرومند.

۵- دور ماندن و محروم ماندن از تجربیات دیگران- فکر و نیروی هر انسانی محدود است و تنها بخش های کوچکی از زندگی را می تواند تجربه کند. ولی اگر با دیگران مخصوصاً افراد صاحب نظر در تماس باشد، دریایی از علم و دانش و تجربه و آزمون در اختیار قرار می گیرد، که می تواند همه خواسته های خود را در آن بیابد، و مشکلات را به کمک این علوم و تجربه ها حل نماید.

یکی از اسرار پیشرفت سریع علم در زمان ما، تشکیل کنگره ها، انجمن ها، و به اصطلاح همایش ها است که از مناطق مختلف یک کشور یا از نقاط مختلف دنیا در هر سال، و گاه در هر ماه جمع می شوند و در این گردهمایی ها، فرآورده های علمی و تجربیات خود را به یکدیگر منتقل می سازند، و گاه رسانه های عمومی جانشین این گردهمایی ها می شود.

در یک سخن برکات و آثار و نتایج اجتماع گرایی بیش از آن است که بتوان در این مختصر بیان کرد، و آنچه گفتیم گوشه ای از

آن بود، و همچنین زیان های انزواطلبی و گوشه گیری فراتر از اینها است.

اخلاق در قرآن، ج ۳، ص: ۴۶۴

خدایا! تو را شکر و سپاس می گوئیم که به ما توفیق دادی اصول مسائل اخلاقی را- برای نخستین بار- در سایه آیات قرآن مجیدت تفسیر کنیم، و به مقدار توان گفتنی را در این زمینه بگوئیم، عوامل و علل، نتایج و آثار، راه تقویت فضائل و طریق مبارزه با رذائل را تا آنجا که در فهم ما می گنجد شرح دهیم.

بارالها! می دانیم بیان این فضائل و رذایل مسئولیت سنگینی برای ما ایجاد می کند که خود عامل به آن باشیم، تو آن توان و قدرت را مرحمت فرما که به این وظیفه خطیر عمل کنیم و ما را در این طریق یار و یاور باش!

پروردگارا! تو خود می دانی نفس اماره، بسیار سرکش است و تا عنایت و امداد تو نباشد در میدان مبارزه با نفس کاری از ما ساخته نیست، تو را به خاصان درگاهت، به نیکان و پاکان راهت سوگند می دهیم ما را تنها مگذار!

معبودا! در زمانی زندگی می کنیم که فضائل اخلاقی از جهان بشری رخت بر بسته، و طوفان رذایل همه ارزشها و سنتهای حسنه، و راه و رسم انبیا و اولیا را درهم می کوبد، و زمین مملو از ظلم و جور شده است، وعده ات را محقق فرما و آن مصلح بزرگ (مهدی آل محمد علیه السلام) را برسان، و ما را در صفوف مقدم مجاهدان راهش قرار ده (آمین یا رب العالمین).

پایان جلد سوم اخلاق در قرآن

آخر ذی القعدة ۱۴۲۱ - ۱۲ / ۶ / ۱۳۷۹

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

